

باستان‌شناسی ممنوعه

جلد سوم

ترجمه: مهر



سپیده دم خون آشام
تبار، آتش اختر و آنوناکی
درخت خرد

رازهای گمشده صندوق مقدس
جادوی کومستان
آتش اختر

در عصر روشنگری
تبار جام مقدس
امپراطوری عهد

فهرست مطالب

آتش اختر (ترجمه یه همت یکی از دوستان)

تبار ، آتش اختر و آنوناکی

تبار جام مقدس

جادوی کوهستان

امپراتوری عهد

در عصر روشنگری

رازهای گمشده صندوق مقدس

سپیده دم خون آشام

درخت خرد

آتش اختر: طلای خدایان

نوشته: سر لارنس گاردنر



اینک دو سال از زمان انتشار کتاب من، نسل شناسی دودمان جام مقدس، می گذرد و برای آنانکه تا کنون موفق به مطالعه ی این کتاب نشدند می گویم که بحث اصلی کتاب، تحقیقی است پیرامون نسل شناسی دودمان مسیحایی و اینکه این نسل از عیسی ناصری عبور کرده و تا زمان ما ادامه دارد. در ضمن در این کتاب تلاش شده است تا نوشته های انجیلهای عهد جدید با اسناد دست اولی که از آرشیوهای رومیان و یهودیان هم دوره با عیسی مسیح باقی مانده است، مقایسه شوند. در این رابطه، به تفصیل خواهیم گفت که چگونه اسناد قدیمی (اصلی) در راستای ترمیم اهداف سیاسی، توسط کلیسای اعظم مسیحیت تحریف و فاسد شده است.

به رغم اینکه (در جوامع مسیحی) پذیرفته شده است که عیسی از یک باکره زاده شده و "تنها پسر خدا" بر روی زمین است (تعریفی که هیچگاه در متون رومی قبل از مسیحیت بدان اشاره ای نشده است)، انجیلهای متی و لوقا در کتاب عهد جدید به تفصیل شرح می دهند که چگونه عیسی ناصری از تبار داوود، پیامبر اسراییل و پادشاه جودیه، زاده شده است. این نکته ی ظریف به پرسشی ختم می شود که من مکرراً طی چند ماه گذشته مطرح کرده ام. این پرسش به اختصار اینگونه مطرح می شود: چه موضوع ویژه ای درباره ی این نسل وجود دارد که آنان را به کلی از بقیه جدا می سازد؟

با توجه به اینکه طی ۲۰۰۰ سال سلسله ی جانشینان عیسی بوضوح در امور فرمانروایی و امور سیاسی همواره برجسته و برتر بوده اند - با خانواده ای که همواره حامی دموکراسی مشروطه بوده و

در برابر سلطه گرایی کلیسا ایستادگی نموده است - این شرایط زمانی قابل پذیرش است که فرض کنیم عیسی از تبار داوود نبی بوده است.

اما، چه عاملی نسل به جا مانده از داوود نبی را تا این حد با اهمیت می سازد، و این چنین متفاوت از دیگران؟ این پرسش منرا بر آن داشت تا کتابی را با عنوان "پیدایش پادشاهان جام" به تحریر در آورم، که داستان نسل مسیحایی را از ابتدا بازگو خواهد نمود.

کتاب مقدس شرح می دهد که داستان این "دودمان" از پسر سوم آدم و حوا یعنی "سِت" (Seth) آغاز می شود، سپس از طریق متیوسلّاح و نوح ادامه پیدا کرده تا به ابراهیم، اولین قوم سالار مردم یهود می رسد. سپس نقل می کند که ابراهیم به همراه خانواده اش از بین النهرین کوچ نموده به سرزمین کنعان (فلسطین کنونی) عزیمت می کند و از آنجا است که برخی از نوادگانش به مصر مهاجرت می کنند. بعد از چند نسل، زمانی که داوود از شهر بیت اللحم نهایتاً به عنوان اولین پادشاه سلطنت اسرائیل برگزیده می شود، آنان که به مصر رفته بودند مجدداً به کنعان باز می گردند.

چنانچه به این وقایع آنچنان بنگریم که در متون مقدس شرح داده شده، این واقعه یک حماسه ی فریبنده و دلربا است؛ اما هیچیک از متون کتاب مقدس توضیح نمی دهند که چرا نیاکان داوود و نسل به جا مانده از او به هر شکل متمایز و استتتا می باشند. در واقع، مطالب نقل شده عکس این برداشت را به دست می دهد. نیاکان داوود به عنوان مردمی سردر گم که به دنبال سرزمینی برای خود می گشتند معرفی شده و این نسل هیچ مشخصه ویژه ای را بازتاب نمی دهد تا زمانی که داوود به پادشاهی می رسد. داستان این قوم که در کتاب مقدس نقل شده، هیچ زمینه ای را برای مقایسه ی ایشان با فراعنه مصر باستان فراهم ننموده است (هیچ کجا تاریخی از فراعنه نقل نشده است به جز موارد مختصری که در مورد داستان یوسف و یا داستان موسی گفته شده است - مترجم). تنها نکته مشخصه ی قوم یهود به هنگامی بازمی گردد که در زمان ابراهیم این قوم بعنوان "مردم برگزیده ی خداوند" معرفی می شوند. اما همین روایت هم ما را در سردر گمی رها می کند چراکه بر اساس متون مقدس، خدای این قوم چیزی به جز قحطی، جنگهای متعدد و مشقت را برایشان به ارث نگذاشت - همچنین با دقت در احوال این قوم در می یابیم که آنان مردمانی نه چندان تیزهوش بوده اند!

بنابراین ما با چند احتمال مواجه می شویم. اول احتمال اینکه داوود از نسل ابراهیم نبوده و این جایگاه را صرفاً در متون پس از خود کسب نموده است، یعنی پس از پادشاهی، نام او نیز به فهرست وراثت ابراهیم افزوده شده است. یا اینکه ما با نسخه ای ضایع شده از تاریخ ابتدایی این فامیل مواجهیم - نسخه ای که فقط به منظور حفظ ایمان یهودیان به آیین های خود طراحی شده و هیچ تلاشی برای روایت صحیح تاریخ ننموده است.

با در نظر گرفتن این مطلب، من به یاد آوردم که چه موضوع دقیقی را در کتاب عهد جدید یافته بودم. متون انجیلی که در دست عموم بوده است کوچکترین ارتباطی را با اسناد به جا مانده از دوران آغاز مسیحیت نشان نمی دهد! کتاب عهد جدید، آنچنانکه ما امروز با آن آشنا هستیم، توسط اسقفهای قرن چهارم میلادی و در راستای باور تازه بوجود آمده ی مسیحیت در آن دوران نوشته و تفسیر شده است. اما، آیا نگارنده های یهودی کتاب مقدس در زمان خود دقیقاً همین تلاش را ننموده اند؟

مشخصاً، من مجبور بودم تا برای یافتن هرگونه مغایرتی (مابین گفته های کتاب مقدس) به متون هرچه قدیمی تر مراجعه کنم. اما مشکل اینجا بود که نوشته های قدیمی عبری (که چندین قرن پس از نگاشته شدن گردآوری شده اند) در طی قرن ششم تا قرن اول قبل از میلاد به تحریر درآمدند و این متون برای نقل قول تاریخ هزاران سال قبل از خود به هیچ وجه دارای اصالت نیستند. در واقع، این واضح بود، چراکه وقتی این متون نگاشته شده اند، تاریخ به نحوی نقل شده که بتواند اصول دین یهود را تفهیم کند - دینی که بدون روایت تاریخ اجدادش نمی توانست بوجود آید.

با توجه به اینکه اکثر این متون کهن عبری در زمان اسارت قوم یهود در شهر بابل واقع در بین النهرین طی قرن ششم قبل از میلاد نوشته شده اند پس می توان استنتاج نمود که بابل مکانی است که متون اصلی در آنجا نگاهداری می شده است. در حقیقت، از زمان آدم تا ۱۹ نسل پس از او تا زمان ابراهیم، تمام روایات تاریخی عهد عتیق به بین النهرین اشاره دارد. از آن مشخص تر، می توان گفت که این تاریخ از سومر واقع در جنوب بین النهرین نشات می گیرد، جایی که سومریان به سرزمینهای سبز و جلگه ای آن عدن می گفتند.

وقتی پیرامون نسل شناسی دودمان جام مقدس تحقیق می کنیم، بسیاری از متون مرجع انجیلیهایی هستند که در کتاب جمع آوری شده ی عهد جدید گنجانده نشدند. من با خود می اندیشم که همین

اتفاق نیز درباره کتاب عهد عتیق رخ داده است. مثلاً کتاب خونخ و جشنها یکی از این موارد است. برای یافتن پاسخی به این پرسش و برای مطالعه محتویات کتاب عهد عتیق قبل از تحریف شدن، یک حقیقت به نحو فزاینده ای خود نمایی می کند و آن این نکته است که در تمام متون انگلیسی کتاب مقدس واژه لرد (Lord) با مفهومی کلی (به معنی خدا) به کار برده شده، اما در متون هرچه قدیمی تر مشاهده می شود که تفاوت شاخصی مابین "لرد" و "یهوه" وجود دارد.

من اغلب در تعجب می مانم که چرا خدای عبریان در کتاب مقدس گاهی آنرا به آزمایشها و عذابهای گوناگون می کشاند، یا بر ایشان سیل و بلا نازل می کند در حالی که گاهی اوقات دقیقاً اقداماتی معکوس کرده و با شخصیتی آکنده از مهر و محبت با بندگانش رفتار می کند. پاسخ در اینجا است که با وجودی که کلیسای مسیحیت و خاخام های یهودی سعی کرده اند که ایده ی "یک خدای واحد" را بعنوان ایمان اصلی خود برگزینند، اما در واقع تفاوت های شاخصی مابین دو شخصیت لرد و یهوه وجود دارد. در حقیقت آنان دو رب جدا از هم بوده اند. خدایی که از او با نام یهوه یاد می کنیم در اصل خدای طوفان، خشم و انتقام بوده است در حالیکه آن خدایی که با نام لرد می شناسیم، خداوند زایش و خرد بوده است.

بنابراین، در متون قدیمی تر عبری لرد را به چه نامی می خواندند؟ پاسخ مختصر اینست: نامی که بصورت متداول به لرد داده می شده "آدون" (Adon) بوده است. ولی در این میان، متون قدیمی نام مشخصی را به یهوه نمی دادند و او را با عنوان خدای ابراهیم بازمی شناختند و ما امروز می دانیم که خدای ابراهیم "ال شَدای" (El Shaddai) نام داشته که به معنی "خدای کوه معظم" است.

نام ظاهری یهوه (که در انگلیسی جهوه خوانده می شود) از ریشه ی عبری "ی ه و ه" نشات گرفته است، که به معنی "من آنم که من هستم" می باشد - زمانیکه موسی صدها سال پس از ابراهیم در کوه سینا با خدا مواجه می شود، خدا خود را با این نام معرفی می کند. یهوه در اصل یک نام نبوده و در متون کهن از او با نام ال شَدای یاد می شده است، در حالیکه به حریف و رقیب همیشگی اش "آدون" می گفتند.

در کتاب مقدس مدرن، از همه نامهای "خدا" و "لرد" و "یهوه" استفاده شده است اما معانی آنها در هم آمیخته شده آنچنانکه گویی همگی یکی هستند در حالیکه در اصل آنها با هم تفاوت داشته و از هم

جدا بوده اند. یکی از آنان خدای خشمگین و انتقام جو (مردم ستیز) و دیگری خدایی اجتماعی (حامی مردم) بوده، و هر یک همسرانی داشتند با پسران و دخترانی.

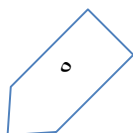
متون کهن عبری نقل می کنند که در دوران قوم سالاری (دوران ابراهیم و پس از آن) اسرائیلیان تلاش می کردند تا آدون یا همان لرد را حمایت کنند، اما در هر زمان ممکن، ال شُدای (خدای طوفان، یهوه) با نازل کردن سیل، تند باد، قحطی و ویرانی این عمل یهودیان را تلافی می کرده است. کتاب مقدس شرح می دهد که حتی در همین اواخر (حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد)، بنا به دستور یهوه، اورشلیم سرنگون می شود و ده ها هزار تن از شهروندانش به اسارت گرفته شده به بابل برده می شوند، چراکه پادشاه یهودیان (یکی از نوادگان داوود) در پرستش آدون محرابهایی را بر افراشته بود.

در طول این دوران اسارت بود که اسرائیلی ها رفته رفته فرسوده شدند و سرانجام سر تسلیم در برابر یهوه فرود آوردند. آنان تصمیم گرفتند که "خدای خشم" را بپذیرند، و دین جدیدی را پایه گذاری کردند که بر اساس ترس از مجازاتهای یهوه بنا شده بود. برای اولین بار در این دوران بود که نام یهوه در متون کتاب مقدس پدیدار شد و این زمان فقط ۵۰۰ سال تا میلاد مسیح فاصله داشت.

متعاقباً، کلیسای مسیحیت نیز یهوه را به عنوان خدا برگزید، و اختصاراً به او "خدا" گفته شد و نتیجتاً تمام مفهوم و حضور آدون نادیده گرفته شد. بنابراین هر دو دین از ترس سرمنشا می گیرند. حتی امروزه نیز به هواداران این ادیان "خدا ترس" گفته می شود. (در فارسی به ادیان کلیم و مسیح کلاً "ترسا" گفته می شود که به معنی "از ترس آمده" است - مترجم)

پس این موضوعات ما را به کجا می برد؟ این مطالب به ما می گویند که در دل یانئتونی از خدایان و الهه گان (که نام بسیاری از آنان در کتاب مقدس نیز برده شده است) دو خدای چیره و دشمن یکدیگر وجود دارند. در فرهنگهای مختلف آنان را با نامهای "ال الیون" و "بعل"؛ "ال شُدای" و "آدون"؛ "اهریمن" و "اهورا مزدا"؛ "یهوه" و "لرد"؛ "خدا" و "پدر" می شناسیم. ولی اینها همگی القاب هستند و نه نام شخصی.

پس دقیقاً آنان چه کسانی بودند؟ برای یافتن پاسخ می بایست به زمانی بازگردیم که این خدایان بر روی زمین عاملانی بودند برای انجام کارهایی مشخص، و کتیبه های کهن کنعانی (که طی سالهای



۱۹۲۰ در سوریه کشف شدند) به ما می گویند که بارگاه این خدایان در دره ما بین رودهای دجله و فرات در بین النهرین بوده است، در جلگه سر سبز عدن (در خلیج فارس) و در زمان سومر باستان.

اما سومریان باستان به این دو خدا چه می گفتند؟ نام شخصی ایشان چه بوده است؟ می توان رد این کتیبه های سومری را از ۳۷۰۰ سال قبل از میلاد دنبال کرد و این متون به ما می گویند که دو خدای مورد سوال ما در اصل برادر بوده اند. در سومر، به خدای طوفان که نهایتاً یهوه نام گرفت، انلیل یا ایلوکورگال (Ilu-Kur-Gal به معنی "حاکم کوه") می گفتند، و برادرش را که بعدها به نامهای آدون و یا لرد می شناسیم، انکی یا اِ (E.A.) خطاب می کردند. این نام برای ادامه حکایت ما بسیار با اهمیت است چراکه انکی یعنی "کهن الگو" (Archetype).

متون کهن به ما می گویند که در اصل این انلیل بود که طوفان بزرگ را نازل کرد؛ این انلیل بود که شهرهای اور و بابل را ویران ساخت؛ این انلیل بود که همواره در برابر تعلیم و آموزش و بیداری افکار انسانها موضع می گرفت. درواقع، اسناد بدست آمده از سوریه به ما می گویند که انلیل شهرهای سودوم و غمورا را نابود کرد نه بدلیل آنکه آنان مردمی گناهکار بوده اند بلکه بدلیل اینکه این دو شهر مراکز بزرگ آموزش و خردورزی تلقی می شده اند.

از سوی دیگر، این انکی بود که به رغم خشم برادرش، به سومریان امکان داد تا از درخت دانش و از درخت حیات بهره ببرند. این انکی بود که استراتژی فرار از طوفان را پیاده سازی کرد، و این انکی بود که "الواح سرنوشت" (Tablets of Destiny) را به سومریان منتقل نمود و بر پایه ی همین دانش است که "مکتب اسرار مصر باستان" تاسیس می گردد. (الواح سرنوشت را در مصر با عنوان الواح زمردین توث (Emerald Tablets of Thoth) می شناسند - مترجم)

کتابهای زیادی تاکنون از مکتب کیمیاگری متعلق به تاتاموسیسی سوم که طی سالهای ۱۴۵۰ قبل از میلاد بر مصر باستان حکمرانی می کرد، سخن به میان آورده اند. اما این مهم به درستی شناخته شده نیست که تاتاموسیسی این مکتب کیمیاگری را در اصل از دربار سلطنتی اژدها به ارث برده است. این دربار سلطنتی توسط راهبان شهر مندس در حدود ۲۲۰۰ قبل از میلاد تاسیس و متعاقباً توسط ملکه سوپک نفرو، از سلسله دوازدهم مصر باستان به رسمیت شناخته شد.

این فرمان حکومتی و رهبانی از طرف مصر باستان به پادشاهان اورشلیم منتقل شده است؛ همچنین این فرمان به شاهزادگان اسکایتی در حاشیه دریای سرخ و به منطقه ی بالکان به ویژه به بارگاه سلطنتی مجارستان منتقل گردیده است. در مجارستان شاهی به نام سیگیزموند در حدود ۶۰۰ سال پیش مجدداً این فرمان را به اجرا گذارد. امروزه نیز این فرمان در قالب دربار سلطنتی و امپراطوری اژدها به حیات حکومتی خود ادامه می دهد و پس از ۴۰۰۰ سال کهن ترین سازمان حکومتی همیشه دایر بر روی زمین بوده است.

اما در زمان فراعنه ی مصر باستان، این فرمان چه اهداف و خواسته هایی را تعقیب می کرده است؟ هدف قدرتمند کردن خون نسل سلطنتی به جا مانده از انکی بوده است آنها هم به کمک پیشرفته و جاودانه سازی علوم کیمیایی مربوط به خط خونی انکی.

پادشاهان سلسله های اولیه (آنانکه بر سومر و متعاقب آن بر مصر باستان حکومت کردند قبل از اینکه به پادشاهی اسرائیل برسند) در هنگام تاج گذاری توسط روغن اژدها تدهین می شدند. در مصر باستان به این حیوان درنده مسحه (Messeh) می گفتند (که از ریشه عبری به معنی روغن مالی کردن برگرفته شده است) و به پادشاهان این سلسله های توارثی "اژدها" و یا "مسیحا" می گفتند که به معنی "تدهین شده" است.

در زمان جنگ، وقتی که سپاهیان چندین پادشاهی به هم می پیوستند، یک فرمانده ی کل در نظر گرفته می شد که به او "اژدهای بزرگ" (شاه شاهان) می گفتند. (در قبایل کهن سلتی (Celtic) به این فرمانده "پن دراگون" می گفتند.)

یکی از نکات جالب توجه در آرشیوهای متعلق به دربار اژدها، منشا کلمه "پادشاهی" (Kingship) است. این کلمه از ریشه ی سومری برگرفته شده و در زبان سومری "پادشاهی" با "هم خون گرایی" (Kinship) هم ارز بوده است. در شکل اصلی تر آن می توان استنتاج کرد که "هم خون گرایی" از ریشه ی "قایل گرایی" (Kainship) نشات گرفته است. (قایل=Cain). اولین پادشاه از سلسله ی اژدهای مسیحایی همانا قایل کتاب مقدس، سر سلسله ی شاهان سومری مقیم در دربار کیش بوده است.

برای تصدیق این مطلب، هر شخصی اول متوجه این مغایرت در سفر پیدایش از کتاب مقدس می شود که نسل داوود و عیسی را از ست پسر سوم آدم و حوا می داند. اما در واقع سلسله های پادشاهی سومر و مصر باستان همگی از نوادگان قابیل به شمار می آیند.

وقتی که با این دیدگاه مجدداً کتاب مقدس را می خوانیم دو نکته مهم خودنمایی می کنند. ما همواره می اندیشیدیم که قابیل فرزند اول آدم و حوا است، اما اینگونه نیست. حتی کتاب مقدس، سفر پیدایش به ما می گوید که اینگونه نیست و تایید می کند که چگونه حوا برای آدم شرح می دهد که "لرد" پدر قابیل است. لرد که بوده؟ لرد همان آدون، و آدون همان انکی است. حتی در کتابهایی خارج از کتاب مقدس مانند کتاب تلموذ و میدراثش به وضوح شرح داده شده است که قابیل پسر آدم نبوده است.

پس در واقع چه چیزی درباره ی این قله ی تاریخی به غلط تعلیم داده شده است که برداشت امروزی ما اینچنین متفاوت از واقعیت است؟ سفر پیدایش از کتاب مقدس (نسخه انگلیسی) به ما می گوید که قابیل "یک دروگر زمین" بوده است. اما این با آنچه متون اصلی بازگو می کنند متفاوت است. آنچه متون کهن به ما می گویند اینست که قابیل "بر زمین مسلط بوده است" - با در نظر گرفتن اینکه وی از جایگاه پادشاهی برخوردار بوده، آنگاه می توان دریافت که منظور از "دروگر زمین" کشاورز بودن وی نبوده است.

درواقع، مترجمین کتاب مقدس همواره با ترجمه کلمه ی "زمین" (Earth) مشکل داشته اند چرا که برخی آنرا "اراضی کشاورزی"، "گل" و یا "گرد و غبار" ترجمه کرده اند. اما متون کهن تر نشان می دهند که منظور همانا "سیاره زمین" بوده است. حتی در داستان آدم و حوا مترجمین این اشتباه را مرتکب شده اند. کتاب مقدس می گوید: "آنها را آفرید از جنس مرد و از جنس زن، و نام آنها را آدم نهاد". نوشته های قدیمی تر آنان را با نام کاملتر "آدما" می شناسند که یعنی "از زمین". اما این بدان معنا نیست که آنان از گل ساخته شده اند؛ این به آن معناست که آنان از کره ی زمین آمده اند، یا آنچنانکه کتاب مقدس عبری آنکور (Anchore Bible) اشاره دارد، در توصیفی کاملاً واضح، آنان "زمینی" (Earthlings) بوده اند.

درباره آدم و حوا و اینکه آنان چگونه از یک شبیه سازی آزمایشگاهی به وجود آمده اند بسیار می توان گفت. نویسندگان و محققانی همچون زکریا سیچین به تفصیل پیرامون چگونگی این اقدامات نگاشته اند، همچنین کتاب جدید من نیز عمیقاً در این موضوع ژرف می شود. اما در این مجال من به جزئیات این ماجرا نمی پردازم چرا که قصد دارم مستقیماً به موضوع شیمی خط خون مسیحایی و پادشاهان زمینی اژدها پردازم. آنچه که در اینباره می گویم اینست که اسناد به جا مانده از سومریان از ۶۰۰۰ سال پیش اظهار می دارند که آدم و حوا (که در آنزمان "آتابا" و "آوا" نامیده و با هم "آدما" خوانده می شدند) به منظور کسب جایگاه پادشاهی در سرای "شیمتی" (Shi-im-ti) توسط انکی و همسر/خواهرش نین هورساگ بار آورده شدند. در زبان سومری کلمه "شی-ایم-تی" به معنای "نفس-باد-حیات" بوده است.

قطعاً آدم اولین انسان بر روی زمین نبوده است، بلکه او اولین انسانی بوده که به منظور پادشاهی زمین بصورت شیمیایی اصلاح شده است. نین هورساگ را "بانوی جنین" یا "بانوی حیات" می خواندند، و او دایه ی آتابا و آوا بود که هر دو از تخمک انسان و لقاح با نطفه ی انکی بوجود آمده بودند.

بدلیل آنکه نین هورساگ را بانوی حیات لقب داده بودند، آوا نیز از پی او همین لقب را دریافت نمود. در واقع نام آوا یا حوا متعاقب همین مطلب، به معنی "حیات" نیز بکار می رفت. نکته ی باریک نیز از همینجا نشات می گیرد چرا که در زبان سومری "بانوی حیات" را "نین تی" (نین به معنی بانو و تی به معنی حیات) تلفظ می کردند. در همین حال، لغت دیگری در زبان سومری وجود دارد که تلفظ می شده "تیی" (Tea) که به معنای دنده یا جناق سینه بوده است. و از بخت بد، اشتباه در ترجمه این لغت از سومری به عبری باعث گردیده است که ما امروز حوا را از دنده ی چپ آدم بدانیم!

هم انکی و هم نین هورساگ (و برادر خشمگینشان انلیل که بعداً او را با نام یهوه می شناسیم) به پانتئون خدایان و الهه گانی تعلق دارند که با نام "آنوناکی" می شناسیمشان و آنوناکی یعنی "بهشت" به زمین آمده". در واقع از اعضای اصلی آنوناکی (که در کتاب مقدس با عنوان "بارگاه الوهیم" نام برده شده) در کتاب زبور آیه ی ۸۲ یاد شده است و در آنجا نقل می شود که یهوه قسم می خورد که قدرت خود را بر دیگر خدایان تسلط خواهد بخشید.

بر اساس رسوم دربار اژدها، اهمیت قابیل در اینست که وی زاده ی وصلت انکی و حوا است، پس سه چهارم خون در رگهای او از آنوناکی است. اما برادران ناتنی او که زاده آدم و حوا بوده اند، یعنی هابیل و ست، نیمی از خونشان آنوناکی است.

خون آنوناکی در رگهای قابیل آنچنان پیشرفته بود که در قیاس با او می گفتند که خون هابیل "زمینی" است. در نوشته های کتابهای کهن (سومری) آمده که قابیل "بر سر برادر خود درخشید"، پس خون برادرش توسط زمین بلعیده شد. می بینیم که ماجرای اصلی به گونه ای دیگر بوده و این موضوع نیز به نادرستی برای ما ترجمه شده است. در کتاب مقدس آمده که "قابیل بر علیه برادرش قیام کرد و خون او را به زمین ریخت". این دو روایت هرگز یک معنی را نمی دهند.

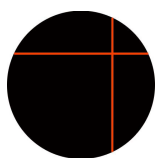
حالا می توانیم داستان خود را پی بگیریم و به نقل قدیمی ترین اعطای نشان حکومتی پردازیم - اعطای نشان به قابیل که برای همیشه خط خونی او و دودمانش را از بقیه متمایز ساخت. سومریان به این نشان حکومتی گرا-آل می گفتند (که تلفظ آن بسیار شبیه است به grail به معنی جام و جام مقدس را یاد آور می شود). اما از داستانهای کتاب مقدس، ما این نشان را بعنوان "نشان قابیل" می شناسیم.

کلیسا همواره تلاش نموده است که این نشان را بصورت نفرینی از جانب خدا معرفی کند. اما، با دانستن آنچه تاکنون اظهار داشتیم، کتاب مقدس دقیقاً به نفرین بودن این نشان اشاره ای ندارد. کتاب مقدس اینگونه شرح می دهد که قابیل بر سر نظارت بر اراضی تحت حکمرانی اش با یهوه وارد جدل می شود و از اینرو از جان خود می ترسد. سپس به ما گفته شده است که لرد نشانی را بر قابیل نهاد، و هفت بلای عظیم را برای دشمنانش آرزو نمود.

هیچ کس به درستی نفهمیده است که چرا یهوه به یکباره تصمیم به محافظت از قابیل می گیرد در حالیکه از وی شکایت و تظلم بر دل دارد. اما حقیقت اینجا است که یهوه چنین تصمیمی نگرفته است. یهوه حافظ قابیل نبوده است. آنچنانکه پیشتر نیز گفته شد، "نشان" توسط لرد به قابیل اعطا شد - و لرد پدر واقعی قابیل و همان انکی بوده است.

تعداد کمی از محققین پیرامون اینکه بر اساس گفته های سفر پیدایش از کتاب مقدس، دشمنان قابیل چه کسانی بوده اند تحقیق کرده اند. آنان چه کسانی می توانستند باشند؟ آنان از کجا آمده اند؟ بنابر

گفته های کتاب مقدس در آنزمان فقط آدم و حوا و پسرانشان هابیل و قابیل در زمین حضور داشتند - هابیل هم که ظاهراً بدست قابیل کشته شد. اگر قرار باشد که گفته های کتاب مقدس را همانگونه که هست بپذیریم پس دیگر کسی در آن اطراف نبوده که بتواند دشمن قابیل قلمداد شود.



پس، آن گرا-آل سومری یا همان "نشان قابیل" در کتاب مقدس چه بوده است؟ آن نشان علامتی بوده است که تحت عنوان "جامی از آب" یا "رُزی کرویسی" (جام شبنیم) معزز دانسته می شد و بر اساس تمام قراین (شامل اسناد متعلق به مصر باستان، فنیقیه ها و سالنامه های عبریان) این نشان صلیب قرمز رنگی بوده است که درون یک دایره (بصورت راست - بالا - وسط) ترسیم می شده. در طول قرنهای این نشان توسعه پیدا کرد و پیرایش شد، اما اساساً هنوز هم به همان شکل اولیه باقی مانده و امروزه آنرا بعنوان نشان جام مقدس (صلیب) می شناسیم.

مغایرت دیگری نیز در سفر پیدایش از کتاب مقدس بلافاصله مشاهده می شود آنگاه که به ما می گوید "قابیل برای خود همسری بر گزید". چنانچه آدم و حوا تنها زوج روی زمین بوده اند آنگاه والدین همسر قابیل چه کسانی بودند؟ کتاب مقدس بدون اینکه با این مغایرت مواجه شود، با آوردن فهرستی از اسامی فرزندان قابیل و همسرش به نقالی ادامه می دهد!

مسلماً تعداد قابل توجهی از انسانها در آن زمان می زیستند که یافتن شواهدی از وجود آنان در کتابهایی غیر از کتاب مقدس کار دشواری نیست. بغیر از سالنامه های سومریان، حتی متون کهن عبری و متون قدیمی مربوط به مسیحیت در اینباره اطلاعات مبسوطی به دست می دهند.

قابیل برای ارتقا بخشیدن به توانمندیهای وارثین خود، با خواهر ناتنی خود که شاهزاده ای از تبار آنوناکا بود با نام لولووا ازدواج نمود. پدر او انکی و مادرش لیلیث، نوه ارشد انلیل بود. در همین حال، کتاب مقدس بدون اینکه نامی از همسر قابیل به میان آورد، نام فرزند اول آنان را خنوخ (Enoch) اعلام می کند، در حالیکه کتیبه های سومری نام فرزند ارشد آنان و وارث تاج و تخت قابیل را آتون (Atun) خوانده، که احتمالاً وی همان اتانا پادشاه شهر باستانی کیش بوده است.

گفته می شد که اتانا "با خدایان گام بر می داشت" و از "گیاه زایش" (که در کتاب مقدس از آن بعنوان "درخت حیات" یاد شده است) تغذیه می نمود. از این پس بود که به پادشاهان این نسل،

"شاخه های درخت" می گفتند و این نکته جالب توجه است که در زبان سومری به شاخه درخت، نون (None) می گفتند و معنی دیگر کلمه نون، شبیه سازی (Clone) یا کپی کردن بوده است. در زمانهای پس از این دوران رفته رفته گیاه یا درخت جای خود را به درخت مو (تاک) داد و در ادبیات متعاقب آن، گرا-آل، درخت مو و خط خونی دودمان مسیحایی در هم اقدام شدند.

به لطف بارور سازی از پیش تدبیر شده، این نسل پادشاهی به ویژه برای رهبری قالب ریزی شدند، و در تمام زمینه های دانش، فرهنگ، آگاهی، خرد و فراست آنان به مراتب از هممتایان زمینی خود پیشرفته تر بودند. به منظور خالص نگاهداشتن خون این پادشاهان، همواره ایشان با اقوام نزدیک خود ازدواج می نمودند.

برای پیشینیان این مطلبی شناخته شده بود که ژن غالب این سلسله ی پادشاهی از طریق مادر منتقل می شود. امروزه ما به آن "DNA میتوکوندریال" می گوئیم. بنابراین رسمی متولد شد که از طریق شاهان به ارث می رسید، و این رسم توسط مصریان باستان ابداع و سپس به شاهان سلتی در اروپا رسید. به کمک این رسم، پادشاهی واقعی از طریق زن منتقل می شد، و بنابراین ازدواج پادشاهان محدود می شد به خواهران ناتنی و یا اقوام بسیار نزدیک (مانند دختر عمو یا دختر خاله).

قدیمی ترین متنی که به "گیاه زایش" اشاره دارد به سالهای ۳۵۰۰ قبل از میلاد باز می گردد؛ و از این نقطه تاریخی است که ما می آموزیم چگونه از همان روزهای اولیه شاهان این سلسله با مکمل های خوراکی تغذیه می شده اند. این رسم تا ۱۰۰۰ سال پس از آن باقی ماند و از آن زمان بود که رفته رفته برنامه ی تغذیه شاهان کاملاً علمی و شیمیایی شد.

قبل از اینکه به جزییات این رژیم غذایی شاهانه بپردازیم، ارزش دارد که به این نکته اشاره کنیم که چرا کلیسای مسیحیت به نفع مقاصد خود، این سلسله بسیار مهم پادشاهی که از قابیل آغاز شده و به نوادگانش به ارث رسیده بود را به کلی انکار کرده و پیامبران بنی اسرائیل را از نسل ست پسر سوم آدم و حوا می داند. چرا سلسله بجا مانده از قابیل توسط پیروان وحشت زده انلیل/یهوه سانسور شده است؟

سفر پیدایش از کتاب مقدس، سلسله ی به جا مانده از نوادگان قایل و برادر ناتنی اش ست را نام می برد، اما شرح این نکته خالی از لطف نیست که در تمام متون کهن این نامها به دفعات تکرار شده اند فقط با ترتیبهایی متفاوت: خون، یارد، مهاللیل، متیوسالاح و لامخ.

در تلاشی نه چندان هوشمندانه، کتاب مقدس سعی دارد سلسله پیش از نوح را از طریق پدرش لامخ به ست مرتبط کند تا شاید بتواند قایل را از سر سلسله بودن کنار بگذارد و ثابت کند که همگی این قدیسن از نوادگان ست به شمار می روند. اگر اینچنین باشد پس می بایست به دنبال عطفی در زندگی نوح بگردیم که باعث گردیده نویسندگان پس از او داستان نیاکانش را مستور کنند. پاسخ در دل خود کتاب مقدس است.

در این نقطه ی مهم تاریخی است که یهوه ی انتقام جو به ظاهر نوح و فرزندانش را از خوردن خون منع می کند. این دستور به شکل یک فرمان الهی در زندگی یهودیان به اجرا گذارده شد از اینرو است که یهودیان، حیوانات خوراکی (مانند گاو و گوسفند) را قبل از خوردن از جایی آویزان می کنند تا خون آن کاملاً تخلیه شود.

اما در مقابل، آداب مسیحیت کاملاً با این موضوع در تضاد است و آنان طی مراسمی بصورت نمادین خون می نوشند. طی برگزاری مراسم عشاء ربانی، مسیحیان شراب را به نماد خون عیسی از دورن جامی مقدس می نوشند.

آیا می توان نتیجه گیری کرد که این رسم مسیحیان نوعی بازگشت بی خبرانه به رسوم ماقبل نوح بوده است که توسط یهوه ممنوع شده بود؟ اگر چنین بوده، آنگاه با توجه به اینکه می دانیم از دیر باز "جام" نمادی از زن بوده و بصورت نمادین "رحم زن" را بازتاب می داده است، آیا منظور از "خون درون جام" همان ترشحات دوران قاعده گی زنان بوده است؟ پاسخ به این پرسش مثبت است. در واقع، این رسم کهن برپایه ی همین ترشحات بنا شده است اما نه آنقدر چندانش آور که به نظر می رسد. امروزه تعداد کمی از ما درباره منشأ اصلی مواد مکمل خوراکی ای که مصرف می کنیم تحقیق کرده ایم، و آنان که از این منشاها خبر دارند نیز، تلاشی برای توضیح آن نمی کنند. بعنوان مثال، هورمون پرمارین از ادرار مادیانهای حامله استخراج می شود، در حالیکه هورمون رشد و انسولین از نوعی باکتری بُرازی به نام ای. کولی بدست می آید.

اما برای پادشاهان نسل قابیل، عصاره ی لازم را از ترشحات قاعده گی نین هورساگ تهیه می نمودند که خون تماماً آنوناکی در رگهایش جاری بوده است. نین هورساگ را با عنوان "بانوی حیات" می شناختند و عصاره بدست آمده از وی را بسیار نیرومند (نیرومند تر از هر قدرتی) می دانستند و آن عصاره را با عنوان "آتش اختر" (Star Fire) مورد احترام و پرستش قرار می دادند. همچنین از زهدان نین هورساگ بود که این سلسله ی پادشاهی متولد شد، و از خون او یا همان آتش اختر بود که سلسله ی شاهان اژدها بصورت مکمل تغذیه می شدند.

در مصر باستان، نین هورساگ را با عنوان ایزیس (Isis) میشناختند، و با هر دو نام، وی مادر نسل مسیحایی محسوب می شود، چرا که ژن زنانه و قدرتمند پادشاهی از ابتدا از آن او بود و به آن "ژن ایزیس" (Genelsis) می گفتند و پس از آن نیز همین عنوان در زبان یونانی تجلی پیدا کرد که به معنی پیدایش بود. (پیدایش=Genesis)

لازم است در اینجا با خود یاد آوری کنیم، که فرمان کتاب مقدس مبنی بر تحریم خون از ناحیه انکی صادر نشده بود بلکه این فرمان را انلیل/یهوه صادر نموده بود - همان خدای خشم که طوفان را بر نوح و گردباد را بر شهرهای اور و بابل نازل نمود و تلاش کرد تا به دروغ آدم را از خوردن میوه دانش منع کند. این خدایی نبود که مردم را دوست بدارد و گفته های سومریان در این رابطه کاملاً مشهود و واضح است. از اینرو، چنانچه وی به نوح فرمان داده است که از خوردن خون بپرهیزد، حتماً این فرمان به نفع نوح و نوادگانش نبوده است - بلکه این کاملاً به ضرر آنان تمام شده است.

نص صریح به ما می گوید که آتش اختر از ترشحات قاعده گی الهه گان بدست می آمده، اما در دنیای خاکی خودمان نیز ترشحات قاعده گی زنان حاوی ارزشمندترین موادی است که در غدد درون ریز تولید می شوند، بویژه ترشحاتی که از غده های صنوبری و هیپوفیز وارد چرخش خون می شوند. غده ی صنوبری در مغز انسان مستقیماً به درخت حیات مربوط می شود، چراکه تصور می شود این غده ی کوچک مغز ماده ای را ترشح می کند که مستقیماً به طول عمر ربط دارد و به آن "سوما" یا در یونانی "آمبروزیا" می گفتند.

در گروه های کهن، به زنی که از او ترشحات قاعده گی استخراج می شد (Flow-er) نمادی از گل (Flower) تعلق می گرفت و با گلهایی همچون لیلی یا لوتوس به تصویر کشیده می شد. در حقیقت،

کلمه Flower به معنی گل از ریشه ی Flow-er به معنی زن ترشح کننده بیرون آمده است. در سومر باستان، زنان کلیدی ای که از ایشان عصاره آتش اختر برای سلسله پادشاهان اژدها تهیه می شد را با نامهایی همچون لیلی، لولووا، لیلیث، لیلوتو و لیلیته می شناختند.

در آثار تصویری به جا مانده از تمدنهای کهن مشاهده می شود که اژدهای مسیحایی کوچکترین ارتباطی با آن موجود ترسناکی که از دهانش آتش بیرون می زند و بیشتر به افسانه های اروپایی مربوط است، ندارد. در اصل این اژدها را بصورت مار بزرگی با آرواره هایی ستبر که چهار دست و پا دارد و بیشتر شبیه به کروکودیل بوده است، به تصویر می کشیدند. این موجود همان "مسحه مقدس" است که نامش "دراکو" بوده است. دراکو در اصل نشان مقدس فراعنه ی مصر باستان بوده است، همچنین نمادی برای شفا دهندگان مصری که در این واقع در قمران می زیستند بوده، و پس از آن در شکل مار دریایی به نماد خاندان مرونجیان در اورپا تبدیل شد.



در متون کهن عبری، تمام ارجاعات به مار بزرگ با استفاده از واژه "نهش" صورت گرفته است؛ اما این مار بزرگ هیچ ارتباطی با آن تصویری که ما از مار بزرگ بعنوان موجودی زهرآگین در ذهن داریم، ندارد. آنان مار بزرگ را آورنده ی خرد و روشنفکری می دانستند از همین رو واژه ی "نهش" به معنی "تفسیر کردن" و "سر در آوردن" کاربرد دارد.

مار بزرگ همیشه با خرد و درمان در ارتباط بوده است، همچنین درختهای حیات و دانش نیز در قدیم بصورت مرسوم همراه با مار بزرگ به تصویر در می آمدند. در واقع، علامت تمامی ارگانهای پزشکی و درمانی امروز، دقیقاً ماری را نشان می دهند که به دور تنه ی درخت حیات پیچیده است - و این همان نگاره ای است که بعنوان نشانه ی انکی در لوحهای گلی به جا مانده از تمدن باستانی سومر شناخته می شد.

جالب توجه اینکه در برخی موارد نشانه ی مربوط به اورگانهای درمانی به شکل دو مار بزرگ به تصویر کشیده می شود که به دور عصای هرمس جادوگر پیچیده اند (که شکل رشته ی DNA را تداعی می کند - مترجم). در دل این موارد است که نمادشناسی آتش اختر نسل به نسل منتقل گردیده است، و

رد این نماد را می توان از زمان پیدایش مکتب اسرار کیمیاگری در مصر باستان و یا از بدو پیدایش نهادهای عرفانی (گنوسی=Gnostic) پیگیری کرد.

قرائن شرح می دهند که عصایی در مرکز و دو ماربزرگ که به دور آن پیچیده اند در واقع نمادی هستند از ستون فقرات و دو رشته ی اعصاب حسی که به اطراف آن پیچیده اند. دو بالی که در قسمت فوقانی به تصویر در آمده است مبین دو نیم کره چپ و راست مغز می باشد که ساختاری متقارن دارند. ما بین دو بال، در بالای ستون فقرات، کره ای کوچک ترسیم شده که نشان دهنده غده صنوبری در مغز است.

برای مدت طولانی ترکیب غده مرکزی صنوبری با بالهای افقی در اطرافش را به "قو" ارجاع می دادند و در آیین های مربوط به جام مقدس (همانند حلقه های جوکی های هند) قو نمادی از "وجودی سراسر روشننگری" است. این عرصه ی بی نهایت از بیداری و آگاهی توسط شوالیه های قرون وسطی کشف و پذیرفته شد و از آن پس آنان نام "شوالیه های قو" را برای خود برگزیدند.

بسیاری از شما با کارکرد غده صنوبری و دیگر غده های درون ریز آشنایی دارید. اما برای آنان که اطلاعات کمتری دارند می گویم که غده صنوبری، غده ای بسیار کوچک در مغز است به شکل میوه ی صنوبر و به اندازه یک دانه ی ذرت. این غده دقیقاً در مرکز مغز واقع است اما خارج از حفره ی مغز قرار دارد و ساختار مولوکولی آن با ساختار مغز متفاوت است.

رنه دکارت، دانشمند فرانسوی، درباره ی غده صنوبری می گوید که این غده کرسی روح است در مغز آدمی - به تعبیری دیگر درون این غده است که ذهن و جسم با یکدیگر یکی می شوند. در یونان باستان نیز عقیده ای مشابه درباره غده صنوبری رایج بود و هروفیلوس در قرن چهارم قبل از میلاد شرح می دهد که غده صنوبری ارگانی در بدن است که به جریان درآمدن فکر را تنظیم می کند. این غده ی کوچک برای زمان مدیدی است که دانشمندان آناتومی شناس را مشغول خود کرده است چرا که تمام اجزاء مغز قرینه ای همتا دارند، اما این غده هیچ قرینه و همتایی ندارد.

در روزهای سومر باستان، راهبان آنو (آنو= پدر انلیل و انکی) شاخه ای از علوم پزشکی مرتبط با مواد بدست آمده از ارگانهای زنده را به زحمت ارتقاء داده و کامل کرده اند، در حالیکه عصاره آتش اختر را بعنوان ترکیب پایه و منبع اصلی به کار می بردند. در وهله اول، به ترشحات قاعده گی بدست آمده از

خون خالص آنوناکی "طلای خدایان" می گفتند، و این ترکیب از همان ابتدا به شاهان و ملکه های سلسله ی اژدها خورانده می شد. گرچه متعاقب این تاریخ، در مصر و مدیترانه ی باستان، عصاره آتش اختر طی مراسمی (Ritual) از راهبه گانی باکره استخراج می شد که با نام "زنان سرخ پوش" (Scarlet Women) مورد پرستش واقع می شدند. در واقع واژه ritual (به معنی مراسم پرستش و عبادت) از همین آیین سرچشمه گرفته است، از کلمه Ritu - که مراسم مقدس "طلای سرخ" را پیش رو قرار می دهد.

البته امروزه نیز مکملهای بدست آمده از ترشحات غدد درون ریز توسط اورگانوتراپیست ها (شیوه ی درمانی که برای معالجه بیماری از ترشحات غدد حیوانات بهره می برد - مترجم) مورد استفاده قرار می گیرد، اما ترشحات اصلی (مانند ملاتونین و سروتونین) را از غده های بدست آمده از حیوانات مرده استخراج می کنند و این ترشحات بسیاری از مواد مهمی که در غدد انسان زنده تولید می شوند را در خود ندارند.

در نمادشناسی کیمیاگری کهن، همیشه "رنگ قرمز" مترادف بوده است با "فلز طلا". در ضمن در برخی از رسومات کهن (شامل تانتراس از هند) رنگ "قرمز" را با رنگ "سیاه" نشان می دادند. از همینرو در آیین های هندی گفته می شد که "الهه ی کالی" هم "قرمز" است هم "سیاه". الهه کالی در اصل میراثی بود که از سومر به هندوستان رسید و در زبان سومری به وی "کالیمات" می گفتند و کالیمات خواهر لولووا، همسر قابیل بود. (خواهر زن قابیل بود)

کالی از ابتدا شاهزاده ی دربار اژدها محسوب می شد، و بلبل آنکه او یکی از منابع اصلی تولید عصاره آتش اختر بود، از همینرو او را الهه ی زمان، فصل، دوران و چرخه های زمان می دانند. به همین دلیل کالی، ریشه ی کلمه "کالیندر" به معنی "تقویم" است.

بنابراین از همان روزهای قدیم، فلز کیمیاگران در اصل یک فلز نبوده بلکه عصاره هایی بدست آمده از ارگانهای زنده بوده است، و رازهای دنیای باستان بیشتر ماهیتی فیزیکی داشته اند تا متافیزیکی. در واقع، کلمه "Secret" (به معنی راز) ریشه در همین علوم پنهان مرتبط با ترشحات (Secretion) غدد دارد. (واژه ی secret در انگلیسی هم به معنی "راز" است و هم به معنی "رشحه" یا چیزی که ترشح می شود - مترجم). حقیقت را Ritu می دانستند و از همین ریشه است که واژگانی همچون

"Ritual" و "Rite" ، "Root" و "Red" سرچشمه می گیرند (پرستش = Ritual - مراسم مذهبی = Rite - ریشه = Root - قرمز = Red). واژه Ritu متعاقباً به معنی ماده ای فیزیکی تعریف شد که در واقع به شکل ناب ترین و خالص ترین فلزات یعنی طلا تجلی می یافت. بنابراین طلا مترادف شد با "حقیقت نهایی".

همانگونه که واژه ی "راز" (Secret) ریشه در ترجمه واژه ای کهن دارد، دیگر واژه ها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در مصر باستان واژه "آمون" (Amen) هر چیز ناپیدا و پنهان از نظرها را مشخص می نمود. همچنین واژه "Occult" (به معنی امروزی فرقه گرایی) نیز معنای مشابهی می داد (از نظرها پنهان)، اما امروزه هنوز از واژه ی آمین بعنوان نامی مقدس در انتهای دعاهایمان بهره می بریم در حالیکه واژه Occult با معنایی گناه آمیز همراه شده و نشان دهنده ی عملی شیطانی است (در حالیکه هر دو از یک ریشه نشأت گرفته اند). در انشایی صریح تر، هر سه واژه Amen، Secret و Occult به یکدیگر مرتبط اند و ریشه در علومی دارند که به ترشحات غدد درون ریز اشاره دارند.

از آنجاکه الهه کالی با رنگ سیاه در ارتباط است (سیاه است اما زیبا)، واژه انگلیسی Coal (به معنی زغال) از نام وی نشأت گرفته است. در آداب عبریان، باث-کول (یکی از همتایان کالی) را "دختر صدا" خطاب می دادند و گفته می شد که صدا از بلوغ دختر متولد می شود. ازینرو، رحم را با صدا هم ردیف می دانستند، و عصاره آتش اختر را "سروش زهدان" می خواندند (یعنی کلام غیب گونه ای که از رحم بر می خیزد - مترجم). از همینرو رحم را "Utterer" به معنی گوینده می دانستند و واژه "Uterus" (زهدان، رحم) از این ریشه نشأت گرفته است.

همانگونه که پیشتر گفته شد، "زنان سرخ پوش" را به این نام می خواندند چراکه آنان مستقیماً منبع رهبانی آتش اختر بوده اند. آنان را در ادبیات یونان باستان با عنوان Hierodulai (بانوان مقدس) می شناختند - واژه ای که متعاقباً از زبان فرانسه به انگلیسی منتقل شد و با "Harlot" (زن بدکاره) مترادف گردید! در زبان آلمانی قدیم نیز همین واژه (Hierodulai) به شکل "Hores" بکار می رفت که پس از انگلیسی شدن به "Whores" (فاحشه) تغییر ماهیت داد. گرچه، این واژه در انگلیسی نیز ابتدا به معنی "دوست داشته شده" بکار می رفت. آنچنانکه در فرهنگ لغات معتبر مربوط به ریشه یابی کلمات می توان دید، این واژه ها همگی در اصل به بانوان مقدسی اشاره داشتند که در جایگاه پرستش شونده قرار می گرفتند و معنی این واژه گان به هیچ وجه ربطی به "بد کاره گی" یا "فاحشه

گی " نداشته اند. در واقع معنی (بد و نا درست) امروزی این کلمات به اقدامات کلیسای قرون وسطی باز می گردد، به وقتی که کلیسا تلاش می کرد که جایگاه مقدس و رهبانی این بانوان را لکه دار کند.

گوشه نشین کردن دانش مرتبط با آتش اختر از زمانی اتفاق افتاد که تاریخ نگاران مسیحیت شروع به تقلب و تحریف در تاریخ نمودند و دانش جمع آوری شده توسط عرفای گنوسی (مسیحیان ماقبل مسیحیت) را درجا فرونشاندند. بخش های قابل توجهی از آداب آتش اختر که از طریق عرفای گنوسی منتقل گشته بود در قالب کتاب تلموذ و یا آیین های ربای های یهودی به جا مانده است اما، جریان اصلی یهودیت و مسیحیت با تمام قوا در راه مخدوش و نابود کردن هرگونه آثاری که از این آیین به جا مانده است تلاش نمودند.

آتش اختر را به غیر از اینکه "طلای خدایان" می خواندند، در برخی متون از آن با عنوان "مَرکبِ نور" یا منبع سرشار برای اظهار عقیده یاد شده است، و در این باره، آتش اختر را مستقیماً هم ارز "آبهای پیدایش" یا "جریان سیال خرد" می دانستند. به این دلیل است که رُزی کروسی (Rosi Cruci) که به معنای جامی از شبنم بود و نمادش به شکل صلیب قرمزی درون یک دایره ترسیم می شد، که همان نشان قابیل نیز بود، به نشان جاودانه پادشاهان اژدها بدل گردید.

گفته می شد که نور برای افرادی که از نظر روحانی بیدار نشده اند، همواره مسطح و خاموش است اما می تواند بیدارگر و روشن باشد چنانچه فرد با اتکا بر اراده ی شخصی و ممارست و ریاضت انرژی روحانی خود را برانگیزد. این پروسه ی روانی، امری هویدا و آشکار نیست، اما وجدانی رهایی یافته از دانسته گی و بودن بدون شکل را به ارمغان می آورد.

در واقع این ایده ی انسان برای کمال گرایی بود که باعث شد انلیل/یهوه با مشکل مواجه شود. اما در مقابل وی انکی بود که می دانست با توجه به اینکه انسان از میوه درخت دانش (خرد آنوناکی) و از میوه گیاه زایش (آتش اختر آنوناکی) خورده است حتی توانایی خدا شدن را نیز دارا است. حتی یهوه این مهم را تایید می کند، چنانچه در کتاب مقدس آمده است که وقتی آدم از میوه درخت ممنوعه خورد، یهوه بانگ زد: "آگاه باشید، زین پس انسان جزوی از ما (خدایان) می باشد."

انکی خردمند، محافظ درخت دانش، در رسومات عبریان نام دیگری نیز دارد. آنان به وی سامائیل (Sama El) می گفتند چرا که وی در شمال بین النهرین خدای موکول بر "ساما" یا همان "سوما"

بوده است. آموزه های مکاتب اسرار، مشخصاً بسیار زیاد از درختهای دانش و حیات می دانستند و این آموزه ها را مستقیماً از انکی به ارث برده بودند. گفته می شد: "هیچ چیز فقط با خواستن بدست نمی آید". همچنین اگر دائماً مسئولیت را به مسئولین بالادست ارجاع دهیم نیز هیچ چیز بدست نمی آید. باور، ناشی از عمل "باور کردن" (believe) است چرا که باور کردن (Believe) همان زندگی کردن (Be live) است - و اراده، واسطه ی غایی نفس است. (از اراده خواسته های نفس بر می آیند - مترجم)

اسناد سومریان به پسر قابیل اشاره دارند، به شاه اتانا، که از میوه گیاه زایش خورد تا بتواند پدر فرزند خود (شاه باأل) و نوادگانش باشد - و گیاه زایش مستقیماً با طول عمر فرد و همچنین با خاندان قابیل در ارتباط است. در ضمن این گیاه با آتش اختر و فعالیت غده صنوبری مرتبط بوده و خوردن گیاه زایش به شکل مراسمی برای مصرف آتش اختر تجلی می یافت.

در این رابطه، آنوناکی مونث (Flow-er) را با عنوان "جام آور" یا کسی که "غذای غنی شده از زهدان" را حمل می نمود می شناختند. در این جایگاه به آن زن رُز شارون (Rose of Sharon) می گفتند (از ریشه ی کلمه Sha به معنی اوربیت و واژه های Ra و On که همگی به معبد نور اشاره دارند). اهمیت این جایگاه پرستش شونده ی زنان آنوناکی را می توان در گفته های قصیده وار کتاب مقدس جستجو کرد، جایی که در نغمه سلیمان، عروس یک پادشاه مسیحایی به دامادش می گوید: "من رُز شارون هستم و لی لی دشتهای".

یک پادشاه دریافت کننده ی آتش اختر برای رسیدن به جایگاه شاهی ارزیابی و انتخاب شده بود و زمانی که به حدی از دانش و خرد و فراست دست می یافت که برای رهبری لازم بود، آنگاه وی تدهین شده به پادشاهی می رسید و در این جایگاه به او ملک (Malk) می گفتند. (از همین واژه ی بین النهرینی است که واژگان Malchus به معنی شاه و Malkut به معنی پادشاهی ریشه می گیرند) به تازگی دانشمندان علوم طبی ترشحات هورمونی غده صنوبری را شناخته اند که این تاریخ به سال ۱۹۶۸ باز می گردد. این هورمون را ملاتونین خوانده اند، که به معنی "شب کار" است (از ریشه یونانی Melos به معنی سیاه و Tosos به معنی کار). افرادی که بدنشان ملاتونین زیادی ترشح می کند در برابر نور خورشید واکنش نشان می دهند چرا که نور توانمندیهای ذهنی را کاهش می دهد؛

آنان ذاتاً شب کار هستند. ملاتونین را هورمون تاریکی نیز خوانده اند چرا که فقط در هنگام شب یا در تاریکی ترشح می شود. در معرض نور زیاد قرار گرفتن باعث می شود که غده صنوبری کوچک شود و در نتیجه آگاهی دماغی کاهش می یابد، در حالیکه تاریکی باعث فعال شدن غده صنوبری گشته و ادراک ذاتی و ذهن زیرک را تقویت کرده و در همان حال فاکتورهای استرس زا را کاهش می دهد.

در این مرحله، جالب توجه خواهد بود که یادآوری کنیم چگونه کلیسای مسیحیت در نهایت مراسم مربوط به آتش اختر را به کمک کشاندن این مراسم به عرصه ی اعمال گناه آمیز و شیطانی که از زمان عرفای ماقبل مسیحیت به جا مانده بود، از تاریخ محو نمود. در رسومات کهن، به آن اشخاصی که ملکوت (پادشاهی) را در اختیار داشتند اژدها و به سر سلسله ی آنان دراکو می گفتند.

از آنجا که بدن این پادشاهان با ملاتونین و دیگر ترشحات هورمونی مکمل تغذیه و آماده سازی می شد، آنان در واقع شاهزاده گان تاریکی بوده اند؛ و ایشان آگاهی اعتلا یافته، قدرت فرا معمولی و طول عمر را از عصاره آتش اختر کسب می نمودند - و آتش اختر همان خون قاعدگی ملکه های آنوناکی و متعاقباً راهبه های مقدس سرخ پوش بوده است.

آنطور که در کتاب نسل شناسی دودمان جام مقدس به تفصیل شرح داده ام، در قرون وسطی تفتیش عقاید شکل گرفت برای اینکه با کفرگویانی برخورد کند که در اصل حامیان خط خونی مسیحایی از سلسله شاهان اژدها بوده و خود بر علیه فساد و تعصب کلیسا و اسقفهای آن موضع گرفته بودند. بسیاری از قربانیان به عنوان فرقه گرایی و یا جادوگری معدوم شدند، و اتهامشان این بود که عقاید کفرآمیز دراکو ها را پی می گیرند، عقاید و آرمانهای شاهزادگان تاریکی را. کلیسا آنها را به عنوان "خون آشام" به جامعه معرفی می نمود!

بیشتر مشخصه های دربار اژدها در مصر باستان را یادآور شدیم، و اینکه پس از ۴۰۰۰ سال هنوز فرامین حکومتی دربار اژدها بر قوه ی خود باقی است و در حال اجرا شدن است. در سالهای قرن پانزدهم، یکی از صدر اعظم های قدرتمند در آنزمان ولد سوم (Vlad III)، شاهزاده ترانسیلوانیا بود، کسی که ارگ مستحکم بخارست (پایتخت کنونی رومانی) را بنا کرد. شاهزاده ولد را امروز بیشتر با نام دراکولا می شناسیم به معنی "پسر دراکول" - این همان نامی است که پدر ولد در سالهای ۱۴۳۱ با آن در دربار اژدها شناخته می شد.

ولد در اصل شاهزاده ای بود با انضباط و بسیار سختگیر، و روش اعدامی که وی برای مجازات جرم بر علیه دولت به اجرا می گذاشت، شامل به چهار میخ کشیدن بر روی تخته ای چوبی بود. این روش البته با ما بقی روشهای مخوف مجازات در آنزمان سازگار و هم خوان بود (روشهایی همچون در روغن داغ انداختن مجرم، سوزاندن مجرم، کشیدن و قطعه قطعه کردن مجرم و غیره). اما در رمان ترسناکی که برام استوکر نگاشت، این روش مخصوص ولد بر علیه او بکار گرفته شد و دراکولا فقط زمانی می میرد که تکه چوبی در قلب او فرو برده شود.

اما عامل اصلی در توسعه احساس ترس از دراکولا به روش اعدام ولد باز نمی گشت (چرا که اینگونه روشها در آن دوران متداول بود) بلکه دانش کامل و عمیق او از مراسم آتش اختر بود که باعث شد کلیسا از وی چهره ای هولناک بیافریند. شاهزاده ولد با پشت سر گذاشتن تحصیل در مکتب سلیمان واقع در هرامنشدها اطیش، به علم عمیقی درباره ی تاثیر ملاتونین و سروتونین بر بدن انسان دست یافت و به رابطه ی این مکملهای خوراکی با راز طول عمر و افزایش آگاهی پی برد.

سالنامه های رومانیایی ها به وضوح اشاره دارند که بدن شاهزاده ولد ملاتونین بسیار زیادی تولید می کرد و همانگونه که پیشتر نیز گفته شد اینگونه افراد به نور شدید حساس اند. آنان شب کار هستند. متعاقباً، افسانه ی ترانسیلوانیا متولد شد و برام استوکر در رمان معروف خود، دراکولا که در سال ۱۸۹۷ به چاپ رسید، ولد دراکولا را به صورت یک خون آشام و شاهزاده ی تاریکی به تصویر کشید که خون دختران باکره را می مکد!

به غیر از این داستان نیز، بسیاری از افسانه ها در واقع بر مبنای رسومات مرتبط با جام مقدس و آیین های دربار اژدها به وجود آمده اند. ایده ی اکثر افسانه ها (Fair folks) از همین مبنای ریشه گرفته اند و واژه ی Fairy در اصل از ریشه های Fie یا Fey نشات گرفته اند و این واژه ها مترادف اند با fate به معنی تقدیر و سرنوشت. در عالم سلت های اروپا (Celts) اعتقاد بر این بود که خاندان سلطنتی، "خون پریان" (Fairy Blood) در رگهایشان جاری است - به آن معنا که آنان سرنوشت دودمان جام مقدس را به دوش می کشند - در حالیکه پرنسس های متصل به نسل جام مقدس را اغلب "دوشیزه پری" (elf Maiden) خطاب می دادند. آنان محافظان منسوب زمین، ستاره ها و جنگلها بودند، همانگونه که در افسانه ارباب حلقه ها اثر تولکین از این ایده تقلید شده است.

در زبانهای کهن متعلق به قبایل جنوب اروپا، به یک پری مونث ایلبی (ylbi) می گفتند، و از ریشه ی این کلمه نام شهر آلبی (Albi) نشات می گیرد، و این شهر در فرانسه در ناحیه ی لانگوئداک (Languedoc) واقع بود که در زمان قرون وسطی مرکز کاتارهای گنوسی (Gnostic Cathars) بوده است. وقتی که در سال ۱۲۰۸ پاپ اینوسنت سوم لشکر کشی مخوفی را به مدت ۳۵ سال بر علیه کاتارها به راه انداخت، نام نبرد خود را "جنگهای صلیبی با آلبیژنسیان" نهاد چراکه این نبرد در حقیقت بر علیه ژن آلبی (Albi-Gens) یا "خون پریان" به پا شده بود.

مالاتونین ایمنی بدن انسان را بهینه و تقویت می کند، و آنان که غده صنوبری شان زیاد ترشح می کند، از آفتهایی همچون سرطان در امان می باشند. تولید زیاد ملاتونین در بدن انسان باعث ازدیاد تولید انرژی، بنیه و سطح تحمل فیزیکی می شود و این عمل مستقیماً به الگوی خواب فرد مرتبط است، و با توجه به خصوصیات دستگاه عروقی فرد، بدن را در اعتدال تنظیم و حفظ می کند. این ماده با ترشح شدن هورمونی بنام سروتونین که در نقش یک فرستنده ی پیام عمل می کند، در غده ی صنوبری ساخته می شود. ملاتونین، در هنگامی که هسته ی سلول در حال تقسیم شدن و سلول جدیدی در حال شکل گرفتن است، پالسهایی را در طول اعصاب کروموزومها به جریان می اندازد، و در نهایت در زمان لقاح، با نیمه ی دیگر ترکیب می شود.

زمان طولانی است که رزین صنوبر را با ترشحات غده ی صنوبری هم ارز می دانستند و از آن برای تولید کندر (بخور راهبان) بهره می بردند. از سوی دیگر طلا را نماد پادشاهی می دانستند. از اینرو، طلا و کندر بعنوان دو عنصر پایه در رسومات مربوط به شاهان و راهبان دودمان مسیحایی به شمار می رفتند در کنار مَر (نوعی صمغ که بعنوان مسکن خاصیت درمانی دارد) که در اصل نماد مرگ بوده است.

در دنیای کهن، دانش متعالی را با واژه dadth می شناختند (از همین ریشه است که واژه ی Death به معنی مرگ شاخه می گیرد). در حقیقت، آنچنانکه ما بخوبی می دانیم، کتاب عهد جدید شرح می دهد که این سه ماده (طلا، کندر و مر) توسط مریم مجدلیه به عیسی عرضه شد و بدان وسیله او را به عنوان وارث جایگاه شاه-راهب برای دودمان ازدها معرفی نمود.

در تعلیمات یوگا آمده است که غده صنوبری (که آنان آنرا با عنوان "چشم سوم" یا "چشم خرد" می شناختند) در پروسه رسیدن به "آگاهی" نقش مهمی دارد، چراکه غده صنوبری را منبع لایتناهی نور

می دانستند. اساتید رزی کروسی و ایلومیناتی (Illuminati) از دیزباز غده صنوبری را با عنوان Secert Ayin یا چشم مخفی می شناختند - که Ayin در واقع "عین" عربی به معنی چشم است. هجی این کلمه (A-Y-I-N) بسیار مهم است چراکه هجی اصلی نام Cain (به معنی قابیل) خواه با K باشد یا با C یا با Q در واقع Cain نبوده بلکه C-A-Y-I-N بوده است. نام Cain (قابیل) در واقع به معنای "یکی از چشمهای دورن" نیز بکار می رفته است. بنابراین از واژه Kayin کلمه ی King و از Qayin کلمه Queen نشات می گیرند. در واقع، پدر Cain (قابیل) ، انکی یا سامائیل، خود توسط سومریان "خدای چشم مقدس" لقب گرفته بود.

گفته می شود که یک انسان روحانی کامل به جای اتکا بر چشمان مادی خود که فقط وجود عوامل فیزیکی را درک می کند، می تواند بصورت خودکار از طریق چشم سوم با جهان اطراف ارتباط برقرار نماید. حضور فیزیکی فقط در زمان و مکان معینی قابل درک است، اما برای آنان که به غده صنوبری خود اتکا کرده اند، دیگر زمان فاکتوری قابل محاسبه به شمار نمی رود، چراکه آنان در بعدی از ابعاد عالم سیر می کنند که محورهای زمان و مکان در آن تعریفی ندارد. این بعد را فقط دانشمندان مدرن کشف نکرده اند: این ابعاد از هزاران سال پیش با عنوان "دشت شارون" یا "دشت اوربیت نور" شناخته می شد. (Plane of Sharon)

پس بنابراین پادشاهان بین النهرینی نسل قابیل که از ابتدا از خون آنوناکی بوجود آمدند و پس از آن نیز با عصاره آتش اختر بدست آمده از الهه های آنوناکی تغذیه می شدند تا ادراک، آگاهی و فراستشان تقویت شود، در نهایت به لقب "استاد دانستگی" نایل می آمدند و دانش ایشان تقریباً به اندازه خدایان می رسید. در همان زمان سطح تحمل و سیستم ایمنی ایشان بسیار قوی می شد پس بنابراین به لطف تغذیه ملاتونین و سروتونین بدست آمده از آنوناکی، به طول عمری باور نکردنی دست می یافتند. تمام اسناد کهن به این موضوع اشاره دارند که راز طول عمر چند صد ساله پادشاهان قدیم (بین النهرینی و مصر باستان) در همین نکته نهفته است. و در این رابطه دیگر جایی برای شکاک بودن به گفته های کتاب مقدس درباره ی طول عمر پیامبران وجود ندارد.

بغیر از آداب مربوط به خوردن آتش اختر، گفته می شد که پادشاهان دودمان جام مقدس، با شیر الهه گان تغذیه می شدند و علی الظاهر این شیر آنزیمی در خود داشته است که با راز طول عمر در ارتباط است. محققان علم ژنتیک امروز، این آنزیم را تلومراس نام گذاری کرده اند. بر اساس گزارشی که در

نشریه Science {شماره ۲۷۹ مورخ ۱۶ ژانویه ۱۹۹۸} به چاپ رسید، مطالعات مشترک مرکز درمانی دانشگاه تکزاس مشخص نموده است که آنزیم تلومراس تاثیر مستقیمی بر طول عمر DNA دارد.

سلولهای سالم بدن برنامه ریزی شده اند که در طول عمر فرد بارها تقسیم شوند، اما این پروسه ی تقسیم شدن یک روند مادام العمر نیست و نهایتی دارد، پس در نهایت مرحله تقسیم نشدن آغاز می شود. این فاکتوری مهم برای سالخوردگی به شمار می رود. این روند تقسیم شدن توسط کلاهی که در انتهای رشته ی DNA واقع است کنترل می شود. جنس این کلاهی از ماده ی تلومر می باشد. هر بار که سلول تقسیم می شود، قطعه ای از این تلومر نیز با آن کنده شده و به سلول جدید منتقل می شود تا جاییکه میزان تلومر به اندازه ی بحرانی می رسد و دیگر قادر به جدا شدن از DNA نیست. بنابراین دیگر سلولها تقسیم نمی شوند و همگی مسیر نابودی را پی می گیرند.

تجربه های آزمایشگاهی بر روی بافت زنده نشان داد که بکار بردن ژنتیکی آنزیم تلومر می تواند تا حد قابل توجهی جلوی کوتاه شدن تلومر را در فرایند تقسیم سلولی بگیرد. ازینرو، سلولهای بدن قادر می شوند که فارق از برنامه ی از پیش تعیین شده برای تقسیم سلولی، به دفعات بیشتری تولید و تقسیم شوند (همانند سلولهای سرطانی که با تجمیع مقدار زیادی از تلومر به نوعی از جاودانگی دست می یابد). بصورت معمول آنزیم تلومراس در بافت بدن ساخته نمی شود؛ اما در هنگام تشکیل تومورهای بدخیم می توان رد این آنزیم را دید و همچنین در اطراف سلولهای باروری. لذا می توان نتیجه گرفت که راز تولید این آنزیم در دل ساختار DNA نهفته است اما به هر دلیلی این توانایی بالقوه خاموش شده است و احتمالاً این راز در قسمتهایی از DNA قرار گرفته است که دانشمندان بدان توجهی نداشته و آن قسمتها را "نخاله" می نامند.

در کتاب مقدس (گردآوری شده) می خوانیم که در طول سالهای عمر نوح و فرزندانش، یهوه دستور می دهد که خوردن خون ممنوع است - حداقل می توان گفت که نگارنده های قرن ششم قبل از میلاد که کتاب مقدس را تالیف می نمودند، اجرای این حکم یهوه را در دوران نوح می دیدند. گرچه که صدور این حکم از نظر زمانی می تواند صحیح باشد، اما کمی بعید به نظر می رسد چرا که در زمان نوح انلیل/یهوه هنوز به اختیارات کامل و نهایی ای که او را مافوق انکی و دیگر خدایان آنوناکی قرار دهد نرسیده بود.

به هر حال این واضح است که از زمان نوح، عمر طولانی ای که به قوم سالاران داده شده بود رو به کاهش گذاشته است، به همین دلیل وقتی که به تاریخ ابراهیم و نوادگانش می‌رسیم، طول عمر آنان را معمولی می‌یابیم. در نقطه مقابل، طبق اسناد سومریان طول عمر شاهان سومری که از نسل قابیل و اتانا بوده اند به مراتب زیاد است.

چیزی که امروز بدون شک می‌دانیم اینست که هر آنچه که واقعیت این فرمان یهوه بوده و هر آنچه که در تاریخنامه‌ها نقل شده، در نهایت منجر گردیده است به اینکه آداب مربوط به مراسم آتش اختر در سالهای ۱۹۶۰ قبل از میلاد مورد بازنگری و تغییرات عمده قرار گیرد. به نقل از کتاب مقدس این همان زمانی است که ابراهیم و خانواده اش قبل از اینکه به سمت مغرب و سرزمین کنعان مهاجرت کنند، اور، پایتخت کلدانی سومری را به مقصد هران در شمال سومر (واقع در مرز ترکیه و سوریه کنونی - مترجم) ترک گفتند.

متون تاریخی معاصر آن دوران گواهی می‌دهند که در سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد، اور توسط پادشاه ایلام مورد تهاجم قرار گرفت و به رغم اینکه شهر اور مجدداً بنا شد اما مرکز قدرت از سومر به هران، مرکز پادشاهی ماری (Mari) منتقل گردید. اما هران فقط نام یک شهر در حال شکوفایی نبود؛ بلکه این نام برادر ابراهیم (پدر لوط نبی) بوده است. اسناد بدست آمده در سال ۱۹۳۴ به ما می‌گویند که شهرهای دیگری در بین‌النهرین نیز به همین ترتیب بر اساس اسامی اقوام نزدیک ابراهیم نامگذاری شده‌اند: شهرهای همچون ترا (پدر ابراهیم)، ناهور (پدر ترا)، سرگو (پدر ناهور) و پلگ (پدر بزرگ سرگو).

کاملاً مشهود است، به موازات شواهدی که از سومریان به جا مانده است و نسل پادشاهی نوادگان قابیل را تایید می‌کند، این اسناد تازه کشف شده نیز تصدیق می‌کنند که اقوام ابراهیم (نوادگان نوح) عمدتاً از مقامات عالی رتبه دولتی در منطقه خود به شمار می‌رفتند. به وضوح، قوم سالاران نسل ابراهیم، خانواده ای معمولی نبوده‌اند بلکه سلسله ای قدرتمند را تشکیل می‌داده‌اند. اما چرا چنین فامیل مسلط و پر آوازه ای که بر بین‌النهرین چیره گی داشتند به یکباره مجبور به ترک آن ناحیه شده و به کنعان عزیمت می‌کنند؟

پاسخ این پرسش را می توان از الواح گلی ای که به تاریخ ۱۹۶۰ قبل از میلاد باز می گردند یافت. این الواح شرح می دهند که، در آنزمان، پس از آنکه مهاجمین از هر سو به سومر حمله ور شدند، همه چیز در آن سرزمینهای مقدس دچار دگرگونی شد: حمله آکدی ها از شمال، آموریتها از سوریه و ایلامی ها از سرزمین پارس. لوح گلی ادامه می دهد: "وقتی که آنان سرنگون شدند، وقتی فرمان صادر شد که آنان نابود شوند؛ آنگاه به مانند طوفانی ویرانگر همه چیز مصرف شد. آه! سومر، به چه منظور؟ آیا آنان تو را دگرگون ساختند؟ خاندان مقدس را آنان از معبد تبعید کردند."

در این مرحله از تاریخ سومریان بود که امپراطوری سقوط کرده و ابراهیم مجبور به فرار از اور و سفر به سمت سرزمین های شمالی شد. اما بر سر شورای عالی خدایان، آنوناکی، که همه چیز را خلق کرده بودند چه آمد؟ متن لوح گلی چنین ادامه می دهد: "اور نابود شد، مرثیه اش تلخ است. خون این سرزمین، گودالها را به مانند برنز ذوب شده پر کرده است. جسدها به مانند چربی زیر آفتاب آب می شوند. دوده به مانند کفن شهرهایمان را پوشانده است. خدایان به مانند پرنندگان مهاجر ما را ترک گفتند."

در گفتمانی تاریخی می توان مطرح نمود که فروپاشی امپراطوری سومر با تاسیس شهر بابل بدست اوربابا در سال ۲۰۰۰ قبل از میلاد پیگیری شد. در حقیقت، داستان برج بابل و نتیجتاً خشم یهوه دقیقاً با این دوره ی زمانی در تمدن سومر و ترک زمین بدست خدایان آنوناکی تطابق دارد.

این داستان در سفر پیدایش نقل می کند که این مردم (مردم بابل) که تا آنزمان از سوی یهوه "خیلی خوب" خوانده می شدند به ناگاه تخلفی مرتکب شدند که تا آنزمان صورت پذیرفته بود پس یهوه آنان را به مجازات رسانید. گناه و تخلف آنان این بود که همگی به یک زبان واحد سخن می گفتند و آن زبان البته زبان سومری بوده است - اولین زبان به خط آمده در تاریخ زمین.

به دلیلی که در کتاب مقدس به وضوح شرح داده نشده است، یهوه از بابت ساخته شدن برج بابل ناخرسند بود: "پس او به پایین آمد، و زبان تکلم تمام زمینیان را پریشان و عاجز نمود".

اسناد تاریخی سومریان بسیار بیشتر برای ما شرح می دهند که علت این عجز در تکلم از کجا ناشی می شده و این امر به این دلیل رخ داده است که در آنزمان سومر از هر سو مورد تاخت و تاز اقوام مختلف قرار گرفت که هر یک به زبانی متفاوت از دیگری تکلم می نمودند. این موضوع فاش می کند

که این حمله ها همگی در زمانی رخ داده اند که اختلافات در آنوناکی بالا می گیرند و آنو از جایگاه سروری آنوناکی کناره گیری کرده و پسر بزرگش انلیل/یهوه را به جانشینی بر می گزیند. او مدعی خدایی بر سراسر زمین شد در حالیکه برادرش انکی/سامائیل را به خداوندی دریاها برگزید. انکی از ادعای برادرش خشنود نبود چراکه گرچه انلیل پسر بزرگ آنو بود اما مادرش، الهه کی (ki) ، خواهر کوچک آنو بود در حالیکه مادر انکی، الهه آنتو، خواهر ارشد آنو محسوب می شد. انکی مدعی بود که پادشاهی واقعی از ژن مادر منتقل می شود و بدین ترتیب می بایست انکی (که فرزند آنتو خواهر ارشد آنو بود) در واقع فرزند اول این سلسله سلطنتی به حساب می آمد: "من انکی ... برادر بزرگتر خدایان. من آنم که اولین پسر مولود آنوی ایزد هستم".

در نتیجه این اظهارات انکی، مردم بابل وفاداری و تابعیت خود را به انکی و فرزندش مردوک اعلام کردند - اما این کار مردم بابل به نظر انلیل/یهوه گران رسید. یهوه وقتی دید که جایگاه مردمی خود را از دست داده است، دروازه های سومر را به روی مهاجمین از هر سو گشود. نقالان آن دوران گواهی می دهند که انلیل/یهوه انتقام جو "طوفانی عظیم و هولناک" را نازل نمود که منجر به نابودی تمام فرهنگ سومر شد و زبانشان دیگر زبان غالب نبود و "سردرگمی بزرگی در زبانشان پیدا شد".

تمام زحماتی که طی هزاران سال کشیده شده بود تا تمدنی آنچنان شکوفا و منحصر بفرد شکل بگیرد به یکباره و با یک اشاره انلیل/یهوه ویران شد، مختصراً به این دلیل که وی قصد نداشت جایگاه سروری و خدایی خود را با برادرش انکی تقسیم کند. اسناد تصدیق می کنند که در زمانی از تاریخ سومر باستان، شورای عالی خدایان آنوناکی کرسی های خود را ترک گفتند و به مانند "پرندهگان مهاجر" از زمین رفتند.

به دلیل تمام اتفاقاتی که در آن زمان رخ داد، اعمال سریع تغییرات در دستورالعمل پادشاهی ضروری به نظر می رسید چرا که آتش اختر آنوناکی دیگر در دسترس نبود. می بایست برای آن جایگزینی پیدا می شد. آنچنانکه پیشتر گفته شد، راهبه های باکره موسوم به زنان سرخ پوش به این منظور بار آورده شدند؛ اما این موضوع واضح بود که هر چه قدر هم در بارآوری این دوشیزگان تلاش شود اما در طول نسلهای متمادی خاصیت عصاره ی بدست آمده از آنان اثر خود را از دست می داد.

اما پیدا کردن یک جایگزین دائمی و موثر برای عصاره آتش اختر کار چنان دشواری نبود چرا که انکی از پیش تر فکر آنرا کرده بود و گروهی را آموزش داده بود که در اصل متخصص در ذوب فلز و کار با فلز (متالورژیست) بودند و انکی آنرا "استاد صنعتگری" می خواند. اولین این متخصصین که از انکی آموزش دید توبال (Tubal) بود که نسل ششم از نوادگان قابیل به شمار می رفت و حتی در کتابهای فراماسونری های امروزی نیز از وی یاد شده است.

با توجه به گفته های کتاب عهد جدید و نمادشناسی آن، ذکر این نکته خالی از لطف نیست که بگوییم پدر عیسی (یوسف) نیز توسط نگارنده های انجیل یک "استاد صنعتگر" (Master Craftsman) بوده است. در کتاب مقدس به زبان انگلیسی مدرن گفته شده که یوسف یک "نجار" بود، اما این یک سوء ترجمه رسوا شده است. واژه "نجار" به نادرست از ریشه کلمه ی یونانی Ho-Tekton نشأت گرفته است که به معنای استاد صنعت (ابزار) می باشد - منظور یک "چوب کار" نبوده است بلکه فردی بوده که در کیمیاگری فلزات آموزش دیده است همانطور که نیاکانش این آموزشها را دیده بودند.

در سفر خروج از کتاب مقدس، در زمان موسی، فردی به ما معرفی می شود بنام بزایل (Bezaleel) که گفته می شد وی به اذن روح الوهیم آکنده از خرد، فهم و دانش بوده است. سپس ازین گفته ها فرا میگیریم که وی یک زرگر ماهر و استاد صنعتگری بوده است، و اینکه در هنگام ساخته شدن صندوقچه عهد مسئولیت تمام داشته است. در توضیح اینکه بزایل چگونه می توانست چیزهای مختلفی از طلا بسازد مانند تاج، حلقه، قدح و جاشمعی، کتاب مقدس به این فهرست چیزی را می افزاید با نام "لِخِمِ عَهْد" (Shewbread - نوعی نان است که بر اساس رسوم یهودی در معبد اورشلیم به پیشگاه یهوه عرضه می شد - مترجم) و بدون هیچ توضیح اضافه ای از آن عبور می کند.

گرچه واژه ی "عهد" (Covenant) را به معنای موافقت بر اساس قرارداد می دانیم اما در اصل این واژه به معنی "خوردن نان با" بوده است و شایسته است که یاد آور شویم که در ادعیه مرتبط با لرد (که خود مستقیماً از دعاهاى مصریان باستان ریشه گرفته است) می خوانیم "در این روز نان روزانه ی ما را برسان". معنی این دعا را اینگونه یافته ایم که منظور از نان همان روزی و معاش است، اما در رسومات کهن و اصلی این دعا به "لخم" راز آلود اشاره دارد که همان "نان طلایی" بزایل بوده است.

همچنین، سفر لایوان از کتاب مقدس به لخم اشاره دارد: "و تو آرد ناب را بر خواهی گرفت و دوازده نان خواهی پخت از آن ... و تو بر هریک کندر خالص خواهی نهاد."

در ترجمه انگلیسی واژه "آرد" به نادرستی انتخاب شده است. در ازای آن، واژه ی "گرد (پودر)" انتخابی صحیح تر است. اسناد به جا مانده از مکتب اسرار مصر باستان نشانه های دقیق تری از لخم بدست می دهند و به ما می گویند که این نان از "پودر سفید طلا" ساخته شده است، و این گفته بویژه پر معنا است چراکه در سفر خروج آمده است که موسی گوساله ی طلا (که بدست هارون و برای پرستش ساخته شده بود - مترجم) را بر گرفت " و آنرا به آتش بسوخت، و فرسایید تا به گردی سفید رنگ بدل شد". در این نقطه از روایات، واژه "گرد" به درستی استفاده شده، اما نکته عجیب اینجا است که سوزاندن و حرارت دادن به طلا منجر به تولید پودر یا گرد خالص نمی شود بلکه باعث ذوب شدن طلا خواهد شد.

پس این پودر سفید جادویی در اصل چه بوده است؟ آیا از نظر علمی راهی وجود دارد که به فلز طلا حرارت بدهیم و در نتیجه از آن پودر سفیدی بدست آوریم که خوراکی و مفید باشد؟ در واقع بلی چنین روشی وجود دارد، و در اینجا است که پیشرو ترین اصل در کیمیاگری یک استاد صنعتگر به کار می آمده است: "برای ساختن طلا، باید از طلا بهره بگیری!"

طلا همیشه ناب ترین فلزات دانسته می شده است و همچنین همیشه طلا بازتاب دهنده ی حقیقت نیز بوده است. در طی دورانی که عصاره آنوناکی آتش اختر مورد استفاده قرار می گرفت، دریافت کننده های این عصاره وارد قلمرو آگاهی و هوشیاری ای بسیط شده می شدند و این بدلیل وجود ملاتونین و سروتونین سرشار در آتش اختر آنوناکی بوده است. این قلمرو روشنفکری ای پیشرفته بود - دشت شارون - و طلای آتش اختر را از دیر باز راه دسترسی به چشمه ی نور می دانستند. ازینرو، یک انسان مادی سنگین (مثل سرب) می تواند به جایگاه آگاهی بسیط شده و اعتلا یافته ارتقا یابد (به سان طلا به نظر آید). از آن پس این راز، ریشه علم کیمیا گری شد. (و راز تبدیل فلزات به طلا که چالش دیرین کیمیاگران دانسته می شد در اصل ریشه در این حکمت داشته است - مترجم)

نان لخم (یا آنچنانکه که مصریان باستان می خواندندش: غذای شفا) بصورت سنتی فقط به مسیح های (تدهین شده گان با روغن مسحه) مصری و اسرائیلی تعلق می گرفت، چرا که فراغه ی اولیه همگی

شاه-راهبانی وقف شده برای رهبری بودند که از دودمان جام مقدس و از نوادگان نمرود یکی از وارثان قابیل زاده شده بودند.

در مصر باستان غذای شفا را همیشه به شکل کیک هایی مخروطی شکل به تصویر می کشیدند. مطابق اسناد، این نان فلزی را برای تغذیه ی کالبد اختری می دانستند و نه برای تغذیه ی بدن فیزیکی، و کالبد اختری دقیقاً همان آگاهی و بصیرت فرد بوده است. در گذشته مثلاً حدود ۲۲۰۰ قبل از میلاد، فراعنه از این مکمل خوراکی برای تقویت کردن ترشحات هیپوفیزی و صنوبری بهره می بردند، و بدان وسیله ادراک، آگاهی و فراست خود را ارتقا می بخشیدند اما در همان زمان فقط استادان متالورژی در مکتب اسرار مصر باستان (استادان صنعتگری در دربار اژدها) راز تولید این نان را می دانستند.

در کتاب مردگان مصریان باستان (قدیمی ترین کتاب کامل در دنیا)، فرعون به دنبال غذای غایی برای روشنفکری و خرد ناب، در هر مرحله از سفرش و مکرراً می پرسد: "این چیست؟" - سئوالی که در زبان عبری با یک کلمه پرسیده می شود: "مانا؟"

وقتی که ساخت صندوقچه عهد به پایان رسید، موسی به برادرش هارون دستور داد تا یک اومر (واحد سنجشی در زبان عبری کهن - مترجم) مانا دورن صندوقچه قرار دهد. این مانا عموماً به گونه ای از نان لخم گفته می شده است - یا آنچنانکه در بین النهرین زمان توبال پسر قابیل به آن شم-آن-نا گفته می شده است.

در اینجا، به تعریف خاص و قابل توجه شم-آن-نا می رسیم، چراکه بر اساس گفته های اساتید صنعتگری قدیم این غذای مخروطی شکل از چیزی ساخته می شد که سومریان به آن سنگ آتش سر به فلک کشیده می گفتند. (واژه ی "شم" در سومری به معنی مخروط بوده است)

در مکاشفه یوحنا از کتاب عهد جدید آمده است: "بر او غلبه خواهیم نمود، به او مانای پنهانی دادم تا بخورد، و به او سنگ سفید خواهیم داد".

قبل از اینکه به ذات دقیق سنگ سفید شم-آن-نا پردازیم - نانی که از پودر کیمیایی طلا بدست می آمد - اجازه دهید اول به تندیس ملک الصدق شاه-راهب که در کلیسای جامع چارترز در فرانسه قرار دارد توجه کنیم.

این تندیس ملک الصدق را به تصویر کشیده است در حالیکه جامی بر دست دارد و درون جام یک سنگ قرار دارد که بنا بر گفته های سفر پیدایش از کتاب مقدس، نمادی است از نان و شرابی که وی به ابراهیم عرضه داشت. شراب، آنچنانکه امروز می دانیم نمادی است از عصاره مقدس آتش اختر، اما نکته قابل تعمق در این مجسمه اینست که به جای شراب، درون جام سنگ-نان مقدس نگاهداشته شده است که در اصل به جای عصاره آتش اختر قرار گرفته و گویای این مطلب است که استفاده از جانشین خوراکی دیگری بجای عصاره آتش اختر از زمان ملک الصدق و ابراهیم آغاز شده است. جانشینی که از شم-آن-نا ساخته می شد که همان پودر سفید طلا یا "سنگ آتش سر به فلک کشیده" بود.

هدف از جایگزینی این ماده با آتش اختر کاملاً صریح و واضح بود. بجای اینکه به گیرنده آتش اختر، مستقیماً هورمونهای خوراکی را بخوراند، از پودر سفید طلا بهره می بردند چرا که این ماده تاثیر مستقیمی بر غده های دوران ریز (بوئژه غده صنوبری) داشته و باعث می شده تا بدن فرد دریافت کننده ی پودر سفید طلا در عالی ترین سطح به ترشح هورمونهای مورد نیاز مانند ملاتونین و سروتونین پردازد.

در قرون وسطی، در داستان عشقی پارزیوال نوشته وولفرام فن اشنباخ به نقل از شوالیه های معبد جام مقدس آمده است: "آنان از خاصیت ناب ترین سنگ می زیستند. اگر نامش را نمی دانی، اینک بیاموز: به آن "سنگ لطیف" (Lapis Exilis) نام نهادند. با قدرت این سنگ سیمرغ به خاکستر بدل می شود و خاکستر مجدداً به سیمرغ زنده. سیمرغ سپس پر ریخته و بیدرنگ نوری روشن از او فوران می کند، پس دوباره به همان زیبایی ای دیده می شود که پیشتر بود."

بسیاری نسبت به معنای "سنگ لطیف" (Lapis Exilis) متحیر مانده اند و برخی معتقدند که این بازی با کلمات بوده است و دو عنصر بی ربط را در کنار هم قرار داده است. اما در اصل این Lapis ex caelis بوده است به معنی "سنگی از بهشت" و متعاقباً به Lapis Elixir (سنگ اکسیر) تغییر یافته است که همان سنگ فلاسفه بوده که قرار بود با برخورد به هر شئی آنرا به صورت عالی ترین شکلش در بیاورد (مثلاً فلزات را به طلا تبدیل کند). در هر دو صورت می بینیم که "سنگ لطیف" مستقیماً با سنگ آتش سر به فلک کشیده یا همان شم-آن-نا که جانشینی مرموز برای آتش اختر بوده، در ارتباط است.

کلید این حکایت پارزیوال در دل توضیح این نکته خوابیده است که می گوید: "سیمرغ به خاکستر بدل می شود، اما همان خاکسترها به روشنایی بزرگی ختم می شوند". پس در واقع منظور از سیمرغ چه بوده است؟ شاید پاسخ دهیم که سیمرغ پرنده ای افسانه ایست. اما ما اشتباه می کنیم! واژه سیمرغ (Phoenix) بسیار قدیمی تر از داستانهای افسانه ایست، و در اصل این واژه ای یونانی/فنیقیه ای بوده است. در آنزبانها Phoenix به معنای "سرخ" یا "طلا-سرخ" به کار می رفته.

حتی امروز هم در "فرمان معبد شروق" (Ordo Templi Orientis) فرقه ایست که در سال ۱۹۰۴ توسط آلیستر کراولی تاسیس گردید - مترجم)، مراسم سیمرغ بعنوان نمادی از مراسم کهن آتش اختر اجرا می شود. شایان ذکر است که بگوییم برام استوکر، نویسنده ی دراکولا، خود یکی از مقامات این فرمان بوده و از همین رو است که اغلب کتابهای او با دانش سری کهن رمزگذاری شده است. دو نشانه ی این مراسم نه مرحله ای اینست: مثلث رو به بالا به نماد طلا و نور (که روح را بازتاب می دهد)، و مثلث رو به پایین به نماد خون و آب (که ماده را باز می تاباند). هر دو مثلث بر روی هم دیگر قفل شده اند و شکل مهر سلیمان (ستاره داوود) را می سازند که در دل خود فرمولی دارد که ما بعنوان جوهر کیمیا می شناسیم.

یک متن کیمیایی مربوط به دوران اسکندر مطلبی را مشخصاً راجع به وزن کردن سنگ فلاسفه که در آنزمان "سنگ بهشت" نام داشت ارائه می کند. این سند می گوید: "وقتی که سنگ را در کفه ترازو می گذاریم به اندازه ی طلا وزن دارد؛ اما وقتی که سنگ را به پودر تبدیل می کنیم، حتی پر نیز از آن سبک تر است".

در گفتمان فرمولهای ریاضی، این رابطه را اینگونه می نویسیم: $(+1) + (-1) = 0$. در نگاه اول این فرمول بسیار ساده به نظر می رسد چراکه شکی نیست که این حاصل جمع این معادله صفر را بدنبال دارد. اما وقتی از مواد فیزیکی صحبت به میان می آید این فرمول غیر ممکن است زیرا در فیزیک نمی توان یک کمیت مثبت یافت که با جمع شدن با ما به ازای منفی خود در نتیجه "هیچ چیز" تولید کند. این به آن معناست که کسی می تواند یک شئی فیزیکی را از مقابل دیدگان دور کند اما این بدان معنا نیست که آنچیز نابود و نیست شده است.

تنها راه برای نیست کردن یک شئی اینست که آن شئی را به بعدی غیر از ابعاد زمینی منتقل کنیم و در اینصورت می توان گفت که از نظر فیزیکی آن شئی نیست شده است. اگر این پروسه به درستی رخ دهد در آنصورت می توان اطمینان داشت که وزن آن شئی نیز ناپدید و نیست شده است.

پس آن شئی چه چیزی می تواند باشد که هم از خود وزن دارد و هم می تواند خود را بی وزنی برساند تا جاییکه نیست شود؟ این چه ماده ایست که می تواند طلا باشد اما در مقابل آتش به پودری سفید تبدیل شود؟ این همان سیمرغ است، طلا-سرخ که از آتش خاکستر می شود اما دوباره در وجودی نورانی تجلی می باید. این همان گوساله ی طلاست که موسی سوزاندش تا پودر شود. این همان سنگ آتش سر به فلک گذاشته ی شم-آن-نا است. و ما امروز از قراین بدست آمده از سومریان می دانیم که این ماده در اصل سنگ نبوده بلکه فلزی درخشان بوده است.

در رسومات کیمیاگری گفته می شد که سنگ فلاسفه چیزی است که می تواند مواد پایه را به طلا تبدیل کند. چه در صحنه علوم متالورژی و چه در عرصه عوالم روحانی چنین رویکردی را برای دستیابی به عنصری ناب و نورانی می یابیم. اما در عالم فیزیک می بایست مجدداً به همان فرمان قدیمی مکتب اسرار مصر باستان بازگردیم که می گفت: برای ساختن طلا باید از طلا بهره گرفت."

ازینرو، می توان تشخیص داد که دو گونه ی متفاوت از طلا وجود دارد: یکی همان طلایی است که ما می شناسیم، و دیگری سطح متعالی و ناب این فلز است که ماده ایست با موجودیتی فرا بعدی، به شکل پودر سفید که در اصل همان مانای پنهان بوده است و راز تولید آن فقط در دستان اساتید صنعتگری قرار داشته است.

پس، در واقع این وضعیت "سر به فلک کشیده" یا "پر چرخش" (High-Spin) دقیقاً چه بوده است که طلا (و گروه فلزات پلاتین) را به پودری سفید، غیر قابل لمس و شیرین مزه تبدیل می کرده است؟ یک اتم معمولی قابلیت کششی دارد - قابلیت کششی که از ناحیه هسته ی اتم جاری می شود. اغلب الکترونها در حوزه ی این قابلیت کششی به دور هسته در حال چرخشند بغیر از آن دسته از الکترونهایی که در اوربیتهای بیرونی به دور هسته می چرخند. در صورتیکه هسته ی اتم به سطح "پرچرخش" برسد، قابلیت کششی تا جایی گسترده می شود که تمام الکترونها را در بر گرفته و تحت فرمان هسته قرار می دهد.

الکترونها معمولاً بصورت زوج به دور هسته در چرخند: الکترونها "چرخنده رو به جلو" و الکترونها "چرخنده رو به عقب". اما وقتی الکترونها تحت شعاع یک هسته "پر چرخش" قرار می گیرند، تمامی الکترونها رو به جلو و رو به عقب با یکدیگر همبسته می شوند. وقتی که الکترونها در حد کمال و نهایت با یکدیگر همبسته شدند، به نور سفید و خالصی تبدیل می شوند، و در این شرایط غیر ممکن است که هسته اتم پرچرخش بتواند با اتمی دیگر پیوند بخورد. بنابراین این ماده دیگر به شکل فلز در نمی آید و باقی مانده آن به صورت پودری سفید رنگ و غیر قابل احساس به چشم می آید.

موضوع به واقع غیر معمول درباره این پودر سفید اینست که طی مراحل مختلف آزمایشگاهی، وزن این ماده گاهی تا بیش از صد در صد وزن مطلوب افزایش و گاهی تا صفر گرم کاهش می یافت و به "هیچ چیز" تبدیل می شد. قابل ذکر است که وزن مطلوب این پودر معادل ۵۶ درصد از وزن طلا بود که برای تولید پودر از آن استفاده شده بود. پس ۴۴ درصد مابقی چه شده بود؟ این بخش از طلا بصورت نور روشنی درخشیده و سپس به بعد دیگری از ابعاد عالم منتقل شده بود. این دقیقاً با گفته های اسکندر تطابق داشت که می گفت سنگ بهشت در اصل هم وزن طلا بوده است؛ اما وقتی به گرد تبدیل می شود حتی از پر نیز سبک تر است.

طی مقالاتی که دیوید هادسون در نشریه ناکسوس منتشر نمود، وی شرح می دهد که چگونه از پی تحقیقات آزمایشگاهی بر روی خاک و املاح زمین های زراعی آتش، به چگونگی تولید پودر سفید پی برده است.

طی تحقیقات گسترده ای که هادسون انجام داد کشف کرد که تنها پودر سنگ آتش خاصیت افزایش آگاهی در انسان را دارا است، بلکه این ماده نوعی عنصر تک اتمی (Monatomic) با خاصیت ابر رسانایی و دافع جاذبه نیز هست.

بعنوان یک هشدار می گویم که پودر سفید طلای واقعی هیچ ربطی به موادی که امروز در بازار با نامهای **Etherium Gold**، **Isis Gold** و **Manatau Gold** عرضه می شود، ندارد. هرچه که ادعاهای تبلیغاتی این محصولات باشد اما یقیناً درونشان کوچکترین ذره ای از طلای شیمیایی یافت نمی شود.

در دهه ۱۹۶۰ یکی از بزرگترین محققین در زمینه گرانش، فیزیکدان روس، ساخاروف بوده است و ریاضیات تئوری ساخاروف نیز توسط هال پاتوف در سال ۱۹۸۹ منتشر گردید که بر مبنای جاذبه

بعنوان نقطه صفر پایه گذاری شد. پاتوف با توجه به پودر سفید تک اتمی اظهار داشت از آنجا که جاذبه با محور زمان و مکان در ارتباط است، می توان نتیجه گرفت که پودر سفید قادر است محور زمان و مکان را منحنی کند. او توضیح می دهد: "این ماده ای مرموز است"، با جاذبه ی گرانشی ای کمتر از صفر.

برای اینکه به مسایل با زاویه دید دیگری بنگریم، مهم است که بگوییم آنچه که ما امروز از زندگی و تمدنهای انسانی ماقبل میلاد مسیح می دانیم عمدتاً در طی اواخر قرن نوزدهم تا کنون بدست آمده اند. قبل از این تاریخ، کتاب عهد قدیم بعنوان یکی از معدود منابع در دست بود که می شد اطلاعاتی از آن بدست آورد. اما کتاب عهد عتیق هیچگاه بعنوان یک منبع موثق و دقیق برای نقل تاریخ مورد توجه نبوده؛ این کتاب در اصل مجموعه ای از نوشته های مذهبی بوده که به منظور پی ریزی یک دین رو به رشد طراحی و نگاشته شده بودند.

نوشته های عبریان به مانند دیگر نوشته های مذهبی ادیان دیگر تا اندازه ای بر اساس رسوم افسانه ای نگاشته شده است، اما، از آنجا که داستانهای اصلی ای که افسانه ها از آنها نشات گرفته اند تا یکی دو قرن پیش شناخته نشده بودند، برای قرنهای متمادی اینگونه پنداشته می شد که عهد عتیق حقیقت محض را بازگو می کند.

پس بنابراین بدلیل نظامهای حکومتی و آموزشی، افسانه ها خود را بعنوان تاریخ جا انداختند، و این تاریخ (نا واقعی) برای قرنهای از طریق کلیسا ها و دیگر مکاتب مذهبی به ما آموخته شده است.

اما امروزه ما متون ادبی اصلی را در اختیار داریم که به ما امکان می دهند تا در عمق تاریخ بنگریم، چرا که این اسناد تاریخی از دل خاک بیرون کشیده شده اند و بسیاری از این اسناد به ۲۰۰۰ سال قبل از تاریخ نگاشته شدن سفر پیدایش باز می گردند.

خوانندگان این مقاله حق دارند که بیاندیشند که یافتن این اسناد اصیل می بایست شور شوقی را برای محققین و اهل تاریخ آفریده باشد. اما اینگونه نبوده است. بلکه، این متون باعث بروز مشکلات عدیده ای گردیده و بجای آنکه مفید تلقی شوند، تهدید تلقی شدند. اما این متون چه چیز را تهدید می کنند؟ این متون آندسته از افسانه هایی را تهدید می کند که سهواً بصورت تاریخ واقعی در آمده اند. جوامع با این تهدید چگونه مواجهه می کنند؟ آنان با تمام قدرت به همان تاریخ برآمده از افسانه های مذهبی

خود می چسبند و مدعی می شوند که اسناد بدست آمده از تمدنهای کهن همگی افسانه پردازی هستند!

در بین سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۹۳۰ اسنادی که برای قرنهای مدیدی زیر خاک پنهان شده بودند رفته رفته بیرون آمدند و نامهایی را با خود به همراه داشتند که در کتاب مقدس به خوبی شناخته شده بودند مانند ابراهیم، یسو، اسراییل، هبر، ناهور، ترا و غیره. این اسناد توسط افرادی کتابت شده بودند که مستقیماً با صاحبان این نامها در ارتباط بوده اند در حالیکه کتاب مقدس را افرادی نگاشته بودند که حداقل ۱۰۰۰ سال با ابراهیم و دیگران فاصله ی زمانی داشتند. اما این اسناد کهن یکی پس از دیگری بعنوان افسانه دسته بندی شدند. چرا؟ زیرا این اسناد داستانهایی به مراتب متفاوت از روایات کتاب مقدس را نقل می کردند.

در حدود سالهای ۱۸۸۰ نظام حاکم بر عالم مسیحیت از واژه ی "باستانشناسی" (Archaeology) به وحشت افتاد. بنابراین، حفاری های باستانشناسی تحت کنترل شدید صورت می پذیرفت و تخصیص هرگونه بودجه ای برای این گونه فعالیتها مستلزم کسب مجوز از مقاماتی شد که به همین منظور گماشته شده بودند.

یکی از این نهادها، صندوق اکتشافات مصر بود که در بریتانیا و طی سال ۱۸۹۱ تاسیس گردید و بر صفحه اول اساسنامه و مقررات این سازمان درج شده بود که هدف از تاسیس این صندوق کمک به کار حفاری است " در راستای شفاف سازی و توضیح روایات کتاب عهد عتیق".

در مختصر کلام، این بدان معنا است که اگر چیزی یافت می شد که برای توضیح روایات و آموزه های مذهبی مفید باشد، آنگاه ما (مردم) می توانستیم از وجود آن با خبر شویم. هر آنچه که با تفسیرهای کلیسا از کتاب مقدس نا همخوانی و مغایرت داشت هرگز رنگ نور را نمی دید و از نظرهای مردم پنهان می شد.

اینک می رویم تا نگاهی به یکی از یافته های شگفت انگیز این دوران بیاندازیم - کشفی که برای بخش بزرگی از مردم هنوز ناشناخته است. در واقع، این مهم ترین کشفی است که به کتاب مقدس مربوط است و معنایی بسیار ژرفتر و فراتر از خود اکتشاف دارد، چرا که این اکتشاف به داستان غایی سیمرغ (Phoenix) و سنگ آتش اشاره دارد.

درون سفر خروج از کتاب مقدس مشخصاً نام کوهی آورده شده است. این کوه در ناحیه ای پهناور از صحرای سینا واقع است - دشت مثلثی شکلی که بالای دریای سرخ و مابین خلیج سوئز و خلیج عقبه قرار گرفته است. در عهد عتیق ابتداً به این کوه "هورب" گفته می شود سپس به "کوه سینا" تغییر نام می دهد ولی مجدداً در بخشهایی از داستان نام آن "هورب" خطاب می شود.

داستان در حقیقت به خروج موسی و قوم اسرائیل از مصر اشاره دارد. بر اساس گفته های سفر خروج این همان کوهی است که موسی "بوته ی نورانی" را در آنجا دید؛ همان کوهی است که در آن مکان موسی با یهوه صحبت کرد؛ و مکانی است که موسی ده فرمان و الواح تصدیق (Tables of Testimony) را دریافت نمود.

موضوعی که در این مرحله باید به آن اشاره کنیم اینست که در زمان موسی (حدوداً ۱۳۵۰ قبل از میلاد) هیچ مکانی با نام "کوه سینا" وجود نداشت. حتی در زمان عیسی و تا ۳۰۰ سال پس از میلاد نیز چنین نامی وجود نداشت.

ذکر این نکته هم مهم است که کتاب عهد عتیق که ما امروز می شناسیم حدوداً ۱۰۰۰ سال پیش از متون عبری ترجمه شده است بنابراین کتاب عهد عتیق چند قرن جوانتر از کتاب عهد جدید جمع آوری شده در شورای نیکیه (Nicaea) است.

کوهی که امروزه بصورت عمومی با نام "کوه سینا" می شناسیم در جنوب شبه جزیره سینا (در ضلع پایین مثلث) نشسته است. این کوه توسط گروهی از یونانیان مبلغ مسیحیت در قرن چهارم میلادی، حدوداً ۱۷۰۰ سال پس از زمان موسی، نام گذاری شده است. امروزه گاهی به این کوه "جبل موسی" گفته می شود و یک دیر کوچک مسیحی با نام "صومعه سنت کاترین" هنوز در آنجا واقع است. اما آیا این همان کوهی است در کتاب مقدس با نام "کوه هورب" از آن یاد شده است؟ این مطلب ثابت شده است که اینگونه نبوده و کوه سینای امروزی با کوه هورب متفاوت است.

سفر خروج به تفصیل مسیر حرکت موسی و قوم اسرائیل را شرح می دهد که از "گوشین" در دلتای نیل آغاز و به سمت جنوب و صحرای سینا حرکت کرده و با گذر از نواحی نیمه وحشی "شور" و "پاران"، سر انجام به "مدین" که در شمال اردن واقع بوده، عزیمت کردند. ازین مسیر حرکت به راحتی می توان فهمید که "کوه هورب" دقیقاً در شمال "جبل موسی" قرار دارد.

واژه "هورب" اختصاراً به معنای "دشت" است، و کوه بزرگ صحرا با ارتفاعی معادل ۷۹۲ متر در دل فلاتی سنگی و بالای دشت پاران قرار دارد که به آن "سرایبت" گفته می شود - البته نام کامل آن "سرایبت الخادم" به معنی "برجسته گی الخادم" می باشد.

در اواخر سال ۱۸۹۰، مصرشناس بریتانیایی، سر ویلیام فلیندرز پتری، پروفیسور در کالج لندن، برای دریافت بودجه ی اکتشاف در صحرای سینا از "صندوق اکتشاف مصر" اقدام نمود. تا ژانویه ۱۹۰۴ او و تیمش به صحرای سینا رسیدند، و در مارس همان سال آنان شروع به اکتشاف در ارتفاعات "کوه سراپبت" نمودند.

در سال آتی آن، پتری گزارشی مشروح از نتایج یافته هایش را منتشر کرد اما در همان زمان این گزارش در دسترس دریافت کنندگان اخبار از "صندوق اکتشافات مصر" قرار نگرفت؛ آنان فقط می توانستند نقشه ها و برخی اطلاعات عمومی در رابطه با سایت اکتشاف شده را دریافت کنند. وانگهی، گرچه که پتری تیم خود را با حمایت مالی صندوق به مصر برده بود اما از زمان اکتشاف در صحرای سینا، کلیه ی کمکهای مالی از سوی حامی اش قطع شده بود. چرا؟ آیا او بر خلاف اساسنامه ی صندوق اکتشاف مصر عمل نموده و اطلاعاتی را منتشر کرده بود که بر ضد آموزه های کتاب مقدس بودند؟ آری، او دقیقاً همین کار را کرده بود.

در حقیقت، پتری توانسته بود راز بزرگ "کوه موسی" را کشف کند - رازی که نتنها پرده از اسرار سفر خروج کنار می زد بلکه خطاهایی که در تفسیر کتاب مقدس از خروج موسی و قوم اسرائیل شده بود را به کلی بر ملا می کرد.

آنچیزی که کتاب مقدس به وضوح شرح نداده است اینست که در آنزمان صحرای سینا مکانی خارج از سرزمینهای مصر تلقی نمی شده است. این ناحیه بخشی از سرزمینهای تحت کنترل فراعنه به شمار می رفته است. پس بنابراین موسی و قوم اسرائیل وقتی به سمت شرق دلتای نیل حرکت کردند، هنوز از مصر خارج نشده بودند؛ آنان هنوز در مصر بودند و می بایست که از صحرای سینا عبور می کردند تا به سرزمینهای فلسطینیان در کنعان برسند.

در طول دوران موسی، صحرای سینا توسط دو مقام از مقامات رسمی مصر اداره می شد: صدر اعظم سلطنتی و پیام آور سلطنتی. این دوران به سلسله ی هجدهم مصر باز می گردد - سلسله ی

تاتموسیسی و آمنهوتپ تا آخنه آتون و توتانخامون. پیام آور سلطنتی در آنزمان "نبی" بود، همچنین وی رسماً شهردار و فرماندهی سپاه "زارو" در گوشن واقع در دلتای نیل نیز بود، که قوم اسرائیل قبل از خروج از مصر در آن ناحیه می زیستند.

جایگاه صدر اعظمی به صورت موروثی به خانواده هیکسوس (Hyksos) از ناحیه ی پانهاس (Pa-Nehas) تعلق داشت، و بزرگ این خانواده که پانهاسی (Panahesy) نام داشت در واقع حاکم صحرای سینا به شمار می رفت. ما او را از روایات کتاب مقدس با نام فینه هاس (Phinehas) می شناسیم. او در نهایت در ساختار جدید موسوی (وابسته به موسی) به مقام راهب اول دست یافت اما پیش از آن نیز پینه هاس در معبد آخنه آتون در شهر آمرا (Amarna) راهب اعظم فرعون بود.

قبل از اینکه به اکتشاف سر ویلیام فلیندرز پتری بازگردیم، جا دارد که به تفاوت مابین قوم اسرائیل و قوم عبریان در زمان موسی اشاره ای داشته باشیم. بر خلاف آنچه که کتاب مقدس تلاش دارد به ما بیاموزد، این دو قوم در اصل یکی نبودند. عبریان در واقع نوادگان ابراهیم بودند، و محل اقامت آنان در سرزمین فلسطینیان در ناحیه ی کنعان بوده است (فلسطین کنونی). از سوی دیگر، قوم اسرائیل، نوادگان یکی از نوه های ابراهیم، یعنی یعقوب بودند که نام خود را به اسرائیل تغییر داده بود. در واقع این خانواده ی یعقوب بودند که به مصر مهاجرت نمودند و سرانجام نوادگانشان به همراه موسی از مصر خروج کردند تا بالاخره پس از چند نسل مجدداً با اقوام عبری خود همبسته و متحد شوند.

البته تفاوت مابین این دو نسل از آنجا ناشی می شد که قوم اسرائیل برای قرنهای تحت ایدئولوژی، قوانین و آیینهای مذهبی مصریان زیسته بودند و آشنایی کمی با آداب اقوام عبری ساکن کنعان داشتند. قوم اسرائیل بیش از ۴۰۰ سال در شرایطی زیسته بودند که پانتئون از خدایان حاکم مطلق بوده اند؛ و گرچه که آنان در درون حلقه ی خود اعتقاد به یک خدا را توسعه داده بودند اما این خدای یگانه، یهوه خداوند عبریان کنعان نبود.

خدای اسرائیلیان، موجودی بدون چهره بود که آنان او را "لرد" خطاب می دادند. در زبان اسرائیلیان این خدا "آدون" خوانده می شد. به این دلیل است که در متون قدیمی عبری نامهای "لرد" و "یهوه" جداگانه بازشناخته می شوند، گرچه که در قرنهای پس از آن، این دو نام تحت یک عنوان پوشش یافتند چراکه می بایست با عقاید تازه بوجود آمده یهودیان و مسیحیان همخوانی داشته باشد.

برای مصریان باستان نام لرد (آدون) با تلفظی نسبتاً مشابه به کار می رفت؛ آنان به این خدا "آتون" یا "آتِن" می گفتند. نام فرعون آخنه آتون نیز از همین ریشه نشات گرفته است و به معنای "خادم آتون" می باشد.

بنابراین، وقتی که موسی و قوم اسراییل از مصر به صحرای سینا خروج نمودند، آنان نه به عنوان پرستنده ی یهوه بلکه بعنوان پرستنده ی آتون پا به این سرزمین نهادند؛ دقیقاً به این دلیل بوده است که آنان به سری جدیدی از احکام و قوانین نیاز داشتند تا در موطن جدیدشان با فرهنگ قوم عبری همساز و همراه شوند.

وقتی که موسی و اسراییلیان از دلتای نیل خارج شدند، مسیرشان به سمت کنعان (جایی که آنان در نهایت بدان رسیدند) از ناحیه ی شمال صحرای سینا عبور می کرد. پس به چه دلیل آنان مسیر خود را به سمت دشتهای ناهموار جنوب صحرای سینا تغییر دادند تا مدت زمانی را در کوه هورب یا سرابیت سپری کنند؟ این دقیقاً همان سئوالی بود که برای مدت مدیدی پتری و تیم همراهش را سردرگم کرده بود.

پس دقیقاً پتری و تیمش در آن ارتفاعات مقدس چه چیز را یافتند؟ آنان اصلاً در آنجا چیزی نیافتند. اما در یک فلات عربض نزدیک به قله ی کوه نشانه های بارزی از وجود جمعیت در گذشته به چشم می خورد، به انضمام تعدادی ستون و سنگهای قائم به زمین که از دل خرابه هایی از سطح زمین بیرون زده بودند. این خرابه ها طی ۳۰۰۰ سال به آرامی نشست کرده و از نظرها پنهان شده بودند. اما وقتی این ویرانی ها را کنار زدند، آنگاه داستان واقعی کتاب مقدس سر بر آورد. پتری اینگونه نوشت: "دیگر هیچ اثر تاریخی ای را نمی توان یافت که از اینکه به خوبی از آن محافظت نشده، تا این اندازه احساس تاسف برانگیزد. تمام این اثر مدفون شده بود و تا زمانی که ما آنرا کشف کرده و بیرون کشیدیم هیچ کس کوچکترین آگاهی نسبت به آن نداشت."

آنچه آنان یافته بودند مجتمعی از معابد بود. یک معبد خارجی با مساحت ۷۰ متر در حاشیه ی دیواری که تمام آن سازه را احاطه می کرد واقع شده بود. این معبد خارجی از معبد دیگری بیرون می زد که به شکل یک غار بزرگ در دل کوه کنده شده بود. از دیوارنگاره ها، حجاری ها و سنگ نبشته ها اینگونه

استنباط می شد که ساخت این معبد به دوران فرعون اسنفرو در حدود ۲۶۰۰ قبل از میلاد باز می گردد و امروز می دانیم که نوادگان بلافاصل اسنفرو کسانی بودند که هرم بزرگ گیزا را بنا کردند.

قسمتی از معبد که بالای سطح زمین واقع شده بود از سنگ ماسه هایی ساخته شده بودند که از خود کوه به آنجا آورده شده بود و آن سازه از مجموعه ای از حال های مجاور هم، زیارتگاهها، بارگاهها، خوابگاه و اقامتگاه تشکیل شده بود. از این آثار می توان فهمید که این مجموعه از معابد به الهه هاتور (Hathor) پیشکش شده است.

بر روی ستونها و الواح سنگی نام فراعنه مصر در طول دوران مختلف ذکر شده است. از فرعونهایی همچون تاتموسیس سوم (پایه گذار مکتب رزی کروی در مصر باستان) به دفعات در این الواح و ستونها نام برده شده است.

تالاری که با عنوان "غار هاتور" معروف است در مجاورت این مجموعه و در دل سنگهای طبیعی تراشیده شده است، با دیوارهای مسطح که به نرمی و دقت سیقل داده شده اند. در مرکز این تالار ستونی ایستاده است که ساخت آن به ۱۸۲۰ قبل از میلاد باز میگردد و متعلق است به فرعون آمنهوتپ سوم، داماد ایسائو. همچنین خزانه دار و نگاهدارنده ی مهر آمنهوتپ نیز به تصویر کشیده شده اند.

پتری در نقطه ای عمیق درون غار لوح سنگی ای یافت که متعلق به رامسس اول بود (مصر شناسان رامسس اول را بعنوان یکی از مخالفین سرسخت پرستش آتون می شناسند) - بر روی این تکه سنگ به نحو شگفت آوری رامسس خود را اینگونه معرفی می کند: "حاکم بر هر آنچه که آتون در بر می گیرد". همچنین در این مکان مجسمه ای از سر ملکه تایا، مادر آخنه آتون یافت شد که از شهر امرنا به اینجا آورده شده بود.

در بارگاه ها و حال های معبد خارجی تعدادی مخزن سنگی مستطیلی شکل و حوزچه های دایره ای شکل قرار داشت و در کنارشان تعدادی میز و نیمکت سنگی واقع شده بود که به شکل عجیبی تراشیده شده بودند. همچنین در آنجا تعدادی میز گرد، سینی و بشقابهایی در کنار کوزه های مرمری قرار داشت که اغلب به شکل گل لوتوس تراشیده شده بودند. بعلاوه، این اتاق تعداد قابل توجهی الواح براق، نشانهای سلطنتی، سوسک سرگین غلتان (نماد مرگ در مصر باستان) و تزئینات مقدسی

به شکل ماریپیچ و یا چهارگوشه‌های مورب و غیره را در خود جای داده بود. در آنجا تعدادی عصا وجود داشت که از جنسی سخت و ناشناخته ساخته شده بودند، و در قسمت رواق دو سنگ مخروطی شکل به ارتفاعهای ۱۵ و ۲۲ سانتیمتر قرار داشتند.

کاوشگران در آنزمان تا حد زیادی از یافته‌های خود سردرگم شده بودند اما زمانیکه بوته‌ی ریخته‌گری فلزات را در آنجا یافتند حیرتشان چندین برابر شد. از آنزمان تا کنون، مصرشناسان بر سر اینکه چرا یک بوته‌ی ریخته‌گری می‌بایست در معبد یافت شود، با یکدیگر بحث و مجادله دارند - در حالیکه در همین مدت زمان ایشان بر سر ماده‌ای مرموز به نام "مفکات" (mfkzt) در حیرت بوده‌اند چرا که ظاهراً این ماده با بوته‌ی ریخته‌گری و سنگهای مخروطی شکل در ارتباط بوده و بیش از ده بار از آن ماده در کتیبه‌ها و دیوارنگاره‌ها یاد شده است.

برخی حدس زدند که مفکات همان مس است؛ برخی فیروزه را مطرح نمودند؛ و دیگرانی هم آنرا مالاکیت یا مرمر سبز دانستند. اما همه‌ی این موارد حدسهایی آزمایش نشده و بدون تحقیق بود بعلاوه اینکه ردی از هیچ یک از موارد یاد شده در آن مکان یافت نشد.

صحرای سینا از دیرباز به دلیل معادن فیروزه مورد توجه بوده است، اما اگر کارکرد اولیه‌ی معبد استخراج فیروزه بدست ماهران معبد آنهم بمدت چند قرن بوده است آنگاه می‌بایست ردی از این سنگهای فیروزه در کنار مقبره‌های ترک شده‌ی فراعنه یافت می‌شد. اما اینگونه نبود و به سختی می‌شود اثری از فیروزه در آنجا یافت.

عامل دیگری برای تحیر زیاد این بود که در متون بيشماری که در معبد پادشاهان یافت شد از "نان" در کنار هیروگلیفهای برجسته‌ای که معرف "نور" بودند، یاد شده بود.

اما اکتشافی که باعث بیشترین سردرگمی شد، بر ملا شدن ماده‌ای سفید رنگ بود که بعنوان مفکات رازآلود بازشناسی شد و بسیاری از نمادهای "نان" به آن ماده اشاره داشتند. چند سانتیمتر پایینتر از سطح اتاقی انباری مانند مقدار زیادی از پودری سفید رنگ، غیرقابل احساس، بسیار نرم و خالص و بدون مواد خارجی وجود داشت.

در آنزمان برخی می‌اندیشیدند که این پودر باقیمانده‌ی کار ذوب مس است اما بلافاصله پاسخ آمد که ذوب مس هرگز پودری سفید به جا نمی‌گذارد؛ بلکه تفاله‌ی ناشی از آهنگدازی باقی می‌ماند. بیش از

این، اینکه تا شعاع چندین کیلومتری آن معبد هیچ منبعی برای استخراج سنگ معدنی مس وجود نداشت، و امور مربوط به ذوب مس در دهکده هایی که با آن معبد فاصله ی زیادی داشتند صورت می پذیرفت. برخی نیز مطرح نمودند که این پودر در واقع خاکستر به جا مانده از سوزاندن گیاهان است که برای تولید قلیا از آن استفاده می شده است اما در آن مکان هیچ باقی مانده ای از گیاه یافت نشد.

بدنبال این حدسیات، این نیز مطرح شده که پودر سفید و سنگهای مخروطی شکل احتمالاً به یک نوع مراسم قربانی کردن مرتبط بوده است، اما امروز می دانیم که در مصر باستان قربانی کردن موجود زنده هیچ جایگاهی نداشته است. بیش از آن، هیچ اثری از استخوان یا هیچ ماده ی دیگری درون مفکات یافت نمی شد، و این پودر مانند پودر طلق ناب و خالص بود.

مقداری از پودر رازآلود را برای آزمایشهای بیشتر به برتانيا آوردند اما هیچگاه گزارشی از نتیجه ی آزمایشات منتشر نشد. مابقی آن نیز قربانی بادهای کویری شده و از بین رفت.

چیزی که معلوم شد این بود که الاظهر این پودر به سنگ آتش بین النهرین باستان یا همان شم-آن-نا شبیه است - ماده ای که از آن نان تهیه می شد و شاهان بابل و فرعونهای مصر از آن بعنوان غذایی برای کالبد اختری استفاده می کردند.

این موضوع سنگ نبشته های معبد را دال بر اهمیت نان و نور شرح می دهد، و این پودر سفید (یا شم-آن-نا) شبیه است به مانای مقدس که به دستور موسی و توسط هارون در صندوقچه ی عهد نهاده شد. در مصر باستان به نانی که از این ماده ساخته می شد "غذای شفا" گفته می شد در حالیکه اسرایلیان به آن "نان لخم" می گفتند.

سفر خروج به ما می گوید که استاد صنعتی که "نان لخم" را برای موسی در صحرای سینا تهیه کرد فردی بود بنام بزلیل، پسر اوری بن هور. اما بزلیل یک نانوا نبود بلکه از او بعنوان یک طلاساز (زرگر) یاد شده است - همان کسی که تجهیزاتی از طلا ساخت تا با آن پرستشگاهی موقت و همچنین صندوقچه عهد را بسازد.

این اقدامات بزلیل دقیقاً با فعالیتهای استاد صنعت های بین النهرینی همخوانی دارند. آنان رب النوعهای آتش و فلزکاری و متالورژیستهای بارگاه توبال پسر قابیل بودند، که از طلای ناب عصاره ی شم-آن-نا را تولید می نمودند.

شواهدی مانند بوته‌ی ریخته‌گری، سنگهای مخروطی، صف طویلی از مخزنها، میزها و تجهیزات بدست آمده از معبد صحرای سینا همگی بر این مهم دلالت داشتند که این مکان بیشتر یک آزمایشگاه غول پیکر بوده است تا یک معبد.

آنچه که پتری در واقع یافته بود یک کارگاه کیمیاگری متعلق به آخنه آتون و فرعونهای سلسله‌ی هجدهم که ماقبل وی می‌زیستند بوده است - یک معبد/آزمایشگاه که کوره‌هایش برای تولید سنگ آتش مقدس از شمش-آن-نا ی پرچرخش (High Spin) می‌غریزند و دود می‌کردند. کلام سفر خروج به ناگاه معنا دار می‌شود وقتی که آنرا با این دیدگاه جدید مطالعه می‌کنیم: "و تمامی کوه سینا یکپارچه در دود فرو رفت چراکه لرد در دل آتشی بر کوه نازل می‌شد، و از پس آن دود به آسمان بلند می‌شد همچنان دود کوره‌ای، و تمام کوه بر خود لرزید".

در سفر خروج می‌خوانیم که موسی گوساله‌ی طلایی که اسرایلیان برای پرستش ساخته بودند را بر گرفت و آنرا در آتش سوزاند و سپس آنرا فرسود تا به پودری سفید رنگ تبدیل شود. این دقیقاً همان پروسه ایست که برای کوره‌های شمش-آن-نا ذکر شده است، و این امر مشهود است که قبل از اینکه راهبان معبد آتون در زمان موسی به این کار مشغول شوند، راهبان الهه هاتور برای مدت چندین نسل بر روی این کوره‌ها کار می‌کردند.

در واقع این تاتموسیسی سوم بود که مکتب اسرار توت را بازساخت و "مکتب سلطنتی استاد صنعتها" را در کارناک تاسیس نمود. بدلیل اشتغال این اساتید صنعت در تولید پودر سفید به آنان "اخوت بزرگ سفید" (Great White Brotherhood) می‌گفتند. شاخه‌ای از این اخوت به امور درمانی و شفا دهنده‌گی مشغول شدند و ازینرو آنان را بعنوان "شفادهندگان مصر" می‌شناختند. در زمانهای پس از آن، شفادهندگان حوزه‌ی فعالیت خود را تا فلسطین، به ویژه سرزمین جودیه از ناحیه قمران توسعه دادند و از آن مکان بود که قوم اسین به شکوفایی رسیدند.

اما چه مطلب ویژه‌ای درباره‌ی الهه هاتور وجود داشته است؟ چرا او رب النوع برگزیده‌ی راهبهای صحرای سینا بوده است؟ هاتور الهه‌ی بزرگوار پرستاری بوده است، و او همچنین بعنوان دختر رع (RA) کسی بوده که خورشید را زاییده است. در اصل او را "ملکه مغرب" و "بانوی عالم الموت" می‌دانستند چراکه هم او بود که کسانی را که ورد صحیح را می‌دانستند، به عالم الموت می‌برد. در عین

حال او را "محافظ زنانگی"، "بانوی انجیر مصری"، "الهه عشق ورزی، مقبره ها و نغمه ها" نیز می دانستند. گفته می شد که فراعنه برای اینکه به جاودانگی دست یابند و در نهایت به جایگاه خداوندی برسند از شیر وی تغذیه می کردند.

یکی از الواحی که در قسمت ورودی غار کوه سرایت قرار دارد، تاتموسیسی چهارم را در محضر الهه هاتور به تصویر کشیده است. در مقابل تاتموسیسی چهارم دو پیشکش بصورت ایستاده قرار دارد که بالای گل‌های لوتوس واقع شده اند و پشت سر فرعون شخص دیگری در حال پیشکش کردن نان های سفید رنگ مخروطی شکل است. کتیبه ی دیگری شرح می دهد که "آنخیب" دو نان مخروطی از شم-آن-نا را به شاه پیشکش می کند، و تصاویر مشابهی در جای تا جای مجموعه معابد سرایت به چشم می خورد. یکی از شاخص ترین این تصاویر الهه هاتور را در کنار آمنهوتپ سوم نشان می دهد. الهه در یک دستش گردنبندی را حمل می کند و در دست دیگر علامت (نشان) زندگی و سلطنت را نگاهداشته و به فرعون عرضه می کند. پشت سر الهه هاتور، "سوبکهوتپ" خزانه دار ایستاده است در حالیکه نان مخروطی شکلی را در حالت آماده به تحویل در دست دارد. سوبکهوتپ با عنوان "سرپرست سرای مخفی طلا، کسی که سنگ ناب و گرانها را برای سالارش می آورد" معرفی شده است.

همانگونه که پیشتر هم گفتیم، اسرایلیان پس از خروج از مصر و در مسیر حرکتشان به سمت سرزمین کنعان که از صحرای سینا می گذشت می بایست با قوانین و احکامی که در سرزمین مقصدشان جاری بود آشنا شوند. گرچه که گویا این نیمی از مطلب بوده و زمانی که قوم اسراییل با رسومات مصریان در معبد سرایت مواجه شدند، انگیزه های مذهبی شان دستخوش تغییراتی شد.

بر فراز کوه سینا بود که یهوه برای اولین بار موسی را خطاب داد. موسی بعنوان یک هوادار آتون از ارباب جدید خود نام و نشانی می پرسد و پاسخ می گیرد: "من همانم که هستم"، که در ترجمه تحت الفظی همین اشاره را به زبان عبری "یهوه" خواندند. گرچه برای مدت نسبتاً طولانی پس از این واقعه، اسرایلیان حق اینکه نام یهوه را به زبان آوردند نداشتند - بغیر از کاهن اعظم که حق داشت فقط سالی یکبار در خلوت این نام را به زبان آورد. مشکل اینجا بود که نمازها را باید برای این خدای جدید می خواندند اما چگونه می شد بدون ذکر نام وی برای او نماز و دعا بجا آورد؟

اسرایلیان می دانستند که یهوه همان آتون (یا آدون و یا لرد) نبوده پس بنابراین آنان اینگونه فرض کردند که وی می بایست جایگاهی همانند خدای اعظم مصریان داشته باشد گرچه که یهوه و خدای مصریان یکی نبودند. ازینرو، قوم اسراییل تصمیم گرفتند که نام خدای معظم مصریان را در تمام نمازهایشان به زبان آورند و نام آن خدا در آنزمان "آمین" (Amen) بود. تا امروز هم هنوز نام این خدا در ائتهای نمازها و دعاها به زبان آورده می شود. حتی نماز شناخته شده ی مسیحیان که برای لرد اقامه می شود (همانطور که در انجیل متی آمده است) از یکی از دعاهای مصری برگرفته شده است که می گوید: "آمین، آمین، که هنر آسمان...".

همچنان در مورد ده فرمان (که گفته می شود در کوه سینا توسط خدا به موسی نازل شد) این حقیقت صدق می کند که این آیات در اصل مستقیماً از کتاب مردگان، ورد شماره ۱۲۵ نسخه برداری شده است. این فرامینی نبود که به تازگی برای اسرایلیان نازل شده باشد، بلکه اختصاراً، بازخوانی جدیدی بود از نسخه ی اعترافات آیینی فرعون در هنگام مرگش. مثلاً، این اعتراف فرعون که می گوید: "من کشته نشدم" به عبری ترجمه شده است: "تورا نکشند!"; "من دروغ نگفته ام" شده است "شهادت دروغ نخواهی داد!"; و به همین ترتیب الی آخر.

نتنها ده فرمان از دل مراسم آیینی و پرستشی مصریان استخراج شده است بلکه دعاهای زبور نیز از سروده های مقدس مصریان ریشه گرفته است (گرچه که کتابت آن را به داوود نبی ربط می دهند). حتی کتاب "امثال حضرت سلیمان" از کتاب مقدس - کتابی که اصطلاحاً به سلیمان نبی منتسب می شود- نیز ترجمه تحت الفظی ای از مصری به عبری است از گفته های یک حکیم مصری به نام آمِنوپ. این کتیبه های آمِنوپ اینک در موزه ی بریتانیا نگهداری می شوند، و می توان مشاهده کرد که "امثال حضرت سلیمان" بیت به بیت با گفته های وی همخوانی دارند. امروزه این مهم کشف شده است که گفته های آمِنوپ نیز از یک منبع قدیمی تر استخراج شده است با نام "حکمت پتاهوتپ"، که تاریخ نگاشته شدن آن به ۲۰۰۰ سال قبل از زمان سلیمان باز می گردد.

بعلاوه ی کتاب مردگان و کتاب کهن حکمت پتاهوتپ، تعداد قابل توجهی از متون و ادعیه ی مصر باستان بعنوان دستمایه های کتاب عهد عتیق بکار رفته اند. از آن جمله می توان به متون اهرام و متون تابوتها اشاره کرد که تمام ارجاعات این متون به خدای مصریان، به ارجاعاتی برای یهوه خدای عبریان تغییر داده شده است.

در کتاب نسل شناسی دودمان جام مقدس من به این نکته اشاره کرده ام که سبک مسیحیت مدرن، که از کلیسای رومی قرن چهارم نشأت گرفته است، در واقع یک اثر "ترکیبی" است که از همه ی ادیان ماقبل خود دستمایه گرفته به ویژه از آیین های مذهبی یهودیان.

اینک این موضوع نیز فاش شده است که خود آیین های یهود هم در روزهای اولیه اش یک اثر "ترکیبی" بوده است، مرکب از آیین های مصریان، کنعانیان و بین النهرینیان، همراه با داستانها، سروده ها، ادعیه ها و مراسم آیینی ای که برای خدایان مختلف و متفاوتی برگزار می شدند، و همگی در یکجا جمع آوری شدند تا در نهایت مفهوم "مذهبی با یک خدا" پیاده سازی شود.

آنچه که مخصوصاً جالب توجه است اینست که، از نظر تاریخی، این "مذهب با یک خدا" نه در زمان ابراهیم و نه در زمان موسی تشکیل نشده است. در واقع این اتفاق تا قرن ششم قبل از میلاد زمانیکه ده ها هزار اسرایلی به دست نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل به اسارت گرفته و به بابل آورده شدند، رخ نداد. تا آن زمان، متون عبریان و اسرایلیان مشخصاً به چندین خدا و الهه ارجاع داشته و همگی را با نام مشخص خود خطاب می دادند، و همگی آنان را با اسم جمع "الوهیم" صدا می زدند.

در طول ۵۰۰ سال پس از دوران اسارت در بابل، نوشته های مقدس بصورت جدا از هم مورد استفاده قرار می گرفت و در زمان پس از میلاد مسیح بود که این نوشته های مقدس در غالب یک کتاب جمع آوری شدند. خود عیسی هرگز چیزی از نام های عهد عتیق یا کتاب مقدس نشنیده بود، اما مجموعه ی نوشته های مقدسی که وی می خواند شامل بسیاری از متونی می شدند که پس از آن در کتاب جمع آوری شده ی عهد عتیق که ما امروز می شناسیم گنجانده نشدند.

گرچه امروز به نحو غریبی، در کتاب مقدس مدرن از برخی متون مقدسی که در عهد عتیق گنجانده نشدند بعنوان ارکان مهمی در فرهنگ اقوام اولیه ی یهود یاد می شود. این متون شامل کتاب لرد، کتاب نبردهای یهوه، و کتاب یاشار بوده اند. اما چرا این متون در کتاب عهد عتیق گنجانده نشدند؟ پاسخ مختصراً اینست: زیرا محتویات این کتابها با دین تازه تاسیس یهودیت مطابقت نداشتند. برای مثال، یاشار پسر کالب متولد مصر بود؛ برادر زن اوثنیل، اولین داور اسرایلیان؛ و به سمت نگاهدارنده ی عصای موسی منسوب شده بود. عموماً می بایست کتاب یاشار مابین سفر تثبیه و سفر یوشع در

کتاب مقدس قرار می گرفت اما گرد آورندگان کتاب مقدس به کلی آنرا حذف نموده اند چرا که این کتاب توضیحی کاملاً متفاوت از سلسله وقایع کوه هورب در صحرا سینا بدست می دهد.

متون آشنای سفر پیدایش شرح می دهد که یهوه دستوراتی را در غالب ده فرمان برای موسی صادر کرد شامل روابط ارباب و رعیت، طمعکاری، حسن همجواری و همسایگی، جنایت، ازدواج، اخلاقیات و بسیاری دیگر از موارد که از همه ی آنها مهم تر اشاراتی است که مربوط به برگزاری آیین روز سَبَط (شنبه) می شده است.

اما در کتاب یاشار که قبل از دوران خروج نوشته شده است، این قوانین و احکام از سوی یهوه به موسی داده نشده است. در واقع، اصلاً نامی از یهوه وجود ندارد. بنابه گفته های کتاب یاشار، این قوانین و احکام جدید از طریق شعیب (Jethro)، کاهن اعظم مدین و "ارباب کوه"، به موسی منتقل شده اند. حقیقت این بوده که در آن زمان شعیب حاکم مطلق معبد سینا بوده است.

در زبان عبری، عنوان "ارباب کوه" ترجمه شده است به "إِل شَدَّای"، و این مشخصاً بسیار مهم است چراکه وقتی موسی در کوه سینا از خدا می خواهد تا خود را معرفی کند، این نام را در جواب می شنود. خدا پاسخ می دهد: "من همانم که هستم. من آنم که ابراهیم إِل شَدَّای خطابم کرد". در نهایت "من همانم که هستم" به عبری "یهوه" تعریف شد، اما آنچه در کتاب یاشار شرح داده شده (و در سفر خروج نیز بر آن تاکید شده است اگر آنرا به درستی بخوانیم) این خدا در واقع یک رب یا ایزد نبوده است. او همانا شعیب إِل شَدَّای بوده است، آهنگر و استاد صنعت بزرگ در معبد هاتور، که با موسی سخن گفته و قوانین و احکام را به وی منتقل کرده است.

جدای از این واقعیت که بخشهایی از کتاب مقدس به همگی ما آموخته شده است، اما دور از انصاف نیست اگر بگوییم که تعداد بسیار کمی از ما تا به حال کتاب مقدس را خودمان مطالعه کرده ایم. در نتیجه ی این امر، تصاویر ذهنی ما از وقایع کتاب مقدس محدود شده است به نقاشی ها و فیلم هایی که تاکنون کشیده و ساخته شده اند. البته هالیوود، ما را با تصاویر موسی در کوه زمانیکه خداوند ده فرمانش را بر دو تخته سنگ قابل حمل از جنس گرانیت حک می کند، مفتخر و مغرور کرده است. گرچه بر اساس گفته های سفر خروج، چنین تصویری از ده فرمان در ذهن نقش نمی بندد چرا که این

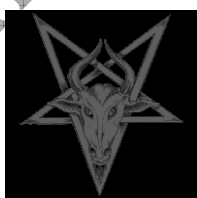
فرامین با دیکته ی یهوه و توسط خود موسی بر تخته سنگ نگاشته می شوند زیرا دو تخته سنگ اول که بوسیله یهوه تراشیده شده بودند توسط موسی شکسته شده بودند.

اما از دیگر یافته هایی که به صحرای سینا منسوب است می توان به "الواح تصدیق" اشاره کرد، که در آموزه های کابالا و میدراش ذکر شده است که این الواح در جعبه ای ساخته شده از سنگهای گرانبها محافظت می شد و موسی می توانست آنها را در "کف دستانش" نگاهدارد. این همان "سنگ ایزدی خرد" بوده که به سلیمان به ارث رسیده بود. در متون کهن مصری به این کتیبه ها "الواح هرمس" گفته می شد که خرد توت (خدای خرد و دانش در مصر باستان) را مجسم می کرده است.

بنا به اسناد به جا مانده از دربار کهن اژدها در مصر باستان (که توسط ملکه سوبکنفرو در ۱۷۸۵ قبل از میلاد پایه گذاری شد)، یکی از محافظان قدیمی این الواح فردی بود به نام "کیم" (Chem)، و این شخص کاهن اعظم مهندس بوده است. واژه ی "کیم" به معنی "سیاهی" است، و از همین ریشه است که واژه "الکمی" (الشیمی) شاخه گرفته است - علمی که در تلاش بود تا از دل تاریکی نور استخراج کند. برای ما، احتمالاً کیم همان "هام" در کتاب مقدس است، پدر بزرگ نمرود، کسی که خانواده اش توسط عبریان نفرین شدند چراکه رسوم تاریخی شان با عقاید تازه بوجود آمده بر اساس اعتقاد به یهوه در تضاد بود.

خوانندگان رمانهای گوتیک و کتابهایی درباره ی جادوگری حتماً با نام "کیم از مهندس" آشنا می باشند. او همیشه با نماد بز به تصویر کشیده می شد که دقیقاً نماد "هام" در مصر باستان نیز بود. تنها تفاوت از آنجا ناشی می شود که در روزهای پس از آن در آیینهای مسیحیت، بز بعنوان نماد شیطان شناخته می شد. اما، آنچه ما امروز کشف کرده ایم اینست که با دنبال کردن رد تاریخی "کیم از مهندس" مستقیماً به معبد سینا و پودر سفید طلا می رسیم.

مهندس یکی از شهرهای اصلی در دلتای نیل به شمار می رفت، و کیم مقام عالیرتبه ی دهمین جایگاه



آسمان، برج جدی (بز) در معبد مهندس بود. بدلیل این جایگاه بود که بز نماد کیم شد، که عموماً این بز دورن یک ستاره پنج پر وارونه ترسیم می شود. این ستاره ی پنج پر وارونه دو راس رو به بالا دارد که شکل شاخ بز مهندس را تشکیل می دهند. مابقی اضلاع این ستاره گوشهها و چانه و ریش بز را به

تصویر می کشد.



وقتی که به یک ستاره پنج پر بصورت وارونه می نگریم، در واقع نماد مردانگی را مشاهده می کنیم، در حالیکه ستاره پنج پر بصورت معمول با یک راس در بالا، نماد زن و الهه ونوس است.

در ستاره پنج پر وارونه که نماد مردانگی است، کم با جواهر زمردینی که ما بین دو شاخس قرار می گیرد شناخته می شود. اما ستاره پنج پر نماد زنانگی، در راس بالا در واقع سر الهه ونوس را نشان می دهد. دو ضلع کناری اینک بازوها را نشان می دهند و دو ضلع رو به پایین نیز پا های الهه را نمایان می سازند، و جواهر زمردین در این نماد در مرکز ستاره قرار میگیرد که جای زهدان را مشخص می سازد.

گاهی اوقات ستاره پنج پر وارونه ی کم به همراه شعله هایی از آتش که از دل جواهر زمردین بیرون می زدند، ترسیم می شده است. به این شعله های آتش بصورت مرسوم "نور اختری" گفته می شد. اما وقتی همین ستاره را به وضعیت نماد زنانگی باز می گردانیم آنگاه به شعله های بیرون زده از جواهر زمردین "آتش اختر" خطاب می دادند، همان عصاره ماهیانه ی الهه های آنوناکی.

از همان روزهای نخستین، ستاره ی پنج پر، خواه در نماد مردانگی خواه به نماد زنانگی، همواره نمادی از روشنفکری و بصیرت بوده است. این نماد همچنین به آیین ماقبل یهودیت روز سبب مرتبط است - آیینی که طی آن فارق از مسائل روزمره به تامل و تجربه می پرداختند. به این دلیل به "کم از مندرس" همچنین "بز سبب" نیز می گفتند - و واژه ی "سبب" (وابسته به شنبه) که امروزه در محافل آکادمیک مورد استفاده قرار می گیرد نیز از همین ریشه بر گرفته شده است.

نظر به این رسم بسیار کهن، دیگر خیلی حیرت آور نیست وقتی بدانیم که ستاره پنج پر و بز سبب نمادهایی هستند که با مسیحیان زندق (مانند کاتارهای لنگوئداک) در سالهای قرون وسطی مرتبط اند. (مسیحیان زندق به آندسته از پیروان عیسی گفته می شود که از اعتقادات رایج در جهان کاتولیک دوری گزیده و بر اساس باورهای خود از این دین پیروی می کردند - مترجم). در مقابل، کلیسای مسیحیت تلاش نمود تا با ایجاد دینی ترکیبی برمبنای رستگاری از عاملی ناشناخته، ترس زیاد از آیین های به جا مانده از مکتب اسرار مصر باستان را در دل مومنان بیافکند - و رستگاری فقط با اطاعت محض مردم از اسقفهای کلیسا میسر می شد. در نتیجه، عقاید روحانی نهضتهایی همچون

عرفای گنوسی (که بدنبال "یافتن" عامل ناشناخته بودند) از سوی شورای تفتیش عقاید کفر آمیز اعلام شد، و در همین حال نشانه‌هایی همچون ستاره پنج پر و بز نیز بعنوان نمادهایی از جادوی سیاه و ساحری معرفی شدند.

از آن زمان (و در برخی حلقه های مسیحیت تاکنون)، اکتساب و تحصیل هرگونه دانشی که با نظرات اسقفها مغایرت داشته باشد، اقدامی کفر آمیز تلقی می شد. از هرگونه خردی که توسط شخص اکتساب می شد به وحشت می افتادند چراکه پیشتر کلیسا بز مندس را به عنوان مثالی واضح از خود شیطان تقبیح کرده بود. این موضوع در مزخرفات بیشمار مبلغین مسیحیت به ظهور رسیده است جاییکه صلیب و آب مقدس بعنوان سلاحی بر علیه "به اصطلاح" فرستاده ی شیطان معرفی می شوند.

هام (یا کیم) در عهد عتیق بعنوان پسر نوح معرفی شده است، اما در متون کهن تر او بدرستی بعنوان پسر توبال-قابیل آهنگر و طلا ساز معرفی شده است و برای مورخین توبال-قابیل بعنوان پادشاه مسکالام-داگ (Meskalam-Dug)، "قهرمان سرزمینهای نیک" شناخته شده است.

در امثال و حکم فلسطینیان کهن، کیم مترادف است با آزل از برج جدی (Azazel of Capricorn) کسی که (بنا به کتاب خنوخ) به انسان "همه فلزات و هنر کار با فلزات، و هنر کار با سنگ سرمه" را آموخت. سنگ سرمه ماده ای سیاه رنگ است که همچنین با نام "استیبیوم" (Stibium) شناخته می شود. در فرایند ساخت "سنگ فلاسفه" از سنگ سرمه بعنوان عنصری پایه برای آماده سازی شیمیایی مواد استفاده می شود. در دنیای کهن اعراب، به سنگ سرمه کحل (Kohl) می گفتند، که واژه ی Coal به معنی زغال از این ریشه نشات می گیرد، به معنی "آنچیزی که سیاه است". همچنین واژه ی مرتبط "الکل" (Alcohol) از ریشه ی عربی ال کحل شاخه گرفته است - و الکل "سیماب فلسفی" بسیار تصفیه شده ایست که از گذر دادن روح شراب بر سنگ سرمه بدست می آید.

همچنین از آزالل برج جدی در کتب مقدس یاد شده است، اما این تذکره در نسخه ی مجاز انگلیسی گنجانده نشده است. در نسخه قدیمی لاتین کتاب مقدس در سفر لایویان اشاره ای کهن به آداب کفار (Atonement) شده است، و اینگونه اظهار می دارد که هارون بر سر دو بز قرعه کشید، "یکی

بز متعلق به لرد، و دیگری بز متعلق به آزالل". نتیجه ی قرعه قرار را بر این گذاشت تا بز لرد قربانی و بز آزالل به عنوان یک "کفاره" به حیات وحش سپرده شود.

ترجمه ی آشنای انگلیسی از این متن به مراتب گمراه کننده است چراکه نام "آزالل" به اشتباه با واژه ی "بلاگردان یا گوسفند قربانی" (Scapegoat) جا به جا شده است. علت این جابجایی این بوده است که مراحل اصلی این آیین نشان می دهد که پیشکش های عبریان به پیشگاه یهوه و کم-آزالل بوده است، در حالیکه کتاب خونخ (که از مجموعه متون گردآوری شده در عهد عتیق کنار گذاشته شده است) توجه خوانندگان را به ارتباط مستقیم آزالل و کیمیاگری هرمسی جلب می کند.

در رسومات مکتب اسرار رژی کروسیها، نوشته های کم (الواح زمردین هرمس) بعنوان قدیمی ترین سند به جا مانده از تلاش اهالی کلدی برای دستیابی به "سنگ فلاسفه" ثبت شده اند. این متون به خرد توت (یا هرمس) مرتبط دانسته شده اند و بعنوان آموزه های هرمسی شناخته می شوند، و همچنین این اسناد به "کیمیای آتش" که اهرام مصر با آن ساخته شده اند نیز مستقیماً در ارتباط است.

واژه ی "هرمس" (Hermes) از ریشه ی "هرما" (Herma) به معنی "کپه ای سنگ" نشأت گرفته است، و همچنین به هرم بزرگ مصر "جایگاه مقدس توت" می گفتند (توت همان هرمس یونانی است - مترجم). واژه ی Pyr که از آن Pyre، Pyro و Pyramid ریشه می گیرند در واقع به معنی "آتش" است - بنابراین به هرم، Pyramid گفته می شود چراکه "از آتش گرفته شده" است.

این در نهایت مارا به پرسشی بی پاسخ رهنمون می شود: آنان اهرام مصر را چگونه ساخته اند؟ آیا بر اساس گمانه زنی های رایج، هزاران تخته سنگ بسیار سنگین فقط با نیروی هزاران برده و با استفاده از طناب و سکوهای روبه بالا (شیب دار به بالا) و در طول زمانی بس مدید تا بلندایی چنان رفیع و با آن دقت شگفت انگیز منتقل شده اند؟ یقیناً نه، اینطور نبوده است. برای ساختن یک سطح شیبدار که تا بالای هرم دسترسی داشته باشد می بایست شیبی به طول ۱۴۶۳ متر ایجاد نمود که خود آن، سازه ای می شود ۳ برابر بزرگتر از هرم عظیم گیزا!

آنچنانکه قبلاً هم گفته شد، پودر سنگ آتش یک ابر رسانای تک اتمی است. این ماده ای مرموز است که کشش جاذبه ای آن کمتر از صفر است. آزمایشات اخیر بر روی پودر حیرت آور سفید رنگ طلا

ثابت کرد که تحت شرایط مشخصی این ماده وزنی زیر صفر دارد و در دل ابعاد دیگر عالم ناپدید می شود. اما جالب توجه ترین کیفیت این پودر اینست که می تواند بر محورهای مغناطیسی زمین سوار شود، پس در زمانی که این ماده در حالت جاذبه صفر قرار دارد می تواند بی وزنی خود را به میهمانش نیز انتقال دهد پس بنابراین می تواند خود و میهمانش را در وضعیت معلق نگاه دارد. این میهمان می تواند یک قاشق آزمایشگاهی، یک ظرف، یا یک میز باشد - یا اینکه به سادگی می توان فرض کرد که میهمان، یک قطعه سنگ بزرگ باشد!

رسومات کهن مصریان شرح می دهند که در انبار مخفی ای که در اتاق پادشاه در هرم بزرگ گیزا تعبیه شده بود، سازندگان "بزارهایی از آهن، و سلاحهای فلزی که هرگز نمی پوسند، شیشه هایی که خم می شوند اما نمی شکنند، و طلسم های غریبی" قرار داده بودند. اما اولین کاوشگرانی که موفق به حفر تونلی به دورن اتاق پادشاه شده بودند چه یافتند؟ تنها وسیله ای که در آنجا یافت شد یک تابوت سنگی بدون درب بود که درون آن هیچ جنازه ای نخفته بلکه آکنده از پودری سفید رنگ بود. بطور سطحی و بدون تحقیق اینگونه استنباط شد که این ماده فلدسپات و میکا (نوعی شیشه ی معدنی) می باشد که هر دو از مواد تشکیل دهنده ی سیلیکات آلومینیوم به شمار می روند.

در طول تحقیقاتی که اخیراً بر روی پودر سفید صورت پذیرفت، از آنالیزهای مترادف مشخص گردید که آلومینیوم و سیلیکا دو عنصر تشکیل دهنده ی این ماده ی گرد مانند است و خود ماده در اصل صد در صد از گروه فلزات پلاتین می باشد.

امتحان آزمایشگاهی استاندارد با قرار دادن نمونه ی پودر سفید در کوره ی الکتریکی با حرارتی برابر با دمای سطح خورشید یعنی 5500° درجه سانتیگراد صورت گرفت.

یک تست آزمایشگاهی استاندارد بر روی یک نمونه معمولاً با اعمال آبی حرارت بسیار زیادی برابر با 5500° درجه سانتیگراد (دمای سطح خورشید) در کوره ی الکتریکی صورت می پذیرد. اما، وقتی که پودر سفید را در شرایط مشابهی قرار دادند، مشاهده شد که استمرار زمان حرارت دهی (و مقاومت این ماده) فراسوی یک تست معمولی بوده و این دلیلی بر وجود فلز پلاتین در ساختار این پودر مرموز است.

بدلیل محدودیتهایی که برای تستهای متعارف مفروض شده است، گفته می شود که ۵ درصد از بافت مغز ما از کربن تشکیل شده است، اما آزمایشات سخت تر نشان داد که این بافت عمدتاً از فلزات گروه پلاتین مانند ایریدیوم و رادیوم آنهم در وضعیت پر چرخش (High Spin) تشکیل شده است.

در واقع اتاق پادشاه (در هرم بزرگ گیزا) بعنوان یک ابر رسانا مفروض شده بود، که امکان انتقال فرعون به بعدی فراتر از ابعاد سه گانه ی شناخته شده را دارا باشد. بنا بر کتاب مردگان مصریان باستان، در این مکان بود که "مراسم عبور" به اجرا گذارده می شد.

راهنمای اجرای مراسم عبور در قسمت ورودی اتاق بر روی سنگی مخروطی شکل حک شده است. این نماد هیروگلیفی (که تنها نماد هیروگلیف تایید شده در کل فلات گیزا به شمار می رود، و نمونه ای بسیار شبیه به آن به دفعات در معبد سینا نیز بکار رفته است) به اختصار خوانده می شود: "نان".

در متن این سخن، ما پا را از گفته های کتاب مقدس فراتر گذاشتیم تا شاهد پروسه ی کیمیاگرانه و دانشمندانه ای باشیم که باعث به وجود آمدن پادشاهان جام مقدس شده اند. این نسل از نوادگان قابیل، که از فراعنه مصر عبور کرده و به داوود نبی رسیده و پس از او نیز تا زمان عیسی ادامه یافته اند، به عنوان "آذوقه رسان نور" منسوب شده و به همین منظور بار آورده شدند. آنان پسران واقعی خدایان بودند، که در ابتدا در حدود ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از عصاره ی آنوناکی آتش اختر تغذیه می شدند و، متعاقباً، از حدود ۲۰۰۰ قبل از میلاد از فلزات "پرچرخش" بعنوان مکمل خوراکی بهره بردند. به اختصار اینکه آنان به منظور راهبری و هدایت انسانها بار آورده شدند، و آنان چه از نظر روانی و چه از نظر فیزیکی در سطحی متعالی پرورش یافته بودند که سطحی "سر به فلک کشیده" بوده است: این سطح با آن ۴۴ درصدی که در بُعدی دیگر پنهان می شود مرتبط است - بُعد اوربیت نور، یا همان دشت شارون.

بخشهای اعظمی از آثار به جا مانده از مصریان، بین النهرینیان، سوریه ای ها و کنعانیان طی ۱۵۰ سال گذشته، به ویژه طی ۸۰ سال اخیر اکتشاف و از خاک بیرون کشیده شده اند. اسناد دست اولی متعلق به دوران ماقبل کتاب مقدس اینک بر روی سنگ، لوح گلی، کاغذ پوستی و پاپيروس خود نمایی می کنند، و این دهها هزار سند همگی شاهی بر تاریخی می باشند که تاکنون به ما آموخته نشده است.

چنانچه این اسناد در طول نسلهای پیشین در اختیار و دسترس بودند، ایده ی یک نژاد برتر که از یک وحی الهی (به ویژه از یهوه) تبعیت می کند هیچگاه به این صورت رشد نمی کرد - که ما را برای مدت مدیدی در کوردلی و در وضعیت جنگ با هر عقیده ای که با ما مخالف باشد نگاه دارد.

بتدریج، به موازات اکتشافاتی که صورت می پذیرد، این امر مشهود است که ما از دل تاریکی ناشی از آموزه های بی اساسمان بیرون می آییم. با اینحال، تلقین فکری ای که بدست کلیسا و برای مدت قرنها رهبری شد، پذیرش روشنفکرانه ی حقیقت، در برابر تعصبات دست و پا گیری که بصورت ذاتی در دل طرفداران مسیحیت کاشته شده است را امری دشوار می سازد.

چشم انداز به واقع امیدوار کننده اینست که منحنی فراگیری ما هنوز به انتها نرسیده. این خرد کهن به مانند یک کوه یخ تنها می باشد که از پس قرنها فعالیت، هنوز به حیات خود ادامه می دهد و در قالب تکه های کوچکی، یک به یک بیرون می آیند تا مهره های پیشین علم ما را کامل کنند.

خوشبختانه، ما طلوع آگاهی را پشت سر نهاده ایم و، گرچه برخی به انتخاب خود فقط به دوران قبل از طلوع آگاهی نظر دارند، اما بسیاری نیز با قدرت پا به هزاره ی جدید می گذارند تا شاهد طلوعی نو باشند - به دوره ی آشکارسازی احتمالات بی کران و استقرار مجدد میراث کیهانی مان.

پایان -----

<http://www.lostbook.persianblog.ir>

تبار، آتش اختر و آنوناکی

سرلارنس گاردنر

ترجمه: مهر

در اصل می‌خواهیم نگاه موشکافانه‌ای به تاریخ داشته باشیم اما تاریخی که در موقعیت متفاوتی جدا از جریان معمول قرار دارد. تاریخ نه یک رویداد که ثبت رویداد است. تاریخ به هر شکل و دلیلی که نوشته شود معمولاً توسط پیروزمندان نوشته می‌شود و طبق معمول ماجرای دیروز حکایت امروز است و آنچه را که قرار است بدانیم به ما گفته‌اند و ما آن را به همان طریقی که قرار است بیاموزیم خواهیم آموخت. دلایل شخصی یا سیاسی می‌تواند در کار نوشتن تاریخ دخیل شود یا کلیسا و مجلس اهداف و علاقمندی‌های خود را در کار نوشتن آن دخیل کنند و یا هر چیزی دیگری که ممکن است در این میان رخ دهد.

یک سالی از انتشار کتاب "دودمان جام مقدس" گذشته است. کسانی که سخنرانی‌های قبل تر مرا شنیده‌اند می‌دانند که کتاب درباره تبار مسیحایی است؛ دودمانی بر آمده از عیسی مسیح که تا به امروز هم ادامه داشته. انجیل‌های عهد جدید با گزارش‌های دست اول آن دور آن چه از اسناد یهود و چه وقایع‌نگاری‌های رومی مقایسه شده‌اند. در نتیجه این بررسی‌ها نخستین درسی که در تاریخ می‌توان آموخت این است که در اکثر موارد مردم بیشتر از آنچه که آن‌ها در مورد آن سخن گفته‌اند می‌دانستند. مردمی که در آن زمان بیشتر بدانند بوده‌اند نه کسانی که ۱۵۰۰ سال بعد تصمیم گرفته‌اند به تفسیر پناه ببرند. آنچه که در کتاب تبار جام مقدس انجام داده‌ایم و آنچه که در اوایل این سال درباره آن سخن گفته‌ایم فقط نگاهی بوده به این که چگونه کلیسای مسیحیت خود را سازمان‌دهی نموده و بنیان نهاده. اینکه چگونه در پیرامون خود زمینه خاصی از منافع شخصی را سرو شکل داده که بیشتر آن جهت خنثی نمودن زنانگی در نهاد کلیسا به کار گرفته‌شده تا آنجا که کلیسا برای بیش از صدها سال برتری خود را در عرصه دین و بر کل جامعه حفظ کرده. آنچه که ما با بازبینی متون اصلی آن دور آن یافته‌ایم کاملاً متفاوت از داستانی است که امروزه رواج یافته.

نظریاتی که عیسی از یک باکره زاده شده که او یگانه و تنها پسر خدا بوده را به هیچ‌وجه نمی‌توان در اسناد آن دور آن پیدا کرد. عهد جدید در واقع اطلاعات مربوط به اصل و نسب تباری عیسی از شاه داوود را فراهم می‌آورد و این داده‌ها منجر شده به سؤالی که من بیشتر از هر موقعیت دیگری در سال گذشته پرسیده‌ام و آن این بوده که خب این تبار دارای اهمیت است و این تبار عیسی است. این داستان بزرگی است برای جهان غرب و خاورمیانه اما اصلاً چرا در ابتدا [این تبار] این قدر خاص بوده؟

فقط به این دلیل که از تبار شاه داوود بوده نمی‌توانسته خاص بوده باشد. روشن است که عهد جدید قصه را آب و تاب داده و آن را از تبار عیسی دانسته، تباری که خود نسب از شاه داوود برده. عهد جدید به ما می‌گوید که قضیه این تبار این‌گونه بوده و تاریخ هم همان را می‌گوید و در واقع بایگانی روم هم همین را می‌گوید. زیرا فرمانی

از امپراتوری روم صادر شده دایر بر اینکه همه اسناد مربوط به تبار مسیحایی در ۷۰ میلادی جمع‌آوری و از دسترس خارج شوند. بیشتر این اسناد هنوز باقی‌اند و آن چنان که قبلاً تصور می‌شده نبود نشده‌اند. سؤال اصلی این است که آنچه که این تبار را این چنین بااهمیت می‌کند چه چیزی است و آنچه که در وهله اول شاه داوود را این چنین اعتبار می‌بخشد و بااهمیتش می‌سازد چه؟

این سؤال بود که مرا ترغیب نمود که در جستجوی پاسخی برای آن بر آمیم. کتاب مقدس شرح داده که تباری که عهد عتیق را تا به شاه داوود در نوردیده بسیار استثنایی بوده زیر ابا آدم و حوا، نخستین مردم آغاز شده. از پسر سوم Seth تباری بر آمده که به نوح منجر شده. کتاب مقدس از ابراهیم، بزرگ شیخ ملت عبرانی گزارش نموده که بزرگ شیخ ملت عبرانی خانواده‌اش را از میان‌رودان بیرون برده و به کنعان وارد شده و دودمانش به مصر کوچ کرده‌اند. کسانی که مدتی را در آنجا سپری کرده‌اند و سپس به سرزمین کنعان بازگشته‌اند و این داستان چنین ادامه یافته. از این زاویه که بخواهیم به ماجرا نگاه کنیم به واقع حماسه‌ای دل‌نشین به نظر می‌رسد اما در شرح آن هیچ جا توضیح داده نمی‌شود که چرا این تبار چنین بااهمیت بوده.

در واقع کاملاً برعکس، این نیاکان مثل چادر نشینانی سرگردان، گروهی در جستجوی قلمرویی برای زیست به تصویر کشیده شده‌اند. جدا از این واقعیت که کسی تصمیم به نوشتن ماجرایشان گرفته که ظاهراً این ماجرا نویسی از هیچ اهمیت حقیقی برخوردار نیست. آن‌ها اصلاً قابل مقایسه با فراغه بزرگ مصر در آن زمان نبوده و فقط تنها نکته دل‌آرام کننده در این امر نهفته است که گفته شده در دور آن ابراهیم آن‌ها ملت برگزیده خدا بوده‌اند. قضیه کمی برعکس است زیرا طبق گزارش نص مقدس خدایی که آن‌ها را انتخاب کرده آن‌ها را سوی چیزی جز مجموعه‌ای از جنگ‌ها و قحطی‌ها ی متوالی، مشقتها و چیزهایی شبیه به آن سوق نداده. این تبار نه فقط چیز خاصی به نظر نمی‌رسد هیچ نوع مشخصه قابل توجه ای هم ندارد.

پس در اینجا با دو احتمال مواجه می‌شویم، یا اینکه داوود در همه حال به هیچ‌وجه از ما ترک ابراهیم نبوده یا که داستان ارائه شده کاملاً از ماجرای اصلی به شکلی تحریف شده استخراج شده. متنی که در اختیار ماست احتمالاً فقط شبیه یک روایت مسیحی است که به جای انطباق داده شدن با واقعی تاریخی برای متناسب شدن با ایمان یهودی جرح و تعدیل شده. انجیل‌هایی که طی قرن‌ها در دسترس عموم بوده‌اند رابطه بسیار اندکی را با گزارش‌های دسته اول آن دور آن نشان می‌دهند. عهد جدید را اسقف‌های قرن چهارمی فراهم آورده‌اند تا ایمان نو بنیاد مسیحی را تحت قیمومیت خود بگیرند. چه می‌شود اگر که یهودیان دقیقاً همین کار را با عهد عتیق انجام داده باشند تا آن را مطابق با باور یهودی طرح‌ریزی نمایند؟

در این خصوص جالب است که گفته شود که اگر چه عهد جدید مجموعه کتاب‌هایی را شامل می‌شود که ۱۶۰۰ سال پیش در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند اما عهد عتیق بر خلاف تصور همه کتاب‌هایش در دور آن ما قبل عهد جدید جمع‌آوری نشده و در واقع ۴۰۰ سال از آن جوان تر است.

با توجه به اندک اطلاعاتی که در دسترس داریم ، عهد عتیق بر اساس متون عبرانی از قرن دهم درست ۱۵۰ سال قبل از حمله ویلیام فاتح به انگلستان جمع‌آوری شده . پس به سختی می‌توان آن را گزارش دست اولی از هر چیز به حساب آورد . پس من بار دیگر ناچار شدم به نوشته‌های قدیمی رو آورم . و این دیگر نوشته‌ها واقعاً هم قدیمی بودند . مسئله این بود که حتی اگر آن‌ها حقیقت را هم در اختیار ما قرار داده باشند متن عبری اصیل که مباحث کهن را مطرح نموده خود صرفاً بین قرون ششم تا اول قبل از میلاد نوشته شده . حتی اگر آن‌ها در روایتشان از تاریخ هزاران هزار سال قبل قابل‌اعتماد باشند احتمالاً همچنان باورنکردنی باقی می‌مانند . نخستین گروه از کتاب‌هایی که برای نوشتن عهد عتیق به کار گرفته شده‌اند زمانی بوده که یهودیان در قرن ششم پیش از میلاد در بابل واقع در میان‌رودان اسیر بوده‌اند . سپس معلوم می‌شود که بابل قرن ششم پیش از میلاد جایی بوده که اسنادی در آنجا نگهداری می‌شده که نویسندگان اطلاعاتشان را برای سرهم کردن عهد عتیق از آن‌ها به دست آورده‌اند . از دور آن ابراهیم تا به عقب به زمان آدم ما با نوزده نسل در کتاب مقدس مواجه‌ایم و می‌بایست مشخصاً بر این نکته تاکید کرد که کل داستان این دودمان نوزده گانه همگی در میان رودان اتفاق می‌افتد . وقتی که داده‌های اسناد بابل باستان بررسی می‌شود نکته جالبی رخ می‌نماید و آن این است که محدوده بزرگی در جنوب عراق هم مرز با خلیج فارس در جایی که سومر نامیده می‌شده وجود داشته که در حقیقت در اسناد باستانی آن را " عدن " می‌نامیدند نه " باغ عدن " . در واقع در زبان امروزی eden و Eden را به یک معنی به حساب می‌آورند . سرزمین چریدن ، اقلیم چراگاه .

وقتی در حال پژوهش برای کتابم : " تبار جام مقدس " بودم اطلاعات خوبی را از منابعی پیدا کردم که برای عهد جدید انتخاب نشده بودند نه از آن منابعی که موجودند بلکه از آن منابعی که در عهد جدید نیستند . حالا چرا آن‌ها در عهد جدید نیامده‌اند ؟ نیامده‌اند چون که قرار نبوده آنچه که آن‌ها می‌گویند راما باور کنیم و بدانیم ؟ فکر کنم که شاید همین قضیه شامل حال عهد عتیق هم شده باشد . شاید پای رازی در میان باشد که کتاب‌هایی که در زمانی از اسناد بابلی اقتباس و نوشته شده‌اند هرگز در دور آن بعدتر از آن منتشر نشده‌اند . پس در جستجوی کتاب‌هایی بر آمدم که اگر چه بوده‌اند اما هرگز در کتب مقدس نیامده‌اند . یافتنشان چندان هم دشوار نبود . همچون کتاب انوچ و بسیاری از متون و کتاب‌های در دسترس . کتاب‌هایی که مستحق این دانسته نشده‌اند که در کتاب مقدس جایی به آن‌ها داده شود . کتاب دیگری که در حین نوشتن تبار مقدس با آن آشنا شدم کتاب جاشربود . کتابی با آن درجه از اهمیت که دوبار در عهد عتیق توجه ما به کبیر شانش جلب می‌شود . اگر آنجا نیست اما بسیار با اهمیت است . اما آن‌ها فراموش کرده‌اند که آن را در کتاب مقدس تعبیه کنند . کتابی که امروزه به آسانی در دسترس است .

اگر چه چندان رازهای سترگی را هم شامل نمی‌شود ... یک چیزهایی در آن آمده ، ماجراهای جالبی درباره دور آن بنی‌اسرائیل در مصر و بازگشتشان با موسی به سرزمین کنعان که بخش‌های دیگری از ماجرا را روایت می‌کند . اما هیچ‌چیز به درد بخور دیگری درباره دور آن اولیه به ما نمی‌گوید . از دور آن خیلی خیلی دور از آدم

یا از هر جایی که قصد بررسی کردنش را داریم چیزی به ما نمی‌گوید . این قضیه توجه مرا سخت به خود جلب نمود و کل عهد عتیق را برای دو کتاب دیگر کاویدم . از صحبت با دیگران درباره این دو کتاب به نتیجه نرسیدم چون تقریباً هیچ کس درباره آنها چیزی نشنیده بود . حتی نمی‌دانستند که از آنها در کتاب مقدس نامبرده شده . در کتاب اعداد آمده : " در کتاب جنگ‌های یهوه گفته شده " . متعاقباً در کتاب اشعیا می‌خوانیم که " کتاب لرد را برای آن بکاوید " . هیچ کس حتی درباره این کتاب‌ها چیزی نشنیده بود ، جنگ‌های یهوه و کتاب لرد .

اصلاً آنها وجود دارند ؟

خب در واقع بقایای آنها موجود است . آنچه که فاش شده بقایایی از این کتاب‌هاست و در واقع مفاد آن همان اسناد بابلی و میان‌رودانی است که عهد عتیق را با توجه به آنها نوشته‌اند . پس پاسخ به این سؤال که این کتاب‌ها از کجا فراهم شده‌اند بسیار روشن است .

بارها و به اندازه کافی توسط بسیاری گفته شده که خدای عبرانیان آنها را به عنوان ملت منتخب برگزیده و این برگزیدگی منجر شده به اینکه آنها دچار عذاب و سیل و قحطی شوند . از جایی به بعد این خدا شخصیت کاملاً معکوسی را از خود به نمایش می‌گذارد او شخصیت با حال و بخشاینده ای می‌شود . در اینجا ما با یک تضاد روبرو می‌شویم تضاد شخصیتی که به واقع هیچگاه قابل‌درک نبوده . وقتی که به اسناد باستانی نگاه می‌کنیم و بقایای این دو کتاب که از آنها نام بردیم را می‌کاویم ناگهان متوجه می‌شویم که چرا آنها را وارد عهد عتیق نکرده‌اند . چون آنها بسیار مشخص و کامل معلوم می‌کنند که یک تفاوت واضحی بین شمایل یهوه و لرد وجود داشته . در واقع آنها دو خدای کاملاً جدا از هم بوده‌اند . خدایی که مستقیماً به عنوان یهوه از او یاد می‌شود خدای انتقام و خشم و طوفان است . در سراسر متون اولیه خدای دیگری همیشه به عنوان لرد (رب) از او یاد می‌شود . او متفاوت بوده و خدای خرد و باروری لقب داشته .

پس ما بررسی این متون را آغاز می‌کنیم . بررسی چگونگی این تفاوت شخصیتی را که پاسخی است برای این سؤال که چگونه اوی یک چیز واحد گاهی اوقات کاملاً از دیگری متمایز و متفاوت می‌شود . در اینجا ما با دو شخصیت متفاوت مواجه هستیم که در طول تاریخ درباره آنها نوشته شده .

در واقع لرد به چه نامی نامیده می‌شده ؟

لغتی که در زبان انگلیسی به Lord تبدیل شده در زبان عبری Adoni بوده . در متون قدیمی ، عبرانیها همیشه او را Adoni می‌نامیدند . خدای دیگر به عنوان یهوه مورد خطاب قرار می‌گرفته . عجیب است که نام یهوه به هیچ‌وجه پیش از این مطرح نبوده . ناگهان جایی در هزاره سروکله‌اش پیدا شده و از این نام استفاده شده . در سال‌های پیش از میلاد هرچه که به عقب رویم متوجه می‌شویم که نیازی به بیشتر عقب رفتن نیست چون در مجموع نامی از یهوه در میان نیست .

نامی که در سرآغاز با آن مواجه می‌شویم نامی است که ابراهیم با آن در کتاب خروج به خدا اشاره می‌کند . او ال شدای نامش داده . ناگاه یهوه ناپدید شده و ما با شخص دیگری مواجه می‌شویم . در واقع با ال شدای به معنی " عالی‌مقام کوهستان " . شاید هم به معنی " لرد کوهستان " یا " حکمران کوهستان " هرچه که نامیده شود نتیجه نهایی آن یکی است که او خدای کوهستان بوده . نام یهوه چه بوده و از کجا پیداشده ؟ آن چنان که در کتاب مقدس گفته‌شده عبارتی بوده به معنی " من هستم که هستم " این توضیحی بوده که توسط خدای روی کوه به موسی داده‌شده :

" من هستم که هستم " .

پاسخی مربوط به زمانی که موسی از او پرسیده که کیست ؟ البته کمی گیج کننده است برای اینکه چرا موسی باید اصلاً چنین سؤالی می‌پرسیده که او کیست ؟ به خوبی مشخص است که او خدا بوده اما موسی مطمئن نبوده . او در واقع می‌خواست بداند که کدام خدا در آنجا حضور دارد ؟ پس او نمی‌خواست که بازی داده شود خدا هم چیز زیادی بروز نمی‌دهد و خیلی ساده می‌گوید که : من هستم که هستم و هر کسی می‌داند که این پاسخ قانع‌کننده‌ای نیست . در همه حال یهوه یک نام نبوده ، نام خدا برای ابراهیم و مردم در طول تاریخ ال شدای بوده . در مقابل او خدایی بوده که در متون کهن لرد بوده و Adoni نامیده می‌شده . به همین ترتیب در سرزمین کنعان می‌توانیم ماجراهای مشابهی را بیابیم . آنها دقیقاً از همین الگو پیروی می‌کنند . در حماسه‌ها و سلسله وقایع میان‌رودانی آنها Elyon و Baal نامیده شده‌اند . دقیقاً به همان معنی Elyon به معنی لرد کوهستان و Baal به معنی لرد و ادونی . دو شخصیت همیشگی ، تعاریف خدا و لرد در نهایت در عهد عتیق کاملاً باهم مخلوط شده‌اند و مثل یک شخصیت وانمود شده و کاملاً اشتباه ترجمه و معرفی شده‌اند . دو شخصیت کاملاً متفاوت در یک شخصیت ذوب شده‌اند . در حالیکه آنها شخصیت‌های متفاوتی بوده‌اند . یکی خدایی کینه‌توز بوده و دشمن مردم آن چنان که اسناد و مدارک در این خصوص کاملاً گویا هستند و دیگری خدایی معاشرتی و انسان‌دوست بوده . آنها هر کدام همسرانی داشته‌اند و پسران و دخترانی . نوشته‌ها به ما می‌گویند که آنها سعی می‌کردند که از حمایت ادونی برخوردار شوند از حمایت لرد و در هر گام و تغییر جهتی در این خصوص یهوه خدای طوفان با سیلاب و خشک‌سالی و خرابی این تحرکات آنها را تلافی می‌کرده و هر چیزی را که لازم می‌دید سرراه این قوم که سعی می‌کردند خدای دیگری را پیروی کنند قرار می‌داده . حتی در نهایت در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد کتاب مقدس شرح می‌دهد که اورشلیم به فرمان مستقیم یهوه مورد تاخت‌وتاز قرار گرفته و ویران می‌شود . و یهودیان در گروه‌های دو تایی و هزار تایی به اسارت گرفته شدند و تنها دلیلی که برای همه این گرفتاریها مطرح می‌شود این است که بنی‌اسرائیل معبدی برای لرد Baal برپا کرده بودند . آنچه که نصیب آنها شده انتقام‌گیری دوباره این خداست . پس در سراسر دور آن اسارت ، در تمام دور آن تباهی و بدبختی شان نسل اندر نسلی که می‌آمدند و می‌رفتند یهودیان در نهایت به این نتیجه رسیدند که نسلاً آزمایش ورنج و عذاب بی‌پایان نبوده و شاید که آنها می‌بایست خدای دیگری را (یهوه) را بپذیرند فقط پس از آن بود

که ناگاه متوجه می‌شویم که یهوه به عنوان خدا پذیرفته شده و بر عرش می‌نشیند. در این زمان یهودیان می‌گویند که او ما را به عنوان قوم خود برگزید. این فقط حدود ۵۰۰ یا در همین حول و حوش قبل از دور آن عیسی مسیح بود. پس اصل داستان یهود و یهوه و قویم برگزیده به واقع کاملاً نورسته است و به مدت‌ها قبل از دور آن آدم و حوا بر نمی‌گردد و حتی عمرش به دور آن ابراهیم هم قد نمی‌دهد. آنها به واقع پیرو خدای متفاوتی شده‌اند. پس یهودیان یهوه را به عنوان خدای اصلی‌شان بر تخت نشانند و بر این مبنا پیرو او شدند تا برای همیشه ترس از در معرض خطر بودن را از خود دور کنند.

مسیحیان در انعکاس مبهمی از آن در نهایت همین خدا را به شکلی موجز و مختصر برگزیده‌اند و او را یهوه نامیده‌اند بلکه فقط خدایش نام نهاده‌اند خدایی تا حدی نادیدنی و در این زمان است که ما به ناگاه متوجه می‌شویم که **Baal** و **Adoni** و دیگر نام‌ها ناپدید شده‌اند. دیگر کسی پیرو آنها نیست. از این دور آن به بعد آنچه که ما با آن روبرو هستیم باوری است که به اعتقادات ناشی از ترس آغشته شده. سپس در جایی این فرصت را می‌یابیم تا بدانیم که در مجمع عمومی خدایان واله گانی که در بابل مشهور بوده‌اند بوده که در حقیقت دو خدای مذکر عالی‌رتبه که در فرهنگ‌های متفاوت به نام‌های مختلفی نامیده می‌شده‌اند مطرح شده‌اند. اما ما می‌دانیم که به هر نامی که این خدایان نامیده شده باشند ما در هر صورت با دو خدا با شخصیت‌هایی متفاوت از دیگری روبرو هستیم. در کتاب‌های باستانی نمی‌توان نام یهوه را با نام لرد قاطی کرد. اگر اکنون کسی با آن ذهنیت عهد عتیق را بخواند نه نسخه انگلیسی بلکه نسخه ترجمه شده عبرانی از عهد عتیق را می‌تواند هر بار نام‌ها را در جای درستش درک کند.

تصادفاً متوجه می‌شویم که هر بار چیز بدی اتفاق می‌افتد پای یهوه در میان است و هر بار که اتفاق خوش آیندی می‌افتد پای لرد. این دو هویت یکسانی ندارند پس آنها که بوده‌اند؟

آنها همه این نام‌ها را داشته‌اند اما این نام‌ها همه به یک معنی بودند. گاهی این و گاهی آن. به معنی "حکمران کوهستان" یا "لرد". آیا به واقع آنها نامی داشتند؟ خب برای فهمیدنش باید کمی به عقب برگردیم و دوباره در بابل درنگ کنیم. شاید به شکلی جامع‌تر در میان رودان داستان را از کمی عقب‌تر دنبال کنیم چرا که همین خدایان از اقلیمی به اقلیمی توسط تبار آدم نسل اندر نسل پرستش می‌شدند.

نخستین سرخ را می‌توان در اسنادی که در ۱۹۲۹ در سوریه کشف شده پیدا کرد و این اسناد در واقع به ما می‌گویند که این دو خدا در جنوب عراق جایگاه مشترکی داشته‌اند. جایی که سومر نامیده می‌شده. آیا این مردم نام همان خدایان را به زبان می‌آوردند؟ می‌توانیم انعکاس ماجراهایشان را بیابیم؟ تا جایی که متوجه شده ایم ما هم مشغول بحث در مورد همان خدایان هستیم؟ ما می‌توانیم ماجراهایی را که به همین طریق با همین خدایان رخ داده‌اند را بیابیم؟

آنها به ما می‌گویند که خدایی که ما می‌شناسیم و به عنوان یهوه از او یاد می‌کنیم نامش **Ilu-kur-gal** بوده به معنی "حکمران کوهستان" همچنین او را به اختصار انلیل می‌نامیدند. او برادری داشته و برادرش محتمل آن

چنان که در تاریخ خدایان قابل مشاهده است نامورتر بوده زیرا در جایی بوده که کل ماجراهای زمین آغاز شده . نام برادرش انکی بوده به معنی کهن الگو . عبارتی بسیار مهم . متون به ما اطلاع می دهند که انلیل بوده که طوفان را نازل کرده ، انلیل بوده که بابل را ویران نموده . انلیل مخالف دائمی تعلیم و تربیت و روشنگری نوع بشر بوده . متون سوری به ما می گویند که این انلیل بوده که بعدها شهرهای سودوم و گمورا را در دریای مرده از بین برده . زیرا گفته شده که آن‌ها مراکز بزرگ خرد و آموختن بوده اند اما به ما گفته شده که آنجا خلوت گاه فاسدان بوده . در واقع وقتی کسی امروزه به ساختار کلیسا و نحوه اداره آن نگاه می کند متوجه می شود که هر کسی که متفاوت از این ساختار متعصبانه و طالبانی فکر کند ا و ر ا به خلوت گاه هدایت می کنند و مختصر و مفید مرتد نامش می دهند .

از سوی دیگر ما متوجه می شویم که انکی مشغول انجام دادن کار دیگری است . او با وجود خشم و غضب و حس انتقام جویی که برادرش را در بر گرفته به سومریان اجازه می دهد که به " درخت دانش " و " درخت زندگی " دسترسی پیدا کنند . او در جریان طوفان بزرگ ، راهبرد فرار را تدوین می کند . او " الواح سرنوشت " و " الواح دانش " را تعلیم داده و سنگ بنای مکاتب اسراری اولیه را بنیان نهاده . این موقعیتی را برایمان فراهم می آورد ، جایی که برای ما بشود نقطه شروع . آن چنان که متوجه شده ایم این تاریخ آن تاریخ رایجی نیست که به خورد ما داده شده . این امکان برای ما فراهم شده که برگردیم به اسناد قدیمی تر و کلاً هم مهم نیست که مربوط به چه قرنی باشند . وقتی ماجراهای اصلی را بررسی کنیم ماجراهایی که توسط کسانی نزدیک تر به وقایع نوشته شده اند موضوع مورد بحث را در جایگاه متفاوتی قرار داده و به آن شانس بیشتری برای درست بودن می دهد . بدون وجود یک مسافرت زمانی و یک دستگاه ضبط ویدئویی ما نمی توانیم چیزی را ثابت کنیم اما می توانیم به نوشته هایشان اعتماد کنیم و بهتر از آن ما می توانیم به تفسیر قرن دهمی آن‌ها هم اعتماد کنیم . در ورای اسناد تاریخی اصلاح شده ، جریان مکاتب اسراری اولیه به وضوح قابل مشاهده اند اینکه مکاتب اسراری باستانی مصر ، میان رودان و کنعان رازهای بسیار بیشتر از آن چیزی را در خود داشته اند که ما به چنگ آورده ایم .

تا آنجا که توانسته ام معلوم نمایم و در جستجوی راهی برای چیز خاصی در تبار کنونی بوده ام متوجه شده ام که به وضوح به نظر می رسد که هر چیزی که ما در این خصوص در متون خوانده ایم و یا پای صحبت کسی نشسته ایم که درباره این تبار خاص حرفی برای گفتن داشته همه سرنخها به این نقطه می رسد که این تبار به داوود منتقل شده و در نهایت به عیسی منجر گشته اما یک چیز نسبتاً عجیب و تا اندازه ای متفاوت درباره ترکیب رژیم غذایی آن‌ها وجود دارد . در این خصوص به وضوح می توان پی ریزی یک تبار را دید . هر جور که بخواهیم آن را بررسی کنیم متوجه می شویم که به قصدی و به دلایل و اهدافی این تبار طرح ریزی شده . تباری با رژیم غذایی متفاوت ، مکمل‌هایی برای تغذیه بدن مورد استفاده قرار می گرفتند عبارتهایی که در متن بی معنی به نظر می رسند بنابراین نتوانستم سرنخی از آنچه آن‌ها هستند پیدا کنم . این گونه بود که من با بانویی در این مورد

صحبت کردم و او گفت که نگران نباشید چون بزودی باکسانی دیدار خواهید کرد که به شما پاسخ خواهند داد . خب با خودم گفتم که چقدر عالی و فکر می‌کردم که آن‌ها مرا به شامی دعوت خواهند کرد و باکسی آشنا خواهم شد اما قضیه کاملاً به این شکل نشد . در جریان یک و نیم هفته‌ای که به بریتانیا باز می‌گشتم در اتفاقی کاملاً غیرمنتظره تماس برقرار شد . برای کسانی که چیز زیادی درباره من نمی‌دانند بگویم که من با سازمانی آشنا شدم به نام " شورای شاهزادگان اروپایی " دم و دستگاه قانونی که سی سه خاندان مستقل را شامل می‌شود واقعاً هم به عنوان یک جور حائل پارلمانی بین فرمان‌ها و اینکه مردم باید در معرض چه چیزی قرار بگیرند یا نگیرند عمل می‌کند . نزدیک شدنم به این سازمان چیز پیچیده‌ای نبود . هیچ ربطی هم به کتاب جدیدم نداشت . قبل از آن هم با وجود تحقیقات بسیار در این زمینه هرگز چیزی درباره آن نشنیده بودم .

آن‌ها " بارگاه همایونی پادشاهی اژدها " نامیده می‌شدند . تنها چیزی که من در مورد آن‌ها می‌دانستم این بود که آن‌ها حدوداً قدمتی صد ساله دارند و گفته می‌شد محل گرد هم آیی در مجارستان بوده . متوجه شدم که آن‌ها هنوز هم بانفوذ بوده و مرکزشان هم همان مجارستان است . این قضیه خیلی خیلی قدیمی تر و بسیار جالب به نظر می‌رسید . برای کسانی که خواننده آثار مکتوب درباره قوانین باستانی هستند و مکاتب اسراری و فراماسونری و چیزهایی شبیه به آن را دنبال می‌کنند به عنوان " مکتب هرمتی " شناخته شده است .

مدارس اسراری در مصر باستان از حدود ۱۴۵۰ پیش از میلاد شکل گرفته‌اند و ما متوجه شده‌ایم که آن‌ها دانشگاه‌های تدریس دانش بوده‌اند و رازهای بزرگی در آن‌ها آموزش داده می‌شده . آنچه که به ما گفته نشده این است که این مدارس اسراری در واقع توسط کاهنان RA در حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد بنیان نهاده شده‌اند و اکبر این مدارس اسراری " بارگاه حکمرانی اژدها " نام داشته . در واقع قدیمی‌ترین دانشگاه سری علمی جهان بوده . اما اهداف اولیه و آرمان‌های ابتدایی تر این مکاتب چه بوده‌اند ؟

این سؤال را که مطرح کردم آن‌ها گفتند که این از حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد راه‌اندازی شده تا اموری را سرو سامان دهد و قدرت علمی و پیشرفت خاندان سلطنتی را همیشگی نماید . ظاهراً که اکنون در پی خاندان سلطنتی در مصر هستیم . اما کسی هم ممکن است شجره‌نامه‌ای را به دست آورد و ما متوجه شویم که همین دودمان خاندان شاهان بزرگ عراق هم بوده‌اند . تصویر که واضح تر می‌شود چیز خاصی نمایان می‌گردد . چیز بسیار خاصی در اینجا وجود دارد که آن‌ها را وادار نموده که بارگاه‌های سلطنتی و گروه‌ها را راه‌اندازی نمایند تا بتوانند از این خاندان مراقبت کنند .

در آن زمان چیزی درباره رژیم غذایی ، مکمل‌هایی که برای تغذیه بدن مناسب هستند یا چیزهایی شبیه به این از عراق گفته نشده . اما چیزی واضح شدنش در عکس آغاز شده بود . این تبار بسیار بااهمیت که ۲۰۰۰ سال قبل و بعد از مسیح فعال بوده وبری ۴۰۰۰ سال گروهی بانفوذ بوده و آرزوها و اهدافشان تا به امروز هم برقرار است و حامی همیشگی تبار سلطنتی به حساب می‌آیند . شاهان نخستین و جانشینان شاهان که فراعنه مصر و شاهان اسرائیل و الامقامان یهودیه بوده‌اند در اصل شاهان میان رودان محسوب می‌شده‌اند ! سپس در جستجوی سنت‌ها

ما متوجه می‌شویم که آئین‌های تدهین همانند هم بوده‌اند . شاهان به محض تاج‌گذاری با چربی اژدهای مقدس کروکودیل تدهین می‌شدند . در مصر به آن mesa مقدس می‌گفتند که از آن لغت عبری " تدهین کردن / to anoint " مشتق شده و شاهان اولیه آن دور آن همیشه Dragons ، Mesas یا Messiahs نامیده می‌شدند . از کروکودیل مقدس باستانی است که عبارت Messiah / مسیحا بر آمده . پس وقتی کسی درباره عیسی مسیح سخن می‌گوید ما را در واقع با امری غیرمتعارف مواجه می‌کند زیرا که او " THE Messiah " نیست بلکه یکی از کل دودمان مسیحایی است . آن‌ها مردم بااهمیتی هستند که بارگاهی از کاهنان اعظم پشت آن‌ها صف کشیده اند . کسانی که به عنوان مردم ریشه‌دار و با اصل و نسب به حساب می‌آیند . گفته‌شده در میدان جنگ حکمرانان مختلف گرد هم می‌آمدند تا یک ارتش واحد را سازمان دهند . این کاهنان اعظم یک اژدهای ارشد ، یک مسیح اعظم ، شاه شاهان را منصوب می‌کردند نامی که معادل سلتیکی آن می‌شده Pen Dragon . پس همه آنچه که ما درباره فرهنگ آرتوریان و شاهان در ابتدا می‌فهمیم این است که شاهانشان لقب‌هایی را یدک می‌کشند که عبارت‌اند از نام خزندگان . این از مدت‌ها قبل به ناگاه در ۲۰۰۰ پیش از میلاد شروع شده ؛ به ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ پیش از میلاد که بازگردیم به دورانی که همین عناوین مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند با عناوینی چون اژدها و مسیحا مواجه می‌شویم .

یکی از چیزهایی که از رابطه با گروه آموختم ریشه لغت Kingship بود . بسیاری از ما چندان به آن اهمیت نمی‌دهیم و می‌گوییم خب شاهان شاهان هستند و ملکه‌ها هم ملکه‌ها معنی خاصی ندارند . عبارت king قدمتش به دور آن بسیار بسیار اولیه بر می‌گردد . اسناد نشان می‌دهند که حرف " G " در انتهای عبارت king یک حرف اضافه غربی است که بعدها اضافه‌شده به خاطر کلمه دیگری تا تلفظ آن را آسان‌تر کند . زیرا لغت Kingship کاملاً شبیه لغت Kinship بوده به معنی " نسب خونی " . این‌طور استنباط می‌شود که پادشاه کسی است که دارای نسبت خونی است و همه معنی king همین است . به هر حال در شکل اصلی‌اش املاي آن متفاوت است ما در اصل Kingship یا Kinship نداشتیم ما CAINSHIP داشتیم و نخستین شاه وراثت مسیحایی اژدها ثبت‌شده در اسناد این سازمان از ۲۲۰۰ پیش از میلاد کسی نبوده جز Cain / قابیل کتاب مقدس . خب او در داستانی که درباره‌اش گفته می‌شود چندان بااهمیت تلقی نمی‌شود . جدا از کشتن برادرش هابیل و تبعید شدنش او تبدیل‌شده به بنیان‌گذار بزرگ‌ترین تبار حکمران در تاریخ . در این رابطه می‌توان نابهنجاری را در کتاب پیدایش پیدا کرد . تبار Seth سومین پسر آدم و حوا از این نظر و از جهت خود شخص Seth به هیچ‌وجه اعتباری نیافته و شخص بااهمیت کسی است که تبعیدشده و به زور به حاشیه رانده‌شده و او کسی نیست جز نخستین پسر حوا . کسی که گفته‌شده نامش Cain بوده . در واقع اسناد به ما می‌گویند که او The King ، The Cain / قابیل شاه بوده . او نخستین شاه اعظم زمینی منطقه‌ای به نام کیش بوده که در نزدیکی بابل در عراق جای گرفته بود . پس دو چیز به ناگاه مشخص می‌شود . بسیاری از شما کنجکاو می‌شوید برای تحقیق بیشتر و می‌خواهید در آثار مکتوب چیزی بیابید و بنابراین سروکارتان به عهد جدید

می‌افتد و داستان‌هایی که در کلاسهای درس و سر منبرها به ما آموخته اند حاوی این پیام هستند که هابیل و قابیل دو پسر آدم و حوا بوده‌اند و قابیل هابیل را کشته . اما وقتی شما عهد عتیق را بررسی می‌کنید و دیگر متون قدیمی تر را می‌بینید متوجه می‌شوید که آنها دو پسر آدم و حوا نبوده‌اند . آنها دو پسر حوا بوده‌اند اما فقط هابیل پسر آدم بوده . حتی کتاب پیدایش توضیح می‌دهد که حوا گفت :

" من مردی از لرد حاصل کردم " .

لرد که بوده ؟

لرد انکی بود . اگر ما نوشته‌های قدیمی یهودی را دوباره جستجو کنیم متوجه می‌شویم که خارج از روضه خوانی‌ها و تعالیم سنتی که به ما گفته‌اند که آدم پدر قابیل بوده در واقع انکی است که پدر قابیل است . ما با وضعیتی روبرو هستیم که نوعی تجربه عیسوی را تکرار کرده و ما در واقع با یک پسر خدای اصیل روبرو هستیم !!! .

می‌توانیم روی اصطلاحات مخصوص زمانه متمرکز شویم و با استفاده از این روش داستان به ما می‌گوید که Cain بر زمین یک tiller بوده . یک زارع یک کشاورز . آیا متون اصلی هم همین را می‌گویند . می‌گویند که او یک زارع بر زمین بوده ؟ خب نه کاملاً . آنچه که در واقع آنها می‌گویند این است که Cain حاکم بر کل "زمین" بوده . خب این کاملاً همان نیست ؟ در واقع به نظر می‌رسد در ترجمه کتاب مقدس مترجم دائماً در ترجمه درست برای "Earth / زمین" با مشکل مواجه می‌شده . بنابراین ترجمه می‌شده به زمین ، گل و لجن و گرد و خاک و چیزهایی از این نوع . به جز آنچه که آنها می‌بایست به The Earth نه earth ترجمه می‌کردند . هربار که پای این عبارت به میان می‌آمده تا ترجمه شود آنها به The Earth استناد می‌کردند . حتی در مورد آدم و حوا مترجمان دچار اشتباه شده‌اند . کتاب مقدس می‌گوید :

" زن و مرد ، او آنها را آفرید و آدم نام نهاد " . اسناد قدیمی تر از عبارت Adama استفاده می‌کنند به معنی "زمینی" این هیچ ربطی به لجن و گل و خاک ندارد . این گزارش دقیقاً آن چنان که کتاب مقدس عبری خواسته بگوید برای ما روشن می‌کند که متوجه باشیم که آنها زمینی بوده‌اند و در واقع زمینی‌ها . ناگهان متوجه می‌شویم که بین خدایان و زمینی‌ها کمی تفاوت وجود دارد . می‌دانیم که زمینی‌ها کاملاً شبیه انسان‌های معمولی نبوده‌اند چون از این نوع انسان‌ها روی زمین زیاد بوده‌اند و کسی آنها را زمینی صدا نمی‌کرد . تفاوتی در میان بود . متوجه می‌شویم که در این جا کسانی هستند که به دلایلی نه فقط از جنس خدایان بلکه از جنس انسان‌های معمولی هم نیستند .

در این مورد بسیار سخن گفته‌شده و احتمالاً کسانی که در این جلسه حضور دارند کتاب‌های زکریا سیچین و دیگران را خوانده‌اند و نوشته‌های زیادی هستند که در مورد نوعی مهندسی ژنتیک که در آن زمان انجام شده سخن می‌گویند . درباره اینکه چگونه شخصیت‌های آن دور آن در پایان ، آدم و حوا یا هر چیز دیگری نام گرفته‌اند و در برخی موارد از آبستنی غیرجنسی (cloned) استفاده شده . چون بخشی از کتابم را به آن

اختصاص داده‌ام نمی‌خواهم که امشب وقت زیادی را برای تشریح آن صرف کنم و البته خیلی کامل تر از سیچین و دیگران به آن پرداخته‌ام. می‌خواهم در اینجا این قضیه را رها کنم و ماجرای تبار را پی گیر شوم. به این استنباط نیازمندیم که آدم و حوا نخستین یک چیز بوده‌اند چون به ما گفته‌شده و ما از این قضیه مطلع شده‌ایم که آن‌ها نخستین یک چیز بوده‌اند که انشعاب‌ها نامیده می‌شدند و منظور از آن انشعاب کپی شده است. پس آدم نخستین انسان روی زمین نبوده. او نخستین موجود از نوع ابداع‌شده ویژه بوده و نام مادری که او را به دنیا آورد ه در اسناد عراق آمده. او **Ninkhursag** نام داشته به معنی " بانوی زندگی ". " بانوی جنین ". او مادر جایگزین بوده. مادر **Adama** ما متوجه می‌شویم که در واقع نام آدم **Adama** هم ثبت‌شده. اشکال گوناگون نام نخستین شاه.

حال متوجه می‌شویم که سرآغاز تبار از اهمیت بیشتری برخوردار است و آن‌ها فقط صحرائشینانی سرگردان و دله‌زددهایی که میوه‌های درخت‌ها و خرت و پرت می‌دزدیده‌اند نبوده‌اند. درست از ابتدا یک تبار شاهانه شکل‌گرفته. **Ninkhursag** لقب " بانوی حیات " را یدک می‌کشیده و این‌گونه بوده که عبرانیان از نام **Eve** یا **Ava** استفاده کرده‌اند به معنی " بانوی زندگی ". در نص گفته‌شده که حوا به معنی " زندگی " است این عنوان از اله ای گرفته‌شده که " بانوی حیات " بوده.

آورده‌اند که زمانی قابیل با یهوه بر سر مسائلی چون بیعت و تکریم بحث کرد منازعه بر سر این بوده که چه کسی می‌بایست یهوه را ستایش کند و چه کسی این حق را ندارد. قابیل حق نداشته که یهوه را ستایش کند زیرا او پسر برادر یهوه بوده. سپس به ما گفته‌شده که لرد نشانی بر قابیل قرار داده تا او را از دشمنانش محافظت کند. یک انتقام هفت باره. اما لرد که بوده؟ لرد نه یهوه که برادرش انکی بوده. پس ما آنچه را که " بارگاه اژدها " عمری است بایگانی نموده در می‌یابیم. آنچه عطا شده نخستین نشان فرمانروایی نامیده می‌شود. وقتی که لرد انکی به پسرش جام را، نشان قابیل را عطا فرمود. نشان قابیل چه بوده؟

ساده‌ترین همه ابزارهای فرمانروایی. اسناد عبرانی اولیه از آن به ما خبر داده‌اند. اسناد میان رودانی هم از آن سخن گفته‌اند و همه آن‌ها از یک سمبل سخن می‌گویند. یک صلیب سرخ عمودی درون یک دایره. تصویری بسیار آشنا. صلیب سرخ درون دایره جام نامیده می‌شود. چرا جام نامیده می‌شده چون می‌دانیم که جام چیزی دیگری بوده؟ جام یک ظرف یا دودمان است. تا حدودی هم عجیب است چون اگرچه که این نشان صلیبی درون یک دایره بوده به عنوان جام شب‌نم و جام آب‌ها معرفی شده. وقتی کسی معرفت جام را در قرون وسطی زیر ذره بین قرار دهد با عنوان " بانوی آب‌ها "، " بانوی سرچشمه‌ها ". در ابتدای تاریخ این فرمانروایی آب نقش بسیار کلیدی دارد. " نشان قابیل " یک " جام شب‌نم " است. جام آب‌ها که در زبان رومانیایی **Rosecruxious** نامیده شده، **Rose Dew**، **Cruxious Cup**، **Rosecruxions** هم گفته‌شده و نام انجمن رزی کراسیان (جام شب‌نم) از اینجا گرفته‌شده. حتی امروزه هم همین نماد، نماد صلیب سرخ عمودی

توسط " بارگاه اژدها " مورد استفاده قرار می‌گیرد البته کمی شکل‌تر و توسعه‌یافته‌تر اما نماد همانی است که از آن زمان تا کنون استفاده می‌شده . پس قابیل اکنون پادشاه است و نشانی را که به او عطا شده در اختیار دارد .
او برای تداوم اصل و نسب خود چه کرده ؟

چه کرده که حتی دودمانش هم افراد خاص تری شده‌اند ؟

حال می‌دانیم که او با ازدواجش به تبار یزدانی بازگشته . آن چنان که اسناد می‌گویند او با زنی به نام **Luluwa** ازدواج کرده . کتاب مقدس نام او را به ما نمی‌گوید اما از اولادش سخن به میان می‌آورد ولی نام زن فاش نمی‌شود اما برخی اسناد نام او را آورده‌اند . نام او **Luluwa** بوده . اما نام پسرش انوچ در کتاب مقدس آمده . اسناد دیگری نام پسرش را آتون گذاشته‌اند . اسناد سومری به ما می‌گویند که آتون جانشین قابیل شده . به این دلیل است که فقط نام انوچ در کتاب مقدس ذکر شده اما آتون نه . چون آتون جانشین قابیل بوده . آتون اعظم شاه بعدی کیش بوده . پس کیش جایی است که حال نه فقط یک تبار سلطنتی از آنجا بر آمده بلکه نخستین همه سلسله‌های شاهی بر زمین از آنجا آغاز شده .

شاهان آدم‌هایی تعلیم‌دیده و پرورش‌یافته ، مردمی کمال‌یافته و رهبرانی در میان نوع بشر بوده‌اند . به آن‌ها تحت عنوان میوه‌ها و شاخه‌های درخت مو اشاره شده اما چیز حتی عجیب تری هم در اینجا مطرح است چون حوا را " بانوی **Rib** / دنده " نام نهاده‌اند به ما گفته شده که چگونه دنده آدم از پهلویش برداشته شده و با آن حوا را خلق کرده‌اند . آنچه که عجیب است " بانوی زندگی " در سومری است . عبارت " بانوی زندگی " به زبان سومری می‌شود **Ninti** / نین تی و این **ti** در سومری به معنای زندگی است هیچ‌چیز در اسناد باستانی وجود ندارد که درباره دنده آدم یا چیزی شبیه به آن حرفی زده باشد .

ما متوجه شدیم که برادران انکی و انلیل خواهری به نام بانو نین خارساگ داشته‌اند و هر دو هم با این خواهر ازدواج کرده‌اند . این حکمرانی مادر سالارانه است که در آن زمان اعمال می‌شده . متعاقباً بنابراین قاعده بوده که حاکمیت بر زمین شکل‌گرفته . نخستین ازدواج شاهان با خویشاوند درجه دوم انجام می‌شده و ظاهراً کاملاً ناگهانی متوجه می‌شویم که این نوع ازدواج‌ها دلیل خاصی داشته و می‌خواهد که یک چیز خیلی خاص را در دودمان حفظ کرده و جاودان سازد .

کسانی که درباره سومر باستان و خدایان آن دور آن خوانده باشند به خوبی می‌دانند که مجمع بزرگ خدایان را در آن دور آن آنوناکی می‌نامیدند . آن‌ها خدایان آن زمان بوده‌اند . در کنعان آن‌ها را **Elohim** / الوهیم می‌نامیدند . در واقع در کتاب مقدس به " بارگاه الوهیم " ، " بارگاه آنوناکی " و " مجمع بزرگ " اشاره شده . در مزمور ۸۲ متوجه می‌شویم که یهوه در بارگاهی در برابر دیگر خدایان ظاهر و مدعی حاکمیت می‌شود . حتی کتاب مقدس به ما می‌گوید که او یگانه و تنها نبوده . متوجه شدیم که ایم که اهمیت قابیل به این خاطر بوده که او نه پسر آدم و حوا که پسر انکی و حوا بوده . در واقع ما اگر در اینجا هم بخواهیم با کلمه‌های **Clone** و **branch** / شاخه استفاده کنیم با دومین مرحله از فرایند بارورسازی با روش کپی کردن **Cloning** مواجه

خواهیم شد. ما نه تنها با یک بخش طرح‌ریزی شده حوایی مواجه هستیم که ۵۰٪ آنوناک‌ی بوده بلکه متوجه می‌شویم که در کنار حوا انکی را داریم که کاملاً آنوناک‌ی است. طبق اسناد پسری که از آمیزش آن‌ها متولد شده دست کم سه چهارم آنوناک‌ی بوده. دیگر مردی که بسیار شبیه به هیبت خدایی خود بوده. در واقع اسناد می‌گویند که خون قابیل که خون خدایی بوده در مقایسه با خون هابیل از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده.

اسناد می‌خواهند چه بگویند؟ می‌گویند خورش پیشرفته و با اهمیت بوده؟ کتاب مقدس به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید: قابیل برخاست و علیه هابیل شده خورش را بر زمین ریخته. این نتیجه‌گیری حاصل ترجمه "برخاست" است. آن چنان که پیش از این گفته شده قابیل برخاست چون والامقام تر از هابیل بود. اینکه گفته شده او علیه هابیل شده و او را کشته آن چیزی نیست که اسناد به ما می‌گویند و ماجرا آن چنان که اسناد فرا کتاب مقدسی می‌گویند به هیچ وجه این‌گونه نبوده. پس اگر تاریخ مستقل را بکاویم با تباری مواجه می‌شویم که از پیش طرح‌ریزی شده. طرح‌ریزی شده تا در میان انسان‌ها رهبری را بر عهده بگیرد. در همان مسیر ویژه خدایان دور آن حرکت کرده و در حفظ این دودمان بسیار کوشا هستند و هرچه که باشند بسیار خاص‌اند. هسته یک نژاد، هسته رهبران نوین در قابیلیان و پادشاهان نسب برده از او شکل گرفته.

با توجه به این داده‌ها ما در پیش برد ماجرایمان توفیق کسب نموده‌ایم و این چیزی است که در اسناد بارگاه اژدها آمده. نشان سلطنتی که در گذشته‌های خیلی خیلی دور در تاریخ مستقل عطا شده. نشان عطا شده ای که مشخصه تبار مسیحایی همه دور آن است. سومریان به این نشان نام **Gra-al** را داده‌اند. این نام آشنا به نظر می‌رسد نه؟! وقتی به هم چسبانده شود می‌شود **Grail**. جام مقدس کتاب مقدس آن را "نشان قابیل" می‌نامند. این نشان توسط کلیسا مثل لعنت و نفرین برای ما به تصویر کشیده شده. لرد نشانی بر قابیل قرار داده اما چرا باید اصلاً چنین کاری می‌کرده؟ گفته شده که می‌خواستند او از کشته شدن توسط دشمنانش رهایی یابد. در آن برهه زمانی فرض بر این قرار گرفته که قابیل هابیل را کشته و غیر از مادر و پدرش کس دیگری بر زمین نبوده. اما قابیل نشانی بر سر داشته که او را از دشمنانش محفوظ نگه دارد... این دشمنان که بوده‌اند؟

در دور آن اخیر جام مقدس را در هیبت درخت مو تاک انگور تجسم کرده‌اند. این اشخاص قابیلیان هستند. آن‌ها کلن‌ها (کپی شده‌ها) هستند! امروزه ما اصطلاح شبیه‌سازی را به شکل کاملاً متفاوتی به کار می‌بریم اما تقریباً همان معنی را می‌دهد. از آن به ویژه برای طرح‌ریزی یک گونه به خصوص استفاده می‌شود. املاء قدیمی آن **Klone** است. پس با توجه به تولیدمثل طرح‌ریزی شده. ما با وراثت ویژه قالب ریزی شده ای طرف هستیم که به تدریج در سپیده دم تاریخ شکل گرفته. نسلی که از مجمع بزرگشان با استفاده از نیروی نظامی و سیاسی حکمرانی می‌کنند و به نظر می‌رسد که امروزه آگاهی ما نسبت به حضور آن‌ها بیشتر شده. کتاب مقدس انباشته است از نمادگرایی شاعرانه به عنوان مثال در عبری باستان ایزابل نه اینکه به عنوان یک زن زناکار ترجمه شود بلکه به عنوان "کپه ای پشکل" ذکر شده. به طور کلی در زمینه فرهنگ و خرد و مفاهیم اشراقی شکی وجود ندارد که آن‌ها مردم پیشرفته‌ای بوده‌اند. "خورش (تبارش) آن قدر پیشرفته بوده که برتر از برادرش قرار

بگیرد " . به نظر می‌رسد که این داستانی است که نسل اندر نسل ادامه یافته . افراد ارشد در این مسیر هرچه که جلوتر می‌رویم خاص‌تر می‌شوند و این مسیری است که آخرش ختم به شاه داوود خواهد شد و نهایتاً به عیسی می‌رسد .

هرچه که بوده معلوم شده که فراتر از فراهم آوردن یک مسیر و رسیدگی به امور تغذیه و سلامتی چیزهای بیشتری در پس پرده‌ی ماجرا مخفی بوده چیزهایی که به نظر می‌رسد آن‌ها در موردش اطلاعاتی داشته و خیلی جدی به آن‌ها پرداخته‌اند . این چیزها و آن کارها احتمالاً همان چیزی هستند که ما امروزه DNA (مطالعات مربوط به ژنتیک) می‌گوییم هرچند که آنان از این اسم استفاده نمی‌کردند . آن‌ها به صراحت تمام ثبت کرده‌اند که این ژن مهم که از نسلی به نسلی منتقل شده دقیقاً ژن مؤنث بوده . ساختار DNA که توانایی پادشاهی را فراهم می‌آورد همیشه از مادر منتقل می‌شود . بهترین مورد آن کاری است که اخیراً یهودیت انجام داده به جای تکیه به این سنت که یهودی بودن چیزی است اتفاقی کفه تبار مادری را سنگین تر کرده‌اند . چندان مهم نیست که پدر شما یک یهودی نباشد اگر مادر شما یهودی باشد شما یک یهودی هستید . پس اگر پسری موفق می‌شود که به شاهی برسد مادر بخشی از تبار شاهی او به حساب می‌آمده و موردی به حساب می‌آمده که می‌بایست در تبار شاهانه برقرار می‌شده .

پس شاه از هر طبقه‌ای بوده خواه قابیل بوده باشد یا پسرش آنتو یا هرکسی از دم دنبالچه آن‌ها ازدواج آن‌ها از پشتوانه تبار ملوکانه برخوردار بوده که اکیداً و کلاً آنوناکی به حساب می‌آمده‌اند . پس در این زمینی‌ها و آدم به هیچ‌وجه در این تبار جایی نداشته و این تبار مستقیماً به نژاد خدایی متصل می‌شود . پس در حقیقت با گذشت زمان این تبار قوی تر و قوی تر شد و kingship که در واقع Cainship بوده از جانب مادری موروثی مورد حفاظت قرار می‌گرفته . با توجه به این وضعیت می‌توانیم چرایی آن را دریابیم چون عهد جدید تاریخ را وارونه کرده و به مسیر جدیدی هدایت و چیز دیگری تعبیه نموده . کلیسای روم مذهبی برای خودساخته که زنان را از منصب‌های مهم دور نگه دارد . یهودیت اولیه هم دقیقاً از این دیدگاه متأثر بوده آن‌ها قلمرو مذهبی مذکر تباری فراهم نموده و بسیاری از ویژگی‌های مهم واقعی‌شان را به فراموشی سپرده بودند ، اینکه پادشاهی موروثی در دور آن باستان از طریق تبار مؤنث حفاظت می‌شده .

در بازگشت به یافته‌های آغازین ما متوجه احتمالاتی مربوط به رژیم غذایی می‌شویم از این دیدگاه از دور آن اتانا پسر قابیل ما ناگاه چیزی را به نام " گیاه حیات " کشف می‌کنیم . این اشخاص از " گیاه حیات " می‌خورده‌اند . لغات شاخه‌ها و انگورها در واقع با توجه به این گیاه شکل‌گرفته‌اند . " گیاه زندگی " ریشه این بحث است و چیزی است که موجب شده بحث درباره این تبار تا این حد اهمیت پیدا کند . چه اتفاقی رخ داده که یهودیت خواسته روی این مسئله سرپوش گذاشته و آن را به فراموشی سپارد و بعدش به ما داستان‌های مربوط به سرگردانی در صحرا را تعریف کند ؟ وقتی پای بزرگ‌ترین ماجرا در کل تاریخ در میان بوده چرا آن‌ها تا این حد قضیه را تنزل داده‌اند به سرگردانی قوم یهود در جستجوی قلمرویی برای زیستن . گفته‌شده زمینی‌ها و

کسانی از خدایان متولد شده‌اند و اینکه گفته شده این تبار از Seth بر آمده و تا به نوح رسیده و تا به اینکه به ابراهیم منتقل شده . خودم از اینکه چه اتفاقی افتاده سر در گم هستم . در امتداد مسیر چه اتفاقی افتاده که مسیر وقایع را تغییر داده ؟ چه اتفاقی برای شریعت یهود یا سنت یهودیت افتاده که آن‌ها را وادار کرده که بخش آغازین تاریخ را این چنین پنهان نگاه داشته و حتی سرکوب کنند ؟

حتماً دلایلی برای آن وجود دارد . آن‌ها نمی‌توانستند از چیز مهمی رهایی یابند . آن‌ها دلشان می‌خواست از دست چیزی که معضلی برایشان شده بود خلاص شوند . " چیزی " می‌بایست اتفاق افتاده باشد " چیزی " در حوالی دور آن نوح اتفاق افتاده . هر چند وقت یکبار که با ایده‌ای شبیه این به میدان می‌آید و فکر می‌کنید که این دور آن که در پی آن هستید دور آن نوح است قضیه کاملاً شگفت‌آور می‌شود . چه اتفاقی افتاده که آن‌ها تصمیم به این تغییر گرفته‌اند ؟ آن " چیزی " چه بوده ؟ این چیزی در کتاب مقدس آمده و ما بر این نظریه که واقعاً می‌توان آن را یافت . آنچه که در دور آن نوح اتفاق افتاده چه بوده ؟ یهوه که آن‌ها بر کشتی کاملاً و منحصرأ او را برای پرستش برگزیده‌اند ظاهراً به فرزندان نوح گفته :

" شماها نباید همراه با گوشت حیاتی را که در آن خون جریان داشته باشد بخورید . شما نباید خون بخورید . "

این فرمان صراحتاً برای " شریعت یهود " مهم بوده و بر شیوه زندگی آن‌ها تأثیر گذار .

چرا یهوه ناگهان در آن لحظه خاص متحول شده و آن چنان که به نظر می‌رسد دل نگران این شده که ما جاننداری که خون در رگ‌هایش جریان داشته باشد را نخوریم ؟

اشکال کار در کجاست ؟

در سنت یهود این کاری عادی است که قبل از اینکه حیوانی را بپزند و بخورند رگش را می‌زنند تا خونش برود (در آئین اسلام هم حیوان را ذبح می‌کنند . م) آنچه که عجیب است این است که در دین مسیحیت چیز کاملاً متفاوتی رخ می‌دهد . در دین مسیحیت در تقابل با این رسمی وجود دارد به نام آئین عشاء ربانی که طی این آئین وانمود می‌شود که ما باید خون بنوشیم و از جامی خون می‌نوشیم . چرا جام ؟ این یکی از مؤلفه‌های " فرهنگ جام " است . این جام باستانی یهود است . " آب‌های مقدس " است . یهودیان اگر بخواهند به ایمان خود پایبند باشند نمی‌توانند و نباید خون بخورند .

مسیحیت مدعی است که خون نماد تبار مسیحایی است و این خون خون عیسی است که از جام نوشیده می‌شود پس کسی هم می‌تواند دچار شگفتی شده بگوید که این سنت مسیحی در واقع خیلی نسبت به طریقت باستانی از سنت یهودی درست تر به نظر می‌رسد . شاید سنت خون نوشی که مسیحیت مدعی آن است به گذشته‌های دور بازمی‌گردد و به سنتی به واقع باستانی به دور آن نوح ، چینی چیزی امکان دارد ؟

در واقع به روشنی چنین است . نکته جالب دیگر اینکه آنچه که هر دفعه کشف می‌کنیم و آنچه که درباره خون نوشیدن یا خوردن به ذهن ما می‌رسد اشاره‌ای به آن در داستان‌های خدایی و روزگاران اولیه وجود دارد . نشانه آن در قالب صلیب سرخی درون یک دایره همیشه در دسترس ما بوده و برایمان مهیا شده . اما صلیب‌های داخل

دوایر می‌توانند به معنی خیلی چیزهای دیگر هم باشند . اما صلیب سرخ درون دایره همیشه با آئین ویژه‌ای گره خورده . با " جام آب " با " رزی کراسیان " . در تبار جام مقدس همیشه پای یک ظرف فنجانی شکل یا یک جام در میان است و طبق تحقیقات ما جام در نهایت نماد زنانگی است . نمادی است مؤنث . می‌توان به سه هزار یا چهار هزار سال پیش از میلاد بازگشت و متوجه شد که نماد زنانگی یک جام است یا یک پیاله . به واضح‌ترین شکل دایره قرمزی با صلیبی سرخ رنگ . این می‌تواند همان خونی باشد که در باره‌اش سخن گفتیم که کاملاً ناگهانی چون معضلی رخ نموده ؟

این جریان با این قضیه مرتبط می‌شود که فقط زمانی می‌توان پادشاهی را به دست آورد که پای یک زن مؤنث در میان باشد . آیا این هیچ ربطی به خونی که بر اثر قاعدگی از بدن زن خارج می‌شود دارد در اینجا عاملی کلیدی است ؟ در ابتدا وقتی به آن فکر می‌کنید پذیرشش برایتان دشوار است اما وقتی عمیق تر شوید یافته‌هایتان بیشتر خواهد شد . فقط کافی است به اسناد " بارگاه اژدها " که از ۲۲۰۰ پیش از میلاد باقی‌مانده نگاه کنید و شما جواب آری را خواهید یافت و متوجه خواهید شد که این دقیقاً همان چیزی است که شما در جستجوی آن هستید . ما در جستجوی فازهای اولیه مکمل‌های بدنی در جستجوی دورانی ما قبل ظهور کمپانیهای دارویی هستیم . دور آن ما قبل علم شیمی و بخواهیم ساده اش کنیم باید بگوییم دورانی که داروها و مکمل‌های بدنی از مواد طبیعی تهیه می‌شدند . ما در سر آغاز یافتن آئینی کهن در مصر و در کنعان و در بابل و در میان‌رودان و سومر قرار داریم . آنچه که " آتش اختر " نامیده می‌شده .

آتش اختر آئینی است که گفته‌شده با خواهر انکی **Ninkhursag** آغاز شده . **Ninkhursag** بانوی جنین " بوده " بانوی زندگی " . بانویی که گفته می‌شود دودمانش را با آتش اخترش تغذیه می‌کرده . ما در جستجوی آئین خون قاعدگی هستیم . در ابتدا به نظر حال به هم زن می‌رسد و نشدنی . از چند تن از دوستانم که دکتر و دانشمند بودند در این باره پرسیدم و خواستم برایم کمی از موارد پزشکی مربوط به آن را بازگو کنند اینکه داروهایی که امروزه مصرف می‌کنیم از چه ساخته شده‌اند ؟ اینکه آن‌ها ترکیباتی برای این یا آن دارو هستند یا نه ؟ آن‌ها در این زمینه برایم توضیح داده‌اند و به ناگاه " آتش اختر " چیز خیلی مفیدی از آب در آمده نه چیزی که رویهمرفته بخواهد باعث وحشت ما شود . در واقع ما بدون اینکه بدانیم در حال استفاده کردن از همین چیز خیلی خیلی عجیب هستیم چون شبیه یک قرص سفید کوچک به نظر می‌رسد و آتش اختر خدایی را که هرچه بیشتر در جستجویش باشیم چیزهای بیشتری از خود را برایمان آشکار می‌کند و هر زمان که در پی یافتن آن بر آییم دایره‌ای با صلیب سرخی در میان آن می‌یابیم . جام شبنم ، جام آب مقدس . جامی سرشار . در همه حال آنچه که می‌یابیم اهمیت تبار مؤنث است و ما همه نوع اصطلاح عجیب و غریب را در ارتباط با آن پیدا می‌کنیم . اما همیشه سخن از ژن‌ها در میان است از عامل سازنده ژنتیک ، **DNA** .

اسناد به ما می‌گویند که **Enkersake** " بانوی زندگی " در مصر به عنوان ایزیس / **Isis** شناخته می‌شده . بزرگ مادر نوع آرمانی مادر باکره و فرزندش ، فرزندش به نام هوروس . **Isis** بزرگ مادر بوده . ایزیس بانوی

ژن است . (عامل موجود در کروموزوم که ناقل صفات جنسی است . م) ایزیس Enkersake است . بانوی ژن Genesis ... Lady of Gene Isis است . یونانیان او را Genesis می‌نامیدند . عبارتی که در اصل دو پاره است . و طی پژوهش‌هایم متوجه شده‌ام که در نسخه‌های ابتدایی تر Gene Isis نامیده می‌شده . لغتی که برای در سر آغاز در یهودیت استفاده شده ، نه لغت Genesis که لغتی کاملاً متفاوت بوده .

خب قبل از اینکه به تفصیل " آتش اختر " را بکاویم که واجب است به آن پردازیم می‌بایستی به خودمان یادآور شویم که در واقع یهوه / انلیل بوده که دستور خون نخوردن را صادر کرده و این دستوری است که به نوح و فرزندان نوح و هرکسی که از اعضاء تبار شاهی است داده شده . این یهوه بوده که به آنها این دستور را داده و نه برادرش انکی که مؤسس این تبار به حساب می‌آید . احتمالاً به دلایل خاصی بوده که آنها در واقع در همه حال این دستور را آن چنان که باید و شاید مورد توجه قرار نداده‌اند . اگر یهوه خوشش نمی‌آمده می‌توانسته طوفانی یا چیزی شبیه به آن نازل کند . اما با این وجود آنها نمی‌خواستند فرمان‌بردار او و دستوراتش باشند .

این نافرمانی کردن زیاد هم طول نکشیده . ظاهراً استفاده از " آتش اختر " برای مدت بسیار طولانی ادامه داشته و با توجه به آن بوده که تبار بااهمیتی پدید آمده . نوح و ابراهیم و بقیه همگی محصولات " clone " و آتش اختر بوده‌اند . شاهان (شیخ شاهان) بسیار مشهور نه از تبار seth که از تبار قابیل بوده‌اند اما چرا ؟ حالا متوجه می‌شویم که چرا تباری جعلی از Seth مواجه هستیم و نه تباری از قابیل زیرا با جعل یک تبار از seth تا به نوح موجودیت Cainship کتمان و آتش اختر سالاری کاملاً از دور خارج می‌شود . چون اگر چنین تباری به رسمیت شناخته می‌شده سروکار ما با خون بوده . اما اگر این فرمانی از جانب یهوه بوده پس احتمالاً به نفعشان نبوده که این تبار خون پایه را به رسمت بشناسند .

آتش اختر را " بزرگ گوهر ماهانه اله " نیز می‌نامند . در واقع متوجه شده‌ام که اکنون نیز " آتش اختر " ماده بسیار قوی است . تصمیم گرفتم که از بعضی از دوستانم در بیمارستان بیرسم که آیا به واقع این‌گونه است ؟ آتش اختر ماده مهمی است ؟ آنها پاسخ دادند که اگر غذا بود که قوی‌ترین نیروی حیات بر زمین می‌شد . و اتفاقاً ما به خوبی این را می‌دانیم چون ماده‌ای است که باعث وقوع حیات بر زمین می‌شود . حیاتی محصول آتش اختر . اله ای که خود را در این موقعیت قرار می‌دهد به شکل Flow-ers نشان داده شده که دقیقاً flower از آن مشتق شده و این گل همیشه Lily / سوسن سفید بوده و لی لی کلیدی است برای تقریباً نام هر کسی در این تبار .

از دوستان دکترم پرسیدم که آنچه که آتش اختر را چیز خاصی می‌کند به واقع چه چیزی است ؟ چه چیزی این غذا را که مصرف نمی‌شود و به خود قاعدگی منتج می‌شود چنین خاص می‌کند . آنها گفتند که آتش اختر مهم‌ترین ترشحات فیزیکی از غده‌های اصلی را نگه می‌دارد . غده صنوبری و غده هیپوفیز . بخش‌های مهم عملکرد مغز ما که سطوح مشخصی از آگاهی و هوشیاری را در دسترس ما قرار می‌دهند . همه چیزهایی که تبار شاهی به آن نیازمند بوده . آنچه که در واقع اتفاق افتاده این بوده که به عوض اینکه آنها فقط به ترشحات غدی خودشان متکی باشند که عبارت‌اند از هورمون‌ها و تراوش‌ها آنها برای قوی تر شدن شروع کردند به تغذیه .

مثل ما که امروزه از دیگر مکمل‌های بدنی استفاده می‌کنیم اما آن‌ها از این مکمل‌ها در سطح خیلی خیلی پیشرفته‌ای استفاده می‌کردند مکملی که آن‌ها استفاده می‌کردند از مواد زمینی نبود بلکه فرآورده آنوناکی بود . آتش اختری که مستقیماً از آله‌ها به دست می‌آمد .

آنچه که ما به ناگاه متوجه می‌شویم نه فقط به این دلیل است که بدن ما از مواد بیشتری شبیه سرتونین و ملاتونین تغذیه می‌کند بلکه به دلیل تأثیر آن بر غده‌هایی شبیه به پینه آل است . تغذیه آتش اختر غده‌ایی را در تبار شاهانه پدید می‌آورد که باعث می‌شود آن‌ها خودشان بتوانند این هورمون‌ها را تولید کنند . آن‌هایی که این امکان را می‌یابند مثل دیوانه‌ها به نظر می‌رسند و برای مدت زمان بسیار بسیار طولانی زندگی خواهند کرد . بعد همه این مقدمات یک دفعه متوجه می‌شویم که عمر زیاد تبار پدر شاهان کتاب مقدس چندان هم عجیب و غریب نیست . وقتی کسی به دقت اسناد تاریخی همین تبار را بررسی کند اعداد سال‌ها بد جور به چشم می‌آیند . چیز اسرارآمیزی وجود ندارد آن‌ها برای صدها سال زیسته‌اند و چون به آتش اختر پرداخته‌اند چنین بوده .

در واقع پیش از این پژوهش به فکر آن نیفتاده بودم اما وقتی کسی اهمیت غددی همچون پینه آل (صنوبری) و ملاتونین را بررسی کند متوجه می‌شود که امروزه هم آگاهی از اینکه آن‌ها ترشحات کلیدی ضد پیری هستند وجود دارد . پس آن‌ها دارای خواص ضد پیری هستند و آن تبار در واقع از این به خوبی استفاده می‌کرده‌اند . و آن‌ها مطمئن می‌شدند که شاهان برای مدت بسیار بسیار طولانی زندگی کنند . جالب است که اگر کسی بخواهد تباری غیر از این را بررسی کند و خاندان‌های موازی با آن‌ها را بکاود متوجه می‌شود که خبری از این طول عمرهای طولانی نیست و عمرشان مثل عمر انسان معمولی است . عمرهای طولانی در این تبار برای چند نسل بعد از نوح ادامه می‌یابد و البته نه تا وقتی که به ابراهیم می‌رسیم و فراسوی آن به ناگاه خصوصیات زیستی در تبار تغییرش شروع می‌شود و عمرها معمولی تر می‌شوند . اسحاق برای ۱۱۰ سال زندگی می‌کند و به تدریج از عمر این شجره کاسته می‌شود و طولی نمی‌کشد که کار به ۸۰ سالگی و ۷۰ سالگی کشیده می‌شود . عمرهای معمولی در مقایسه با آن طول عمرهای عجیب و غریب .

ما به این نتیجه می‌رسیم که در واقع حدوداً در دور آن ابراهیم و نه نوح بوده که آن‌ها متوجه شده‌اند که " نباید خون تغذیه کنند " . آن‌ها با همه دشواری این دستور را اجابت کردند و مابا وضعیتی مواجه می‌شویم که تباری ظاهراً از ابراهیم تا داوود امتداد یافته‌اما به واقع برای خیلی خاص شدن متوقف شده . پس چرا وقتی به داوود می‌رسد همچنان خیلی خاص باقی می‌ماند ؟ خب شاید به جای دیگری رفته و سپس بازگشته و در واقع چنین بوده ! معلوم شده که کوشیده شده از نوح قبل از دور آن ابراهیم ، تباری پس از آن سرو شکل داده شود تا نخستین شاهان و فراعنه مصر شوند . وقتی کسی به طول عمر معمولشان نگاه دوباره‌ای می‌اندازد به نظر می‌رسد که آن‌ها برای مدت بسیار بسیار طولانی می‌زیسته‌اند . در واقع برخی از آن‌ها چنان زندگی طولانی داشته‌اند که مرگی برایشان ثبت نشده . مطمئناً شواهدی هم از وجود هیچ نوع مقبره‌ای وجود ندارد . خدا می‌داند که چه اتفاقی

برایشان افتاده ، آنها فقط ناپدید شده‌اند و یا شاید خون آشامهای کتاب مقدس ؟ (جمله آخر را با طنز بیان می‌کند . م)

در سخن از گیاهان و گل‌ها گفته شده که آن گل لی لی بوده که به ما نوشیدنی شگرفی را می‌نوشانده ، آنچه که یونانیان بعدها Soma نامیده‌اند و Soma به حیات و عمر طولانی مربوط است . پس اژدها اینجا چه می‌کند ؟ می‌دانیم که Messiah در اگون بوده و ما می‌دانیم که کروکودیل در اصل اژدها بوده و اینکه در اگون در ۲۲۰۰ پیش از میلاد بنیان‌گذاری شده . می‌دانیم که لغات در اگون و پن در اگون در واقع قدمشان به ۳۸۰۰ پیش از میلاد می‌رسند . وقتی همه چیز به اژدها ختم می‌شود چرا سمبل به جای صلیب سرخ به شکل اژدها در نیامده . صلیب سرخ ، جام ژاله یک اژدهاست . دایره ماری است که دم خود را به چنگ گرفته که با آن جاودانگی و وحدت و یکپارچگی خلق شده .

پس به ناگاه " در اگون " با " جام ژاله " و " جام مقدس " مرتبت می‌شود و اینکه چرا پادشاه جام هنوز در قرون وسطی " پندراگون " نامیده می‌شده و نماد هم همان بوده و اگر کسی تاریخ را بکاود و دنبال صلیب سرخ باشد به همین نتیجه می‌رسد . به تدریج مشخص می‌شود که نماد اژدهاست و همیشه اژدها بوده و در اگون در اکو نامیده می‌شده . دراکوی در اگون . نماد فراعنه مصر ، نمادی که در کومران در دور آن عیسی Bistea Neptunis بوده . بزرگ مادر دریایی خاندان مروونجیان ، فیشر کینگ‌های فرانسه و نماد بیشتر خاندان‌های سلطنتی امروزی . در جایی بر نشان خاندانی‌شان دراگو یادراکویی دیده می‌شود .

البته رابطه اندکی بین مارها و دراگون‌هایی که در قصه‌های کودکانه از دهانشان آتش بیرون می‌آید وجود دارد . در اگون در اصل بیشتر شبیه کروکودیل است . کروکودیلی که یک چهار پای نسبتاً بزرگ و ماری است پوزه دار . مارودراگون به یقین یکی بوده و به واقع مهم هم نیست که از چه عبارتی استفاده شده ، هر دو عبارت به یک معنی هستند . در اگون ، کروکودیل مقدس ، Mesa و Messiah است . لغت مار بارها و بارها در کتاب مقدس استفاده شده ، آغاز شده با داستان آدم و حوا و مار در " باغ " بوده . در اگون در باغ ... هر بار که به لغت " مار " در کتاب مقدس نگاه می‌کنیم و آن را با نوشته‌های اصیل عبرانی مقایسه ، می‌بینیم که مار ترجمه شده از عبارتی شبیه به Nhsh است . لغتی به معنی گشودن سِر ، یافتن ، پی بردن و هیچ ربطی به مار ندارد . در اگون همیشه آن " اوی خردمند بوده " . او آن کسی است که پی می‌برد . او کسی که می‌تواند divine / استنباط نماید (استنباط نه فقط از طریق خرد که از طریق شهود . م) از این ریشه است که ما خدایان و موجودات یزدانی را divine می‌نامیم . زیرا که آنها اصول مار گونه را دارا بوده و خردمند و بافراست هستند و آنها شاهان بوده‌اند و " مار اژدها " و گفته‌ایم که مار اژدها انکی بوده .

مارها از ابتدای زمان تا به امروز همیشه و همیشه باخرد و دانش مرتبط بوده‌اند نه با شیطان . در هیچ قاموسی شیطان نبوده‌اند جز در مسیحیت و شریعت امروزی یهودیت . آنها خردمند و شفا دهنده و دانشمند بوده‌اند . جالب اینجاست که اگر کسی بخواهد این قضیه را بازبینی کند متوجه می‌شود که چگونه امروزه مارها و دراگون‌ها

بر لوگوهای موسسه‌های مربوط به سلامتی ظاهر می‌شوند. نماد انجمن دارویی آمریکا درختی است، " گیاه حیات و عصایی " که ماری دور آن پیچیده. وقتی کسی موشکافی می‌کند چیزهای جالب تری نصیص می‌شود و متوجه می‌گردد که دستگاه‌های پیچیده تر پزشکی از مارها استفاده کرده‌اند. یکی که ما به یقین از آن مطلع هستیم " عصای بالدارهرمس " است با دو ماری که دور آن چنبره زده‌اند که نه فقط امروزه نشان جامعه پزشکی سراسردنیاست بلکه در واقع یکی از نمادهای بسیار قدیمی تر " بارگاه اژدها " ی ابتدایی بوده و در دور آن عیسی نیز نماد مرکز معالجه اسنی در کومران و اسناد به ما می‌گویند که به راستی که چنین بوده. اسناد همچنین می‌گویند که عصایی که چون ستون فقرات در وسط ایستاده سیستم عصبی مارهایی است که دور آن چنبره زده‌اند. دو بال بالایی بطن‌های چپ و راست مغز هستند و نقطه کوچک بین آن‌ها غده پینه آل (صنوبری) است. این غده و بال‌های بالای عصا اشاره دارند به کهن‌ترین قوانین که swan نامیده می‌شده‌اند. گروه swan که بزرگ " شوالیه‌های جام " به آن تعلق داشته‌اند گروه سلحشوری که تا به امروز باقی است. معادل swan آتش اختر است.

لازم نمی‌بینم که برایتان از چیزهایی مانند غده پینه آل و امثال آن زیاد صحبت کنم اما جهت اطلاع آن عده‌ای که ممکن است زیاد در موردش نخوانده باشند اندکی توضیح خواهم داد. غده‌ای است کوچک و ریزبین جناحین چپ و راست مغز بخشی از ماده مغز نیست اما بخشی از آن را شکل داده و در قسمت مرکزی است. گاهی اوقات چشم سوم هم نامیده می‌شود. کارش تولید هورمون‌هاست، ترشحاتی که بسیاری از کیفیت‌های مورد نیاز را برایمان تأمین می‌کنند و در واقع به عمد تبار را با آن تغذیه می‌کرده‌اند. ملوتونین سرتونین را تولید می‌کند که همگی برای طول عمر و کشف و شهود و آگاهی وبری هر جنبه‌ای از رهبری مفیدند. آن‌ها را حتی مردم swan می‌نامیدند. آن‌ها مارها و دراگون‌ها و شاهان Gra-il یا جام شبنم نامیده می‌شدند و اینکه چرا این میتولوژی حتی تا به امروز دوام آورده؟ برای چرایی آن می‌توانیم به قرون وسطی بازگردیم به فرهنگ آرتوریان که در آن همه جا با جام‌ها و بانوان چشمه و آب‌ها مواجه می‌شویم با دراگون‌ها و پن دراگون‌ها.

همه این نام‌ها در بازگشت به ۵۰۰۰ سال پیش ظاهر شده به شکلی وجود داشته‌اند. از روزگار سومر باستان ما توانسته‌ایم اسنادی را بیابیم و ده‌ها و هزاران سند از این دور آن حال در دسترس ماست که طی ۵۰ سال اخیر ترجمه شده. آن‌ها در واقع توضیح می‌دهند که کاهنان آنو که پدر انکی و انلیل بوده کسانی بوده‌اند که در دانش پزشکی که به زیستن مربوط می‌شده به کمال استادی رسیده بودند و این اسناد به ما می‌گویند که مهم‌ترین این‌ها که برای درمان تقریباً هر چیزی به کار گرفته می‌شد آتش اختر ناشی از قاعدگی اله آنوناکی بود که آن‌ها آن را " طلای خدایان " می‌نامیدند که از آن به عنوان دارو استفاده می‌شده و روزانه وبصورتی منظم به پادشاهان دودمانی خورنده می‌شده. دریافته‌ایم که در دوران مدیترانه‌ای و مصری این آئین شکوفا بوده. دورانی که فراسوی روزگاران آنوناکی باید به حسابش آورد.

" آتش اختر " یک فعالیت کاهنانه بوده . این کاهنان برای هدفی در معابد پرورش می‌یافتند. آن‌ها کاهنه های باکره بودند که فقط برای هدفی در آنجا بودند و آن هدف تولید آتش اختر بود . آن‌ها **Scarlet Women** / زن سرخ جامعه نامیده می‌شدند . آن‌ها همیشه لی لی بوده‌اند و دیگر نام‌های معبدی شبیه به نام‌هایی است که در سومر استفاده می‌شد اما حال کاهنه ها زمینی هستند وبری هدف به خصوصی در شرایط ویژه‌ای پرورش داده شده‌اند .

سرخ صلیب حال برای خود نامی دارد و سرخی صلیب **Ritu** نامیده می‌شده که نه نامی مصری بلکه آسیایی بوده . **Ritu** طلای خدایان بوده . **Ritu** لغتی است که ما عبارت **red** را از آن گرفته‌ایم و نیز **ritual** و همانا **Root** را و ریتوی قرمز به عنوان طلای سرخ آتش اختر طلایی تعریف می‌شده . پس به ناگاه ما با چیز جدیدی روبرو می‌شویم و نوین اتفاقی رخ می‌دهد . در سر آغازی قرار داریم که لغات قرمز و طلا با یکدیگر گره خورده‌اند . آن‌ها به هیچ‌وجه یک ماده نیستند اما حال قرمز نیز طلاست و طلا نیز قرمز و قرمز طلای خدایان است و پرداختن به **Ritu** تبدیل به آئین شده . بار دیگر وارد این قلمرو شده می‌آموزیم که آئین / **ritual** از مجموعه **Ritu** آتش اختر پدید آمده و ما شروع به یافتن کل سلسله وقایعی می‌کنیم که منجر شده به بسیاری از لغاتی که ما امروزه در اختیار داریم . یکی از نخستین چیزهایی که ما با آن مواجه می‌شویم این است که قرمز مترادف با سیاه است . چرایی آن را کاملاً مطمئن نیستیم اما هر جا که سیاه مورد اشاره قرار می‌گیرد به معنی همان قرمز است و هر جا که پای قرمز در میان باشد به معنی سیاه است . حتی در هندوستان گفته می‌شود به هردو رنگ قرمز و سیاه است و هنوز هم در سنت‌های مختلف چنین است و **Kalimath** و مدل ابتدایی برای اله **Kali** هندوها و همچنین **Kalimath** خواهر **Luluwa** همسر قابیل بوده . به نص صریح **Kalimath** آنوناکی بوده و **Kalimath** هم سیاه بوده و هم قرمز . او زن سرخ‌پوش بوده و **Kalimath** شدنش چندان عجیب نبوده . کالی اله زمان‌ها و فصل‌ها و دوره‌ها و چرخه‌ها بوده .

بنابراین در دور آن اولیه ما در حال نگریستن به چیزی هستیم که کوشیده در قلمرویی شکوفا شود . قلمرو مشخصی که بعدها کیمیاگری نامیده شده این نه کل کیمیاگری که فقط بخشی از آن است . می‌توانیم ببینیم که تا کجا پیش‌رفته . حال ما متوجه می‌شویم که با یک ماده طبیعی سروکار داریم که در نهایت تبدیل‌شده به یک داروی ساختگی که کلمه بهتر برای توصیف آن " چیز دیگری " است . اما در واقع این ماده آنوناکی قرار نبوده که همیشه در دسترس باشد که این‌طور هم نشده .

آتش اختر چه کاری انجام می‌داده ؟

ترشحات هورمونی را تولید می‌کرده . کسانی بوده‌اند که از این ترشحات مطلع بوده باشند ؟ بله کسانی بوده‌اند که از ترشحات / **secret-tions** مطلع بوده باشند . از اینجاست که لغت **secret** / راز بر آمده رازی که کاهنان باستانی معابد بارگاه اژدها نگهبان آن بوده‌اند . ترشحات یکی از رازهای کلیدی راستین مکاتب اسراری باستانی بوده‌اند . مکاتبی که حامی آئین آتش اختر بوده‌اند . یکی از رازهای فراماسونری که گفته شده گمشده

بوده . آنها می‌دانند که رازی جایی در گذشته در مصر و سومرباستان بوده اما کاملاً از آنچه که بوده مطمئن نیستند . خب یکی از این رازها راز آئین ترشح است . دیگر چه باید بشنویم که شگفت‌زده شویم ؟ وقتی جستجوی آن را آغاز کنید نمی‌توانید پایانی برایش متصور شوید . ما به ناگاه متوجه زبان انگلیسی که استفاده می‌کنیم شده و فکر می‌کنیم که پاره‌هایی از آن از لاتین و پاره‌هایی از یونانی گرفته‌شده و البته همین طور هم هست اما آنها از کجا آمده‌اند ؟ آنها از مصر و سومری باستان و همه دیگر سرزمین‌ها آمده‌اند . این واژه‌ها مدام عمیق تر می‌شوند نه فقط عباراتی همچون آیین‌ها و رازها بلکه واژگان دیگری هم هستند .

یکی **Coal** که سیاه است . واژه **Coal** از **Bath-Kol** گرفته‌شده . **Bath-Kol** که بوده ؟ او کسی بوده که یهودیان **Kali** می‌نامیدند . **Coal** ، **Kali** و **black** . کالی زن سرخ جامه بوده . یک کاهنه که زن طنین (صوت) نیز گفته می‌شده . آنها در واقع خرد آینده را تولید می‌کردند . آنها طنین‌انداز بوده و آتش اختر تولید می‌کردند . رحم **utterer** / سخنگوی عهد بوده . **uterus** و **utterer** . و این بی‌وقفه ادامه دارد . در واقع باورتان نمی‌شود که چگونه بسیاری از واژه‌ها از همین جنس هستند .

ما که از قبل همه چیز را می‌دانستیم مگر نه ؟ یا که نه فقط تازه فکری به سرمان افتاده و کنجکاو شده‌ایم . یونانی‌ها اله بزرگ " آتش اختر " را زن سرخ جامه می‌نامیدند که فرانسوی قرون وسطایی آن را به صورت مخفف در آورده و **Harlot** نامیده . آلمانی‌ها مثل دیگر کشورهای ساکسون لغت "**Hores**" داشته‌اند که به **Whores** دگرگون شده . همه به یک چیز اشاره دارند و همه این لغت‌های ترجمه‌شده هم به همان چیز اشاره می‌کنند و آن چیز " معشوق دل‌بند " است . یک فرهنگ لغت خوب اگر دم دست باشد به ما می‌گوید که هیچ ارتباطی بین **Whore** و **Harlot** و روسپی‌ها وجود ندارد . حتی اگر شباهت بین دو واژه **Whore** و **Harlot** اندک باشد . همه این لغت‌ها به یک معنی‌اند و آن " معشوق " است . زن سرخ جامه و کاهنه مقدس آتش اختر .

خوب وقتی همه چیز از بین رفته وقتی ما آتش اختر را از یاد برده‌ایم چرا دیگر این همه به آن بهاء می‌دهیم . و چرا ما باید با افرادی مواجه می‌شده‌ایم که آتش اختر غذایشان بوده و آن هم از جنس خون و تا دور آن اخیر چندان منطقی به نظر نمی‌رسیده . در واقع به جایی رسیده که دودمان اخیرشان خواه در سنت یهودیت و خواه مسیحیت مصمم به جعل تاریخ شدند و این جعل تاریخ نه فقط از طریق ترجمه بلکه از طریق تفسیر رخ نموده . تفسیری که با توجه به منافع مقررہ دم غنیمتی صورت گرفته . یک چیز در آئین یهودیت هست که البته در آئین مسیحیت هم وجود دارد و البته بسیار بارز هم هست و آن این بوده که هر چیزی که اهمیت برای جایگاه زنان قائل می‌شده بلا موضوع و محکوم به فنا بوده . چنین مفاهیمی که جایگاه زن را مرتفع می‌ساخت راهی جز خط خوردن نداشت ما با یک آئین نرینه روبرو هستیم و بنابراین همین‌طور هم شد . نه فقط برای اینکه لازم بود که چنین شود بلکه می‌بایست حذف شود چرا که به ناگاه تاریخ تبدیل به مذهب شد و البته نه فقط مذهب بلکه ایمانی پر از بیم و هراس . مذهبی که بر مبنای تکریم شخصی مذکر استوار شده که سیلاب‌ها و قحطی‌ها ویرانی‌ها را به بار می‌آورد اگر آن طور که به شما حکم کرده‌اند عمل نکنید یا آن طور که آنها فکر می‌کنند نیندیشید .

" جام شبنم رزی کراسیان نشان اخیر رزی کراسیان در همه حال بر اساس " آئین آتش اختر " بنا شده . و این دلیل چرایی این امر است که کلیسای مسیحیت بدون اینکه بداند نوشیدن خون از " جامی " را طی مراسمی غیرقابل درک به ما پیشکش می کند . همه این نامها به نوعی به " شراب خدایان " اشاره دارند به طلای خدا این که همچنین آئین نور نیز نامیده می شده . حال ما وارد دورانی شده ایم که آغاز دانستن ماست . در پرتو امواج نور ما به ناگاه در بررسی اسناد اسنی و اسنادی از طومارهای دریای مرده و چیزهای دیگری از این دست با برنامه عملیاتی جدیدی غافلگیر می شویم . مجموعه عملیاتی در امتداد نور . این روشنایی در بررسی گذشته و اسناد باستانی در واقع " آتش اختر " بوده .

آتش اختر درباره فراگیری توانایی کسب دانش و خرد است . این روشنایی است و آتش اختر و بحث بنیادینی است که محو نابود شده و ما در جستجوی آنیم . در جستجوی روشنایی که همه جا هست . شما به سادگی می توانید صاحب آگاهی شوید . راههای مختلفی برای آگاه شدن وجود دارد . اما آن چنان که خود یافته ام و گفته ام در اسناد باستانی راه طبیعی نشان داده شده که پیمودن آن به اراده شخصی بستگی دارد . اینکه فرد خود چگونه مسیر نور را طی کند . یک گمانه آگاهانه آزاد . گستره ای از هستی خالص و این گستره هستی خالص توسط آنها " گستره Sharon " نامیده شده . این در واقع همان مفهوم بودن است . بودن از طریق آتش اختر . من همان هستم که هستم .

آتش اختری برای یهوه معضلی شده بنابراین مفاهیم علیه خون دست کاری می شود . حتی بعد از اینکه آدم به درخت دسترسی پیدا می کند و از میوه آن می خورد خدا در کتاب مقدس می گوید که ببینید انسان شبیه ما شده (یکی از ما شده) این عبارتها خیلی آشنا به نظر می رسند . در واقع خدا می گوید که : او یکی از ما شده است . او از " درخت حیات " خورده . او میوه را خورده او آتش اختر را خورده .

تعالیم دراگونهای اولیه درباره هستی و خویش کمالی بسیار بسیار خاص هستند . کلیدی برای هر چیزی که متعاقباً بر اساس آن ساخته شده . در واقع چندان هم از آنچه که شما عزیزان انجام می دهید متفاوت نیست . شما آن را به شیوهها و ابزارهای متفاوت انجام می دهید . اما در واقع آنچه که شما از طریق نوعی تمرین انجام می دهید فرایندی است که از طریق ذهن خودتان فرآورده های عالی این هورمونها را خلق می کنید . ترشحات پینه آل شما را در کاوش در قلمروهای برتر متناسب با تربیت فرهنگی تان یاری می رساند .
به گفته یهوه بنگرید :

" این انسان یکی از ما شده است . " نقل قولی جالب . من فکر می کنم که همه ما با توجه به این پس زمینه اندکی باید در خوش خیالی خودمان تأمل کنیم . اما این عبارت از ۲۲۰۰ پیش از میلاد آمده و با آنچه که امروزه درباره اش حرف زدیم ربط پیدا می کند . همه چیز گفته ، آرشیو شده و با سپردن مسئولیت به یک مقام متعال بایگانی شده . ایمان عملی است حی و حی در ایمان است و ایمان باور است . اراده میانجی غائی خویشتن است .

این است اساس دانش . این اساسی است برای خدای شخصی (درونی) زیرا خدای شخصی در درون ماست و خود خداست . آگاهی مطلق . هستم که هستم (حوام که حوام) .

همه این نمادهای باستانی بسیار قدیمی اند . شبیه آنها را در دانش پزشکی و داروسازی و هر چیزی که وظیفه رسیدگی به سلامت انسانها را بر عهده دارد می توان سراغ گرفت . اما درباره **Cainship** اجازه بدهید سر آغاز را بنگریم و حال در چرایی اهمیت بسیار " آتش اختر " کنکاشی کنیم . اجازه دهید در اساسنامهها و قواعد سودمندی که در نهایت به آنچه که یک فرایند آزمایشگاهی کیمیایی گفته می شود کنکاش کنیم . با این جستجو خواهیم دید که آدم و حوا **Adama** و **Eva** نامیده شده اند . زمینی های خلق شده با روش بالینی (کلینیکال) توسط انکی . در آثار سومر باستان گفته شده که این کار در مکانی به نام " سرای **Shimsy** " انجام شده . **Shimsy** به معنی دم ، نفس و حیات است . قابیل طبق اسناد عبرانی و اسناد سومری پسر حوا از انکی بوده نه آدم . بسیار اصیل و قدرتمند و از " خون آنوناکی " بوده همسرش **Luluwa** بوده وارثه ارشد در تبار مادر سالارانه دراگونها . **Luluwa** ملکه دراگون از اعقاب خالص نیای " آنوناکی " بوده . پسرانش از قابیل **Atun** و **Hennoc** بوده اند که البته مشهورتر به **Enoch** و **Etane** .

اسناد سومری اشاره می کنند که شاه کیش **Atun** برای به وجود آوردن پسرش " شاه بالی " از " گیاه حیات " خورده . " گیاه حیات " ارتباط مستقیمی داشت با جاودانگی و با **Cainship** و **kingship** " گیاه حیات " آتش اختر بوده . آتش اختر مرتبط بوده با تغذیه غده صنوبری و تولید ترشحات هورمونی . آتش اختر اولیه به خوبی محافظت می شده تا هیچ ربطی به آنوناکی اصیل ، فروهر مؤنث که " شراب شگرف اعلی " نامیده می شده پیدا نکند . همان گل آنوناکی یا لی لی حامل جام شراب . جام شراب در قاموس جام شد حامل جام ، جام رزی کراس بود و معرف " آتش اختر " . بطن ، جام آبها و جام شراب و حامل مواد غذایی غنی را " رز شارون / **Rose of Sharon** " می نامیدند . این از لغت باستانی **Shar** به معنی " مدار " یا " نور " آمده و از روشنایی سخن می گوید . " مدار نور " اوی مؤنث از مدار نور بوده . حتی این مفهوم در کتاب مقدس مورد ستایش قرار گرفته . در کتاب سلیمان " لی لی " و " رز " دو عروس بوده اند برای " شاهان مسیحایی " . آنجا که گفته می شود :

" من رز شارون هستم من زنبق الوادیم " .

او " عروس " آتش اختر است . در نظر گرفته می شده که کسی که باید شاه می شده شرایط لازم را برای " پادشاهی " داشته باشد . وقتی که او به وضعیت مقدر زندگی اش نائل می شده و به آگاهی دست می یافته . این وضعیت زمانی فراهم می شده که او استعداد لازم را برای خرد و رهبری کسب نماید و به تعالی قلمرو پادشاهی نائل شود . فقط در دور آن اخیر در سال ۱۹۶۸ ترشح هورمونی غده پینه آل کاملاً توسط جهان پزشکی قرنطینه می شود . محصول این غده ویژه ملوتونین نامیده شده . **Melatonin** از **Melos** و **Tosos** یونانی مشتق شده به معنی سیاه . رنج . شب . کارگر .

کسانی که سطح تولید ملاتونینشان بالاست عکس‌العمل شدیدی در برابر نور خورشید نشان می‌دهند و بسیار بهتر است که شب کار باشند. در معرض تابش نور قرار گرفتن باعث کوچک‌تر شدن غده صنوبری و کاهش آگاهی معنوی شده تاریکی باعث افزایش سطح فعالیت غده صنوبری می‌شده و کلید شهود و آگاهی ذهن لطیف است و عوامل تنش‌زا را کاهش می‌دهد. در این مرحله جالب است که برای یادآوری ذکر خیری از چگونگی تصدیق شدگی " کلیسای رزی کراس " و اهمیت بارز " آئین آتش اختر " بشود. زیرا آنها را وارد قلمرو افسانه‌های گوتیکی کرده‌اند. حامیان غائی Malcu در سنت باستانی دراگونها و پن دراگونها و دراکوها بوده‌اند. وضعیتشان شامل سطوح بالای مکمل ملاتونین و دیگر ترشحات به این معنی است که آنها مردم شب بوده‌اند. آنها مردم آتش اختر بوده‌اند. طبق گزارش " کلیسای مسیحیت " شاهزادگان تاریکی بوده‌اند که از خون باکرگان می‌خورده‌اند. کسانی که به وامپایر، دراکو دراکولار (دراکولا) مشهور شده‌اند.

در ۱۸۹۷ کتاب دراکولا اثر برام استوکر منتشر شد. آنچه که عموم از آن بی‌خبرند این است که برام استوکر در " بارگاه شاهنشاهی دراگونها " صاحب منصب بوده. او به عنوان افسر در the Ordo Templi Orientas صاحب مقام بوده. گروه معبد شرقی، مقدس‌ترین و علمی‌ترین شاخه هر سازمان " معبدی " در دنیا که از نسب اسنی انجمن برادری کومران سرچشمه می‌گرفته. شعار این گروه این بوده که: خدا نیز انسان است.

امشب بحث‌های زیادی خواهد شد اما دلیل اصلی سخنرانی امشب نه فقط جشنی برای انتشار این کتاب که برای این است که نوشته‌های برام استوکر در این سده هم در حال انتشار هستند. آنها نوشته‌هایی هستند که در نهایت به ما کدهای نهایی نهفته در لابه‌لای ماجراهای گوتیکی را بازگو می‌کنند. کتاب دراکولا کتاب کدهاست و اگر مرا خون‌آشامی گاز نگیرد ممکن است در بازگشت به اینجا چیزهای بیشتری برای گفتن داشته باشیم. (سخنران به طنز سخن می‌گوید. م)

پس، همه چیز اینجاست، توسط غده‌ی پینتال ساخته و پرداخته شده است (هنوز غیرفعال است). به وسیله‌ی یک رسانای شیمیایی (نوروترانسمیتر/عصب میانجی) به اسم سرتونین فعال می‌شود. این تکانه‌های عصبی را در سراسر جفت‌های کروموزومی منتقل می‌کند. ملوتونین سبب افزایش و ترقی سیستم ایمنی بدن می‌شود کسانی که ترشحات و فعالیت‌های پینه آلی‌شان بالاست احتمال کمتری وجود دارد که دچار بیماری‌های سرطانی شوند. افزایش ملوتونین موجب تحمل، طاقت و افزایش انرژی فیزیکی می‌شود. این مستقیماً به الگوهای خوابیدن مربوط شده و از طریق سیستم قلبی و عروقی وارد عمل شده و بدن را بسیار تنظیم‌شده نگه می‌دارد. کسانی از شما که میزان تولید ملوتونینشان بالاست این را باید بدانید که شما شب کار هستید. ملوتونین در واقع کارآمدترین آنتی‌اکسیدان بدن است که خواص ضد پیری فیزیکی و روانی مثبتی دارد.

با این توضیحات بازمی‌گردیم به بحث خودمان. نماد سنتی سلطنت طلا بوده. Pinerism که از آن Pineal به دست می‌آید برای ساختن صَمغ کُنْدُر frankincense مورد استفاده قرار می‌گرفته. Frankincense به

معنی طلا یا پادشاهی است و ماده اصلی کهنانت بوده همراه با ماده سومی به نام **Muir** که قاطی بقیه چیزها برای ساختن دارو مورد استفاده قرار می گرفته . **Muir** نماد **death**/مرگ است . در جهان باستان خرد برتر به عنوان **Duff** معرفی شده که واژه **death** از آن مشتق شده . کلمات **womb** / زهدان و **tomb** / مقبره هم خانواده هستند . آنها قابل جابجایی و از هر دو سو به عنوان ریشه های خرد برتر حامی آن هستند . زهدان و مقبره و تولد و مرگ بن مایه های خرد برترند .

ما از عهد جدید متوجه شده ایم که عیسی در واقع در سنت شاهان باستانی با طلا ، صمغ کندر و **Muir** توسط مغها پذیرفته شده . این نشان می دهد که او بی شک در این سنت " شاه کاهن مسیحایی اژدها " جزء این تبار است . غده پینه آل آبستن ایده های فناپذیری است . این به ما امکان می دهد که کشف و شهودهایمان را فرموله کنیم . این اندام فکری به ما این امکان را می دهد که بیاموزیم تا " بدانیم " . تا پیش فرض های خود را درباره ایده های فناپذیری تغییر دهیم .

کسانی بر این باورند که غده پینه آل در واقع ارتعاشات ، فرکانسها و افکار و پدیده های روانی را ارسال و دریافت می کند و این همه از طریق فرکانس های غده پینه آل به گردش در می آیند . غده ای که " چشم خرد " و " چشم درون بین " نیز نامیده شده . به گفته یوگی ها کلیدی است که امکان درک بی واسطه ، کنش آگاهی نه فقط انباشت معلومات را برایمان فراهم می آورد . ایلوماتی ها و رزی کراسیان به غده پینه آل به عنوان " **Ayin** / عین " اشاره می کنند . می دانیم که این عبارت تعاریف بسیاری دارد . در حقیقت به عنوان لغتی برای چشم انسان استفاده شده . نماد ایلوماتی ها چشم بوده . چشمی درون یک دایره . از این نماد عین است که دانش می تواند متولد شود . دانشی به یقین بر آمده از هیچ از سیاهی از تاریکی . دانشی که از عین از سیاهی چشم بیرون می آید . اگر جلوی **Ayin** شما **C** یا **K** بگذارید می شود تلفظ اصیل **Cain** به دست می آید . ما در ترجمه **Cain** امروزه **y** را پاک کرده ایم . نام **Cain** به معنی او از " تاریکی چشم " است . از عبارت **Cain** بوده که لغت **King** مشتق شده و به شکل جالب توجه ای در ابتدا با **Q** تلفظ می شده . **Qayan** همچون **King** با **Queen** هم معنی بوده و در همه حال تفاوتی ندارد . شاه و ملکه شکلی از قدرت عالی را در اختیار داشتند و تباری بوده که از طریق زنانگی منتقل می شده . گفته شده که یک انسان روحانی می تواند با این چشم درونی مشاهده کند . چشمی که نباید با وجود فیزیکی اشتباه گرفته شود . در واقع با دیدن حقیقت و چیزهای دانستنی واکنش نشان می دهد .

" گیاه شارون " مبحث دیگری است . بسیاری از مردم صدها سال فکر می کردند که دشتی یا کشتزاری و چیزی شبیه به آن است که با این توضیحات معلوم می شود که " گیاه مدار نور " است . " گیاه دانش " است . ما می توانیم در این بُعد حاضر شده و از مزایای آن استفاده کنیم ولی کسانی که از آتش اختر تغذیه کنند با بیش فعالی پینه آل حضور پر رنگ تری در این بعد خواهند داشت . شاهان کنعان نخستین پن دراگونهای تاریخ بوده اند و از جوهره والای آنوناکی برخوردار . چون آتش اختر قوه ادراک و آگاهی کلشان را افزایش داده و بر

طاعت و سیستم ایمنی بدنشان افزوده و خواص ضد پیری بسیار خوبی برایشان داشته و همه چیزشان را شبیه خدایانشان نموده بوده . آنها طول عمر فوق‌العاده زیادی داشته‌اند و شخصاً برای اینکه بفهمم این طول عمر چگونه ممکن است مطالعه بسیار کرده‌ام . برخی می‌گویند که در این اعداد و ارقام رازی نهفته است . در واقع نه پای رازی و نه حقه‌ای در میان است بلکه آنها واقعی بوده‌اند نه کدی برای چیزی . آنها برای مدت طولانی زیسته‌اند . در کتاب مقدس گفته شده که طی دوره زندگی نوح و پسرانش یهوه فرمانی را علیه آتش اختر صادر کرده مبنی بر اینکه :

" تو نباید از خون موجود زنده ای بخوری " .

این چیزی است که توسط نویسندگان قرن ششم پیش از میلاد گفته شده اما در واقع اگر کسی بخواهد تاریخ را بازنگری کند متوجه خطای کوچکی خواهد شد . زیرا این خدا یهوه ، این انلیل نمی‌توانسته هرگز در این لحظه تاریخی در زمان نوح چنین اقتداری داشته باشد که چنین حکمی را صادر کند . نویسندگان کتاب مقدس اینطور جلوه داده‌اند که این ماجرا در دور آن نوح رخ داده اما در واقع بعد از حرکت خاندان از میان‌رودان به کنعان رخ داده .

وقتی که می‌بایست کاری انجام می‌شده ؟

در دور آن ابراهیم بوده که کاری انجام شده و آنچه را که پیش از این گفتم را به یادآورده‌اند . از دور آن ابراهیم بوده که ناگهان عمرها کوتاه و از صحنه خارج شده‌اند و طول عمر هم خیلی معمولی شده . اگرچه که در کتاب مقدس به وراثت شاهانه‌ای که مستقیماً از قابیل نشأت گرفته باشد اشاره نمی‌شود ما می‌توانیم از طریق اسناد تاریخی مصری و میان‌رودانی این طول عمر اعظم را دنبال کنیم . البته در این برهه زمانی با ابراهیم شیخ عزیزمان است که این متغییر تباری ناگهان بیشتر و بیشتر معمولی می‌شود . کار که به شاه داوود کشیده می‌شود یک دفعه دوباره خیلی خاص می‌شود . خیلی تابلو است که این تبار از دور آن ابراهیم به جای دیگری رفته و بعد برگشته اینجا و واضح است که به مصر رفته بوده . آنچه که رخ داده این است که تباری که ما از ابراهیم تا به داوود در تعقیبش بوده‌ایم تباری نبوده که می‌بایست دنبال می‌شده . زمان این شده که در این وراثت شاهانه ، ما در پی تباری از فراعنه مصر باشیم و اینجا همان جایی است که تاریخ داوودی مستقیماً از آن سر در می‌آورد . چوپان دونی که با کشتن جالوت برتری می‌یابد و در واقع تولدش به فراعنه مصر ربط پیدا می‌کند .

اسناد معاصر تاریخی به ما می‌گویند که در دور آن ابراهیم در حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد ، کل سرزمین بزرگ مرکز سومر بر اثر تاخت‌وتاز ویران شده بوده . ناگهان متوجه می‌شویم که چرا از این سرزمین کسی مثل ابراهیم رئیس یک خاندان ارشد تصمیم گرفته که ناگهان سرزمینش را با پدرش و باقیمانده تبارش رها کند . در واقع ما می‌توانیم به تاریخ دقیق تری اشاره کنیم . این تاریخ حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد نخواهد بود . اسنادی هستند که همراه با دیگر وقایع دور آن به شکلی موازی قدمتشان به آن دور آن می‌رسد و بنابراین قدمت می‌توان به یقین به سال دقیق ۱۹۶۰ پیش از میلاد دست یافت و بر این اساس ما دقیقاً به دوره ابراهیم می‌رسیم . خب به واقع چه

اتفاقی رخ داده ، آنچه که به واقع ابراهیم و لوط و باقیمانده خاندان را مجبور کرده تا ناگهان بارو بنه ببندند و شهر بزرگشان را که شاهانش بوده‌اند را کنند ؟

در اسناد سومری و آکدی گفته شده که در ۱۹۶۰ پیش از میلاد کسانی از سوریه و ایران آمدند و طبق نقل قول گفته شده که : " آن‌ها همه چیز را نابود کرده و منقرض نمودند و شبیه طوفانی بودند که همه چیز را به کام خود فروبرد وقتی رو به سومر نمودند رو به سوی تو آوردند و سلسله مقدس معبد را تبعید کردند " .

کاملاً واضح است که سلسله مقدس از معبدی که آن‌ها ویرانش کرده‌اند فراری شده‌اند . در این زمان در تاریخ سومریان بوده که امپراتوری به یقین شکست خورده و کاملاً نابود شده . ابراهیم مجبور شده که به سوی شمال بگریزد او از اور سوی شمال گریخته و سپس وارد سرزمینی شده پیش از اینکه سوی کنعان حرکت کند . اسناد این‌گونه ادامه می‌یابند :

" اور ویران شده و دل آدمی کباب می‌شود . خون مردم این سرزمین گودال‌ها را پر کرده و شبیه برنز داغی که در قالب ریخته شود بدن‌ها مثل چربی زیر آفتاب آب شده‌اند . معبد دودمانی ویران شده . دود چون کفنی شهرها را در خود پیچیده . آنوناکی شبیه به پرندگان مهاجر این قلمرو را ترک نموده‌اند . "

از لحاظ تاریخی این فروپاشی امپراتوری سومری از لحظه‌ای که آنوناکی این محل را شبیه به پرندگان مهاجر رها کرده‌اند بلافاصله بعد از غارت تاریخی بابل توسط یهوه رخ داده . غارتی که به داستان برج بابل مشهور شده . متناسب با چارچوب زمانی قطعی داستان پیدایش به ما گزارش می‌دهد که مردمی که آنجا بودند نزد یهوه عزیز بودند اما ناگهان مجازات شدند آن هم به دلیل گناه عجیب و غریبی که به واقع هرگز پیش از این سابقه نداشته . آن گناه این بوده که همه انسان‌ها به یک زبان سخن می‌گفتند پس خدا مصمم شده که زبانشان را مغشوش نماید . در واقع زبانشان سومری بوده ، قدیمی‌ترین زبانی که با آن بر زمین نوشته شده به هر حال گناه و تخلفشان این نبوده که آن‌ها به همین زبان صحبت می‌کرده‌اند در واقع پیدایش به ما می‌گوید که انسان‌ها گفته‌اند که بیایید شهری و برجی بسازیم که نوکش به آسمان‌ها برسد و اجازه بدهید نامی برای خود داشته باشیم و کمتر آواره کوی و دیار دیگری باشیم . برای همین بوده که بابل و برجش مورد تاخت و تاز قرار گرفته و مردمش آواره شده‌اند . آنچه که در حقیقت متن به کار می‌گیرد لغت متفاوتی است . لغت استفاده شده " shem " بوده . لغتی بر آمده از سومری . " بیایید shem بسازیم و کمتر آواره کوی و دیار دیگری باشیم " . وبری این کار دلیلی وجود داشته که شایسته است آن را دریابیم زیرا که حامل نامی است . اما واقعیت این است که لغت shem از عبارت Shaman مشتق شده که به معنی ملکوت است . مشتق شده از ریشه لغت Shema به معنی " راهی به بالا " . shem در واقع یک اثر تاریخی بوده بنایی که امروزه مناره (برج) کلیسا نامیده می‌شود . هرچه که باشد shem چیزی بیشتر از برج (مناره) کلیسا یا (مسجد) بوده . شِمها نوع کوچک و بزرگ داشته‌اند و شم

^۱ البته این توضیحات بیشتر به یک انفجار اتمی شبیه است تا حمله فیزیکی لشکری . چون اتفاق به حدی فاجعه بار بوده که آنوناکی را هم مجبور به ترک وطن نموده . م

راهی به بالا بوده و هسته اسمی عبارت **Shemana** است و **Shemana** به معنی سنگ چخماق نوکتیز است . سنگ چخماق خرد شمانایی است که آنا نامیده می‌شود . شم نوکتیز است . سنگ چخماق آنا است . **Ana** در سومری ترجمه شده به " رخشان روشن فلزی " پس **Shemana** سنگ چخماق نوکتیز است . " رخشان فلزی با روشنایی زیاد " . ظاهراً مردم دوره‌ای را **Shem** نامیده‌اند . **Shem** وقتی برای کسانی یا چیزهای فلزی به کار گرفته شده همیشه به معنی درخشان بوده در غیر این صورت معنی نوکتیز می‌دهد . به معنی چیزی در وضعیت مرتفع چیزی که سوسو می‌زند و نیرومند است .

با این توضیحات به بابل بازمی‌گردیم به جایی که کسانی این **Shem** را ساخته‌اند تا خودشان را از سرگردانی نجات بدهند اما آنچه که اسناد تاریخی بار دیگر یادآور می‌شوند و آنچه که کتاب مقدس درباره این تکه از ماجرا می‌گوید چیست ؟ ما متوجه می‌شویم که انبوهی از مهاجمان به این سرزمین یورش آورده‌اند . این مردم در این زمان هجوم آورده و آن را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند . در کتاب مقدس گفته شده که خدا گفته :

" باشد که پایین روم و زبان همه اهالی زمین را مغشوش نمایم " .

در حالیکه اسناد تاریخی قضیه را دقیق تر توضیح می‌دهند . آن‌ها می‌گویند که بعد از خرابی مهاجمان از همه سو آمدند و ما بیش از این درباره خودمان نمی‌دانیم . دلیل ساده و سر راست آسیمگی زبانی این بوده که مهاجمانی که پیش از این در آنجا نبوده‌اند و به زبان دیگری سخن می‌گفته‌اند وارد شهرها شده‌اند زیرا یهوه / انلیل به دلایلی آشفته شده بوده و سپس به ما گفته شده که این تاخت و تاز نتیجه مستقیم اختلاف میان شورای عالی آنوناکی بوده . چون پدر انلیل آنو نزدیک به بازنشستگی بوده و انلیل / یهوه تصمیم داشته که ریاست را بر عهده بگیرد . متن باستانی ادامه می‌دهد که :

آنوبه آسمان فرازید . زمین تحت کنترل انلیل در آمد دریا به حلقه‌ای محاصره شده به انکی داده شد . اما انکی از این قضیه خوشحال نبود زیرا اگر چه که او پسر جوان تر به حساب می‌آمد اما بین دو خواهر پدرش مادر او بزرگتر بود و انکی گفت :

من می‌دانم که بعد از او متولد شده‌ام اما من پسر مادر ارشدم بنابراین پادشاهی از آن من است .
منم انکی ، بزرگ برادر خدایان . من همان کسی هستم که به عنوان پسر ارشد آنو متولد شده .

در میانه معرکه درگیری بین انلیل و انکی در شورا ، پسر انکی ، خدایی به نام مردوک تصمیم می‌گیرد که اوضاع را مرتب کرده و کنترل همه چیز از جمله انسان‌ها را خود تقبل کند . در حالیکه جنگ بین دو برادر ادامه داشته تصمیم به حمایت مردوک گرفته شده . مردوک طرف انسان‌ها را گرفته و آن‌ها هم حامی او شده‌اند به جای اینکه از انلیل حمایت کنند و بنابراین انلیل هم آن‌ها را تارومار کرد و از سرزمینشان بیرون رانده آن‌ها هم شم بناکرده‌اند . بنایی برای مردوک .

" بیایید شم بسازیم به جای اینکه این جا و آنجا پراکنده باشیم " .

این همه برای انلیل / یهوه گران تمام شده ، وقتی در نسبت با انکی محبوبیتش را از دست داده تصمیم گرفته که دروازه‌های سومر را به روی مهاجمان بگشاید و اجازه بدهد که آنها از هر سو به آنجا هجوم بیاورند . کاتبان نوشته‌اند که طوفان وحشتناکی در گرفته و فرهنگ نابود شده و معبد سقوط کرده و سلسله منقرض گشته و ما شاهد آشفتگی بزرگی در زبان‌ها شده‌ایم . دروازه‌ها فروریخته و اجساد بر پهنای جاده‌ها و شاهراها و دشت‌ها ریخته و باغی نمانده . در بعضی نقاط اجساد روی هم کپه شده بودند زیرا که انلیل مهاجمان را فرستاده بوده . همه آنچه که طی هزاران سال توسط آنوناکی برای ساختن این تمدن شگفت‌انگیز ساخته شده ، تباری که با آتش اختر برپاشده و نگهبان فرهنگشان بوده در یک چشم به هم زدن نابود شده و آشکارا به این سلسله آموزش داده شده که بگریزد . ابراهیم خانواده‌اش را برداشته به شمال گریخته و در نهایت به سرزمین کنعان رفته . گفته شده که آنوناکی در این مرحله همچون پرندگان مهاجر رخت بر بسته‌اند . مشخص شده که انکی و بقیه رفته‌اند ، به کجا را کسی نمی‌داند اما شاید بتوانیم چیزی پیدا کنیم . ظاهراً که انلیل / یهوه برای مدتی ماندگار شده و گفته شده که ابراهیم با یهوه در کنعان گفتگو کرده اما کتاب جاشر این کتاب کنار گذاشته شده از کتاب مقدس چیز کاملاً جالبی را به ما می‌گوید . اینکه در واقع خدا یهوه / انلیل آخرین بار ظاهر شده اما در همان آخرین باری که در کتاب مقدس در جایی که او ابراهیم را برای قربانی کردن پسرش اسحاق (اسماعیل) امتحان می‌کند .

کتاب جاشر مدت‌ها قبل از کتاب مقدس نوشته شده ما این مسئله را می‌دانیم زیرا که در واقع اسناد بابل باستان به کتاب جاشر اشاره می‌کنند و حتی کتاب مقدس هم بر اهمیت این کتاب تاکید می‌کند که بدین معنی است که به یقین قبل از کتاب مقدس نوشته شده . کتاب مقدس به ما می‌گوید که موسی بر کوه از لرد خواسته که او را به چه نامی صدا کند زیرا که او نمی‌دانسته که او که بوده . زیرا که او می‌دانسته که این لرد نمی‌توانسته انکی یا انلیل باشد . خدایی که موسی ملاقات کرده نه یک خدا که اربابی بوده و کتاب جاشر به ما می‌گوید که او بزرگ ارباب جترو بوده مردی که نیایش انکی الواح سرنوشت را به او داده و او آن را به موسی منتقل نموده .

انلیل و انکی رفته بودند و از زمان ابراهیمیان بر این کره خاکی این خدایان تاریخ دیگری نداشته‌اند جز در اسطوره‌ها و ستایش‌ها و تکریم‌ها و آنچه که در این اسطوره‌ها تداوم یافته لغت لرد است . زیرا در وضعیت قائم مقامی‌شان بزرگان تبار و بزرگان کهانت لقب لرد را برای خود می‌پسندیدند و هر جا که در هر سندی عبارت لرد پدیدار شده در آنجا عبرانیان از آن تعبیر به خدا کرده‌اند . در حالیکه از ۱۹۶۰ پیش از میلاد یهوه / انلیل و انکی رفته بودند . چون پرندگان مهاجر پریده بودند . با توجه به هر آنچه که تا به اینجا رویداده در مسیر استفاده مداوم از آتش اختر اتفاق مهمی رخ داده و آن رفتن آنوناکی بوده و بیش از این دیگر از آتش اختر خبری نشده . بدلی برای آن پیدا شده و در اینجاست که ما ناگهان به فصل نوینی منتقل می‌شویم که با تاریخ و اسناد مخصوص به خود ما را با نخستین شرکت داروسازی آشنا می‌کند . جانشین پیدا شده بوده اما ظاهراً که هیچ

جا در اسناد ذکری از آن به میان نیامده و این به نظر مشکل‌ساز شده و بر این حکم شده که همه چیز مخفی نگه داشته شود. پای گروهی از مردم تعلیم‌دیده در میان است. کسانی که آنوناکی آن‌ها را تحت عنوان " استادان صنعت‌کار " گماشته بودند. نخستین این استادان صنعت‌کار قابیل بوده. ششمین نسل از او Tublecaim نام داشته. Tublecaim هم جزء اولین‌هایی بوده که آنوناکی تعلیمش داده‌اند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که او بزرگ‌ترین متخصص فلزات بوده. استاد کاری در انواع فلزات. کار اصلی استاد صنعت‌کار کاملاً مشخص بوده. اسناد در این باره شکی باقی نمی‌گذارند و آن تولید آتش اختر، تولید طلای خدایان بوده.

آن‌ها قاعده‌ای داشتند و قانون ساده این بوده که برای ساخت طلا شما می‌بایست طلا داشته باشید. آن‌ها می‌دانستند که این به چه معنی است به این دلیل است که وقتی به داستانی از عهد جدید می‌رسیم علاقمندی خاصی در ما ایجاد می‌شود. نسخه یونانی اولیه عهد جدید به وضوح یوسف پدر عیسی را استاد صنعت‌کار معرفی می‌کند. وقتی این عبارت به انگلیسی ترجمه شده چه اتفاقی افتاده؟

مشخص است که مترجمان با خود گفته‌اند که صنعت‌کار دیگر چه کوفتی است؟ احتمالاً نجار است! پس آن‌ها معادل نجار را برای آن انتخاب کرده‌اند و یوسف شده نجار در حالیکه در واقع او در اسناد صنعت‌کار نامیده شده اما او نه یک دروگر که یک متالورژیست کبیر و چیره‌دست بوده.

اگر بخواهیم به گذشته برگردیم باید به کتاب خروج عهد عتیق رجوع کنیم. به دور آن موسی، به جایی که یهوه رفته، انلیل رفته، انکی رفته. اینک ارباب بزرگ عهده‌دار همه چیز است او نگهدار سرنوشت است. این‌ها الواح دانش کیهانی است که از آنوناکی باقی مانده. او پسر همان Ben Hur را گماشته تا خیمه و صندوق عهد را بسازد. گفته شده که او استاد صنعت‌کار بوده او مسئول ساخت صندوق عهد و خیمه بوده. به تفصیل گفته شده که او چگونه انواع تاج‌ها و حلقه‌ها و جام‌ها و شمع‌گیرها و اشیاء طلائی فراوان را ساخته. گفته شده که در میان ای‌ن ساخت و سازها چیزی به نام نان shew هم ساخته. بدون هیچ‌گونه توضیحی کار انجام شده. کاسه و شمع گیر و نان شیو خیلی چیزهای دیگر ساخته شده. اما هیچ کس نمی‌گوید که نان شیو دیگر چیست. فقط گفته شده که شیو نان عهد بوده. آن را با لغت عهد تعریف کرده‌اند. لغتی که امروزه به معنی توافقات قراردادی است یا موردی که با اسناد و مدارک حقوقی شناسایی می‌شود. اما در واقع به این معنی است که " تو نان بخور " نیایشی به درگاه پروردگار که بیشتر در این باره پدید آمده بود و بعدها در دور آن مصریان احیاء شده بر این نکته تاکید می‌کند که: " امروز نان روزانه ما را بده " .

پنداری که به معنی یک جور تغذیه روزانه مداوم است. در واقع یک چیز خیلی خاص درباره نان شیو وجود داشته و آن این بوده که نان شیو در واقع یکی از مکمل‌های اصلی آتش اختر بوده. کتاب لایوان ما را به نان شیو ارجاع می‌دهد و می‌گوید: " آرد سفید و کیک‌های پخته آنجاست و درهرردیف صمغ کندر قرار داده شده " .

عبارت آرد که امروزه ما به کار می‌بریم در ترجمه این بخش از کتاب مقدس در واقع اشتباه است زیرا کتاب در واقع از عبارت پودر استفاده کرده و اگر کسی به متن اصلی رجوع کند متوجه می‌شود که هر بار که از لغت پودر

استفاده شده نه آرد بنا به دلایلی و یکی از آن دلایل کشیدن بحث به نان درست کردن ، آنها تصمیم گرفته اند که از عبارت آرد استفاده کنند . اما در هر دو موقعیت لغت پودر بوده . پس آنها پودر را با صمغ کندر قاطی کرده اند و جانشین آتش اختر مورد نظرشان را ساخته اند .

اسناد مکاتب اسراری به شکل واضح تری می گویند که این پودر سفید طلا بوده . پس ناگهان متوجه می شویم که این طلا علاوه بر رنگ های قرمز و سیاه به شکل سفید هم هست . این بسیار مهم است چون در کتاب خروج آمده که موسی گوساله طلایی که بنی اسرائیل ساخته بودند را در آتش سوزانده و پودر حاصل از آن را جمع آوری نموده و در آب حل کرده به بنی اسرائیل نوشانده .

در اینجا به درستی از لغت پودر استفاده شده . اما سوزاندن طلا چطور ممکن است ؟ شما طلا را در آتش قرار بدهید تبدیل به پودر نمی شود بلکه طلا ذوب می شود . پس این پودر جادویی چه بوده که به بنی اسرائیل خوانده شده ؟ از چه راهی می توان فلز طلا را به پودر سفید تبدیل کرد شبیه کاری که موسی انجام داده ؟

حقیقت در اینجا این است که برای ساختن طلا باید طلا داشت و پودر سفید هم طلا بوده و نقطه آغازین برای تولید طلا طلاست . پس برای تولید پودر سفید شما باید با طلاکاران را شروع کنید و این داستان چرخشی ادامه دارد و ما را در مسیر ممارست برای کیمیاگری باستان قرار می دهد جایی که گفته می شود : " طلا نجیب و اصیل است و طلا حقیقت است " . با استفاده منظم از آتش اختر آنوناکی که خود آن را طلای خدایان می نامیدند چون باعث تقویت ملاتونین و سرتونین می شده پذیرنده وارد قلمروهای هوشیاری و آگاهی می شده این قلمرو پهناور روشنگری سطح شارون نامیده می شده . سطح مدار نور و آتش اختر ریشه این نور بوده . پس بی بصیرتی (تاریکی) سنگین این جهانی می تواند به روشنایی به سفیدی و به طلا تبدیل شده و این بنیان پرداختن به کیمیاگری پس از آن است . نان شیو غذای مسیحای مصری بوده و این کاملاً جالب است . این لغت در اسناد بارگاه دراگون به صورت مسیحای مصری ثبت شده . ما مسیحا را به تبار عبرانی ربط می دهیم نه به تبار مصری که در واقع آنها هم مسیحا نامیده می شدند . چون آنها با Mesa تدهین می شدند آنها دراگونها بودند و به ناگاه متوجه می شویم که تبار داوودی به مصر بازمی گردد نه اینکه به شکلی سر راست از ابراهیم و تباری که از آن سخن گفتیم سر برآورد . تباری که مفقود شده و دوباره بازگشته .

پس ما پودری سفید رنگ را داریم ما نان شیو را داریم . چیز دیگری که در کتاب مقدس ذهن ما را به خود مشغول می کند ماده عجیب دیگری است که به ناگاه در حوالی دور آن موسی ظاهر می شود .

" مردم نمی دانستند که آن چیست ؟ آنها فکر می کردند این برف است این یزدانی و غذایی شگفت انگیز است . آنچه که آنها می گفتند این بود " .

اگر ما کتاب " عهد عتیق یهودیان " را مطالعه کنیم متوجه می شویم که این Mana / مَن است . بخش Man از Mana در زبان یهودی به معنی " این چیست " است . این غذای اسرارآمیز عجیب مَن مخفی به معنی این چیست است . نکته جالب دیگری که درباره لغت مَن متوجه می شویم این است که این چیست یا Mana مخفف

Shemana است . Shemana سنگ چخماق نوکتیز بوده . این چیست سنگ چخماق نوکتیز بوده (بدین معنی که شبیه آن بوده .م) وقتی بنی اسرائیلی‌ها آن را دیده‌اند به یکدیگر گفته‌اند این چیست ؟ موسی گفته این نان است . سپس سپیدی مَن توصیف شده . گفته شده شبیه برف بوده و شیرین مزه و شبیه عسل و نان نامیده شده . وقتی صندوق عهد کامل شده هارون برادر موسی گفته کوزه‌ای پر از مَن در صندوق بگذارند و کتاب مکاشفه عهد جدید داستان را ادامه می‌دهد و می‌گوید :

" بر آن کس که پیروز گردد مَن نهان عطا خواهم کرد و ریگی سپید خواهم بخشید که بر آن نامی جدید حک شده که کسی آن را نشناسد مگر کسی که آن را می‌گیرد "

مکاشفه ۲:۱۷ / ترجمه پیروز سیار

مدتها بعد در معرفت جام یا بهتر بگوییم جام اروپایی و ۱۲۰۰ سال پس از آن با نقل قولی مواجه می‌شویم :
" در انتهای سنگ کتیبه حروفی مشاهده می‌شود که نام اصل و نسب آن‌ها آمده ، چه دوشیزه باشد چه پسر بچه ، آن اسامی به سالکان جام مربوط می‌شود . هیچ کس نمی‌تواند نوشته‌های روی سنگ را بخواند جز کسی که برای آن فراخوانده شده و پس از آن ناپدید می‌شود . " خوب در اینجا یک خط موازی بین نقل قول کتاب مکاشفه و معرفت جام در قرون وسطی وجود دارد و آن اشاره به یک سنگ است و اشاره به سفیدی است و اشاره به نامی و عبارت شیم اگر خاطرتان باشد ترجمه شده بوده به " نام " .

" بیایید نامی برای خود بسازیم مبادا که این جا و آنجا پراکنده باشیم " .

در واقع " نام " عبارت معادل است و در اینجا از سنگ چخماق نوکتیز Shemana و Mana استفاده شده هم پیوند با نام تبار سلطنتی و این نام جام بوده . در کلیسای جامع شارتر در فرانسه تندیس از کاهن شاه کبیر ملیشیزدک وجود دارد که نان و شراب را به ابراهیم عرضه می‌کند که سنت آئین عشاء ربانی است اما تندیس ملیشیزدک از دور آن ابراهیم تفاوت عمده‌ای را به نمایش می‌گذارد . او جامی عرضه کرده که در آن نان است . نان و شراب نامیده شده اما در واقع همه آنچه که کسی می‌تواند ببیند نان است و این خیلی جالب است و دلیل جالب بودن آن این است که اسناد معبدی در همان دم شراب و قرمزی را آتش اختر توصیف می‌کنند و خون جام به عنوان نان جدید جایگزین شده . ناگهان " آتش اختر " نایاب شده و مَن جای آن را گرفته که نه محصولی طبیعی که محصولی کاملاً مصنوعی بوده و طلای سفید . این نان برای تغذیه کالبد نورانی استفاده می‌شده . در ۲۲۰۰ پیش از میلاد هم ترشحات غددی بدن انسان مطرح بوده .

آن چنان که در کتاب مرگ و دیگر بایگانی‌های مصری نوشته شده فراعنه طی سفرشان در هر مرحله می‌پرسیدند

: این چیست ؟ Shemana ؟

این مَن است این طلاست . این غذای سفید است در سنت کیمیاگری سنگ فلاسفه نامیده می‌شود که گفته می‌شود می‌توانسته عناصر پایدار را به طلا تبدیل کند . در محتوای متالورژیک پیشرفته و همچنین در سطح معنوی و روحانی بر این موارد تاکید می‌شود و روشننگری قرار دادن شخص خاکی در یک وضعیت بالاتری از هستی است

. انتقال خونش به طلا (تبدیل خونش به طلا) . پس قاعده این بوده که برای ساخت طلا شما می‌بایست طلا داشته باشید . در اینجا بحث بر سر دو شکل متفاوت از طلاست طلایی که ما می‌شناسیم چیز مشخصی است و شبیه همان چیزی است که به نظر می‌رسد اما وضعیت بالاتری از طلا هم وجود دارد . موضوعی که باید درک کنیم این است که طلایی در بُعدی متفاوت هم وجود دارد . پودر سفید طلایی که به شکلی غیره منتظره شبیه هیچ فلزی به نظر نمی‌رسد . این من پنهان است . پنهان شده چون شبیه چیزی که به نظر می‌رسد نیست . باز هم طلاست و این رازی است که بر استاد صنعت کار مکشوف است .

در نوشته‌های کیمیاگری " روزاریان فلاسفه " نامیده شده و در علم هندسه سنگ مخفی . دایره‌ای دور زن و مرد کشیده می‌شود بیرون از آن یک مربع و بیرون از مربع یک مثلث و حول آن یک دایره . به این شکل شما سنگ فلاسفه را در اختیاردارید آن را می‌توان در طرحی که توسط لئوناردو داوینچی کشیده شده به خوبی مشاهده نمود . یک مربع و یک مرد و زن درون آن آیا به واقع سنگ فلاسفه‌اند . در دانش هندسه که این‌گونه معرفی شده . من سعی کردم که از پاره‌ای از محققان پیرسم که به واقع سنگ فلاسفه معرف چه چیزی است . واقعاً یک سنگ بوده یا سنگ نمادی است برای چیزی ؟ پاسخ این بود که به واقع سنگ است چون فلز محسوب می‌شود حتی اگر فلزی معدنی نباشد . و یکبارهم پاسخ عجیب و غریبی به من داده شد . شاید هرچه که زمان بگذرد برداشت‌هایم افزوده شود اما به من گفته شد که سنگ را می‌توان به شکل فنجان‌ی که تا نیمه پر از آب شده تصور نمود . برای برخی از ما بخشی از فنجان پر است وبری برخی بخشی خالی .

خوب با این توصیفات این سنگ یک تکه جواهر است یا سنگی معمولی است ؟

درک ما از این همه دچار دوگانگی شده برخی جنبه مثبت قضیه را نگاه می‌کنند و برخی منفی و کسانی که مثبت نگر هستند ریشه و منشاء سنگ را در خواهند یافت . در قلمرو افسانه پرسپوال - یکی از شوالیه‌های میزگرد شاه آرتور - که در قرون وسطی نوشته شده گفته شده که " شوالیه‌های معبد " ، شوالیه‌های " قلعه جام " با استفاده از خالصترین نوع سنگ زندگی می‌کردند . اگر شما نامش را نمی‌دانید بدانید که نامش **Labit, Exceles** است . از پودر این سنگ است که ققنوس از خاکستر بر می‌خیزد اما خاکستر به سرعت به زندگی خود بازمی‌گردد و ققنوس نور درخشانی را از خود بروز می‌دهد تا آنجا که بسیار زیباتر از قبل به نظر می‌رسد . ظاهراً خیلی‌ها از عبارت **Labit, Exceles** در شگفت‌اند بیشتر بازی با کلمات به نظر می‌رسد و از ترکیب دو چیز ساخته شده **Labit Exceles** به معنی سنگی از آسمان است . **Labit Exceles** بسیار شبیه خود سنگ فلاسفه است . هر طور که بخواهیم به این قضیه نگاه کنیم این نکته را نمی‌توانیم نادیده بگیریم که درباره سنگی از ملکوت سخن می‌گوییم یا سنگ اکسیر / **Elixir** حرف ما درباره **Shamama** است . درباره سنگ ملکوتی است . سنگ چخماق نوکتیز . درباره من که جانشین " آتش اختر " بوده .

پس شرح حکایت پرسپوال از این قرار است که ققنوس از خاکستر بر می‌خیزد و باز به آن بازمی‌گردد در پرتو این از هر آنچه که بیش از آن بوده تابناک تر و زیباتر می‌شود . اما ققنوس چیست ؟ گفته شده که نام پرنده‌ای

است . در واقع اینطور نیست . لغت Phoenix از هر میتولوژی درباره پرندگان بسیار بسیار قدیمی تر است . Phoenix لغت فنیقی باستانی است به معنی " سرخ طلا " ، " آتش اختر " این حکایت آتش اختر است که بدون اینکه برایش مهم باشد چیزها چطور ویران شده‌اند آنها را تغییر داده و متحول می‌کند آن هم تابناک تر و روشن تر از قبل . نکته جالب درباره نمادگرایی " آتش اختر " این است که آئین آتش اختر تا به امروز در میان گروه‌های خاصی برقرار مانده . البته آنها کاملاً نمادین هستند کمی شبیه به فراماسونری و مثل بسیاری از آئین‌ها احتمالاً آنها اصلاً نمی‌دانند جریان چیست و چرا این کار را انجام می‌دهند .

زیرا آنها به ما گفته‌اند که رازها گمشده‌اند و ممکن است یکی از روزهایی که ما مناسک را انجام می‌دهیم رازها بازگردند (خنده سخنان) . یکی از این آئین‌ها برای معرفی " آتش اختر " بارها از صلیب در دایره استفاده کرده . اما یکی از آنها که از همه جالب تر است نهمین درجه است که در یکی از " گروه‌های معبدی " اجرا می‌شود می‌توان در این نمادگرایی آتش اختر را تا گذشته بسیار دور و رای اسناد شریعت دنبال کرد و این با شریعت عبرانی بسیار مرتبط است . زیرا آنها دو مثلث‌اند برای معرفی " آتش اختر " . یکی یک مثلث قائم عادی است و می‌گویند که مثلثی طلایی است که به نور تبدیل خواهد شد و آنها مثلث دیگری دارند که کسی در حول و حوش حملش می‌کند و این مثلث معرف آب است . معرف خون است معرف ماده . پس این مثلث در اینجا معرف روح است معرف نور و طلا و آب و خون و ماده . و وقتی که طی مراسم این مثلث‌ها به هم قفل می‌شوند Gem نام می‌گیرند و در نهایت روح ماده Gem نام می‌گیرد . از آنچه که دیگر درجات در اینجا به کار می‌گیرند مطمئن نیستیم اما آن چنان که پیش از این گفتم یک سنگ می‌تواند ریگ باشد یا جواهر . به روشنی مشخص است که نمادگرایی این مراسم آتش اختری با میراث سنگ فلاسفه باستانی گره خورده . متن قدیمی اسکندرنی آن را سنگ بهشتی می‌نامد . این قضیه جالب تر شده و با چیزهای حیرت‌انگیزتری همراه می‌شود و بار دیگر ما درباره فلزکاری امروزی و جنبه‌هایی از شیمی چیزهایی می‌آموزیم . متن اسکندرنی ما را به دور آن پیش از میلاد باز می‌گرداند و می‌گوید که " سنگ فلاسفه " سنگ سفید بهشتی . سنگ " نام " وقتی بر ترازو قرار داده می‌شود مقدارش می‌تواند سنگین تر باشد اما وقتی به شکل پودر در می‌آید می‌تواند هم وزن با یک پر باشد . خیلی نکته جالبی است نه .

ما چیزی را در اختیار داریم که وقتی خودش را بر کفه ترازو بگذارید سنگین تر است تا وقتی که تبدیل به پودر شود که در آن صورت یک پر از آن سنگین تر خواهد بود . اگر کسی از شما ویدئو دیدی هودسون را دیده باشد ایده‌ای به ذهنش خواهد رسید . فرمولی برای آن وجود خواهد داشت . فرمول ریاضی اما فرمولی که کل این فرایند بر اساس آن بنا شده . خیلی ساده .

$$-1+1+0 = \text{خیلی ساده به نظر می‌رسد نه } -1+1 \text{ در عمل برابر است با } 0 .$$

بسیار بی‌پرده و آن چنان ساده که من با خود گمان کردم این یک چیز بسیار خوب است که باهوش‌ترین مردمان جهان آن را به کار گرفته بوده‌اند (با خنده) . اما، سپس آنها گفتند که در موردش فکر کن، این اندیشه‌ای است

که تنها وقتی عملی است که همین طور در سطح نظری باشد، ولی وقتی وارد عالم واقعیت شود نمی‌توان آن را به کار بست.

اگر شما مقدار مثبتی از چیزی را داشته باشید، به میزان مثبت ۱ تا از این‌ها، شما نمی‌توانید به میزان منفی ۱ تا از همان‌ها را بهشان اضافه کنید و نتیجه‌ی مطلوبی به دست بیاورید. چرا که همچنان همان چیز آنجا است! شما می‌توانستید عملاً این را فاکتور بگیرید (یکی ازش کم کنید/منها کنید) و پشت سرتان پنهانش کنید، وانمود کنید که این چیزی نیست، اما در واقع هنوز هم چیز تأثیرگذاری است. لذا، این ایده به ناگاه ترسناک می‌شود، همین ایده‌ی ساده تبدیل به چیزی کاملاً غیرممکن می‌شود. شما نمی‌توانید مقداری به اندازه‌ی منفی ۱ را به چیزی اضافه کنید، مثلاً به مقداری مثبت از همان چیز اضافه‌اش کنید، چرا که نهایتاً به هیچ خواهید رسید. این بود که آن‌ها خندیدند و گفتند: تو نمی‌توانی!

خوب به نظر می‌رسد که شما می‌توانید. و در واقع یک‌بار دیگر آن‌ها درباره "سطح شارون" سخن آغازیدند درباره سطح مدار نور. زیرا چیزی که عملاً واقعی است و مطلقاً هیچ است برای ما خیلی ساده چیزی است که نمی‌توانیم ببینیم. و به این معنی هم نیست که وجود ندارد. مخفی است و در جای دیگری قرار دارد چون چیزی نیست چیزی هم نمی‌بینیم در واقع ما دائماً با چیزهای زیادی که نیستند احاطه‌شده ایم ما به سادگی از آن‌ها آگاه نیستیم. اینکه حسشان نمی‌کنیم یا نمی‌توانیم ببینیم یا لمسشان کنیم به این معنی نیست که وجود ندارند فقط به این معنی است که در بعد متفاوتی قرار دارند. این چیزی که آن‌ها به ما می‌گویند، هیچ نیست. ما می‌توانیم مقدار مثبتی را اضافه کنیم و سپس مقداری منفی را اضافه کنیم، و بدین طریق آن را به بُعد دیگری منتقل کنیم. وقتی که این چیز در بُعد دیگری قرار دارد، حتی یک پر هم می‌تواند با آن برابری کند. زیرا نه فقط وزنی کمتر از خود را پدید می‌آورد بلکه می‌تواند ناپدیدشدگی فیزیکی را هم موجب شود. در واقع می‌توان فلز را برداشت و تبدیل به پودر سفید نمود. در حالت اول فلز نسبت به خودش سنگین است. شبیه به آنچه که در متن اسکندریانی گفته‌شده وقتی به پودر تبدیل شد سبکی آن در حدی خواهد شد که می‌تواند یک پر را در طرف دیگر ترازو برابر با آن قرار دهید یا حتی تمام این‌ها می‌تواند از جلوی دید ما ناپدید شود. این ناپدید شدن به معنی گم شدن نیست چون می‌توانید برش گردانید. این فقط انتقال به "سطح شارون" است.

فلزی که برای ما با نام طلای سفید مشهور است ناگهان با این قضیه کمی مهم‌تر می‌شود. چون وقتی که شما به متون اولیه مراجعه می‌کنید نه فقط درباره "آتش اختر" و "سرخ طلا" سخن می‌گویند بلکه ناگهان درباره "طلای سفید" هم سخن به میان می‌آید نه فقط درباره پودر سفید بلکه درباره "طلای سفید". طلای سفید چیزی است که امروزه ما در جواهر سازی به کار می‌بریم و از فلزی به نام پلاتین به دست می‌آید. پلاتین فلزی است بسیار سخت، سفید و بی‌لک و خدشه و در گروه پلاتینوم قرار دارد. نخستین بار در برزیل و کالیفرنیا در ۱۸۰۳ کشف‌شده و به خاطر نهایت قدرتش این فلز سفید سخت در همه نوع صنعتی استفاده می‌شود. از آن‌ها در ماشین‌سازی در جراحی و ابزارهای نوری و همه چیزها استفاده می‌شود. گفته‌شده که پلاتین در ۱۸۰۳

کشف شده اما طبق اسناد سومری این قضیه اشتباه است چون آن‌ها درباره این فلز اطلاع داشته‌اند پس آنچه که در دایره المعارف های ما آمده تاریخ‌های کشف دوباره باید به حساب آیند.

شبه بسیاری از رازهای باستانی برای سده‌ها و بلکه هزاران سال ناپدید شده‌اند زیرا کسی مصمم نبوده که تاریخ آن‌ها را دوباره بنویسد. اگر چه که آن‌ها از این گروه فلزات باخبر بوده‌اند ولی مورخان فکر نمی‌کرده‌اند که چنین چیزی صحت داشته باشد پس در ترجمه آن از قلع استفاده کرده‌اند. چون نویسندگان سومری فلز سخت درخشان Shamana را " سنگ چخماق نوکتیز از جنس طلای سفید " توصیف می‌کردند. وقتی که درباره چیزهایی که آن‌ها برای کارهایشان مورد استفاده قرار می‌دادند مطلع می‌شویم کاملاً مشخص می‌شود که این فلز قلع نبوده. قلع هرگز قدرت کافی برای ساخت مصالحی که آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند را نداشته.

آن‌ها واقعاً دست به عمل زده بودند، واقعاً در حال انجام جراحی پیوند مفصل ران بودند، پیوندی به وسیله سنگ چخماق از این سنگ‌های چخماق آن‌ها به کیفیتی به نام Highward^۲ دست‌یافته‌اند. ناگهان ما نه فقط متوجه چیزی می‌شویم که صعود می‌کند نه فقط به معنی چیزی که شکلی نوکتیز دارد بلکه به آن در اسناد " استاد صنعت‌کار " اشاره شده به عنوان کیفیت یا وضعیت Highward. کیفیت Highward چیست؟ این چیست؟ این چیست من است. فلزی در وضعیت متعالی. امروزه در رده‌ای جای می‌گیرد که آن را متالوژی فوق اسپین^۳ می‌نامند. فقط با درک دانش متالوژی فوق اسپین است که کسی می‌تواند چیزی را برداشته و به معادله هیچ چیز اضافه کرده و اصل $1-1+1=0$ را اجرا کند. در این نقطه است که می‌توان پراتنز باز کرد و ساعت‌ها در باره کیمیاگری و تبدیل فلزات به طلا سخن گفت. چیز مهمی که باید مد نظر قرارداد در اینجا این نیست که این درسی درباره کیمیاگری قرون وسطی نیست. این برای درک ماست که فلزاتی بوده‌اند که در وضعیت Highward در اسناد صنعت‌کاری مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. در وضعیت فوق اسپین. وضعیت فوق اسپین وضعیتی است که در آن الکترون‌ها نسبت به وضعیت فلزی نرمال واکنش متفاوتی نشان می‌دهند. در این وضعیت است که ما می‌توانیم فلز را به وضعیت Highward یا فوق اسپین منتقل کنیم.

^۲. این اصطلاح معادل سر راستی به فارسی ندارد. می‌توان گفت متعالی، رو به بالا وضعیت روبه پیشرفت و فوق اسپین ...

^۳. برخی خصوصیات مواد مثل جرم یا بار الکتریکی از سالیان پیش شناخته شده بودند، اسپین هم یکی از خصوصیات است که می‌توان آنرا همانند جرم یا بار الکتریکی به یک ذره، اتم یا هسته نسبت داد. در فیزیک کوانتمی برای نشان دادن و بررسی تحول یک سیستم فیزیکی، حالت (state)هایی را به سیستم نسبت می‌دهند که نشان دهند وضعیت سیستم است. زمانی که یک سیستم فیزیکی از چند ذره ساخته می‌شوند می‌توانیم با جمع جبری بار الکتریکی، بار الکتریکی کل سیستم را حساب کرد هم چنین با جمع جرم تک ذرات می‌توان جرم کل سیستم را حساب نمود اما برای جمع اسپین ذرات باید از قوانین فیزیکی مربوطه استفاده نمود، باری موقعی که مثلن در مورد الکترون‌ها صحبت می‌کنیم می‌دانیم که الکترون‌ها ذراتی بنیادی با جرم و بار الکتریکی معلوم اند، علاوه بر این الکترون‌ها دارای اسپین اند. موقعی که قرار است الکترون‌ها کنار هم قرار بگیرند (مثلا در یک مدار اتمی) هر الکترون پیش روی خود فضایی‌هایی مجاز می‌بیند که می‌تواند در آن‌ها قرار گیرد و به دور هسته بچرخد. هر یک از این فضاها (اوربیتال‌ها) حداکثر می‌تواند توسط دو الکترون اشغال شوند که این دو الکترون حتمن باید دارای اسپین‌هایی با مقادیر غیر یکسان باشند، وقتی تمام این اسپین‌های الکترون‌های ماده ای هم سو باشند، حالتی فراهم می‌شود که به آن حالت اسپین زیاد گفته (high spin state) میشود.

Shem Ana ، Fire Stone Ana ، Highward Fire Stone سخت است و درخشان و احتمالاً فلزی

از گروه پلاتین . از طریق توالی‌های گرمایشی و سرماایشی اکنون ثابت شده که می‌توان این فلزات را صدها بار منبسط و منقبض نمود وزن را تا حد هیچ پایین آورد و آن را " به سطح شارون " منتقل کرد .

این داستانی واقعی است از وراثت نه از آدم به داوود و عیسی که وراثتی از قایل به داوود و عیسی . متأسفانه پیرانه سر آدم بیچاره بخشی از این برنامه نبوده اما حوا بوده . Cain یک نام نبوده پادشاهی بوده وارث یک تبار . اما وارث تبار چه کسی ؟

کتاب مقدس به ما می‌گوید که حوا گفته که : " من او را از لرد حاصل نمودم " . و لرد انکی بوده . انکی به معنی کهن الگو . این بسیار جالب است . در طول تاریخ عبارتها و نام‌های بسیاری استفاده شده و زمانی هم بوده که انکی را " کهن الگو " لقب داده‌اند . این‌گونه نبوده که مردم هزاران سال قبل بی‌مقدمه و کاملاً ناگهانی بخواهند به انکی لقب " کهن الگو " بدهند . ما سر آغاز وراثتی را در اختیار داریم که نه تنها تبار شاهانه یهودیه را خلق کرده بلکه پادشاهی آغازین مصر را هم موجب شده - در هر دوی این سرزمین‌ها از " آتش اختر " استفاده می‌شده - تنها تفاوت با مصر این بوده که آن‌ها در سطحی دنیوی تر دیده شده و زن سرخ‌پوش ، Whore ، Harlot و معشوقه دلبنده معرفی شده . و البته در نهایت متالوژیستهای مصر هم نقل مکان کرده‌اند . زیرا در واقع آتش اختر معشوق دلبنده با نوع آنوناکی اش مطابقت نداشته . وقتی در نهایت در بازی پادشاهان به بازی گرفته شده آنچه که آن‌ها به عنوان راه حل در نظر گرفته‌اند منطقی‌ترین کار در جهان بوده . به عوض اینکه شما از این هورمون‌ها به صورت مستقیم تغذیه کنید چیز بیشتری به شما داده‌اند . به عوض اینکه به شما هورمون جایگزین یا هورمون مکمل داده شود آن‌ها فکر کرده‌اند که چرا کار هوشمندانه‌تری را انجام ندهند با خود گفتند که چرا آن‌ها را با چیزی که خودشان می‌توانند بسازند تغذیه نکنیم با تراوش هورمونی .

به این شکل شما آن را برای خودتان تولید می‌کنید . لازم نیست که به دنبال مصرف مکمل از جای دیگری باشید . امروزه شرکت‌های شیمیایی هستند که در صنعت درمان ارگانیک فعالیت می‌کنند که می‌توانند و می‌بایست سرتونین و ملاتونین را از این نوع مکمل‌های هورمونی را عرضه کنند . تفاوت عمده‌ای که در این میان وجود دارد این است که آن‌ها آن مکمل‌ها را از غده‌های حیوانات مرده فراهم می‌کنند و آنچه که ما از آن صحبت می‌کنیم به انسان زنده مربوط می‌شود . حتی اگر آن را از حیوانات زنده عادی بگیرند از نوع مرده آن بهتر است . از لحظه مرگ مکمل‌های سرتونین و ملاتونین بلافاصله خراب شدنشان شروع می‌شود . آن قدر سریع که می‌توان آن را بازمانی که صرف خرید یک بیسکویت شکلاتی می‌کنید مقایسه کرد . آن دیگر نه ملاتونین زنده که مرده است اما در واقع شما مقدار زیادی از آن را خودتان دارید . خوب حالا اگر مسائل مربوط به تولید را به حال خود رها کنیم و محصول تولیدی هم همان چیزی باشد که ما می‌خواهیم نخستین مکمل تولیدی در واقع باید غده‌های شما را شارژ کند تا موجب شود که آن‌ها هورمون‌های بیشتری تولید کنند و نتیجه آن چه خواهد بود ؟ نتیجه آن ماده‌ای خواهد بود به نام " مَن " . Shemana ، نان شیو .

اما این از طلا و پلاتین ساخته شده بود، و اکنون آزمایشها تفاوت بین این دو را نشان داده‌اند. هیچ‌گونه شکی باقی نمی‌ماند که ، اسناد قدیمی صحیح بوده‌اند. چرا که وقتی این اسناد به ما می‌گویند که طلای سفید چه کارکرده، در مقابل طلای قرمز چه کارکرده ، از لحاظ علمی ثابت شده است که طلای قرمز، طلایی است که روی غده‌ی پینتال اثر می‌گذارد، و اینکه طلای سفید هم کاملاً روی غده‌ی هیپوفیز اثر می‌گذارد. از طریق استخراج مواد از هردوی این‌ها، شما هم ملاتونین تولید می‌کنید و هم سرتونین. سرتونین غده‌ی پینتال را تغذیه می‌کند تا ملاتونین بیشتری تولید کند. لذا با دریافت هردوی آن‌ها ، نهایتاً شما میوه‌های "درخت حیات" را می‌چینید. و همان طور که در کتاب پیدایش نقل شده :

... "هان که او در حال تبدیل شدن به یکی از ماست".

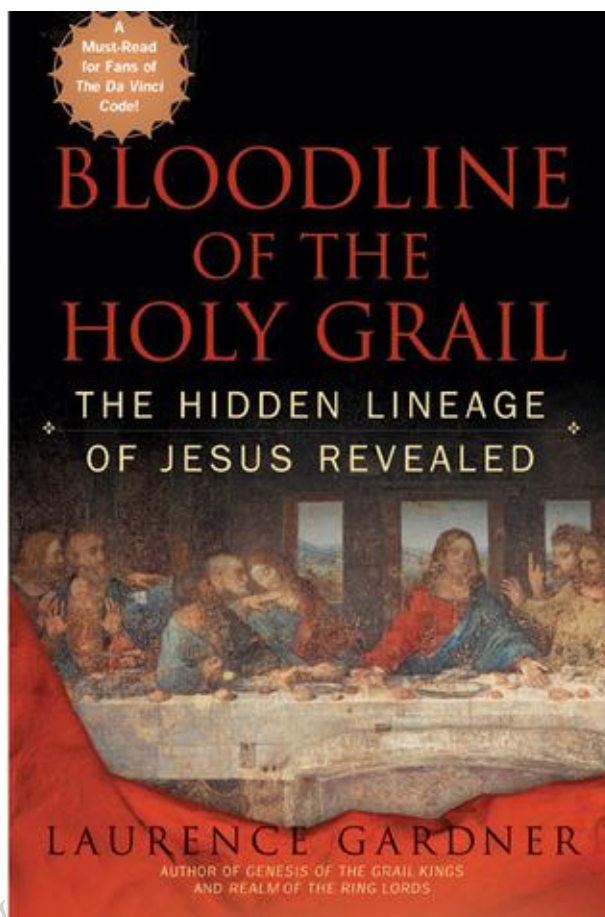
<https://www.facebook.com/Lostbookofenki>

تبار جام مقدس

افشای دودمان مکتوم عیسی

سخنرانی استاد لارنس گاردنر برای معرفی کتابشان^۱

ترجمه : مهر



نمی‌خواستیم کتاب تبار جام مقدس را بنویسیم . این کتاب به صورت اتفاقی نوشته شد نه با طرح و برنامه ریزی قبلی و نوشتن آن با توجه به این واقعیت رخ داد که بنده حدود ده سال اخیر را به سمت مورخ و تبارشناس ارشد سی و سه خانواده سلطنتی گماشته شده بودم . بر این اساس که طی دوران قدیم شواهد مستندی برای تاریخ خاندان‌های سلطنتی و انشعابهای نجیب زادگی و خاندان‌های فرمانروا و اشرافی‌شان وجود داشته نوشته شد . آنچه که انجام دادم کنار هم گذاردن نوشته‌ها بر اساس ترتیب تاریخی‌شان بود . گزارش‌هایی از چیزهایی که این خاندان‌ها از ماهیتشان مطلع بودند اما لزوماً از جزئیات آن چیزی نمی‌دانستند . این دلیل چرایی این نکته است که در بریتانیا و اروپا لزوماً زمان بسیار کمتری جهت شرح این وجه کتاب مقدسی صرف کرده‌ام . چرا که شمار زیادی از مطالب این‌چنینی که امشب صحبتش را کردیم در اروپا وجود دارد که خوانندگان آن را از نظر گذرانده‌اند و مطالعه نموده‌اند . وقتی کتاب از زیر چاپ بیرون آمد این که عیسی ازدواج کرده بود و ورثه

^۱ خوانندگان عزیز توجه داشته باشند که لحن این گفتار در اصل به شکل سخنرانی بوده که به شکل مکتوب در آمده و برای منابع و ارجاع‌ها باید

به کتاب اصلی رجوع کنید . م

داشت برای اکثریت این مردم اصلاً چیز اسرارآمیزی نبود چون این موضوع در خیل عظیمی از آرشيوهای خانوادگی به ثبت رسیده بود و نه حتی به صورت محرمانه بلکه عموم هم به این آرشيوها دسترسی داشتند. اسناد منتشرشده از مری، ملکه اسکاتلند درباره آن به تفصیل سخن گفته و اسناد جیمز دوم بریتانیایی که در ۱۶۸۸ عزل شده هم در این باره حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

با کنار هم قرار دادن نسل اندر نسل این ماجرا ما در واقع چیزی را برای آیندگان جمع‌آوری نموده‌ایم که در آن مرحله زمانی که بنده شروع به کارکردم در جعبه‌های قفل شده پنهان شده و در قفسه‌های خاک گرفته رها شده بودند و من در واقع در موقعیتی قرار گرفته بودم که گویی این اسناد و مدارک با من سخن می‌گفتند و فریاد می‌زدند که: "بنگر، این‌ها را آخرین بار در ۱۷۲۳ گشوده‌اند".

خب در واقع برخی اسناد و مدارک مستند خیلی قدیمی نه فقط طی دهه‌های ۱۷۰۰ برای آخرین بار قرائت شده‌اند بلکه در واقع به عنوان مدرک صدها سال قبل از آن نوشته و بایگانی شده‌اند.

این کتاب تصادفاً و احتمالاً طی دوره زمانی که داشتم روی گذشته کاری کردم نوشته شده. حدود ده یا دوازده سال پیش از این من این کار را با حکم‌های جداگانه‌ای از طرف خانواده‌های جداگانه شروع کردم آن هم برای کار پژوهشی روی شجره نامه‌هایشان. آنچه که رخ داده شروع یک همگرایی بوده. همگرایی بسیار واضحی که کار روی آن زمان زیادی را مصروف خود نموده. تبارشناسی‌ها با بررسی گذشته انجام می‌شوند و گذشته‌ها کنار یکدیگر قرار گرفته و با ساخته شدن گذشته شکلی مثلث گونه رخ نموده. از یک شالوده فوقانی بزرگ با خطوط متعدد خانوادگی که سوی یک نقطه متمایل شده‌اند. به ناگاه چه بودن این نقطه را دریافتم و گفتم: "وای اگر بدانید چه یافته‌ام؟" آن‌ها گفتند: "خوب شما متوجه شده‌اید که جد فلانی و فلانی که بوده؟ من گفتم: "نه نه نه خوب در واقع متوجه شدم که این همه از خاندان یهودا در قرن اول نشأت گرفته" و آن‌ها گفتند: "اوه خوب ما که همه این‌ها را می‌دانستیم. آنچه که از شما خواستیم انجام دهید به خاطر خودتان بوده... " بنده هم گفتم: "خوب بیرون از این اتاق میلیون‌ها نفر هستند که چیزی در این باره نمی‌دانند. پس بگذارید این مثلث را معکوس کنیم و برای خود کتابی شود"

و این است ماجرای شکل‌گیری این کتاب.

مهم‌تر اینکه طی شش سال گذشته بنده ^۲ Grand Prior بریتانیایی تبار مقدس سنت کلمبیا^۳ بودم، مسندی سلطنتی وابسته به کلیسای سلطنتی. این گونه بود که به اسناد کلیسای سلطنتی که قدمتشان به ۳۷ میلادی می‌رسید دسترسی پیدا کردم و به خاطر ضمایم اسناد خاندان‌ها و گروه‌های شوالیه گری به اسناد معبدی هم دست یافتم. همان اسنادی که شوالیه‌های معبد به علت ضدیتشان با نظام کلیسا در ۱۱۲۸ از اروپا بیرون برده شدند و به این دلیل کلیسا از وجود آن‌ها تا سرحد مرگ ترسیده بود چون آن‌ها از تبار و تبارشناسی سخن می‌گفتند. موضوعی که درباره‌اش سخن خواهم گفت.

پس امشب قصد داریم طی جستجویی متعهدانه بر بال زمان سوار شویم. برخی آن را جستجوی غایی نام نهاده‌اند. کلیسای مسیحیت آن را به عنوان "ارتداد و الحاد" محکوم نموده و صد البته که این جستجویی است برای جام مقدس. در همه فرهنگ‌های لغت "ارتداد" به عنوان "عقیده‌ای که بر خلاف بنیادگرایی اسقف‌های مسیحی" است تعریف شده. از این بابت بسیاری از تحقیقات علمی و پزشکی را به همان اندازه "ارتداد" گون می‌توان پنداشت. لغت "ارتداد" در اصل چیزی بیش از یک برچسب موهن نیست. برچسبی که مدت‌هاست توسط نهاد هراس افکن کلیسا به منظور ادامه کنترل جامعه از طریق ترس از ناشناخته‌ها به کار گرفته می‌شود. بنابراین ارتداد می‌تواند جنبه‌هایی از فلسفه و پژوهش تعریف شود که تلاشی

^۲ Grand Prior: رهبان ارشد، مقامی پایین تر از راهب بزرگ و رئیس صومعه.

^۳ سنت کلمبیا: راهب بزرگ ایرلندی و مبلغ مذهبی که بنیان گذاری مسیحیت در اسکاتلند امروزی به او نسبت داده می‌شود.

است در میان ناشناخته ها . پویشی که گاهی اوقات پاسخها و راه حل‌هایی را کاملاً مغایر با دکترین کلیسا تدارک می بیند . تاریخ و پژوهشهای تاریخی روشنگرانه بوده و کندوکاوها ماهیت بسیار جالبی دارند . اما هیچ یک از این یافته ها اگر بصورت روز آمد استفاده نشوند عملاً بدون کارکردی رها خواهند شد . استفاده از آن‌ها باید مثل دانش پزشکی باشد که روز آمد است

و

می‌تواند بذره‌های آینده بهتر را بارور کند .

به طور کلی تاریخ چیزی بیش از تجربه ثبت شده نیست . تجربه فاتحانش . عقل سلیم از تجربه گذشته می آموزد . همین تجربه‌ها هستند که راه‌حل‌های سیاسی ، فرهنگی و اخلاقی آینده را در خود نهفته دارند و در این بستر است که حمایت‌های جام مقدس که ما آن را " کد مسیحایی " می‌نامیم شکل می‌گیرد . این کد رویه اجتماعی است که توسط عیسی هنگام شستشوی پاهای حواریونش در شام آخر بنیان نهاده شده . اشاره‌ای به بر عهده گرفتن تعهدات و استیفا انجام وظیفه . اینکه کسانی که انتخاب شده‌اند که در موضع قدرت و نفوذ قرار بگیرند باید همیشه از تعهداتشان به عنوان نمایندگان جامعه آگاه باشند و موظف به خدمت به جامعه نه در اندیشه سلطانی کردن بر جامعه . این ضرورت ذاتی یک جامعه دموکراتیک است . این است تعریف حاکمیت توسط مردم بر مردم . بدون به کارگیری کد جام ما فقط حاکمیتی خیلی شبیه به حاکمیت دموکراتیک را تجربه خواهیم کرد و البته این حاکمیت دموکراتیک نخواهد بود . حال در ضمن کنکاشمان در مورد بسیاری از مواردی که کاملاً آشنا هستند بحث خواهیم کرد .

نگاه ما به مواردی که از مجاری معمول منتقل شده‌اند متفاوت خواهد بود . در این خصوص مشخصاً بر بستر کاملاً جدیدی کار خواهیم نمود اما در واقع این بستری است که پیش از این وجود داشته اما توسط کسانی که آن را مغایر با منافع خود می‌دیدند پنهان نگه داشته شده . همچون فرش‌هایی که آن را لوله کرده و نقش و نگارش را پنهان نموده باشند فقط با پهن کردن هدفمند این فرش است که می‌توانیم در تلاشمان برای جام مقدس موفق شویم . تلاش ما از سرزمین مقدس یهودیه در دوران عیسی آغاز خواهد شد . تا زمانی که وقت استراحت فرا برسد (منظور وقت استراحت بین سخنرانی است.م) از این دوره عبور نخواهیم نمود .

طولانی شدن آن به این دلیل است که آنچه که در یهودیه رخ داده تاریخ دو هزارساله بعدی را رقم زده . ما عصر تاریکی را در خواهیم نوردید و اوقاتی را در قرون وسطی اروپا سپری خواهیم نمود . پس از آن راز جام در بریتانیای دوران شاه آرتور دنبال خواهد شد و در نهایت به موقع خود به ایالات متحده آمریکا خواهد رسید ، جایی که پدران بنیان گذار آمریکا از جمله بزرگ‌ترین شارحان جام هستند . آمریکایی‌های برجسته‌ای چون جرج واشنگتن ، جان آدامز ، بنجامین فرانکلین ، چارلز توماس ، توماس جفرسون شبیه بسیاری از قهرمانان جام مقدس‌اند ، کسانی چون شاه آرتور ، سرلنسلوت و گلهد .

کتاب " تبار جام مقدس " به عنوان کتاب " دودمان مسیحایی " نامیده شده . عنوانی که در یک مصاحبه رادیویی به آن داده شده و این عنوانی است در خور آن چون در زیرنویس عنوان کتاب " افشای میراث مکتوم عیسی " آمده . کتابی که اشاره می‌کند به فرزند داشتن عیسی و این البته متضمن این واقعیت است که او ازدواج کرده بود . آیا به واقع او ازدواج کرده ؟ آیا عیسی فرزندی داشته ؟ اگر چنین است می‌دانیم که چه اتفاقی برایشان افتاده ؟ آیا دودمان او امروزه در قید حیات هستند ؟ پاسخ به هر کدام از این سؤالات آری است .

می‌بایستی در ظهور یک طایفه به جزئیات دقت داشته باشیم ، داستان‌هایشان را از قرن به قرن دنبال نماییم . داستان یک سلسله سلطنتی دیرپای را بکاویم . سلسله وارثان نسل عیسی که طی قرن‌ها در برابر همه نابرابری‌ها کوشیده‌اند تا کد مسیحایی را تا به امروز حفظ کنند . داستان امشب داستان تباری‌ها و توطئه‌ها ست . داستان تاج و تخت‌های مغضوب شده . تحت تعقیب قرار دادن‌ها ، آدمکشی‌ها و اختفای بی جای اطلاعات از مردم غرب . گزارشی است از حکمرانی‌های خوب و بد . درباره اینکه چگونه شاه شیخی مردم از طریق بنیادگرایی مستبدانه و سیادت دیکتاتور گون بر سرزمین‌ها ریشه کن شد . سفر

اکتشافی اقناع‌کننده، نمایشی از اعصار گذشته با نگاه نافذی سوی گذشته. تاریخی پیش از این نوشته‌شده اما هرگز به قرائت نرسیده.

اجازه بدهید با بدیهی‌ترین همه سؤالات آغاز کنیم. جام مقدس چیست؟ این جام مقدس چگونه با وارثان نسل عیسی در ارتباط بوده؟ واقعیت این است که گفتن اینکه عیسی نوادگانی داشته عده‌ای را به شگفتی وامی‌دارد. اما درست همین چند صد سال پیش به شکلی گسترده در بریتانیا و اروپا از آن مطلع بوده‌اند. در دوران قرون وسطی تباری از نسل مسیحایی با لغت فرانسوی Sangréal تعریف می‌شد. این عبارت ترکیبی بود از دو لغت Sang Réal "از تبار شاهی" همان تبار سلطنتی یهودا، نسب شاهانه داوود که به واسطه عیسی و وارثانش گسترش یافته. در ترجمه انگلیسی San Sangréal Gréal تعریف‌شده چون "San" Francisco وقتی کامل‌تر نوشتاری شود عبارت Saint Grail از آن پدید می‌آید و البته Saint به تقدس اشاره دارد و از طریق روند زبان‌شناختی طبیعی، نام‌آشنای رومان‌تیک Holy Grail پدید آمده.

از دوران قرون وسطی تعدادی از گروه‌های نظامی و شوالیه‌گری که علاقه ویژه‌ای به تبار سلطنتی مسیحایی داشته باشند در بریتانیا و اروپا بوده‌اند. آن‌ها گروه قلمرو صهیون و گروه مزار مقدس را شامل می‌شدند اما معتبرترین همه این‌ها گروه فرمانروای Sangréal بود، شوالیه‌های جام مقدس، گروه دودمانی خاندان سلطنتی استوارت در اسکاتلند. به شکل سمبولیک جام اغلب به صورت پیاله‌ای پر از خون عیسی به تصویر کشیده می‌شود. تاک انگور را معادل آن در نظر می‌گیرند. فرآورده انگور شراب است و پیاله و جام شراب سنتی است نهفته در دل آئین عشاء ربانی و این آئین مذهبی، جام مقدس، شامل شرابی است که معرف تبار جاویدان عیسی است. اگرچه کاملاً مشخص است که { معرفت جام } مدعی سنت عشاء ربانی است اما کلیسای مسیحیت به راحتی وابستگی این سنت به جام را نادیده گرفته و گزینه عدم تعلیم منشاء و معنی واقعی این سنت را انتخاب کرده.

حتی معدودی هم که در اندیشه نمادگرایی نهایی جام و آئین شراب کند و کاوی کرده‌اند باورشان شده که این قضیه خیلی راحت از همان مدخل انجیلی که به شام آخر اشاره می‌کند اقتباس شده اما در واقع این به مفهوم تبار جاویدان عیسی است. چگونه تبار عیسی یا هرکس دیگری جاویدان می‌ماند؟ مشخص است که از طریق تبار و خاندان است که چنین می‌شود. پس چرا مقامات کلیسا تبار بااهمیت آئین جام را نادیده گرفته‌اند و فقط به آئین شریعت چسبیده‌اند. (بدین معنی که مثل فقها معنا را رها کرده به ظواهر مراسم چسبیده‌اند یا به تعبیر مولانا پوست را چسبیده و مغز را رها کرده‌اند. م) و تا آنجا پیش‌رفته‌اند که نمادگرایی و معرفت جام را به عنوان بدعت و ارتداد معرفی می‌کنند؟ واقعیت این است که هر دولت و هر مذهبی شکلی از تاریخ یا بیشتر جزمیت را تعلیم می‌دهد که منافع خودش را تأمین می‌کند. در این خصوص همه ما با یک شکل تعلیمی بسیار به‌گزینی شده‌ای که به خوردمان داده‌اند شرطی شده‌ایم. به ما چیزی که قرار بوده آموزش داده‌شده و چیزی گفته‌شده که قرار بوده باور کنیم. بخش اعظم دانسته‌های ما از تاریخ مذهبی و سیاسی از راه تبلیغات ملی و مذهبی فراهم آمده که اغلب آن‌ها چیزی جز عقاید متعصبانه نیستند. تعالیمی که ما برای ترس از تلافی و انتقام نباید به چالش بکشیم. با توجه به نگرش کلیسا به جام و شراب مشخص است که طی حرکتی زشت، نمادگرایی اصلی توسط اسقف‌ها باز تفسیر شده چرا چنین شده؟ چون بر این نکته تأکید می‌کند که عیسی زادوولد نموده و بنابراین نتیجه منطقی آن این است که عیسی می‌بایست با یک زن ازدواج نموده باشد. اما نه فقط آئین‌های مرسوم و شعائر مذهبی به این دلیل باز تفسیر شدند بلکه بسیاری از انجیل‌ها نیز تحریف شدند تا با الگوی مرد مجردی که کلیسای روم مروج آن بود جور در بیاید. شبیه ویرایشگری یک فیلم که به منظور دستیابی به نتیجه مطلوب یک فیلم را در جاهای به خصوصی کات می‌کند تا آنچه که کارگردان می‌پسندد حاصل شود.

همه با انجیل‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا آشنا بوده‌اند اما درباره بقیه انجیل‌ها هم می‌توان همین را گفت؟ درباره انجیل فیلیپ، توماس، مری و مری مگدالن چه؟ به چه دلیل انجیل‌ها و اعمال و رساله‌هایی بی‌شمار هنگام جمع‌آوری عهد جدید

به تصویب شورای کلیسا نرسیده‌اند؟ چرا به گاه انتخاب، آن‌ها را حذف کرده‌اند. در حقیقت موقع انتخاب انجیل‌ها برای عهد جدید دو ملاک عمده داشته‌اند. این دو شرط در شورای کارتاژ به سال ۳۹۷ لحاظ شدند. نخستین ملاک این بود که عهد جدید را باید کسانی از حواریون خود عیسی نوشته باشند. تا آنجا که می‌دانیم مرقس یکی از حواریون عیسی نبوده یا لوقا. آن‌ها همکاران بعدی سنت پال بوده‌اند. از سوی دیگر توماس یکی از دوازده حواری اصلی بوده و در عین حال انجیلی که به نام او بوده حذف شده. نه فقط این انجیل بلکه تعدادی از دیگر انجیل‌ها و متون متعدد از قبل مقدر و محکوم به نابودی شده‌اند و سپس در سراسر جهان قرون وسطایی کتاب توماس و بسیاری از متون تصویب نشده کلیسا در قرن پنجم دفن شده و از دیده‌ها پنهان ماندند. تنها در دوران اخیر بوده که برخی از این دست‌نوشته‌ها طی حفاری‌ها به دست آمده‌اند و بزرگ‌ترین کشف در ۱۹۴۵ در ناگ حمادی مصر اتفاق افتاده، ۱۵۰۰ سال بعد از دفن این اسناد. اگرچه این کتاب‌ها در قرن اخیر دوباره کشف شده‌اند اما مسیحیان اولیه به راحتی از آن‌ها استفاده می‌کردند. برخی از آن‌ها شامل انجیل‌هایی که از آن‌ها نام برده شد ه بوده‌اند همراه با انجیل صداقت و انجیل مصریان و ... در نوشته‌های کشیشان اولیه همچون کلمنت اسکندریه^۴، ایرنائوس لیون^۵ و اوريجن اسکندریه^۶ مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

پس چرا انجیل‌های مرقس و لوقا اگر چه که حواریون خود عیسی نبوده‌اند انتخاب شده‌اند؟ چون مرقس و لوقا در حقیقت مبلغان عیسی بوده‌اند و پدران اولیه کلیسا این را می‌دانستند. در دوران قبل از تحریف شدن عهد جدید آن‌ها به خوبی می‌دانستند که عیسی از به صلیب کشیده شدن نجات پیدا کرده بود.^۷ در انجیل‌های اولیه از داستان معاد عیسی خبری نیست. این بعدها به انجیل‌ها اضافه شده. پس چرا انجیل‌های دیگر حواریون انتخاب نشده‌اند؟

^۴. تیتوس فلاویوس کلمنت Titus Flavius Clemens: در اواسط قرن دوم میلادی در خانواده‌ای یونانی و بت پرست چشم به جهان گشود. او پس از ایمان آوردن به مسیح سفرهای بسیار کرد و در محضر اساتید مسیحی متعددی مکتب دید. او از ششمین و آخرین معلم خود پانتانوس بسیار خشنود بود که مدرسه فلسفی مسیحی‌ای را در اسکندریه اداره می‌کرد. کلمنت نزد او ماند و بالاخره در سال ۱۹۰ جانشین او شد. او به هنگام شروع جفایی که در سال‌های ۲۰۲ و ۲۰۳ علیه مسیحیان اعمال شد اسکندریه را ترک کرد و هرگز به آنجا بازنگشت. او در سال ۲۱۶ در آسیای صغیر درگذشت. مصر در قرن دوم یکی از مراکز مهم مکتب ناستیکی بود. بسیاری از رهبران ناستیک یا خاستگاه‌شان مصر بود و یا در آنجا تعلیم می‌دادند. در مقابل، پانتانوس نخستین نماینده راست‌دینی مسیحی مصری بود که امروزه می‌شناسیم. از آنجا که مذهب ناستیکی در مصر تهدیدی جدی علیه ایمان مسیحی تلقی می‌شد، به نظر می‌رسد که راست‌دینان مسیحی مصری دانش‌ستیزی پیشه کرده باشند، بدین معنا که «به‌سادگی باور کن، بدون اینکه خود را درگیر سؤالات دشوار کنی». پانتانوس و پس از او کلمنت در صدد معرفی مسیحیتی راست‌دین بودند که از نظر عقلانی نیز کارآمد و بسنده باشد. آنها می‌کوشیدند نشان دهند که مسیحیان می‌توانند سؤالات فلسفی و عقلانی را مورد بررسی قرار دهند بدون اینکه به دام بدعت بیفتند. اوريجن، جانشین کلمنت، که محقق برجسته‌تر از او بود کار کلمنت را دنبال کرد.

^۵. در حدود ۲۰۲ میلادی میزیسته، اسقف Lugdunum در سرزمین گال و جزء پدران اولیه کلیسا و شارح مسیحیت بوده. م.
^۶. اوريجن در حدود سال ۱۸۵ در خانواده‌ای مسیحی در اسکندریه زاده شد. پدرش لئونیداس در سال ۲۰۲ کشته شد. اوريجن نامه‌ای به پدرش نوشت و او را تشویق کرد تا استوار و ثابت قدم بماند؛ می‌گویند او خود نیز طالب شهادت بود و اگر مادرش لباس‌هایش را پنهان نمی‌کرد و او را در خانه نگه نمی‌داشت، اوريجن نیز به شهادت می‌رسید. او زندگی خود را وقف زهد و تقوی و دانش پژوهی کرده بود. بنا بر روایات، او چنان وقف و سرسپرده بود که متی ۱۲:۱۹ را تحت‌اللفظی درک و اجرا می‌کرد؛ اگرچه بعدها چنین چیزی را تکذیب کرد. او تمام عمر به کلیسای کاتولیک وفادار ماند، و دمتریوس اسقف اسکندریه، او را به ریاست مدرسه علوم دینی منصوب کرد (مدرسه‌ای که در آن اشخاص برای تعمید آماده می‌شدند). اما پس از مدتی، با دمتریوس که به‌عنوان اسقف در پی اعمال نفوذ بیشتر بود، درافتاد و به قیصریه فلسطین رفت، و به فعالیت ادامه داد و بسیار مورد احترام بود. در دوران جفای دسیان ۳ (۲۴۹ - ۲۵۱) اوريجن را به زندان انداختند و وحشیانه شکنجه کردند به این امید که ایمانش را انکار کند. اما او همچنان به ایمانش وفادار ماند و بالاخره از زندان آزاد شد، و پس از چند سال در اثر آسیب‌ها و جراحات وارد آمده، درگذشت.

^۷. موضوع تحریف شدگی تورات وانجیل، پیش از اسلام از طرف مرقیونین، دیصانیان و مانویان مطرح شده بوده. نظر قرآن درباره مسیح برگرفته از آئین مانی است. مانی می‌گوید که مسیح حقیقی روح محض بود و جسم نداشت و شخص مصلوب به نام مسیح یکی از مخالفین وی بوده. م.

چون پای ملاک دومی هم در میان بوده که ملاک بسیار مهمی تلقی می‌شده و در واقع تا حدی که کار را به گزینش انجیل‌ها کشانده و این یک دستور کاملاً جنسی بوده تا آنجا که مانع حمایت از وضعیت زن در کلیسا یا جامعه شده. در واقع اساس نامه رسالتی خود کلیسا هم بر این اساس نوشته شده و گفته‌اند که :

"هیچ زنی از ما اجازه ندارد در کلیسا تعلیم دهد و فقط اجازه دارد دعا کند و تعالیم دیگران را بشنود. قائد ما (مسیح) وقتی دوازده حواری را سوی ما روانه کرد همراهشان هیچ زنی را نفرستاد. بنابراین مرد سر زن است و آیا معقول است که بدن بخواهد بر سر حکومت کند؟"

سخنی به غایت چرت و پرت اما به همین دلیل بوده که یک دوجین انجیل را برای عهد جدید انتخاب نکرده‌اند چون آن‌ها به روشنی بر نقش بسیار فعال زنان در آئین عیسی تاکید می‌کنند.

زنانی چون مری مگدالن، مارتای بیت عنیایی^۸، هلنا سالومه، جوآنا^۹، مری جیکوب. آن‌ها نه تنها شاگردان و پیروان آئین بوده‌اند بلکه حق داشته‌اند که کاهنه باشند و مدارس نمونه عبادی را در سنت نصرانی به راه انداخته‌اند.

در رساله سنت پال به رومیان، پال اشاره ویژه‌ای به این زنان مددکار خود داشته. به عنوان مثال فوبه که خواهر کلیسا نامیده می‌شده و جولیا و پریسکا کسانی‌اند که سازوکار مخصوص به خود را داشتند. عهد جدید سرشار است از حواریون زن اما کلیسا همه این‌ها را نادیده گرفته. وقتی احکام کلیسا نوشته می‌شده گفت شده که :

"سخن گفتن یک زن در کلیسا حرام است یا اینکه بخواهد در هر کار مردانه‌ای برای خود سهمی قائل شود"

بدین ترتیب کلیسا تصمیم خود را مبنی بر اینکه کارکرد مردانه داشته باشد گرفته بود. در وحشت از زنان بود که کلیسا یک نهاد مبتنی بر تجرد را بنیان نهاد. قاعده‌ای برای کشیشان؛ قاعده‌ای که در ۱۱۳۸ به قانون تبدیل شده. قانون کشیشی امروزی آن چنانکه به نظر می‌رسد هرگز قاعده کاملی نبوده. با مطالعه قوانین و تاریخ می‌توان دریافت که هرگز فعالیت جنسی در آن سطحی که باعث ناراحتی کلیسا شود مطرح نبوده. تعریف خاصی که باعث به وجود آمدن این قانون شده احتمال رابطه نامشروع برقرار کردن یک روحانی با زن را در نظر می‌گیرد چرا؟ چون زن همسر و معشوق می‌شود و همین طبیعت مادرانه است که تبار را جاویدان می‌سازد. موضوع مادر تباری و خط دودمانی باعث رنجش کلیسا می‌شده و برای همین حرامش اعلام نموده. این تصویر می‌بایست از تصویر بایسته عیسی جدا شود. اما مثل اینکه کتاب مقدس چنین چیزی نگفته. سنت پل در رساله به تیموتئوس اش گفته که اسقف می‌بایست با زنی ازدواج کرده و بچه دار شود چون مردی که خانواده داشته باشد می‌تواند باروحیه و شرایط بهتری به امور کلیسا رسیدگی نماید. ولو اینکه مقامات کلیسای روم مدعی حمایت از تعالیم سنت پل باشند با توجه به اهدافشان آن‌ها تصمیم گرفتند که این حکم را کاملاً نادیده بگیرند تا آنجا که وضعیت تأهل خود عیسی به شکل راهبردی نادیده گرفته شده. اما عزب مرد کلیسا، تمثال عیسی ازدواج نکرده کاملاً با دیگر نوشته‌های دوران در تناقض قرار دارد. تناقضی آشکار با باور عمومی، تا اینکه اصرار بر ابراز حقیقت فقط ۴۵۰ سال قبل، سالی که هنری هشتم در انگلستان وفات نمود ارتدادی قابل مجازات اعلام شد.

این فقط عهد جدید نیست که از محدودیت‌های جنسی آسیب‌دیده. یک روند ویرایشی مشابه هم بر عهد عتیق یهودی اعمال شده و این مسئله به راحتی مناسب اضافه شدن به کتاب مقدس مسیحیان دانسته شده. این مشخصاً به وسیله دو سری از اسناد ثبت شده که از موشکافی‌های سردبیر گذر کرده بودند واضح شده. بدین گونه که کتاب‌های یوشع و دوم ساموئل هردوبه کتاب بسیار قدیمی تر به نام کتاب Jasher ارجاع می‌دهند. می‌گویند که کتاب خیلی مهمی است. اما کجاست؟ در

^۸. مارتای بیت عنیایی خواهر لازاروس (العیازر) و مری در دهکده بیت عنیا در نزدیکی اورشلیم میزیسته و فرزند میانی خانواده بوده و لازاروس برادر بزرگترش و مری خواهر جوانترش به حساب می‌آمده. او شاهد ای نبوده که چگونه عیسی برادرش را از مرگ رهانیده. م.
^۹. جوآنا (لوقا ۳:۸) زن کوزا و همدم مری مگدالن.

کتاب مقدس که نیست . شبیه بسیاری از کتاب‌های دیگر عمداً نادیده گرفته شده . اما آیا هنوز وجود دارد ؟ بله . طومار عبرانی نه فوتی جاشر هنوز وجود دارد . از نظر تاریخی برای یک دوره بسیار طولانی مهم بوده و تک ستاره درخشان بارگاه امپراتور شارلمانی و به دلیل ترجمه کتاب جاشر بوده که در سال ۸۰۰ دانشگاه پاریس تأسیس شد . آن چنان که می‌دانیم در واقع حدود یک قرن قبل از عهد عتیق بوده که مطالبش جمع‌آوری شده . جاشر عصاره کش موسی بود . نوشته‌هایش از اهمیت زیادی برخوردارند . گزارش‌هایش به ماجرای بنی‌اسرائیل در مصر اشاره می‌کنند و به خروجشان از مصر سوی کنعان . اما این داستان‌ها به شکل قابل ملاحظه‌ای از ماجراهایی که امروزه از طریق کتاب مقدس با آن‌ها آشنا شده‌ایم متفاوت‌اند .

این گزارش‌ها شرح می‌دهند که موسی کسی نبود که در مقام امام قبایلی که از دریای سرخ سوی کوه سینا عبور کرده‌اند وارد عمل شده . این امام مریم (مریم) بوده . در این زمان یهودیان چیزی از یهوه نشنیده بودند آن‌ها اله Asherah را پرستش می‌کردند . امامشان یک مؤنث بوده ، زنی والامقام . طبق کتاب جاشر جریان مریم و دل استواری‌اش برای امامت برای تلاش‌های موسی در جهت ایجاد جوی مذکر یک معضل به حساب می‌آمده و بنابراین مریم را محبوس می‌کند . و ملت یهود برای نیروی نظامی‌شان علیه موسی قیام می‌کنند تا مریم را آزاد کنند . اما این ماجرا از کتاب مقدس حذف شده .

بگذارید به جایی بازگردیم که ماجرای خود مسیحیت آغاز شده . به انجیل‌هایشان نگاهی بیندازیم . برای انجام این کار بگذارید ببینیم آن‌ها در برابر آنچه ما فکر می‌کنیم به ما می‌گویند به واقع چه حرفی برای گفتن دارند . زیرا همه آنچه درباره انجیل‌ها آموخته‌ایم در کلیساها و کلاس‌های درس بوده . اما آیا این آموزه‌ها همیشه درست بوده‌اند ؟ آیا با نصوص نوشته‌شده مطابقت دارند ؟ اینکه چقدر می‌پنداریم که می‌دانیم باعث تعجب است . ما فقط از یکسری کتاب‌های مصور و منابر چیزهایی آموخته‌ایم نه لزوماً از طریق مطالعه متون معتبر .

داستان تولد عیسی خود شاهد مثال خوبی است . کثیری بر این باورند و کارت تبریک‌های کریسمس هم این باور را تقویت می‌کنند که عیسی در یک اصطبل متولد شده . انجیل‌ها در این باره چیزی نمی‌گویند و به هیچ اصطبل‌ی در هیچ انجیل مجازی اشاره نشده . داستان تولد عیسی به هیچ‌وجه این‌گونه نبوده . در مُرقس ، یوحنا و متی به وضوح گفته شده که عیسی در یک خانه به دنیا آمده . پس این قضیه اصطبل سروکله اش از کجا پیدا شده ؟ در واقع از یک سوء تعبیر و ترجمه غلط ناشی شده . برآمده از انجیل لوقا که اشاره می‌کند عیسی در آخور گذاشته شده نه اینکه در آنجا متولد شده . و آخور چیزی بیشتر از محفظه‌ای که در آن علوفه حیوان را برای تغذیه‌اش می‌گذارند نیست . چیزی که در گذشته بوده و هنوز هم همان سنت برقرار است . کسی که تاریخ اجتماعی آن دوران را مطالعه کرده باشد این واقعیت را متوجه می‌شود که از آخورها به عنوان گهواره هم استفاده می‌کرده‌اند و اغلب هم در داخل خانه برای همین هدف استفاده می‌شده . پس این تصور شده که این آخور خاص در اصطبل بوده ؟ زیرا ترجمه‌های انگلیسی از لوقا به ما می‌گویند که اتاقی در مهمانسرا نبوده . پس باید یک اصطبل بوده باشد . اما ترجمه ما قبل انگلیسی لوقا چیزی درباره مهمانسرا نمی‌گوید . نسخه خطی لوقا نمی‌گوید که اتاقی در مهمانسرا نبوده در واقع می‌گوید در آن دوران در شرق مهمانسرای نبوده . کاروانسراهایی که امروزه وجود دارند بسیار کم هستند و اگر هم وجود داشته‌اند به شکل غیر قانونی فعالیت می‌کرده‌اند ! مردم در خانه‌های شخصی بیتوته می‌کردند . روشی متعارف برای زندگی که مهمان‌نوازی خانوادگی نامیده می‌شده . در خانه‌ها برای مسافران گشوده بوده . اگر بخواهیم موشکافانه‌تر به مسئله نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که [وقتی کاروانسرای در کار نیست] اصطبل‌ی هم وجود ندارد .

در واقع “ stable ” یک لغت کاملاً انگلیسی است و به طور خاص تعریف مکانی است که در آن اسب‌ها را نگهداری می‌کنند . اسب‌هایی در یک اصطبل به خصوص . چه کسانی در حوالی یهودیه بر اسب‌سوار می‌شده‌اند یا گاو و شتر داشته‌اند ؟ یک

افسر رومی می توانسته یک اسب داشته باشد اما حتی اگر می خواسته قاطر و گاو هم داشته باشد و قضیه را مخفی نگه دارد می توانسته آن‌ها را در یک چیزی شبیه آلونک یا دور از خانه نگه دارد نه در اصطبل .

با توجه به این مهمانخانه موهوم متن یونانی در حقیقت نمی گوید که در آنجا اتاقی در مهمانخانه نبوده بلکه با ارائه ترجمه‌ای بهتر می گوید که در اتاق وسایل لازم نبوده . آن چنان که در متن اشاره شده عیسی در خانه متولد شده و بنا بر ترجمه درست ، لوقا اشاره می کند که عیسی در یک آخور نهاده شده . محفظه تغذیه حیوانات ، زیرا نتوانسته بودند گهواره‌ای تهیه کرده در اتاق قرار دهند . من فکرمی کنم که در خصوص تولد عیسی ما باید در اینجا نگاهی هم به وقایع نگاری بیندازیم چون که این هم به همان اندازه قضیه گهواره مهم است زیرا از میان انجیل‌ها دو انجیلی که با موضوع تولد عیسی سروکار دارند به ما دو تاریخ کاملاً متفاوت در باب این واقعه ارائه می کنند . طبق متی عیسی در قلمرو شاه هیروود متولد شده همان هیروود کبیر که در مباحثه با مجوسان برای زمان تولد عیسی دستور قتل نوزادان را می دهد . خوب ! هیروود که در قرن ۴ پیش از میلاد فوت کرده و ما از متی متوجه می شویم که عیسی پیش از این متولد شده بوده و به این دلیل هماهنگ ترین تاریخ در میان کتاب‌های مقدس و کتاب‌های تاریخ برای تولد عیسی قرن پنجم پیش از میلاد است چرا که قبل از قرن چهارم پیش از میلاد است و هیروود هنوز حکمران و تاریخ نسبتاً موجه ای است . اما لوقا تاریخ کاملاً متفاوتی را ارائه می کند . لوقا درباره شاه هیروود یا هر چیزی شبیه به آن چیزی به ما نمی گوید . لوقا می گوید که عیسی زمانی متولد شده که کیرینیوس حکمران سوریه بوده . همان سالی که امپراتور آگوستوس سرشماری ملی انجام داده ، سرشماری که رفتن یوسف و مریم به بیت الحم بخشی از آن بوده .

نکاتی که در اینجا به آن اشاره شده در وقایع نگاری‌های قرن اول یهودی هم (همچون عهد عتیق یهودیان) آمده . کیرینیوس به عنوان حکمران سوریه در ۶ میلادی منصوب شده بوده در همان سالی که سرشماری ملی ثبت شده ، عملیاتی که به دستور امپراتور آگوستوس توسط کیرینیوس اجرا شده . آن چنان که لوقا به ما می گوید در هر صورت این اولین و تنها سرشماری ثبت شده برای قلمرو بوده . پس عیسی هم پیش از ۴ میلادی متولد شده و هم در ۶ میلادی ؟ این اشتباه نیست ؟ نه ، نه لزوماً . زیرا آن طور که به تصویر کشیده شده ما باید در واقع به دنبال دو تولد کاملاً خاص باشیم . هر دو انجیل‌ها درست می گویند . ما در یکی با تولد فیزیکی عیسی مواجه هستیم و در دیگری با تولد اجتماعی عیسی که در آن زمان به عنوان تولد اول و دوم در نظر گرفته شده‌اند . بویژه اینکه آن را برای گروه‌های مردمی خاص و مطمئناً برای وارثان دودمانی به کار می بردند . از طریق آئین تجدید حیات بوده که تولد دوم پسرها انجام می شده . آئینی به همان اندازه مهم که پسری را از رحم مادرش بیرون آوردند و قنناق پیچ کنند . تولد دوم برای پسر در سن دوازده سالگی انجام می شده .

خوب ! می دانیم که در ۶ میلادی عیسی دوازده سالش بوده . متأسفانه امروزه در رونوشت‌هایی که از کتاب لوقا برداشته شده این موضوع با اهمیت کاملاً از بین رفته و کوششان این بوده که هر طوری که هست ماجرای قنناق و تولد را به هم ربط داده که این منجر شود به قضیه بی سروته تولد در اصطبل . پس اگر عیسی در ششم میلادی دوازده ساله بوده این به این معنی است که او در ۷ پیش از میلاد متولد شده بوده که با گزارش متی به خوبی جور در می آید که او طی اواخر سلطنت شاه هیروود متولد شده . اما ما در حال حاضر آنچه را که یک ناهنجاری دیگر به نظر می رسد کشف کرده‌ایم زیرا لوقا بعد از آن در انجیل می گوید که وقتی عیسی دوازده سالش بوده والدینش مری و یوسف او را با خود به اورشلیم برده‌اند . سپس شهر را پس از سفری که یک روز کامل طول کشیده و با دوستانشان بوده‌اند برای رفتن به خانه ترک می کنند پیش از اینکه متوجه شوند که عیسی همراهشان نیست . سپس به اورشلیم بازمی گردند تا او را در معبد پیدا کنند که با پزشکان در مورد کسب و کار پدرش به بحث مشغول بوده . چه جور پدر و مادری هستند که یک روز کامل را در صحرا گذرانده‌اند بدون اینکه متوجه شوند که

پسر دوازده ساله‌شان همراهشان نیست؟ حقیقت این است که بخش کلیدی کتاب حذف شده. فرق زیادی بوده بین یک پسر دوازده ساله و پسری که در دوازدهمین سالش بوده! بدین معنی که وقتی یک پسر دوازده سال ابتدایی‌اش را کامل می‌کرده در واقع او وارد سیزدهمین سال زندگی‌اش می‌شده و طی مراسم دومین تولدش قدم در اجتماع می‌گذاشته. او به عنوان کسی که تازه سال اولش را شروع می‌کند در نظر گرفته می‌شده. این ریشه اصلی آئین امروزی ^{۱۰} bar mitzvah است. پاگشایی بعدیش شروع مردانگی در جامعه است که مقامش در سال نهم جای دارد، وقتی که او بیست و یک ساله می‌شده. ریشه سنی امتیاز بیست و یک در بازی ورق، درجات مختلف، متعاقب آن عطا می‌شده و آزمون بزرگ بعدی در پایان سال دوازدهمش انجام می‌شده که می‌شده سن بیست و چهار سالگی برای بیست و چهارمین سالگرد تولدش. وقتی عیسی جدا از والدینش در معبد در سال دوازدهمش مانده بوده او در واقع بیست و چهار سالش بوده. تعجیبی ندارد که آن‌ها انتظار داشتند که او با آن‌ها نباشد. شاید فکر می‌کردند که او در صحرا در پی آن‌ها در حال آمدن است!

پس آن قسمت مباحثه با پزشکان مربوط می‌شود به درجه بعدیش. او می‌خواسته در این زمان بحثی با پدر روحانی و در واقع پدر جامعه داشته باشد و او این بحث را انجام هم داده. او درباره شغل پدرش بحث کرده نام پدر روحانی دوران او ثبت هم شده. پدر روحانی در آن زمان سیمون اسنی بوده و اگر ما به چند آیه قبلی لوقا نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که این مرد فقط می‌توانسته سیمون پارسا بوده باشد کسی که عیسی را تحت قانون شریعت به رسمیت شناخت. پس آیا می‌توان به انجیل‌ها اعتماد نمود؟ خوب می‌توان گفت که پاسخ این سؤال آری است. به واقع می‌توانیم در این مرحله به انجیل‌ها اعتماد کنیم. اما به دلیل مغشوش و تحریف شدنشان نمی‌توانیم این اعتماد را برای همیشه حفظ کنیم و اینکه آن‌ها توسط کسانی به ما آموخته شده‌اند که مطالب را طوطی وارد یاد گرفته‌اند بدون اینکه درکی از آن داشته باشند.

قدمت نسخه انگلیسی انجیل‌های امروزی به زمان مجاز شدن ترجمه کتاب مقدس بازمی‌گردد. ترجمه انگلیسی گردآوری شده توسط استوارت جیمز اول از انگلستان در اوایل قرن هفدهم. گردآوری و انتشار آن چیزی در حدود ۱۶۵ سال قبل از اعلان استقلال آمریکا بوده، فقط چند سال قبل از مهاجرت پدران Pilgrim (زائر) از انگلستان به آمریکا. انجیل‌های اولیه کلیسا در اصل در قرون دوم و سوم به یونانی نوشته شده بودند که همراه با کتاب مقدس یک مجموعه را فراهم می‌کردند. آن‌ها بیش از یک هزار سال قبل از ارائه هر ترجمه انگلیسی از آن‌ها به لاتین ترجمه شدند. به هر حال ترجمه کتاب مقدس کار خطرناکی بود. اصلاح طلب قرن چهارمی جان ویکلیف برای ترجمه کتاب مقدس به انگلیسی به ارتداد محکوم و کتابش طعمه آتش شد. در اوایل قرن شانزدهم، ویلیام تیندال در بلژیک ترجمه کاملی از کتاب مقدس را ارائه نمود که آن هم سوزانده شد. فقط در این مورد خود او را به خاطر ترجمه کتاب مقدس به انگلیسی نکشتند. کمی بعد مایلز کورودال یک از شاگردانش ترجمه دیگری ارائه نمود و این زمانی بود که خود کلیسا به دو بخش تقسیم شده بود. پس نسخه کورودال توسط کلیسای پروتستان پذیرفته شد اما او هنوز از نظر کلیسای رم یک مرتد به حساب می‌آمد.

مسئله این بود که تا مدت‌ها متن چاپ شده آن در گمنامی باقی ماند (نسخه دیگری نبود جز ترجمه لاتین کتاب مقدس از کلیسای لاتین که جوی از ترس و وحشت را حاکم کرده بود) تا مدت‌ها فقط اسقف‌هایی که زبان لاتین می‌دانستند متوجه مفهوم آن می‌شدند و آن‌ها تنها کسانی بودند که می‌توانستند مفاهیم آن را تعلیم دهند. اگر که ترجمه‌ای از آن به زبان دیگری ارائه می‌شد که بقیه افراد هم می‌توانستند آن را بفهمند و شاید نسخه‌ای از آن را پیش خود برای مطالعه داشته باشند مشکل جدی برای کلیسا ایجاد می‌شد چون مردم کلیسا را سؤال پیچ کرده و کلیسا مجبور به پاسخگویی به سؤالات می‌شد. تا اینکه در اوایل قرن هفدهم بود که نخستین ترجمه قابل قبول از کتاب مقدس به انگلیسی به دستور شاه جیمز ششم

^{۱۰} پسر یهودی که وارد ۱۳ سالگی شده و باید مراسم مذهبی را به جا آورد برایش جشنی به این نام برگزار می‌شود.

اسکاتلندی (استورات) جیمز اول در انگلستان فراهم شد . این نسخه مجاز دانسته شده همان نسخه‌ای است که برای بیشتر کتاب‌های مقدس به زبان انگلیسی بعد از آن به عنوان مبنا در نظر گرفته شده . البته این ترجمه هیچ‌گاه یک ترجمه سرراست نبوده ، بیشترش از یونانی ترجمه شده ، بخشی از لاتین و تا اندازه‌ای هم از آثار دیگران کش رفته ! همان ترجمه‌هایی که غیرمجاز اعلام شده بودند . در خصوص عهد جدید ، مترجمان شاه جیمز کوشیده‌اند هم دل پروتستان‌ها را به دست بیاورند و هم دل کاتولیک‌ها را . این تنها راه برای ارائه یک متن مقبول عامه‌پسند بوده . اما ظاهراً تلاششان کاملاً موفقیت‌آمیز نبوده . کاتولیک‌ها فکر می‌کردند که مترجمان از پروتستان‌ها جانب داری کرده‌اند و با این اندیشه شاه جیمز را در مجلس شورا حسابی عصبانی کردند . و از آن سوی پروتستان‌ها مترجمان را به زد و بند با کاتولیک‌ها متهم می‌کردند . اگرچه این ترجمه از کتاب مقدس توانسته جان به در برد اما مترجمان هم آزمون " صحت سیاسی " را پشت سر گذاشتند . امروزه درباره هزینه ایی که برای آن پرداخت شده مطلعیم . از این قضیه شاهد مثال‌های خوبی می‌توان ذکر کرد . به خصوص یکی که مربوط می‌شود به ترجمه سرراستی که به گروهی از افراد نام " heavenly soldiers / سپاهی ملکوت " داده شده . آن‌ها خیلی از این اصطلاح خوششان نیامد پس روی آن خط کشیده و زیرش نوشته شد " heavenly army / ارتش ملکوتی " و کس دیگری دانش در آمده که نه این هم به اندازه کافی خوب نیست . در اینجا معنی یک ارتش واحد را می‌داد که صحت سیاسی آن مورد تأیید نیست . پس دوباره خط خورد و آن‌ها از یک لغت متروکه انگلیسی که قرن‌ها بود در نوشته‌ها از آن استفاده نمی‌شد بهره بردند و آن عبارت بود از " the heavenly host " . هیچ کس نمی‌دانست the heavenly host چیست . در واقع حد ابهام آن کاملاً عجیب و غریب بود . لغتی متروک و منسوخ در کتاب مقدس شاه جیمز برای اثبات صحت سیاسی احیاء شده بود اما هیچ کس توانایی درک آن را نداشت . در همین زمان ویلیام شکسپیر هم از آن در نمایشنامه هایش استفاده کرد . اگر به کتاب‌های مرجعی که قبل از شاه جیمز و شکسپیر بوده‌اند و آنهایی که بعد از آن نوشته شده‌اند نگاهی بیندازیم متوجه یک رشد پنجاه درصدی استفاده از لغت‌های ابتکاری یا لغت‌های مبهمی که در گذشته مورد استفاده بوده خواهیم شد . مسئله این بود که هیچ کس ، چه رسد به مولفان دیکشنریها چیز زیادی درباره معانی این لغات نمی‌دانست . اما آن‌ها یک جور سرو ته قضیه را سرهم آوردند و اصطلاح the heavenly host را کاملاً مبهم به " ملکوتی پر آدم " ! ترجمه کردند . بنابراین اگرچه که ترجمه کتاب مقدس از زبان شاعرانه فاخری بهره می‌برد ، زبان انگلیسی ترجمه به رسمیت شناخته شده کتاب مقدس کاملاً برخلاف هر زبانی است که هرکسی در انگلستان یا هر جای دیگری حرف می‌زده . ارتباطی به زبان یونانی یا لاتین که از آن ترجمه شده ندارد . آن چنان که بعضی از کشیشان پیش از این به ما القا می‌کردند به یقین این زبانی نبوده که با آن خدا سخن می‌گفته .

اما از این تفسیر قانونی تصویب شده (ترجمه رسمی شاه جیمز به انگلیسی . م) تمام دیگر ترجمه‌های انگلیسی به شکل‌های متفاوت تهیه شده . با وجود تمام آن خطاها ، علیرغم استفاده از لغت‌های جدید و قرار دادن آیه‌ها در قالب‌های دستوری زیبا هنوز هم ترجمه اولیه نسبت به تمام ترجمه‌هایی که به زبان انگلیسی انجام شده به دست نوشته یونانی نزدیک تر است . تمامی نسخه‌های جدید ، نسخه‌های تجدید نظر شده ، ترجمه‌های امروزی انگلیسی به شکل قابل توجه ای تحریف شده و کاملاً برای هرکسی که در پی مطالعه جدی باشد نامناسب است زیرا عقاید شخصی فراهم آورندگانشان در آن‌ها وارد شده . برای مثال می‌توانیم به نسخه‌ای اشاره کنیم که شدت تحریف در آن بسیار زیاد است . به کتاب مقدسی که اخیراً توسط انتشارات Pacific Papua New Guinea چاپ شده و در جایی از آن به قبایلی اشاره می‌کند که به شکل روزمره با هیچ حیوانی سروکار نداشته‌اند جز خوک . در این ویرایشی که آن‌ها از کتاب مقدس ارائه کرده‌اند هر حیوانی که در متن به آن اشاره شده ، حالا چه گاو ، شیر ، قاطر ، گوسفند و ... تبدیل شده به خوک ! حتی عیسی که به شکل سنتی " بره خدا " لقب داشته در این نسخه از کتاب مقدس به لقب " خوک خدا " مفتخر شده ! بنابراین برای رسیدن به سطح مناسبی از اطمینان نسبت به

انجیل‌ها ما می‌بایست به دست‌نوشته‌های اصلی یونانی که اغلب از عبارات‌ها و لغت‌های عبری و آرامی در آن‌ها استفاده شده رجوع کنیم و درحین انجام آن آنچه که متوجه می‌شویم درست شبیه به داستان تولد عیسی، این است که جزئیات یک ارتباط مضمونی مناسب بد جلوه داده شده، فهمیده نشده، اشتباه ترجمه شده یا اصلاً به آن اشاره‌ای نشده. این‌گونه اتفاقات در زمانی رخ می‌دهد که عبارات‌های اصلی هیچ معادل مستقیمی در زبان‌های دیگر ندارد.

به عنوان مثال همواره بر این پندار بوده‌ایم که یوسف پدر عیسی یک carpenter / نجار بوده. چرا نباشد؟ این موضوع به کرات در متون دیگر آمده‌اما در انجیل‌های اصلی نیامده. با توجه به ترجمه بهتر در واقع گفته شده که یوسف استاد Craft بوده. لغت carpenter برداشت سطحی مترجم از مفهوم craftsman بوده. هر کسی که با فراماسونری امروزی آشنایی داشته باشد مفهوم عبارت the Craft را متوجه می‌شود. که این عبارت ربطی به نجاری ندارد. متن به سادگی اشاره می‌کند که یوسف مردی دانشمند، آگاه و یک استادکار بوده.

مثال دیگر مفهوم "بکرزایی" است. انجیل‌های زبان انگلیسی که در اختیار ما قرار دارند به ما می‌گویند که مریم مادر عیسی باکره بوده. باکره بودن او مرتب در گوش ما زمزمه شده. خوب اجازه بدهید لغت باکره / virgin را بررسی کنیم. از معنای لغت متوجه می‌شویم که باکره زنی است که هیچ تجربه جنسی باکسی نداشته. اما در ترجمه این بخش‌ها از نسخه اصلی یونانی استفاده نشده بلکه از نسخه لاتین بهره برده‌اند چون ترجمه از آن در این بخش‌ها آسان بوده. در نسخه لاتین او Virgo نامیده شده و گفته شده که مریم Virgo بوده. رویهمرفته این آن معنی را نمی‌دهد! Virgo در لاتین معنی‌اش چیزی بیشتر از "یک زن جوان نیست". {درکش} آسان بود، چرا که در لاتین او را Virgo خطاب می‌کردند، مریم یک Virgo بود. اما این اصلاً همان معنی {که ما می‌دانیم} را نمی‌داد. در اصطلاح لاتینی، Virgo تنها به معنی "زن جوان" است {احتمالاً لزوماً باکره هم نبوده} امروزه عبارت "Virgin" به معنی باکره- این معنی را برای ما متواتر می‌کند. اگر می‌خواستیم مفهوم باکره را با زبان لاتین بیان کنیم، باید می‌گفتیم "Virgo intacta" که به معنی "زن جوان دست‌نخورده" است. بیاید دوباره نگاهی به متن لاتین بیندازیم تا ببینیم چرا او را Virgo به معنی "زن جوان" خطاب کرده‌اند. شاید واقعاً آن‌ها چیزی را درست فهمیده اند که ما بعدها اشتباه درک کرده‌ایم. کشف خواهیم کرد که عبارتی که برای معادل Virgo با مفهوم "زن جوان" ترجمه شده، یک واژه ی عبری کهن به نام "almah" بوده که "زن جوان" معنی می‌داده. این عبارت اصلاً هیچ معنی ضمنی جنسی هم نداشته. اگر مریم واقعاً از لحاظ جسمی، Virgo intacta بوده باشد، عبارت عبری مورد استفاده می‌بایست bethula می بوده نه almah.

پس انجیل‌ها کاملاً گمراهمان کرده‌اند؟ نه، ما در واقع با ترجمه‌های انگلیسی انجیل‌ها گمراه شده‌ایم. همچنین نهاد کلیسا گمراهمان کرده که هر کاری در ید قدرتش بوده انجام داده تا زن و هر خوی بهنجاری را در ماجرای انجیل انکار کند. زنان تأثیرگذار در عهد جدید یا باکره‌اند یا فاحشه یا گاهی اوقات بیوه زن. هرگز دیده نشده که مثل یک زن عادی دوست دختر یا زن یا همسر باشند و به یقین حتی کاهنه و خواهر روحانی هم نبوده‌اند. با وجود اینکه انجیل‌ها مدام تکرار می‌کنند که عیسی از طرف پدری از تبار شاه داوود بوده و حتی سنت پل در رساله‌اش به عبرانیان هم این را می‌گوید به ما آموزش داده‌اند که پدر عیسی یک نجار دون پایه بوده و مادرش هم یک باکره. هیچ‌کدام از این توصیفات را نمی‌توان در هیچ متن اصلی پیدا کرد. از این رو چنین برمی‌آید که برای نائل شدن به درک بهتری از انجیل‌ها ما می‌بایست آن‌ها را آن چنان که نوشته شده‌اند بخوانیم نه آن چیزی را که از آن‌ها به زبان امروزی تفسیر شده.

زمان دقیق انتشار چهار انجیل اصلی نامشخص است. آنچه که ما می‌دانیم این است که آن‌ها برای اولین بار در وهله‌های مختلف در نیمه دوم قرن اول منتشر شده‌اند. انجیل‌ها در ابتدا در گفتن این نکته به ما متفق‌القول هستند که عیسی نصرانی

بوده . در واقع این نکته در وقایع‌نگاری رومیان هم ذکر شده و وقایع‌نگاری قرن اولی یهودیان و کتاب اعمال رسولان کتاب مقدس تأیید می‌کنند که جیمز برادر عیسی و سنت پال رهبران فرقه نصرانیان بوده‌اند .

مشخصات و تعریف " Nazarene " برای ماجرای جام بسیار مهم است چون اغلب به اشتباه گفته شده که عیسی از شهر Nazareth آمده . طی ۴۰۰ سال گذشته انجیل‌های انگلیسی‌زبان با خطای ترجمه این اشتباه را رواج داده‌اند که عیسی از Nazarene را ترجمه کرده‌اند به عیسی Nazareth (یعنی نصرانی تبدیل شده به شهرنصره .م) در حالیکه هیچ ارتباطی بین نصره و نصرانیان وجود ندارد . در واقع اقامت گزیدن در نصره در دهه ۶۰ میلادی تحقق پیدا کرده . سی سال یا خیلی بعد تر از ماجرای مصلوب شدن عیسی . کسی نمی‌توانسته در اوایل زندگی عیسی اهل نصره بوده باشد چون چینی جایی آن موقع اصلاً وجود نداشته !

نصرانیان فرقه‌ای یهودی لیبرال بودند در مخالفت با روش سخت‌گیرانه عبرانی که توسط فریسیان و صدوقیان حاکم شده بود . فرهنگ و زبان نصرانی به شدت تحت تأثیر فلاسفه یونان باستان قرار داشت . اجتماع آن‌ها از تساوی بین زن و مرد حمایت می‌کرده . اسناد بازممانده از آن دوران به نصره اشاره نمی‌کنند بلکه از جامعه نصرانی سخن می‌گویند . در این فرصت برابرکشی‌ها در کنار کشیش‌ها موجودیت یافتند اما این از آنچه که جامعه عبرانی مردسالار و آنچه که بعداً کلیسای مردسالار روم به آن نیاز داشت می‌خواست خیلی متفاوت بود . باید یادآور شد که عیسی نه یک مسیحی بلکه یک نصرانی بود ، یک اصلاح‌طلب ، یک جهود غربی شده . جنبش مسیحیت توسط دیگران در احیاء مأموریت او بنیان نهاده شد . لغت " مسیحی " نخستین بار در ۴۴ میلادی در انطاکیه سوریه ثبت و به کار گرفته شد . در لغت عرب ، لغتی که امروزه برای توصیف عیسی و پیروانش به کار می‌رود عبارت نصرانی است . بنا بر تأیید قرآن مسلمانان عیسی نصرانی است و پیروانش هم نصرانی . لغتی به معنی " محافظان " یا " نگهبانان " . شکل کامل آن Nazrie ha-Brit است به معنی " محافظان عهد " در واقع Brit وجهی است که باید آن را همان ریشه نام کشور Britain دانست . Brit-ain به معنی " سرزمین عهد " . در دوران عیسی نصرانی‌ها در جلیله زندگی می‌کردند ، مکان اسطوره‌ای که کتاب مقدس " سرزمین غیر مسکون /صحرا " می‌نامد . در واقع صحرا همان مشخصه محل به حساب می‌آمده . سرزمینی در حوالی اقامتگاه اصلی در کومران که تا Mird و دیگر نقاط امتداد داشته . این همان جایی است که طومارهای دریای مرده تهیه شده‌اند . همان طومارهایی که در ۱۹۴۸ در کومران کشف شدند .

در یک برهه زمانی پس از ماجرای به صلیب کشیده شدن عیسی ، پیتر و دوستش پال به انطاکیه رفتند و بعد از آن به روم و جنبشی را که مسیحیت نامیده شد به راه انداختند . اما آن چنان که در دیگر وقایع‌نگاری‌ها ثبت شده ، عیسی ، جیمز برادرش و اکثریت دیگر حواریون ، جنبش نصرانی را ادامه داده و پای آن را به اروپا باز کردند و کلیسای سلطیک را بنیان نهاده شد . جنبش نصرانی در قالب کلیسا در اسناد کلیسای سلطیک مستند شده . کلیسایی که رسماً به عنوان کلیسای عیسی در ۳۷ میلادی ایفای نقش کرده آن هم چهار سال بعد از به صلیب کشیده شدن عیسی . کلیسای روم ۳۰۰ سال بعد ، بعد از سه قرن رنج و عذاب مسیحیت پال و پیتر شکل گرفته . طی چند قرن جنبش نصرانی مستقر در کلیسای سلطیک در صف اول مخالفت با کلیسای رم قرار گرفته . بین آن‌ها یک تفاوت ساده وجود داشت .

ایمان نصرانی بر تعالیم خود عیسی استوار بود . بر جرات دینی ، قوانین اخلاقی ، الگوهای رفتاری ، آداب اجتماعی و قوانین و دادگستری‌هایی که در عهد عتیق با توجه به پیام آزادی‌خواهانه " مساوات " تعلیم داده می‌شده . این مذهب عیسی بود . مسیحیت رومی یک دین سازمان یافته است . پیام عیسی اهمیتی نداشته و آئین عیسی به دین تبدیل شده . کوتاه سخن اینکه کلیسای نصرانی جامعه حقیقی عیسوی ، اما کلیسای روم کلیسای امپراتوران و پاپ‌ها بوده . یک جنبش شاهنشاهی ترکیبی . جدا از باطل کردن‌ها ، سوء تفاهمها و ترجمه‌های غلط ، انجیل‌های قانونی اعلام شده از اصلاحیه‌ها و ضمیمه‌های بی‌شمار رنج می‌برند . برخی مدخل‌های اصلی تغییر داده یا پاک شده و به جای آن مدخل‌های دیگری که مناسب منافع کلیسا

باشند اضافه شده‌اند . بسیاری از این ویرایش‌ها و اصلاحیه‌ها در قرن چهارم رخ داده ، وقتی که متون از اصل یونانی و سامی‌شان ترجمه می‌شدند . حتی پیش از آن ، حدود ۱۹۵ میلادی ، یک هزار و هشتصد سال پیش ، اسقف کلمنت اسکندرنی نخستین اصلاحیه معروف را از متون انجیلی ارائه نمود . در این اصلاحیه او بخش قابل توجه ای از انجیل مرقس را پاک کرد هبود . متنی که بیشتر از یک هزار سال قبل تر از آن زمان نوشته شده بود . او طی نامه‌ای از این کارش دفاع کرد :

" حتی اگر آن‌ها تا حدی حقیقت را شامل می‌شدند ، کسی که حقیقت را دوست دارد نباید با آن‌ها موافق باشد چون هر چیزی که درست است را که نباید به همه گفت !"

به نظر شما بامزه نیست .

بدین معنی که حتی در همان مراحل ابتدایی تر هم بین آنچه که نویسندگان انجیل‌ها نوشته بودند و آنچه که اسقف‌ها می‌خواستند تعلیم دهند اختلاف و ناهمخوانی وجود داشته . امروزه بخش پاک‌شده توسط سنت کلمنت هنوز از انجیل مرقس غایب است اما وقتی مرقس با انجیل مرقس که امروزه مشهور است مقایسه شود متوجه خواهیم شد که حتی بدون این بخش گمشده انجیل امروزی در کمال شگفتی طولانی تر از نسخه اصلی است ! یکی از این بخش‌های اضافی کل رستاخیز عیسی را در بر می‌گیرد . بالغ بر ۱۲ آیه کامل در پایان مرقس ، فصل شانزدهم .

حال می‌دانیم که هر چیزی که درباره وقایع بعد از به صلیب کشیده شدن عیسی گفته شده توسط اسقف‌های کلیسا یا کاتبان‌شان زمانی در اواخر قرن چهارم اضافه شده . اگرچه که تأییدیه آن را می‌توان در آرشیه‌های واتیکان پیدا کرد اما برای اکثر مردم ورود به این بایگانی دشوار است و حتی اگر وارد آن بشوند هم درک زبان یونانی قدیم بسیار دشوار است .

اما در این بخش از انجیل مرقس چه بوده که کلمنت بهتر دیده که آن را حذف کند ؟

بخشی است که بازنده شدن Lazarus (در ترجمه فارسی آقای پیروز سیار از نام لعازار استفاده شده اما بنده در این مورد از نام لازاروس استفاده خواهم نمود . م) توسط عیسی سروکار دارد . در متن اصلی کتاب مرقس ، لازاروس در یک وضعیت تکفیری به تصویر کشیده شده : به فرمانی دچار مرگ معنوی نه مرگ فیزیکی . گزارش حتی مکالمه بین عیسی و لازاروس را دربرابر در معبد شامل می‌شود . این باعث سر افکندگی اسقف‌هاست که دلشان می‌خواست احیاء لازاروس را به عنوان یک معجزه معنوی به تصویر بکشند نه چون رهایی از تکفیر . مهم‌تر اینکه صحنه برای داستان به صلیب کشیده شدن خود عیسی آماده شده که متعاقباً از مرگ معنوی برخاسته و تصمیم بر این شده که همان قاعده سه روزه به کار گرفته برای لازاروس برای او هم به کار گرفته شود .

عیسی از مرگ بر می‌خیزد (رها یا احیاء شده) به حکم مقدر سه روزه . در خصوص لازاروس ، عیسی با احیاء دوستش بعد از سه روز بیماری نمادین ، قوانین را به مسخره گرفته . در این مرحله از محرومیت از حقوق مدنی از نظر اربابان شریعت ، لازاروس می‌بایست در گونی نهاده شده و زنده زنده دفن شود . جرمش این بود که قیام تند و تیزی را علیه کارکنانی که حافظ تأمین آب عمومی مردم بوده‌اند به راه انداخته آبی که از طریق یک آب گذر جدید رومی در اورشلیم تقسیم می‌شده . اما عیسی بدون اینکه در مقام کهنات عنوان اجرایی داشته باشد او را رهانیده . آنچه که اتفاق افتاده این بوده که هیروودیس آنتی پاس جلیلی کاهن اعظم اورشلیم را مجبور کرده که به نفع عیسی از خود نرمش نشان دهد و این را به عنوان یک معجزه بی‌مانند معرفی کرده‌اند !

(بدین معنی که محرومیت از حقوق مدنی تبدیل شده به محرومیت از حیات فیزیکی و مرگ فیزیکی و نجات لازاروس توسط عیسی را نجات او از مرگ فیزیکی پنداشته‌اند . م)

البته دلیل مهم‌تری برای حذف این بخش از مرقس وجود دارد . چون در جریان روایت ماجرای لازاروس گزارش مرقس با وضوح کامل می‌گوید که عیسی و مری مگدالن در واقع زن و شوهر بوده‌اند . داستان لازاروس در یوحنا سرو ته‌اش کمی عجیب به نظر می‌رسد بدین شکل که مارتا از خانه لازاروس بیرون می‌آید تا به عیسی سلامی بکند در حالیکه خواهرش مری

مگدالن در خانه می‌ماند تا عیسی او را فراخواند . اما در تقابل با این در گزارش اصلی مرقس گفته شده که در واقع مری مگدالن و مارتا باهم از خانه بیرون آمده‌اند و سپس حواریون ملامتشان کرده‌اند و آن‌ها را به داخل خانه فرستاده‌اند تا منتظر دعوت عیسی باشند . این دستورالعمل ویژه قانون یهود بوده که به موجب آن زن در آئین سوگواری اجازه نداشت تا زمان اجازه همسرش از خانه بیرون بیاید .

خارج از کتاب مقدس درباره زن و شوهر بودن عیسی و مریم مجدلیه (مری مگدالن) می‌توان اطلاعات خوبی به دست آورد اما مورد مناسبی هم در انجیل‌های امروزی می‌توان یافت . جایی که ویرایشگران در روایتی که برای ما نوشته‌اند سوتی داده باشند؟

خوب در واقع یک چیز خاص و فرعی هست که قابل ذکر باشد . فهرست هفت‌تایی از زنانی در انجیل‌ها وجود دارد که ظاهراً به صورت دائمی به عنوان پیروان در پیرامون عیسی بوده‌اند که شامل مادر عیسی هم می‌شود . اما در شش تا از این فهرست هفت‌تایی نام نخستینی وجود دارد . نامی حتی بالاتر از مادرش و آن نام مری مگدالن است . وقتی که کسی دیگر فهرست‌های آن دوران را مطالعه می‌کند که به هر طریقی به جامعه طبقاتی ربط پیدا می‌کند متوجه می‌شود که " بانوی اول " همیشه نامش در ردیف اول قرار دارد . عبارت " بانوی اول " امروزه در آمریکا به کار برده می‌شود . بانوی اول ارشدترین بوده و نام او همیشه در ابتدا می‌آمده و عنوان ملکه مسیح را داشته و در واقع مری مگدالن کسی است که نام نخست را به خود اختصاص داده .

آیا این ازدواج در انجیل‌ها هم آمده ؟

خوب باید گفت که چنین است . بسیاری بر این عقیده‌اند که ازدواج قانا در واقع ازدواج عیسی و مری مگدالن بوده . اگر چه که به تفصیل در انجیل‌ها آمده مثل یک مراسم ازدواج نبوده . این ازدواج از تدهین در Bethany کاملاً جدا بوده . در لوقا ما نخستین آئین تدهین را شاهد هستیم که توسط مری برای عیسی انجام شده آن هم دو سال و نیم قبل از تدهین دوم . خیلی‌ها متوجه این امر نیستند که آن‌ها داستان‌های متفاوت با دو سال و نیم‌فاصله هستند . خوانندگان قرن اولی ازدوبخش مراسم ازدواج مقدس وارث دودمانی آگاه بوده‌اند . آن چنان که می‌دانیم عیسی ، مسیح بوده که معنی کاملاً ساده آن می‌شود " تدهین شده " . در واقع همه کاهنان ارشد و شاهان دودمانی داوودی تدهین شده مسیحا بوده‌اند . عیسی آدم منحصر به فردی نبوده و اگر چه که رسماً کاهن محسوب نمی‌شده اما از حق مسیحا شدن به واسطه نسب بردن از تبار شاهانی و دودمانی شاه داوود برخوردار شده اما تا زمانی که توسط مری مگدالن به شکل فیزیکی تدهین نشده بوده مسیح به حساب نمی‌آمده . کسی که کمی قبل از به صلیب کشیده شدن عیسی به عنوان کاهنه ارشد صاحب صلاحیت بوده .

لغت " Messiah " از فعل عبری " تدهین کردن " مشتق شده که خود این عبارت از لغت مصری messeh برآمده به معنی " تمساح مقدس " . رسم بر این بوده که خواهران ازدواج کرده فرعون شوهرانشان را با روغن تمساح تدهین می‌کردند . این رسم از آئین شاهانه تدهین در میان‌رودان باستان گرفته شده . در آوای سلیمان کتاب عهد عتیق ما باز هم درباره تدهین شاه توسط عروس می‌خوانیم . در تعریف روغنی که در یهودیه مورد استفاده قرار گرفته گفته شده که روغن معطری بوده ، روغنی که از ریشه گیاه کمیابی در هیمالیا به دست می‌آمده و دانسته‌ایم که این آئین تدهین همواره زمانی انجام می‌شده که شاه یا شوهری بر تخت می‌نشسته .

در عصر جدید تدهین عیسی توسط مری مگدالن در واقع وقتی که او بر تخت نشسته انجام شده و این همان آئین تدهین شوهر یا شاه توسط عروسش بوده . بعد از آن مری با موهایش پاهای عیسی را خشک کرده و در نخستین بخش از ازدواج دو مرحله‌ای گریسته . تمام این چیزها دلالت می‌کند بر تدهین نکاحی یک وارث دودمانی .

(بدین معنی که مری مگدالن محرم عیسی بوده که توانسته به بدن او دست بزند و روغن‌مالی‌اش کند . م)

دیگر مراسم‌های تدهین مسیحا چه برای تاج‌گذاری یا پذیرش مقام کهنات اعظم همیشه توسط مرد انجام می‌شده . توسط زادوک کاهن یا کاهن اعظم . روغنی که برای این مراسم‌ها استفاده می‌شده مخلوطی بوده از روغن زیتون با دارچین و دیگر ادویه‌ها . هرگز از روغن معطر استفاده نمی‌شده . روغن معطر دلالت می‌کرده بر حق ویژه عروس مسیحایی که عنوان مری را داشته . خواهری از یک گروه مقدس . مادر عیسی هم مری بوده پس بنابراین همسرش نیز می‌بایست یک مری بوده باشد . اگر نگوییم نام تعمیدی می‌توانیم بگوییم که حداقل لقبش این بوده .

برخی گروه‌های متشکل از زنان تارک دنیا هنوز این سنت را با الحاق نام مری به نام رهبانی غسل تعمیدی‌شان زنده نگه داشته‌اند . مثل خواهر مری ترزا و خواهر مری لوئیس . ازدواج مسیحایی همیشه در دو مرحله اجرا شده . مرحله اول تدهین شدن است آن چنان که در لوقا آمده . تعهد شرعی به زناشویی . مرحله دوم تدهین شدن آن چنان که در متی ، مرقس و یوحنا آمده برای محکم کردن عهد و پیمان است . و در مورد عیسی و مری دومین تدهین شدن در Bethany بر اهمیت مطلب دلالت دارد . در اینجاست که داستان جام آغاز می‌شود . آن چنان که در کتاب‌های قانون یهود و کتاب عهد عتیق یهودیان فلاویوس جوزفوس توضیح داده‌شده دومین بخش از مراسم ازدواج هرگز اجرا نمی‌شود مگر اینکه زن سه ماهه حامله باشد .

وارثین دودمانی چون عیسی به جاودانگی تبارشان نیاز حیاتی داشتند . ازدواج امر ضروری بوده اما قانون از آن‌ها در برابر ازدواج با زنان اجاق‌کور و عقیم حمایت می‌کند و حمایتشان مشروط به قاعده حاملگی سه ماهه بوده . اغلب بعد از این دوره سقط‌جنین اتفاق نمی‌افتد و وقتی این مرحله سه ماهه طی می‌شد و وضعیت باثبات می‌شد عقدنامه هم کامل می‌شد . بنا بر آنچه که در سنت آمده وقتی در این مرحله ، شوهر عروس مسیحایی تدهین شود این تدهین برای تدفین او انجام می‌شود . این در انجیل‌ها مورد تأیید قرار گرفته . عروس می‌بایست از این روز به بعد تا زمانی که با شوهرش زندگی می‌کند مقداری از آن روغن را در شیشه کوچکی ریخته و به گردن خود بیاویزد چون می‌بایست دوباره از آن روغن در تدفینش استفاده کند . برای این منظور بوده که مری مگدالن در روز تعطیل بعد از مصلوب شدن به مقبره رفته . پیرو دومین تدهین در Bethany انجیل‌ها سخن عیسی را نقل می‌کنند :

هر جای جهان که این انجیل‌ها می‌بایست موعظه شوند از این نکته به عنوان یادبود کاری که او انجام داده سخن گفته خواهد شد .

هنرمند رنسانس فرا آنجلیکو در تفسیر معروف خود از این رویداد عملاً عیسی را این‌گونه به تصویر کشیده که تاجی را بر سر مری مگدالن گذاشته اما با وجود این واقعیت که فرا آنجلیکو یک راهب دومینیکنی قرن پانزدهمی دانشمند بود باید این‌گونه نتیجه گرفت که مقامات کلیسای مسیحیت مری مگدالن را حرمت گذاشته و با این عمل خواسته‌اند یاد او را گرمی بدارند ؟ نه ، آن‌ها این کار را نکرده‌اند . آن‌ها کاملاً رهنمود عیسی را نادیده گرفته و مری مگدالن را به فاحشگی متهم نمودند . به هر حال برای کلیسای سری و شوالیه‌های معبد ، مری مگدالن همیشه به عنوان یک " حضرت " مطرح بوده . او هنوز هم بسیار مورد احترام است اما بخش جالب قدوسیتش زمانی برملا می‌شود که خواهیم درباره دانش جام بیندیشیم . در دانش جام است که مری مگدالن به عنوان امام شراب سازان و نگهبان تاک و نگهبان جام مقدس و محافظ تبار مقدس به یاد آورده می‌شود . بسیاری از چیزهایی که تصورش را هم نمی‌توانیم بکنیم در انجیل‌ها پیدا می‌شوند چون هرگز ترغیب نشده‌ایم که بخواهیم فراتر از ظاهر آن‌ها را هم کاوش کنیم . پیدا شدن طومارهای دریای مرده و تحقیقات بسیار جالب الهیات دان اتریشی دکتر باربارا تیرینگ در سال‌های اخیر به این نوع پژوهش‌ها کمک بسیاری نموده .

طومارهای دریای مرده یک مجموعه کامل نوین از اصطلاحات مخصوص را معرفی نموده . روشننگری کاملاً نوین آن‌ها مشغله‌های ذهنی جامعه مسیحی اسرائیلی را به رشته تحریر درآورده‌اند . آن‌ها به ما درباره شورای دوازده نفره حواریون نماینده‌ای می‌گویند که به شکل دائمی منصوب شده بودند تا بر مسائل خاص آئینی و حکمرانی نظارت داشته باشند . این منجر شده به آگاهی‌های بسیار بیشتری از خود حواریون . حال نه تنها نام‌هایشان را می‌دانیم – البته همیشه می‌دانستیم – متوجه هم می‌شویم که آن‌ها کجا بوده‌اند . خاندانشان که بوده و مناصب و وظایف آن‌ها چه بوده .

از مطالعه انجیل‌ها متوجه شده‌ایم که در آن‌ها علائمی وجود دارد : از لغاتی استفاده شده که امروزه برای ما غیرقابل فهم است . می‌دانیم که کسانی که شبکه بزرگی از قایق‌ها را اداره کرده و به آن‌ها در حمل و نقل داوطلبان غسل تعمید کمک می‌کردند کمک ماهیگیران نامیده می‌شدند . این را هم می‌دانیم که خود داوطلبان غسل تعمید " ماهی‌ها " نامیده می‌شدند . حواریون جیمز و یوحنا هر دو به ماهیگیری می‌پرداختند و برادران پیترو و اندرو ماهیگیران غیرحرفه‌ای (کمک ماهیگیران) بودند و عیسی مسیح به آن‌ها وعده کهانت در سیستم نوین را داده و گفته : " من شما را به ماهیگیران (صیادان) انسان تبدیل می‌کنم " .

می‌دانیم که در دوران انجیل یک مجموعه واژگانی به خصوص وجود داشته . کلمات و جملاتی که برای هر خواننده‌ای در قرن اول میلادی و کمی فراتر از آن به سهولت قابل درک بوده . این لغات در ترجمه‌های بعدی از دست رفته‌اند . به عنوان مثال امروزه سرمایه‌گذاران تأثر را " angels / مالکان " و هنرمندان درجه یک را " ستارگان " می‌نامند اما کسی که از نظر فرهنگی دو هزار سال با ما فاصله داشته باشد جمله " مالکان رفتند تا با ستاره‌های [سینما] حرف بزنند " را این‌گونه می‌خواند که : " فرشتگان رفتند تا با ستاره‌ها حرف بزنند " . انجیل‌ها انباشته از این لغات فنی‌اند . " تهیدستان " " جذامی‌ها " " جماعت بسیار " " کور " هیچ‌کدام از آن‌ها بدین معنی نیستند که ما امروزه می‌پنداریم . تعاریف عبارت‌هایی چون " ابرها " ، " گوسفندها " ، " ماهی‌ها " ، " قرص‌های نان " و دیگر انواع کلمات مربوطه مثل همان قضیه " ستاره‌ها " برای مردم امروزی هستند . وقتی مجوز نوشته شدن انجیل‌ها در قرن اول در وضعیتی تحت کنترل کلیسای روم صادر شده محتوایشان در برابر مذاقه کلیسای روم جامه مبدل پوشیده . اطلاعاتی که اغلب سیاسی بوده کد بندی شده و مستور مانده . در بخش‌های مهمی ظاهراً کلمات حاوی خبری و اختطاری بوده‌اند . در عبارت " این برای کسانی است که گوش شنوا داشته باشند " منظور " برای کسانی " است که رمز را بفهمند . برای اطلاعات کد بندی شده‌ای که بین اعضاء گروه‌های ستم‌دیده در طول تاریخ رد و بدل می‌شده تفاوتی وجود ندارد . به عنوان مثال یکسری کدهای بنیادین وجود داشته که بین یهودیها در آلمان طی سال‌های دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۴۰ رد و بدل می‌شده .

از طریق دانش رمزشناسی تحریری (رمز دبیری) می‌توانیم با دقت بسیار زیاد تاریخ‌ها و مکان‌ها را مشخص کنیم . ما می‌توانیم بسیاری از معانی پنهان در انجیل‌ها را کشف رمز کنیم آن هم تا آنجا که معجزات بر یک بستر کاملاً نوین قرار گیرند . حین انجام این کار به هیچ‌وجه این حقیقت که مردی چون عیسی در واقع خود عیسی به طور مشخص آدم خاصی بوده با قدرت‌های ویژه خارق‌العاده تقبیح نمی‌شود . اما انجیل‌ها داستان‌های خاصی را پی ریزی کرده‌اند که به عنوان معجزات شرح شده‌اند . چون آن‌ها به واقع وقایع ماوراء الطبیعی معجزه‌آسایی بوده‌اند که توهین‌آمیز محسوب نمی‌شده‌اند اما در پهنه جریانات سیاسی آن دوران توهین‌آمیز به حساب آمده‌اند . آن‌ها اعمال بی‌نظیری بوده‌اند که شریعت را کاملاً به تمسخر گرفته خوار نموده بودند .

حال ما با چیزهایی دیگری هم باخبریم می‌دانیم چرا انجیل‌ها در اغلب موارد با یکدیگر تطابق ندارند . به عنوان مثال مرقس می‌گوید که عیسی طی سه ساعت به صلیب کشیده شده در حالیکه یوحنا می‌گوید به صلیب کشیده شدن عیسی شش ساعت

طول کشیده . البته این گونه نیست و آنچه که در برابر ما قرار دارد بسیار مهم است . اما آن چنان که خواهیم دید این تفاوت زمانی سه ساعته برای وقایع متعاقب بسیار تعیین کننده بوده . اجازه بدهید به قضیه آب و شراب نگاهی بیندازیم . در برابر آنچه که فکر می کنیم می دانیم پی گیر ماجرای می شویم که کتاب مقدس به ما گفته . آنچه که رخ داده واقعه ساده ای بوده که با مفاهیم فرعی ماوراءالطبیعه چرب و شیرین شده .

ازدواج قانا در بین چهار کتاب مقدس تنهادر یوحنا تشریح شده . اگر این اتفاق در حد یک معجزه برای کلیسا اهمیت داشته چرا در سه تای دیگر حرفی از آن ها به میان نیامده ؟ همان طور که اغلب منبر نشینها می گویند این نمی گوید که شرابشان تمام شده بلکه می گوید : وقتی طلب شراب کردند مادر عیسی گفت :
آن ها شرابی ندارند .

انجیل به ما می گوید که فرد مسئول رئیس جشن بوده . بر اساس مشخصه های خاصی که ارائه شده متوجه می شویم که این نه یک مراسم عروسی که یک جشن نامزدی قبل از ازدواج بوده . شراب جشن نامزدی فقط در دسترس کاهنان ، یهودیان عزب بوده نه مردان متأهل ، نوآموزان یا هر کسی که ناپاک پنداشته می شده . آن چنان که در یوحنا آمده آن ها فقط می توانستند در مراسم از آب خالص استفاده کنند .

وقت مراسم که فرارسید مشخص شد که مریم از این تبعیض ناراحت است و او توجه عیسی را به میهمانان ناپاک دانسته شده جلب می کند می گوید : " آن ها شرابی ندارند " . هنوز مسیحی (تدهین شده) برای وضعیت مسیحایی نبوده . عیسی پاسخ می دهد :

وقت من هنوز فرا نرسیده .

برای انجام این کار مری به عیسی فشار می آورد و عیسی هم با رها کردن آب به عهدنامه بی حرمتی می کند و شراب در اختیار همه قرار می گیرد : (بدین معنی که همه آب ها به شراب تبدیل می شوند !) مدیر جشن درباره وقوع هر نوع معجزه ای ساکت است . او فقط ابراز شگفتی می کند از اینکه در این مرحله از سلسله وقایع سروکله شراب پیدا شده . این نظر بارها مطرح شده که عروسی قانا مراسم عروسی خود عیسی بوده چون او و مادرش در جناح راست رئیس به تصویر کشیده شده اند نه قاطی میهمانان عادی . به هر حال تاریخ این جشن را می توان تابستان ۳۰ میلادی تعیین کرد در ماهی معادل ماه ژوئن . عروسی اول همیشه در ماه Atonement (سپتامبر) انجام می شده و جشن نامزدی سه ماه قبل تر از آن . در این خصوص متوجه می شویم که نخستین تدهین نگاهی عیسی توسط مری مگدالن در Atonement ۳۰ میلادی بوده . سه ماه بعد از مراسم قانا که ظاهراً جشن نامزدی شان بوده .

انجیل ها ماجراهایی را تعریف می کنند که همیشه از انجیلی تا انجیلی دیگر متفاوت است چون در واقع استنباطی است از ماجرای و رای کتاب مقدس . گزارش هایی از فعالیت های عیسی را تا زمان مصلوب شدن می توان در اسناد مختلف دوران پیدا کرد . در وقایع نگاری های رسمی امپراتوری روم به محاکمه و دستور به صلیب کشیده شدن عیسی توسط پیلاته اشاره شده . ما از یادداشت های روزانه حاکمان رومی می توانیم دقیقاً بگوییم که مصلوب شدن عیسی در مارس عید فصح ۳۳ میلادی صورت گرفته . در هفته قبل از آن بوده که تدهین شدن برای ازدواج دوم در Bethany صورت گرفته . می دانیم که در این مرحله طبق مقررات مری مگدالن سه ماهه حامله بوده ، بدین معنی که او می بایست در سپتامبر ۳۳ میلادی فرزندش را به دنیا می آورده که البته به این موضوع رسیدگی خواهیم کرد .

اگر انجیل‌ها آن طور که نوشته شده‌اند خوانده شوند عیسی می‌شود رهبر آزادیخواهی که کوشید مردم آن دوران را علیه ظلم و ستم امپراتوری روم متحد کند. یهودیه در آن زمان خیلی شبیه به فرانسه تحت اشغال آلمان در جنگ جهانی دوم بود. مقامات تحت کنترل نیروی حرفه‌ای نظامی بودند و جنبش‌های مقاومتی امر رایجی بودند. عیسی انتظار کشید و آن چنان که انتظار هم می‌رفت در پایان ماجرا مسیحی تدهین شده شد.

در اثر قرن اولی " عهد عتیق یهودیان " عیسی " جادوگر " ، " مربی " و " سلطان " نامیده شده. هیچ خبری از الوهیت نیست. حال آنکه طومارهای دریای مرده مسیحی اسرائیلی را چون فرمانده ارشد نظامی اسرائیل معرفی کرده‌اند. اینکه حواریون مسلح بوده‌اند چیز سری نبوده. از زمان سربازگیری، عیسی بررسی می‌کرده که همه آن‌ها مسلح باشند. در انتهای همین ماجرا، پیتر علیه ملکوس شمشیر کشیده و عیسی گفته:

" من نه برای صلح که برای جنگ آمده‌ام "

بسیاری از یهودیانی که در اورشلیم پست‌های مهمی را در اختیار داشتند به پشت‌گرمی رژیم نظامی بیگانه از موقعیتشان خیلی هم راضی بودند. جدا از این خود گروه‌های عبرانی به صورت فرقه‌ای عمل کرده و نمی‌خواستند که یهوه خدایشان را با هرکس دیگری قسمت کنند. به ویژه با غیر کلیمیان ناپاک. برای صدوقیان و فریسیان، یهودیان قوم برگزیده خدا بودند: او به آن‌ها تعلق داشت و آن‌ها به او. اما دیگر یهودیان همچون نصرانی‌ها و اسنی‌ها هم بودند که سخت تحت تأثیر دکتربین غربی، لیبرال تر بودند. در این خصوص مأموریت مسیح با شکست مواجه شد و شکاف بین فرقه‌های یهودی غیرقابل تفوق و برطرف نشدن باقی ماند. غیر کلیمی‌ها به زبان امروزی نژادهای عرب غیر یهودی هستند و این شکاف میان یهودی و غیر یهودی هنوز هم وجود دارد.

اگر چه به ظاهر عیسی توسط فرماندار رومی Pontius Pilate محکوم شده اما در واقع عیسی از قبل توسط شورای Sanhedrin محکوم و تکفیر شده بود و مصمم که برنامه‌ای برای مجازات او داشته باشد. به موجب آن عیسی به جرم رهبری زندانیان برای شورش علیه حکمران رومی توسط حکمران محکوم شد. حکمی که توسط قاضی اعظم و دادستان کل اسرائیلی تأیید شده. برای شورای Sanhedrin نشست شبانه برگزار کردن یا طی ایام عید فصح جلسه‌ای داشتن حرام بود و این موقعیت مناسبی می‌نمود. فرصت ایده آلی به چنگشان افتاده بود و بهانه‌ای که بگویند:

" با عرض معذرت ما نمی‌توانیم این کار را انجام بدهیم. شما حکمران رومی لطف کنید و انجامش دهید "

مرگ عیسی بر صلیب به وضوح مرگ معنوی بود نه مرگ فیزیکی آن چنان که توسط قانون سه روزه مشخص می‌شود. قانونی که هرکس در قرن اول با آن مواجه می‌شد متوجه می‌شد که به چه چیزی اشاره می‌کند. از لحاظ مدنی و حقوقی عیسی از قبل پیش از قرار دادنش بر صلیب مرده بود. او طبق حکم محکوم شد و برای آماده شدن جهت مرگ تازیانه زده شد. امروزه ما این عمل را " طرد کردن و تکفیر نمودن " نام می‌نهیم. ظاهراً سه روز را عیسی با بیماری سپری کرد و بعد از روز چهارم کاملاً فوت نموده. در آن روز بدن بیمار او را دفن کرده و در واقع زنده به گورش کرده‌اند. اما طی سه روز اول او می‌توانسته برآید و زنده شود. در واقع او از قبل پیش‌بینی کرده بود که توانایی انجام این کار را دارد. برآمدن و بازگشت عیسی از مرگ (جدا از این واقعیت که عیسی یکبار این کار را برای کس دیگری انجام داده) می‌تواند فقط توسط کاهن اعظم یا پدر جامعه انجام شده باشد. کاهن اعظم در آن زمان Joseph Caiaphas بوده همان مردی که عیسی را محکوم کرد. در نتیجه احیاء

توسط شیخ اعظم انجام می‌شده . انجیل‌ها گزارش می‌دهند که عیسی از روی صلیب با شیخ سخن گفته و بانگ بر آورده که " ای پدر با دست‌های خود روحم را ستایش نما " .^{۱۱}

در این زمان از فهرست‌ها متوجه می‌شویم که شیخ منصوب‌شده به این مقام حواری جادوگر Simon Zelotes (شمعون قانونی)^{۱۲} بوده . به ما آموخته‌اند که مرگ فیزیکی عیسی به واقع رخ داده ، وقتی که با نیزه سوراخش کرده‌اند و خون و پیشاب جاری شده اما به واقع این بخش‌ها بسیار بد ترجمه‌شده‌اند . عبارت اصلی نباید به سوراخ شده یا فرو رفته ترجمه می‌شده بلکه باید ترجمه می‌شده به خراشیده و مجروح شده . اما در ترجمه غلط به فعل لاتین " باز شدن " و لغت انگلیسی " سوراخ شده " ترجمه‌شده . به این نکته باید توجه کرد که آن‌ها در آن زمان بدوی نبودند . در آن زمان پزشکان و دستیاران پزشک و حتی جاهایی شبیه به بیمارستان وجود داشته . و ما می‌توانیم ببینیم که درست مثل این دوران آزمایش برای عمل غیرارادی (رفلکس) با خاراندن و تلنگر و یا سیخ زدن به پوست با یک وسیله نوک‌تیز انجام می‌شده . شخصاً نامه‌ای از یک جراح شورای پزشکی بریتانیا به دستم رسید که می‌گفت :

" از نظر پزشکی جاری شدن آب توضیحش دشوار و بلکه غیرممکن است . خونی که از زخم جاری شود گواه حیات است نه مرگ . اگر بخواهم قضیه را کمی باز کنم باید بگویم که برای اینکه خونی به بیرون از بدن یک مرده جریان پیدا کند یک پارگی عمیق نیاز هست چرا که سیستم گردش خون در حال کار کردن نیست " .

اجازه بدهید بررسی مجددی نموده و ببینیم که انجیل‌ها در اصل چه می‌گویند :

Joseph of Arimathea جسد عیسی را از صلیب پایین آورده . در واقع لغتی که به عبارت انگلیسی " body " ترجمه‌شده لغت یونانی " soma " است به معنی " جسم در قید حیات " . عبارت معادل آن اشاره دارد به " جسم بی‌جان " یا " جسد " که در یونانی می‌شود " potma " . (coma هم می‌شود همان کما (اغماء) . م) به احتمال زیاد عیسی زنده مانده و این به وضوح در کتاب‌های دیگر آمده و حتی قرآن هم می‌گوید که عیسی بعد از به صلیب کشیده شدن جان سالم به در برده . طی بعدازظهر جمعه ، زمانی که عیسی بر صلیب است یک تغییر زمانی سه ساعته به جلو وجود دارد . زمان توسط ساعت آفتابی و کشیشی که توالی اوقات نماز را حساب می‌کرده ثبت می‌شده . در اصل اوقات به شبانه و روزانه تقسیم می‌شده‌اند . امروز ما یک روز را ۲۴ ساعت می‌دانیم . در یوحنا عیسی می‌گوید که : آیا نمی‌دانی ۱۲ ساعت در روز وجود دارد ؟

بله دوازده ساعت به‌روز اختصاص دارد و دوازده ساعت به شب . طول مدت روز از طلوع خورشید آغاز می‌شود . هر چند وقت یکبار سر آغاز روز تغییر می‌کرده . پس نوبت به تغییر سر آغاز شب می‌رسد . در مارس ، آن چنان که متوجه شده‌ایم آغاز روز حدود ساعت شش صبح بوده .

می‌دانیم که Joseph of Arimathea با Pontius Pilate برای اینکه عیسی را بعد از اندک ساعاتی آویخته بودن بر صلیب پایین بیاورد وارد مذاکره شده . در واقع در این باره انجیل‌ها بر سر وقایع متعاقب توافق ندارند :

برخی از زمان قبل از تغییر زمانی استفاده می‌کنند و برخی از زمان بعد از تغییر زمانی . اما سه ساعت از روزناپدید شده و جایش را به سه ساعت در شب داده . ساعات روشنایی با ساعات تاریکی عوض شده‌اند . آن چنان که در انجیل‌ها به ما گفته‌شده برای سه ساعت زمین در تاریکی فرورفته . امروز به سادگی متوجه می‌شویم که در چشم به هم زدن سه ساعت

^{۱۱} . در ترجمه فارسی آقای پیروز سیار آمده : " ای پدر روح خویش را بر دستانتان تو می‌سپارم " .

^{۱۲} . سیمون زئالوت در اصل در متون قدیمی تر سیمون کنعانی نام داشته و در میان دیگر حواریون از شخصیت اسرارآمیزی برخوردار بوده . سنت مسیحی می‌گوید که او بعنوان یک مبلغ مذهبی ، مسیحیت را در مصر تبلیغ نمود و گسترش داد و در نهایت در ایران به شهادت رسید . م

شبانه به روز اضافه شده . اما این سه ساعت معمایی از هر واقعه‌ای که در پی آن اتفاق افتاده جداست زیرا ماه گرایان^{۱۳} lunarists عبری [وقایع اتفاق افتاده در روز را تغییر داده‌اند] شمسی گرایان (solarists) که گروه‌های اسنی و مغی بوده‌اند تا شب هنگام تغییری در وقایع نداده‌اند که در واقع بدین معنی است که با توجه به محتوای انجیل آنچه که در آنجا آمده به زمان عبرانی مربوط می‌شود به ماه گرایان که می‌گویند عیسی در ساعت سوم مصلوب شده اما از سوی دیگر زمان خورشیدی مصلوب شدن را در ساعت ششم می‌داند . در آن غروب بود که عبرانیان Sabbath خود را در ساعت نه قدیم آغاز نمودند . اما اسنی ها و مغها هنوز سه ساعت تا قبل از آغاز Sabbath فرصت داشته‌اند . در این سه ساعت بوده که آن‌ها می‌توانسته‌اند کاری برای عیسی انجام دهند سه ساعتی که طی آن هیچ کس اجازه نداشته هیچ نوع کار فیزیکی انجام دهد .

این چنین است که ما احتمالاً با نادرست‌ترین وقایع کتاب مقدس مواجه می‌شویم و به واسطه وقایع تاریخی به فراتر از دوره کتاب مقدس منتقل می‌شویم تافاش کنیم که در خصوص تولد فرزند مریم و عیسی در ۳۳ سپتامبر چه اتفاقی افتاده . یکی از نادرست‌ترین وقایع مطرح شده در کتاب مقدس بحث عروج عیسی به آسمان است و در بحث در خصوص تولد سه فرزند عیسی و دودمانشان می‌بایست در نظر گرفته شود . از وقایع نگاری انجیل متوجه می‌شویم که ازدواج دوم در Bethany که منجر شده به تدهین شدن عیسی توسط مری مگدالن در هفته قبل از مصلوب شدن اتفاق افتاده و این را هم می‌دانیم که در این مرحله مری سه ماهه حامله بوده و بنابراین می‌بایست در ماه سپتامبر متعاقب زایمان کرده باشد . خوب انجیل‌ها درباره وقایع ۳۳ سپتامبر چه گفته‌اند ؟ در واقع هیچی ؟

اما به این داستان در " اعمال رسولان " پرداخته شده . آن هم با جزئیاتی برای واقعه ماه سپتامبر که به ما تحت عنوان " عروج عیسی به آسمان شناسانده " شده . به هر حال یکی از چیزهایی که نباید " اعمال " انجام می‌داده نامیدن واقعه به " عروج " است . این نام به آئینی داده شده که توسط آموزه‌های کلیسای روم بیش از سه قرن بعد برقرار شده . آنچه که متن در واقع می‌گوید این است که :

" و با گفتن این کلامها برابر نگاه آنان برآورده شد و ابری او را از دیدگان ایشان نهان ساخت و همچنان که آنجا بودند و در حال رفتن او ، چشم به آسمان دوخته بودند دو مرد سپید جامه کنار ایشان قرار گرفتند و آنان را گفتند : چرا این چنین به آسمان خیره مانده‌اید ؟ عیسی به همان نحوی که رفت خواهد آمد . "

سپس عبارت بعدی در اعمال می‌گوید که " ملکوت " می‌بایست پذیرای عیسی باشد تا " زمان بازگشت " .

با توجه به اینکه این همان ماه موعود به دنیا آمدن فرزند مریم بوده آیا این احتمال وجود دارد که بین اصطلاح عروج و زایمان مری مگدالن ارتباطی وجود داشته باشد ؟

به یقین چنین است و این ارتباطی است مبتنی بر زمان اعاده . نه فقط قوانینی برای نافذ بودن مراسم ازدواج میراث بر مسیحایی وجود دارد بلکه قوانینی هم برای اعتبار خود ازدواج است . قوانین زناشویی دودمانی کاملاً برخلاف قاعده تباری یهودی بوده و والدین مسیحایی رسماً بعد از تولد فرزند از هم جدا می‌شوند . حتی قبل این رابطه جنسی بین یک شوهر دودمانی و همسر فقط در ماه دسامبر مجاز خواهد بود چون که تولد ورثه همیشه در ماه سپتامبر در ماه Atonement / ماه

^{۱۳} . . لونا ریست های بسیار معدودی در دنیا هستند، لونا ریسم سه نام دارد، Lunarism، Masteronism و Dudism . که لونا ریسم نام اصلی و محوری است. لونا ریست ها به ماه و خدایش، یعنی Lunar معتقد هستند، کسی که جنسیتی نامعلوم و بی اهمیت دارد. برخی می گویند Lunar در هیبت یک کرم است، یعنی دوجنسیتی است. برخی می گویند Lunar سیاره های همزاد {دوقلو} را آفریده است(یعنی ماه و همزادش، نوع اولیه ی زمین) و آن ها را واداشته است تا با یکدیگر تصادم کنند و منتج به شکل گیری دنیای ما و ماه شوند.م

کفار ، مقدس ترین ماه تقویم یهود . در واقع این همان قاعده‌ای بوده که والدین خود عیسی (یوسف و مریم) خود آن را نقض کرده‌اند و این دلیل چرایی گمانه درهم شکسته یهودیان بوده که آیا عیسی به واقع همان مسیح حقیقی‌شان بوده یا نه .

وقتی [مادری] فرزند دودمانی را در زمان اشتباهی از سال حامله می‌شده معمولاً مادر را در صومعه‌ای برای آسوده به دنیا آوردن فرزندش و دوری از سرزنش مردم تحت حفاظت قرار می‌دادند . این " نهان نمودن " نامیده می‌شده و متی کاملاً واضح می‌گوید که حاملگی مریم برملا شده بود . " شوهرش یوسف که مردی دادگر بود و نمی‌خواست که او رسوای جماعت شود به این فکر افتاد که نهانش کند " . تقدیر ویژه‌ای توسط سیمون فرشته که در آن زمان جبرئیل تشخیص داده‌شده عطا می‌شود . فرشته کاهن متصدی . هم در طومارهای دریای مرده و هم در کتاب انوچ (که از عهد عتیق مستثنا بوده‌اند) جزئیاتی که " فرشتگان مقرب " (یا رسولان ارشد) کاهنان ارشد در کومران بوده‌اند آمده ، کسانی که تحت عناوین سنتی چون " میکائیل " ، " جبرائیل " و " رافائل " و " سارائیل " شناخته می‌شدند .

اما در مورد عیسی و مری مگدالن قوانین زناشویی مو به مو رعایت شد و نخستین فرزندشان به درستی در ۳۲ دسامبر در شکم مادر بود و در ۳۳ سپتامبر به دنیا آمده . از زمان ولادت دودمانی ، اگر بچه پسر بوده والدین برای شش سال از یکدیگر جدا

می‌شده‌اند و اگر دختر بود که جدایی سه سال طول می‌کشید . ازدواجشان فقط می‌توانسته در زمان اعاده تعیین‌شده از سر گرفته شود . در این ضمن مادر و فرزند می‌توانسته‌اند وارد یک دیر مشابه شوند و پدر می‌توانسته وارد " پادشاهی ملکوت " شود . پادشاهی ملکوت در حقیقت دیر اعظم اسنی در میرد در نزدیکی دریای مرده بوده و مراسم ورود توسط کاهنان فرشته‌ای (منظور کاهنان مالک است . م) تحت نظارت رهبر انتصابی زائران مدیریت می‌شده .

در کتاب خروج عهد عتیق مهاجران بنی‌اسرائیلی با " ابری " به سرزمین مقدس راهنمایی شده‌اند و در مطابقت با این تصویرسازی خروج ادامه می‌یابد . رهبر کهانت مهاجران با عنوان " ابر " منصوب شده . پس اگر ما آیه‌های اعمال را آن چنان بخوانیم که قرار است درک شوند . (یعنی رمزگشایی کنیم . م) متوجه می‌شویم که عیسی توسط یک ابر (رهبر زائران) به پادشاهی ملکوت (دیر اعظم) برده شده و مرد سپید جامه (یک کاهن مالک) گفته که عیسی در زمان اعاده (وقتی ازدواج زمینی‌اش به حالت نخست اعاده شود) باز خواهد گشت .

اگر به " رساله سنت پال به عبرانیان " نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که او واقعه خروج را با برخی جزئیات بیشتر توضیح می‌دهد . چون پال می‌گوید که چگونه عیسی به کهانت در ملکوت پذیرفته‌شده در حالیکه او در واقع هیچ مقام رسمی در سلسله مراتب کهانت نداشته . او توضیح داده که عیسی با عاملیت پدرش آن هم در تبار داوود یهودیه متولدشده . تباری که حق پادشاهی داشته اما حق کهانت نداشته چون کهانت امتیاز انحصاری تبار هارون و لوی بوده . اما سنت پال گفته که معافیت ویژه‌ای در نظر گرفته‌شده و گفته که " در مقابل کهانت تغییراتی به خود دیده " . گذشته از مسئله قانون کهانت ، این یک تغییر ضروری بوده . یکی از نتایج این دست کاری در قانون این بوده که عیسی توانسته وارد معبد " پادشاهی ملکوت " شده در گروه کهانت ملیشیزدک پذیرفته شود .

در ۳۳ سپتامبر نخستین فرزند عیسی و مری مگدالن متولد و عیسی حسب الوظیفه وارد پادشاهی ملکوت شده . اشاره به اینکه این بچه پسر بوده باشد (صراحتی که در دو تولد متعاقب وجود دارد) و اینکه معلوم کند که عیسی سه سال بعد در ۳۶ میلادی برگشته وجود ندارد . ما می‌دانیم که مری می‌بایست یک دختر داشته باشد . با پیگیری وقایع‌نگاری اعمال ما متوجه می‌شویم که در ۳۷ سپتامبر فرزند دومی به دنیا آمده و سپس یکی دیگر در ۴۴ میلادی . فاصله زمانی بین این دو تولد تا

دومین اعاده در ۴۳ میلادی شش سال بوده که بدین معنی است که فرزند ۳۷ میلادی پسر بوده . این واقعیت منجر شده به استفاده از جمله بندی مرموزانه ، همین جمله بندی مرموزانه برای فرزند ۴۴ میلادی به کار گرفته شده و از این قرار ما متوجه می شویم که این فرزند سوم هم یک پسر بوده . در مطابقت با رمز نویسیهای مشروح در طومارهای دریای مرده ، هرچیزراز آمیزی در عهد جدید نوعی مقدمه چینی است که با کمک برخی مدخل های دیگر می کوشند مفهوم پیام " برای آنان که گوش شنوایی دارند " را توضیح دهند . زمانی این کدها و تمثیل ها قابل درک بوده اند و هرگز هم دگرگون نمی شده اند . منظور آنها همان چیزی بوده که در آن زمان مورد استفاده قرار می گرفته و از آنها هر زمان که همان مفهوم مورد نیاز بوده استفاده می شده .

به عنوان مثال انجیل ها شرح داده اند که عیسی " کلام خدا " بود : " و کلامی بود از گوشت و مقیم در میان ما ... آکنده از رحمت و حقیقت " یوحنا برای توضیح رابطه این تعریف شرح مفصل تری را در پیش می گیرد : و مدخل های بعدی به جزئیاتی مانند : " کلام خدا کنار دریاچه ایستاد " و " کلام خدا در سامریه بود " پرداخته اند . پیام ها از طریق اطلاعاتی درباره باروری و زندگی جدید منتقل شده و در مثال برزگری که دانه " میوه را می کارد و آن را به درخت باروری تبدیل می کند " به کار گرفته می شوند . پس وقتی گفته می شود " کلام خدا بارور شده " و " کسانی که گوش شنوا دارند " می خواهد رو بهمرفته تصدیق کند که " عیسی بارور شده " می خواهد بگوید که او پسر دار شده . دو مدخل این چینی در اعمال وجود دارند و آنها صریحاً به تاریخ های ۳۷ میلادی و ۴۴ میلادی اشاره دارند .

احتمالاً تحریف شده ترین کتاب عهد جدید کتاب مکاشفه یوحناست . تحریفی که نه توسط خود کتاب که توسط کلیسا انجام شده . این کتاب به هیچ کتاب دیگری در کتاب مقدس شبیه نیست . درهم پیچیده با مفاهیم فرعی ماوراء الطبیعی وحشتناک و تصورات سر راست و مشخصش توسط کلیسا به شکلی بیرحمانه تحریف شده تا متن را به شکل یک پیشگویی آمیخته با هشدار یا آینده ای شوم درآورد !
این کتاب ، کتاب " پیشگویی " یا " هشدار " نامیده نشده بلکه آن را " مکاشفه " نامیده اند .
خوب چه چیزی از این کتاب کشف می شود ؟

از نظر وقایع نگاری تاریخی ماجرای کتاب اعمال رسولان دنبال می شود و کتاب مکاشفه در واقع داستان عیسی و مری مگدالن و فرزندان شان را دنبال می کند . مخصوصاً پسر ارشد Jesus Justus ماجرای زندگی و جزئیات ازدواجش همراه با تولد پسر خودش . تحریف شده ترین کتاب عهد جدید آن چنان که کلیسا می خواهد این هراسناکی را باور کنیم کتابی شوم و هشداردهنده نیست و مشخصاً آنچه که از آن سخن می گوید :
" مکاشفه " است .

آن چنان که قبل تر از این دانسته ایم این است که کاهنان سازمان دهی شده آن دوره " ماهیگیران " نامیده می شدند . دستیارانشان " کمک ماهیگیران " و داوطلبان غسل تعمید " ماهی ها " . وقتی عیسی وارد پادشاهی ملکوت شده به گروه ماهیگیران پیوسته اما آن چنان که توسط سنت پال توضیح داده شده مقام رسمی کهانت نداشته . در مراسم برگماری ، کاهنان لویته مسئول مراسم که در جایگاه مقدس برگزار می شد پنج قرص نان و دو ماهی را بین داوطلبها تقسیم می کردند اما در مورد چنین داوطلبانی بسیار سخت گیری می شد . آنها می بایست حتماً یهودیانی ختنه کرده می بودند . غیر کلیمی ها و سایر مریده های ختنه نشده به هیچ وجه استطاعت این را نداشتند که از هیچ امتیاز ویژه ای بهره مند شوند . در واقع این مراسم رسمی ویژه ای بوده که عیسی از طریق آنچه که " تغذیه کردن پنج هزار نفر " نامیده شده آن را دست انداخته . (ر.ک به متی ۱۶) قضیه دست انداختن هم این گونه بوده که او به احتمال زیاد با ارائه قرص های نان و ماهی ها به ناپاکان معلوم کرده که حق دسترسی به مخزن دفتر رسمی آئین آزادی خواهانه را داشته .

جدا از اینکه او در نهایت ماهیگیر شده به عیسی به عنوان " مسیح " نیز اشاره شده . یک مشخصه یونانی به معنی " پادشاه " اینکه او را " عیسی مسیح " می نامیدند در واقع به معنی " شاه عیسی است " و میراث پادشاهی اش آن چنان که بارها در انجیل ها و رساله های سنت پال به آن اشاره شده خاندان سلطنتی یهودیه بوده (تبار داوود) . از این رو از ۳۳ میلادی ، عیسی با موقعیت دوگانه " مسیح کاهن " یا آن چنان که رایج تر بوده " شاه ماهیگیران " معرفی شده . این مشخصه آن چنان که بعداً خواهیم دید مشخصه رسمی دودمانی وراثتی وارثان عیسی شده و متعاقباً " شاهان ماهیگیر " عالی مقامان تبار جام شده اند .^{۱۴} قبل از تولد دومین پسر در ۴۴ میلادی مری مگدالن پس از قیامی سیاسی که او در آن مقصر شناخته شد از یهودیه تبعید شد . او همراه با فیلیپ و لازاروس و چند مستخدم و تحت تدابیر امنیتی و به دستور شاه هیروود آگریبای دوم پای در سفر نهاد تا در املاک هیرویدیان نزدیک لیون در گنول (بعدها فرانسه) زندگی کند . در دوران آغازین تر ، طی قرون وسطی تا رنسانس کبیر ، عزیمت مری مگدالن در نوشته های روشنفکرانه (ایلومانیته) و آثار هنری مهم مشابه به تصویر کشیده شده . از زندگی و کارش در فرانسه به ویژه در Provence و Languedoc گفته می شده و این قضیه نه فقط در آثار تاریخی اروپا بلکه در مناجات کلیسای کاتولیک هم بازتاب داشته تا اینکه واتیکان مطرح نمودن ماجرای مری مگدالن را با توسل به زور ممنوع اعلام نموده . تبعید مری مگدالن در کتاب مکاشفه آمده و حامله بودن او در آن زمان به تصویر کشیده شده . به زبان تمثیل گزارش می دهد که چگونه مقامات رومی متعاقباً مری و پسر و وارثان را اذیت و آزار نموده اند .^{۱۵}

آن چنان که گفته شد در Gaul (فرانسه) بوده که مری حامل Sangréal (تبار سلطنتی جام مقدس) بوده و در Gaul بوده که نسب مشهور وارثان دودمانی بی واسطه مریم و عیسی مستقر شده اند . پادشاهان ماهیگیری که طی ۳۰۰ سال نشو و نما داشته اند . شعار همیشگی " پادشاهان ماهیگیر " " مقاومت " بوده ، ملهم از نام نیایشان Boaz (پدر جد شاه داوود) که

^{۱۴} . برای مطالعه بیشتر ر . ک به کتاب " اسطوره ی جام مقدس " . نوشته رابرت جانسون به ترجمه و تحلیل تورج رضا بنی صدر
^{۱۵} . برای روشن تر شدن این قسمت از سخنرانی استاد گاردنر از کتاب مکاشفه باب ۱۲ با عنوان " رویای زن و اژدها " با ترجمه پیروز سیار نقل قول می کنیم :

" آیتی عظیم در آسمان پدیدار گشت : زنی که خورشید او رادر بر گرفته و ماه به زیر پاهایش بود و تاجی از دوازده اختر بر سر داشت آبتن بود از درد و کار زایمان فغان سر می داد . سپس آیت دومی در آسمان پدیدار گشت ؛ اژدهای سرخگون عظیمی با هفت سروده شاخ که بر هر سرش دیهیمی بود . دم او یک سوم اختران آسمان را روفت و بر زمین ریخت . اژدها برابر زن که در کار زایمان بود باز ایستاد و آماده گشت تا فرزند او را به محض زاده شدن فرو بلعد . باری زن فرزند پسری به دنیا آورد ، همو که باید بر جمله ملتها با عصای آهنین حکم راند و فرزند او تا نزد خدا و اورنگ او در ربوده شد و در همان حال زن به بیابان گریخت ، جایی که خدا از برای او مامنی مهیا ساخته بود تا در آن هزارودویست شصت روز اطعام گردد . آنگاه نبردی در آسمان در گرفت : میکائیل و فرشتگانش با اژدها پیکار کردند و اژدها با فرشتگان خویش به مقابله برخاست . لیک شکست خوردند و از آسمان رانده شدند . پس اژدهای عظیم فروافکنده شد ، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان خوانده می شود و فریب دهنده سراسر جهان است بر زمین فرو افکنده شد و فرشتگانش نیز با او فروافکنده شدند و آوایی بشنیدم که در آسمان بانگ زد : " زین پس پیروزی و قدرت و پادشاهی از آن خدای ما است و چیرگی از آن مسیح او چرا که متهم کننده برادرانمان به زیر افکنده شد ، همو که روز و شب ایشان را برابر خدای ما متهم می کرد . لیک آنان او را با خون بره و با کلامی که بدان گواهی دادند مغلوب ساختند چرا که جان خویش را تا پای مرگ خوار داشتند . پس شما ای آسمانها و ساکنان آنها شادی کنید . وای بر شما ای زمین و دریا چرا که ابلیس نزد شما فرود آمده است در حالی که از خشم به خود می لرزد و می داند که روزگار او شمرده شده است .

اژدها چون بدید که بر زمین فرو افکنده شده است به تعقیب زنی پرداخت که مادر فرزند پسر بود . لیک زن دوبال عقاب بزرگ را یافت تا در بیابان به مامنی پرواز کند که در آن باید به دور از مار ، زمانی و زمانهایی و نیم زمانی اطعام می شد . آنگاه اژدها از دهان خویش گویی نهر آبی از پس زن روان ساخت تا او را در امواج خود ببرد . لیک زمین به یاری زن آمد : دهان گشود و نهر را که اژدها از دهان خویش روان ساخته بود فرو داد . آنگاه اژدها که بر زن خشم گرفته بود به جنگ مابقی فرزندان او رفت ، آنان که احکام خدای را نگاه می دارند و گواهی عیسی را دارند . "

نام او به معنی " مقاومت " بوده . وقتی به لاتین ترجمه شده " In Fortis " نوشته شده که متعاقباً به Anfortas نام شاه ماهیگیر در افسانه جام تغییر شکل داده .

حال می‌توانیم به نمادگرایی سنتی جام بازگردیم که چون جامی حاوی خون عیسی به تصویر کشیده شده . همچنین می‌توانیم طرح‌های گرافیکی که قدمت آن‌ها به فراسوی قرون وسطی به حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد را بررسی کنیم و حین بررسی در این مورد متوجه می‌شویم که جام یا ساغر مدت‌هاست که نماد زنانگی است . معرف ظرف مقدس ، مجرای رحم و رحم . بنابراین وقتی مری مگدالن به فرانسه گریخته Sangréal در جام مقدس را در رحمش داشته و آن چنانکه کتاب مکاشفه شرح می‌دهد نام پسر دوشیز یوسف بوده .

نماد سنتی مترادف مردانگی (ذکور) تیغ یا شاخ بوده و معمولاً معرف شمشیر یا تک شاخ . در آواز سلیمان عهد عتیق و مزامیر داوود ، تک شاخ بر برکت همیشه تبار شاهی یهودیه دانسته شده و به همین دلیل بوده که کاتارهای پروونس از این حیوان افسانه‌ای برای نمادگرایی تبار جام استفاده می‌کرده‌اند . مری مگدالن به سال ۶۳ میلادی در پروونس فرانسه درگذشت . در همان سال یوسف صومعه مشهوری را در گلاستونبری انگلستان به یاد ملکه مسیحا بنا نهاد . این نخستین کلیسای مسیحی روی زمین در جهان بود و در سال بعد Jesus Justus پسر مری آن را وقف مادرش نمود . عیسی جوان تر در واقع در انگلستان و همراه یوسف بود آن هم در سن ۱۲ سالگی در ۴۹ میلادی و این‌گونه بود که الهام‌بخش شعر مشهور اورشلیم ویلیام بلیک شده .

و کسانی که قدمتشان به دنیای باستان می‌رسد بر سبز کوه‌های انگلستان قدم می‌زنند .

اما Joseph of Arimathea مردی که بر امور مصلوب نمودن عیسی اشراف کامل داشته که بوده ؟ و چرا مادر عیسی ، همسرش مری و بقیه اعضا خانواده بدون هیچ چون و چرایی مداخله یوسف را پذیرفته‌اند ؟

در اواخر سال ۹۰۰ ، کلیسای روم تصمیم به اعلام این خبر گرفته که Joseph of Arimathea عموی مری مادر عیسی بوده و از این زمان تصاویر یوسف او را در جریان به صلیب کشیدن عیسی سالخورده‌تر نشان می‌دهند چون مادر مری خود در آن واقعه پنجاه سالش بود . اگر چه پیش از اعلام کلیسای روم اسناد تاریخی یوسف را مرد بسیار جوان تری معرفی می‌کنند . این‌گونه ثبت شده که او در ۲۷ جولای ۸۲ میلادی در سن ۸۰ سالگی فوت کرده و بنابراین هنگام مصلوب شدن عیسی می‌توانسته ۳۲ سال داشته باشد . در واقع Joseph of Arimathea هیچ کس دیگری جز جیمز برادر خود عیسی نبوده و نامش هیچ ربطی به نام یک مکان ندارد . شخصی به نام Arimathea هرگز وجود خارجی نداشته . بنابراین جای تعجب ندارد که یوسف با پیلاته برای جایگاه عیسی در مقبره خانوادگی‌اش مذاکره کرده باشد . عنوان موروثی Arimathea تحریف شده انگلیسی نام یونانی - عبری ha-Rama-Theo است به معنی " حضرت الهی " یا آن چنان که امروزه گفت می‌شود

" والا حضرت " . از این رو عیسی میراث بر مسیحایی ارشد بوده - مسیح - کریستوس یا شاه . پس برادر جوان ترش ولیعهد بوده - والا حضرت Rama-Theo - . در سلسله مراتب نصرانی ، ولیعهد همیشه عنوان شیخوخیت (پدر شاهی) Joseph / یوسف را داشته . درست مثل عیسی که به داوود ملقب بوده و همسرش " مری " نام داشته .

در اوایل قرن پنجم شاهان ماهیگیر دودمان مری و عیسی از طریق ازدواج با فرانک‌های^{۱۶} Sicambrian با آن‌ها متحد شدند و بدین وسیله سلسله حکمران کاملاً جدیدی به وجود آمد. به آن‌ها شاهان مرووجیان گفته می‌شده که شهرپاری فرانسوی را بنیان نهادند و گل زنبق را به عنوان نشان سلطنتی فرانسه معرفی نمودند (نماد باستانی یهود برای ختنه). از دودمان مرووجیان شاخه خاندانی دیگری بر آمده که یک قلمرو پادشاهی یهودی کاملاً مستقلی را در جنوب فرانسه ایجاد نمود. پادشاهی Septi-mania که امروزه به Languedoc مشهور است و شاهزادگان اولیه Toulouse ، Toulouse ، Provence همگی از تبار مسیحایی جام مقدس بر آمده‌اند. Septimania در ۷۶۸ میلادی به خاندان سلطنتی داوود واگذار شد و پرنس برنارد سپتیمانیا بعداً با دختری از امپراتوری شارلمانی ازدواج کرده. همچنین از شاهان ماهیگیر یک تبار موازی مهمی در گائول بر آمده. از آنجایی که شاهان مروونجیان میراث "مذکر" شیخوخیت عیسی را ادامه داده‌اند، این تبار دیگر، میراث مادر تبارانه مری مگدالن را در نسب "مؤنث" جاودان نموده. آن‌ها ملکه‌های دودمانی Avallon در بورگندی، خاندان del Acqs بوده‌اند که به معنی "از آب‌هاست". لقبی که در دوران اولیه به مری مگدالن عطا شده بود. وقتی که از طریق دریا به پروانس فرانسه سفر نمود. کسانی که با آرتور و افسانه جام آشنا هستند حال اهمیت غایی این خاندان مسیحایی شاهان ماهیگیر، ملکه‌های Avallon و خاندان del Acqs را در می‌یابند (del Acqs که در افسانه آرتور تبدیل شده به du Lac).

وارثان دودمانی عیسی برای کلیسای اعظم روم تهدید جدی به حساب می‌آمدند چون آن‌ها رهبران دودمانی کلیسای راستین نصرانی بودند. در اصل کلیسای روم هرگز نمی‌بایست وجود می‌داشته چون چیزی بیشتر از یک جنبش "مرکب" از آموزه‌های متفاوت پاگانی (بیش خدایی) نبوده که بر شالوده‌ای اساساً یهودی سوار شده. عیسی در ۷ پیش از میلاد متولد شده و تولدش برابر است با اول مارس اما وقتی کلیسای اعظم روم در قرن چهارم تأسیس شد امپراطور کنستانتین هردوی این تاریخ‌ها را نادیده گرفت و ۲۵ دسامبر رابعنوان روز عشاء ربانی نوین مسیحی در نظر گرفت تا با جشن آفتاب پاگانی هم‌راستا شود. بعدها در Synod of Whitby مورخه ۶۶۴ اسقف‌ها جشنواره سلتیکی Easter (Eostre) اله بهار و باروری را مصادره کرده و آن را به یک مفهوم مسیحی کاملاً جدید مربوط نمودند. برای انجام آن، آن‌ها تاریخ جشنواره سلتیکی را برای انفصال ارتباط سنتی‌اش با Passover یهودی تغییر دادند. مسیحیتی که ما اکنون می‌شناسیم چون یک دین در هم و برهم کاملاً متفاوت از هر دین دیگری رشد نموده.

اگر عیسی سازمان دهنده حیات خود بوده، پس مسیحیت می‌بایست به شکلی صحیح بر مبنای تعالیم خود عیسی شکل بگیرد که عبارت‌اند از قوانین اجتماعی و اخلاقی خالی از اغراض، توأم با بردباری و با خط مشی مشخص که مردم را ولی نعمت خود بداند. اما مسیحیت ارتدکس نه بر پایه تعالیم مسیحیت که بر مبنای تعالیم کلیسای رم با ماهیتی کاملاً متفاوت تأسیس شد. دلایل آن بسیارند اما چشمگیرترین آن‌ها این است که تعالیم عیسی عمداً به نفع آموزه‌های جایگزین پیترو پال کنار نهاده شده. تعالیمی که توسط کلیسای نصرانی عیسی و برادرش جیمز مورد انتقاد قرار گرفتند. تنها با از میان برداشتن عیسی از خط مقدم تعالیم است که می‌توان سلطنت مطلقه پاپ‌ها و کاردینال‌ها را برپا نمود.

وقتی مسیحیت در قالب مذهب رومی جای پای خود را محکم نمود، کنستانتین ادعا کرد که فقط خود "مسیحی نجات‌دهنده" است نه عیسی! دم و دنبالچه رسالت دودمانی پاپ‌ها و اسقف‌ها به سنت پیترو وصل شده نه به نسب دودمانی مشروع عیسی و برادرش آن چنان که کلیسای نصرانی حافظ این سنت بوده. تنها راه پیش روی کلیسای معظم روم برای

^{۱۶} sicambri : آلمانی‌هایی که طی دوران رومیها در سوی راست ساحل رود راین در نزدیکی مرز هلند زندگی می‌کردند. نخستین بار قیصر جولوس از آنها یاد کرده.

مه‌ار وارثان مری مگدالن ، بد نام کردن خود مری و انکار رابطه زناشویی‌اش با عیسی بود . اما برای برادر عیسی جیمز باید چه خاکی بر سر خود می‌کردند ؟ او هم مثل بقیه برادرانش Simon ، Jose و Jude جزء وارثان بود . کلیسا راه‌گریزی از انجیل‌ها نداشت که می‌گفتند عیسی " پسر ارشد " مبارک مادر مری بوده و بنابراین قضیه مادر تباری خود مری واپس رانده شد . در نتیجه کلیسا مادر مری را چون یک باکره در نظر گرفته و مری مگدالن را یک فاحشه . هیچ یک از این توضیحات در هیچ انجیل معتبری ذکر نشده . سپس فقط برای اینکه موقعیت مادر مری (مریم) را خارج از حیطه طبیعی قرار دهند عاقبت گفته‌اند که مادر خودش آنا او را در حالیکه باکره بوده باردار شده . در سرتاسر این دوران این آموزه‌های ساختگی اثر گسترده‌ای داشته‌اند . اما در دوران اولیه ترجیحاً پای ایده‌های دیگری در میان بود چون زنان تأثیرگذار نصرانی تحت امر کلیسای سلطنت رسالت مهمی بر دوششان بوده . زنانی چون مری مگدالن ، مارتا ، مری جیکوبکلوخاس و هلنا سالومه که در سراسر جهان مدیترانه‌ای مدارس و هیأت‌های اجتماعی به راه انداخته‌اند . این‌ها زنان حواری عیسی و دوستان نزدیک مادرش مری بودند و آن چنان که انجیل‌ها هم تأیید می‌کنند موقع به صلیب کشیدن عیسی مری را همراهی می‌کرده‌اند .

تنها راه نجات کلیسا این بوده که همه این زن‌ها را انکار کند ، نه تنها حقوق رسمی کلیسایشان را انکار نمود بلکه وضعیت اجتماعی و شأن و شوکت آن‌ها را هم انکار کرد . بنابراین کلیسا اعلام کرد که همه این زن‌ها فاسد العقیده و جادوگرند . در این رابطه ، اسقف‌ها عبارات پیترو و پال را به کار گرفته و بر اساس تعالیم کلیسای معظم رومی خودشان قضیه را به امور کاملاً جنسی ربط دادند . در رساله‌اش به تیموتاوس پال نوشته :

" اجازه نمی‌دهم تا زنی تعلیم دهد و یا هر اقتداری ورای مرد را به چنگ آورد اما می‌تواند خاموشی‌گزیند " .

در انجیل فیلیپ^{۱۷} حتی پیترو می‌گوید که : " زنان شایسته حیات نیستند " .

اسقف‌ها مدام جملات پیدایش را نقل قول می‌کنند . جایی که خدا با حوا درباره آدم سخن می‌گوید :

او (مرد) می‌بایست بر تو حکمران باشد .

پدر Tertullian تمام نگرش کلیسای روم در این خصوص را در این عبارت‌ها که درباره شاگردان مری مگدالن می‌نویسد خلاصه می‌کند :

" این زن‌ها فاسد العقیده هستند ، چگونه جرئت می‌کنند سخن بگویند ! به اندازه کافی در آموزش و شرکت در مباحث و مراسم غسل تعمید بی‌پروایی نشان داده‌اند ! ... حرام است که زنی در کلیسا سخن گوید ... یا حتی چنین دعوی داشته باشد . نباید در تمامی سیستم رسمی کهانت کوچک‌ترین کار مردانه‌ای را شریک شوند " .

سپس برای سرپوش گذاشتن روی همه این‌ها شگفت‌انگیزترین سند پاپی ، The Apostolic Order رو شد . به عنوان گفتگوی فرضی میان حواریون بعد از شام آخر . برخلاف انجیل‌ها تصور شده که مری مگدالن در شام آخر حضور داشته و دلیلی اینکه چرا عیسی اجازه نداده که هیچ شرابی برای مری روی میز گذاشته شود این بوده که لبخند مری را دیده ! بر اساس این سند فوق‌العاده عجیب و جعلی ، اسقف‌ها حکم نموده‌اند که حتی با وجود اینکه مری مگدالن همراه و هم‌نشین عیسی بوده زنان حق ندارند که در کلیسا جایگاهی داشته باشند زیرا آن‌ها داخل آدم حساب نمی‌شوند ! سماجت بر نگرش جنسیتی تا به امروز هم در کلیسا باقی مانده اما چرا ؟

^{۱۷} . انجیل فیلیپ یکی از انجیل‌های گنوسی است ، متنی که می‌توانسته جزء عهد جدید باشد اما فاقد اعتبار دانسته شد . قدمت آن به نزدیکیهای قرن سوم باز می‌گردد اما در دوران مدرن نسخه‌ای از آن در دسترس نبوده تا اینکه به شکلی تصادفی در سال ۱۹۴۵ یک روستایی مصری آن را که در غاری نزدیکی ناگ حمادی دفن شده بود پیداکرد . م

زیرا مری مگدالن آن چنان که وارثانش نیز نادیده گرفته شده‌اند بدنام و از خاطرها محو شده . اما باز هم امکان دارد که همه چیز تغییر کند آن چنان که حداقل در کلیسای انگلیکان زن‌ها مقام کاهنگی را احیاء کرده‌اند . علیرغم حریص بودن جنبش جنسیتی ، وارثان مسیحایی موقعیت اجتماعی‌شان را خارج از حیطه حکمرانی کلیسای روم حفظ کردند . آن‌ها جنبش‌های کلیسای سلتیکی و نصرانی‌شان را پی گرفتند و شاهنشاهی^{۱۸} Desposynic را در بریتانیا و اروپا پایه گذاری کردند . Desposyni نامی است که به خویشاوندان نسبی عیسی که از طرف مادری (مریم) باشند خطاب می‌شود. برخی باور بر این دارند که آن‌ها در جریان قرن چهارم و دوران سرنوشت‌ساز کلیسا نقش عمده‌ای در هدایت این نهاد مذهبی داشته‌اند، البته قرن چهارم، همان تاریخی است که اشاره به Desposyni در نسخ و مطالب ناپدید می‌شود. بسیاری این را به مصائب دردآلودی که علیه مسیحیان یهودی، به‌خاصه Deposyni اعمال شده بود، ربط می‌دهند. برخی هستند که معتقدند ،عیسی مسیح، با مری مگدالن ازدواج کرد و با او صاحب فرزندان هم شد ، که آن‌ها را نیز Desposyni خطاب می‌کنند. باور بر این است که این دودمان هنوز هم در جهان زیست و نقش تأثیرگذاری در مدیریت جهانی و رهبری مذهبی در دنیا ایفا می‌کند.

آن‌ها برای کلیسای معظم روم و سلاطین و حکمرانی‌های دست‌نشانده این کلیسا تهدید دائمی به حساب می‌آمدند . به همین دلیل بود که تفتیش عقاید وحشیانه‌ای در مورد آن‌ها اجرا می‌شد چون آن‌ها از یک سری قوانین اجتماعی و اخلاقی خاصی پیروی می‌کردند که بر خلاف مصالح و مقررات کلیسای اعظم بود . به ویژه که این قوانین و مقررات خاص طی عصر شوالیه گری آشکار شده که احترام به زنانگی را شامل می‌شده . به عنوان مثال شوالیه‌های معبد طبق قوانین خودشان برای حمایت از تکریم " مادر جام " ملکه مری مگدالن قسم می‌خوردند .

قبل از قرون وسطی داستان‌های منحصر به فردی از این خاندان در قالب مفاهیم تاریخی به خوبی شناخته شده بود . اما وقتی کلیسا آزار و اذیت عقیدتی وحشیانه خود را آغاز کرد (تفتیش عقاید سراسری) کل تشکیلات نصرانی و دسپونیک به ناچار شکل مخفیانه به خود گرفت .

اما چرا تفتیش عقاید چنین تاخت‌وتاز وحشیانه‌ای را آغاز نمود ؟

چون نه فقط شوالیه‌های معبد در بازگشت از سرزمین مقدس اسنادی را با خود به همراه آورده بودند که تعالیم کلیسا را به چالش می‌کشید بلکه آن‌ها کلیساهای سیسترسیانی خود را ضد کلیسای روم برپا کرده بودند . کار آن‌ها این نبود که کلیسا بسازند کار آن‌ها این بود که بزرگ‌ترین بناهای مذهبی زیر گنبد نیلگون را در جهان غرب بنا نهند . بنایی همچون کلیسای جامع نوتردام در فرانسه . علیرغم نمای امروزی‌شان ، کلیساهای جامعی که آن‌ها به سبک گوتیک می‌ساختند هیچ ربطی از هیچ نوع به نهاد کلیسای مسیحی نداشتند . کلیسا توسط شوالیه‌های معبد بنانهاده و وقف مری مگدالن شد . نوتردام – بانوی مان – که آن‌ها او را " جام جهان می‌نامیدند " . البته این هرگونه جزمیت پرورنده شده توسط کلیسای اعظم را به چالش می‌کشید و اسقف‌ها به تلافی تعداد زیادی کلیسا را به مادر عیسی مری (مریم) اختصاص دادند . اما حین پهن کردن این بساط آن‌ها قانون سخت‌گیرانه‌ای را برای همه تصاویری که از مادر مری – مدونا – کشیده می‌شد وضع کردند . مبنی بر اینکه از این به بعد او را فقط در لباس آبی و سفید به تصویر بکشند آن چنان که هیچ حقی به او داده نشود که یک مقام رسمی کشیشی را هم‌راستای یک مرد داشته باشد . از دیگر سو مری مگدالن توسط بزرگ‌ترین نقاشان جهان ملبس به لباس قرمز مقام کاردینالی یا ردای سیاه کاهنه اعظم نصرانی به تصویر کشیده می‌شد .

^{۱۸} Desposyni: نامی است که به خویشاوندان تنی عیسی از مادرش مری داده شده .

توضیح مترجم :

متأسفانه در سریال بازی تخت‌نشینان زن جادوگر مو و ردا قرمز سریال که در کنار استنیس باراتیون قرار گرفته با ردایی قرمز به تصویر کشیده شده و با جملاتی که در مورد خدای نور و روشنای به زبان میراند و پاره‌ای رفتارهای فاحشه‌گونی که از خود به نمایش می‌گذارد به نوعی نظر کلیسای روم در مورد مری مگدالن را تداعی می‌کند. جورج آر. آر. مارتین در عوض اینکه تلاشی برای زدودن این اتهامات داشته باشد بیشتر به آن دامن زده است.



به مدل ورنگ مو و حالت چهره بین نقاشی که از مری مگدالن کشیده شده و زن جادوگر در تصویر بالا دقت کنید با این مقایسه متوجه می‌شوید که کارگردان سریال چگونه سعی کرده این دو را به هم شبیه بنماید و نظر کلیسا را پیش برد

در این مورد کلیسا هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. تنها گزینه باقی‌مانده برای اسقف‌ها این بود که ادعا کنند این کار گناه‌آلود و بدعت است زیرا آن‌ها پیش از این راه نادیده گرفتن مری مگدالن و تبارش را در نظر گرفته و او را فاقد صلاحیت اعلام نموده بودند. در این زمان بود که دانش مربوط به جام توسط واتیکان حرام اعلام شد. نوشته‌های قرن ششمی مرلین توسط شورای کلیسا (Ecumenical Council) بلافاصله مورد غضب قرار گرفت و کلیسای آغازین نصرانی مسیح به جریانی مخفی تبدیل شد و توسط نخبگان مشهوری چون لئوناردو داوینچی و ساندرو بوتچیلی مورد حمایت قرار گرفت.

در آن دوران کلیسا بیشتر بر نوشته‌هایی که برای عموم منتشر می‌شد نظارت نموده و آن‌ها را یا ممنوع می‌کرد یا سانسور و بنابراین برای پرهیز از سانسور آشکار، سنت جام به شکلی تمثیلی در آمد و پیامش توسط کاغذهای سفید (نوشته‌های نامرئی)، راز دبیره، کارت‌های تاروت و آثار هنری نمادین منتقل می‌شد. اما چرا می‌بایست دانش جام و نوشته‌های مرلین برای کلیسای اعظم چنین مشکل‌ساز می‌شده؟ زیرا در متن نوشته‌های پرماجرایشان آن‌ها داستان دودمان تبار جام را گزارش نموده‌اند. تباری که توسط پاپ‌ها و اسقف‌های روم از موقعیت دودمانی‌اش خلع ید شده. کسانی که از طریق جعلی "جانشینی رسالتی" وضعیت سلطنتی برای خود فراهم نموده‌اند. این جانشینی رسالتی (پاپی) از نخستین اسقف، سنت پیتر دست به دست چرخیده اما اگر کسی نظامنامه پاپی خود کلیسا را مطالعه کند متوجه می‌شود که حقیقت ندارد. پیتر هرگز اسقف کلیسای روم نبوده و از این باب هیچ سمتی هم در آنجا نداشته.

اساس‌نامه واتیکان ثبت نموده که نخستین اسقف روم پرنس لینوس بریتانیایی پسر Caractacus the Pendragon بوده او توسط سنت پال در ۵۸ میلادی منصوب شده بود آن هم طی دوران حیات خود پیتر. از سال‌های ۱۱۰۰ با به صحنه آوردن میراث عیسی و مری مگدالن و آشکار نمودن آن برای عموم، قدرت شوالیه‌های معبد و کلیساهای جامع شان ترس عظیمی را به دل کلیسای مذکر تبار انداخت. کاردینال‌ها می‌دانستند که اگر دودمان مسیحایی قدرت بگیرند کلیه تشکیلات آن‌ها فرو خواهد پاشید. پس آن‌ها تصمیم گرفتند برای جلوگیری از اضمحلال خود، سیستم تفتیش عقاید وحشیانه‌ای را به کار گیرند. آزار و اذیت مخوف همه کسانی که با حکمرانی اسقف‌ها مخالف بودند.

همه چیز در ۱۲۰۸ وقتی پاپ اینوسند سوم سی هزار سرباز را به قلمرو Languedoc در جنوب فرانسه فرستاد شروع شد. جایی که کاتارها (خالصان) زندگی می‌کردند. کسانی که گفته می‌شد نگهبانان گنج عظیم و مقدسی هستند. نگهبان راز مهمی که می‌توانست مسیحیت ارتدکس را نابود کند. جنگی که به اصلاح جنگ صلیبی Albigenian یا جنگ صلیبی کاتاری نامیده شد و ۳۶ سال طول کشید. طی این دوره ده‌ها هزار انسان بی‌گناه قتل عام شدند اما هرگز گنجی پیدا نشد. طی این دوره از قتل‌عام بیش‌ترین فشار از طرف سازمان تفتیش عقاید، سازمان به ظاهر مقدسی به رهبری پاپ گریگوری نهم در ۱۲۳۱ برقرار شد و به هرکسی که حامی میراث جام بود رحم نمی‌کرد. در ۱۲۵۲ شکنجه قربانیان رسماً مجاز دانسته شد همراه با اعدام از طریق به آتش کشیدن طرف مقابل. اتهام الحاد و ارتداد به راحتی علیه اسیران به کار گرفته می‌شد و تعریف آن هم فقط در انحصار کلیسا بود. آن‌ها قربانیان را آن قدر شکنجه می‌کردند تا اعتراف کنند و وقتی هم که اعتراف می‌کردند اعدام می‌شدند. اگر هم اعتراف نمی‌کردند شکنجه آن قدر ادامه پیدا می‌کرد تا بمیرند. یکی از روش‌های شکنجه این بود که کم کم از پای قربانی شروع می‌کردند و آن را با چربی داغ می‌سوزاندند یا در آتش می‌گذاشتند و سپس جزء به جزء کار را گسترش داده تا به همه اندام می‌رسیدند و قربانی رازنده زنده می‌سوزاندند. برای بیش از ۴۰۰ سال این شکنجه‌ها و مجازات‌ها در ملاء عام انجام می‌شده و کار به یهودیان و مسلمانان و معاندان پروتستان کشیده شد. اما تفتیش عقاید هرگز بطور رسمی خاتمه نیافته. آن چنان که گفته شده در ۱۹۶۵ به "جماعت مقدس" تغییر نام داده و عملاً قدرتش هنوز هم باقی است.

بی‌واهمه از دستگاه تفتیش عقاید ، جنبش نصرانی جریان خودش را دنبال می‌کرد و داستان جام در آثاری چون جام کبیر مقدس و تاریخ معظم جام مقدس جاودان شده . این نوشته‌ها در سطحی وسیع توسط محافل جام فرانسه (محافلی چون شامپاین و آنجو و ..) حمایت شده و نیز توسط شوالیه‌های معبد و دسپوسینی . و در این مرحله افسانه آرتور شاه تبدیل شده به قصه‌ای محبوب درباره سنت جام . در پرتو این در ۱۳۰۷ معبدی‌ها به هدف ویژه سازمان تفتیش عقاید تبدیل شده‌اند آن هم زمانی که خدمتکار فرانسوی پاپ کلمنت پنجم و شاه فیلیپ چهارم مسیر به چنگ آوردن معبدی‌ها را به آن‌ها نشان می‌داده . نظامیان پاپ ، اروپا را برای اسناد معبدی و گنجینه‌شان جستجو کردند اما مثل میراث کاتارها چیزی پیدا نشد . اگر چه که بسیاری از شوالیه‌ها برای به چنگ آوردن آن‌ها شکنجه و اعدام شدند و هم‌زمان و همدمان آن‌ها قرن‌ها از قلمرو پاپی می‌گریختند . اما گنج معبد گم نشده بود و وقتی مأموران واتیکان در پی آن بودند گنج و اسناد در شعبه **House Treasury vaults** پاریس مخفی بوده‌اند . آن‌ها تحت حفاظت شوالیه‌های معبد بزرگ سنت آنتونی قرار داشتند . همان " شاهزادگان نگهبان راز سلطنتی "

این گنج را بر ۱۸ کشتی پارویی از ناوگان معبدی‌ها در **La Rochelle** شبانه بار زدند . سپیده دم ناوگان برای اسکاتلند بادبان کشید و با ورود آن‌ها به اسکاتلند شاه رابرت بروس به استقبالشان شتافت . کسی که همراه با کل ملت اسکاتلند توسط پاپ برای سرپیچی از شاه ادوارد انگلیسی کاتولیک تکفیر شده بود . معبدی‌ها و ثروتشان در اسکاتلند باقی ماندند و شوالیه‌ها همراه با بروس در نبرد **Bannockburn** در ۱۳۱۴ برای استقلال قلمرو اسکاتلند از خاندان سلطنتی انگلستان جنگیدند . متعاقب نبرد **Bannockburn** ، بروس و معبدی‌های سنت آنتونی گروه جدیدی از برادران ارشد رزی کراس را در ۱۳۱۷ بنیان نهادند . از آن زمان شاهان اسکاتلند استاد بزرگ‌های موروثی شدند با حفظ مقام موروثی شاه استوارت و مفتخر به عنوانی در دیر اعظم .

خوب چرا شاه آرتور ، فرمانده سلطنتی قرن ششم تا این حد برای شوالیه‌های معبد و محافل جام اروپا مهم شده ؟ قضیه کاملاً روشن است . چون آرتور فرد بسیار خاصی بوده با میراثی دوگانه در تبار مسیحایی . آن چنان که بسیاری پنداشته‌اند شاه آرتور به هیچ‌وجه شخصیتی اسطوره‌ای نبوده بلکه به طور کلی در جای اشتباهی دیده شده . محققان با مکان‌های ساختگی افسانه گمراه شده جستجوهای بی‌نتیجه‌ای را در تواریخ بریتانیا ، ولز و غرب انگلستان انجام داده‌اند . اما جزئیات مربوط به آرتور را می‌توان در وقایع‌نگاری‌های ایرلندی و اسکاتلندی پیدا کرد . او در واقع " علیاحضرت جزیره سلطنت " بود و فرمانده ارشد ارتش بریتانیا در اواخر قرن ششم . آرتور در ۵۹۹ متولد شده و در طی نبردی در ۶۰۳ مرده . مادرش **Ygern del Acqs** ، دختر ملکه وویان اولون از تبار عیسی و مری مگدالن بود . پدرش علیاحضرت **Aedàn** از **Dalriada** (ارتفاعات غربی اسکاتلند که امروزه **Argyll** نامیده می‌شود) و **Aedàn** فرمانده کل قوای بریتانیا بوده (ملقب به سرازده‌ای‌شاه شاهان) از تبار جیمز برادر عیسی . به همین دلیل است که در افسانه‌های مربوط به جام داستان‌های آرتور و **Joseph of Arimathea** چنین دقیق درهم آمیخته‌اند .

در واقع اسناد تاج‌گذاری شاه **Kenneth MacAlpin** اسکاتلندی (کسی از تبار **Aedàn the Pendragon**) اشاره ویژه‌ای دارد به تبار خودش از دودمان ملکه اولون . میراث پدری شاه **Aedàn** به واسطه خاندان باستانی تر کاملوت پدیدار شده (بارگاه سلطنتی **Colchester** انگلستان) نسب برده از نخستین فرمانده کل قوا شاه **Cymbeline** /سیمبلین کسی که برای محققان شکسپیری بسیار شناخته شده است . در این زمان دودمان مسیحایی قلمروهای حکمرانی **Desposynic** را در ولز و در سراسر **Strathclyde** و نواحی **Cambrian** بریتانیا بنیان نهادند .

شاه Aedàn اسکاتلندی پدر آرتور نخستین سلطان برگماشته شده توسط نظام کهنات بود. وقتی او تاج‌گذاری نمود و توسط سنت کلومبا از کلیسای سلطیک در ۵۷۴ تدهین شد این جریان اسقف‌های کلیسای روم را خشمگین نمود. آن‌ها معتقد بودند که حق انحصاری تدهین پادشاهان تاجدار در اختیار پاپ است نه کس دیگر! یکی از نتایج مستقیم این تاج‌گذاری این بوده که عاقبت سنت آگوستین از طرف روم در ۵۹۷ برای بی‌اعتبار نمودن کلیسای سلطیک اعزام شده. او سه سال بعد خود را اسقف کانتربری اعلام نمود اما کل مأموریتش با شکست مواجه شد و سنت نصرانی در اسکاتلند، ایرلند و ولز و سراسر قلمرو شمالی انگلستان پا برجا ماند.

نکته مهمی که باید به یادداشت این است که سر دودمانان جام مثل خود عیسی هرگز حکمرانان سرزمین‌های اقلیمی نبوده‌اند. آن‌ها به عنوان نگهبانان مردم تعیین می‌شدند. به عنوان مثال مروونجیان گائول شاهان فرانک‌ها هرگز شاهان فرانسه نبوده‌اند. شاه Aedàn، رابرت بروس و جانشینان استوارتی شان شاهان اسکاتلندی بوده‌اند اما هرگز شاهان اسکاتلند نبوده‌اند. این مفهوم نسبتاً اجتماعی بود که کلیسای عظمی آن را رقیبی سخت برای مغلوب کردن یافت، چرا که اسقف‌ها دوست داشتند که بر "شاهان منطقه‌ای" تسلط داشته باشند، در حالی که مهتر و آقای مردم، به واقع شخص پاپ بود. تنها با تحکیم کنترل کامل روحانی بالای سر افراد، کلیسا می‌توانست به شکل اعلی حکومت کند، و لذا هر بار که کسی از دودمان جام پای پیش می‌نهاد، با غضب دستگاه پاپی مواجه می‌شد.

در ۷۵۱ اسقف‌ها عزم خود را برای تاراندن وارثان مروونجیان در گائول جزم کردند و سنت جدیدی را برقرار کردند که به وسیله آن شاهان وراثت Carolingian (که از آن‌ها شارلمانی‌ها برآمدند) تاج و تختشان می‌بایست به تأیید پاپ می‌رسیده. ولو اینکه پادشاهی‌های سلطیکی قدیمی انگلیسی توسط آنگلساکسون‌های آلمانی از قرن ششم مضمحل شده بودند باز هم کلیسا هرگز نتوانست تبار Desposynic را در اسکاتلند سرنگون کند. حتی در قرون وسطی مدت‌ها بعد از فتح نورماندی انگلستان، کلیسای نصرانی و فرهنگ دیرپای مری مگدالن در اروپا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. حقوق برابر زنان از طریق ساختار سلطیکی حمایت می‌شد و این برای سیستم کهنات مذکر تبار مسیحیت ارتدکس معضل بزرگی بود.

خدمت نمودن اصل اساسی همیشگی پادشاهان جام بوده. آن‌ها مطابق باقاعده مسیحایی که توسط عیسی برقرار شده بود وقتی که او پاهای حواریونش را می‌شست. همچنین دودمانان حقیقی جام، شاهان و نگهبانان قلمرویشان بوده‌اند اما آن‌ها هرگز حکمران نبوده‌اند. این جنبه کلیدی از قاعده جام در دل بسیاری از گهواره خوانی‌ها و افسانه‌های محلی جای گرفته که در آن‌ها هرگز یک کاردینال یا اسقف اسب‌سوار به کمک یک فرد ستم‌دیده و یک دوشیزه محنت‌زده نمی‌آید. چون همواره کمک به مظلومان و محنت‌زدگان، قلمرو اجتماعی شاهزادگان جام و شوالیه‌های از جانب آن‌ها مأمور بوده. قاعده جام ترقی از طرق لیاقت و تأیید ساختار اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد و بالاتر از همه این‌ها کاملاً دموکراتیک است.

خواه از بعد معنوی بایکوت شده باشد یا از نظر فیزیکی توقیف، جام به تساوی به رهبران و پیروان تعلق دارد و نیز به سرزمین و محیط و لازم است که همه در اجتماع "برابر" دانسته شده و از خدمات واحد بهره ببرند. طی اعصار، مجالس و حکمرانان چون نگرش کلیسا به موقعیت و قاعده اجتماعی مسیحا تا به امروز تغییری نکرده با مشکلات بسیاری روبرو شده‌اند. فرض بر این است که روسای جمهور و نخست‌وزیران توسط مردم انتخاب شده و نماینده آن‌ها هستند. اما آیا به واقع این‌گونه است؟ در واقع نه، آن‌ها همیشه به یک حزب سیاسی وابسته‌اند و مواضعشان را بر اساس رأی اکثریت حزب تنظیم می‌کنند. اما هرکسی خطر رأی دادن را به جان نمی‌خرد، و گاهی بیش از دو جناح برای انتخاب کردن وجود دارد. متعاقباً، در هر زمان فرضی، ممکن است بیش از نیمی از مردمان یک ملت، نمایانگر جناح سیاسی که قدرت را به دست گرفته نباشند. در این

رابطه، حتی اگر یک " رأی حداکثری " به صندوق ریخته شده باشد، اصل دمکراسی معیوب خواهد شد. آنچه نمود خواهد یافت، " دولت بر آمده از مردم، برای مردم " نیست، بلکه " دولت مردم/حکومت مردم " است.

عیسی با وضعیتی بسیار مشابه به این در قرن اول مواجه شده چون در آن زمان اورشلیم و یهودیه تحت اشغال روم بود با شاه هیروود و فرماندار پونیتوس پیلاته که هر دو توسط روم منصوب شده بودند. اما چه کسی نماینده مردم بود؟

مردم آنجا رومی نبودند. آن‌ها یهودیان، فریسیان، صدوقیان و اسنی‌ها و کسانی مثل آن‌ها بودند. جدا از این، تعداد زیادی از آن‌ها سامری‌ها و غیرکلیمی‌ها (غیر یهودیان از نژاد عرب) بودند. چه کسی نماینده آن‌ها بود. پاسخ آن هیچ کس است و وضع به همین منوال بود تا زمان عیسی که مأموریتش را برای این مهم آغاز نموده. این آغاز خدمات شاهوارانه غیر وابسته کد جام بود. کدی که توسط دودمان مسیحایی در وظیفه لاینقطعیشان به عنوان " پدران مردم " جاودان شده. کد جام بر پایه اصول آزادیخواهی و برادری و مساوات قرار دارد. اصولی که در انقلاب‌های فرانسه و آمریکا خود را نمایان نموده‌اند و هر دو این انقلاب‌ها سیادت مستبدانه اشراف سالاری را به دور انداخته‌اند. اما آنچه که جایگزین آن شده چه بوده؟ بیشتر سیاست‌های حزبی جایگزین آن شده و تا حد زیادی حکومتی که برقرار شده که دیگر نماینده ملت نیست.

از قرون وسطی تعدادی از گروه‌های شوالیه گری و نظامی به خصوص که به تبار همایونی مسیحایی در بریتانیا و اروپا علاقمند باشند فعال بوده‌اند. آن‌ها گروه‌های قلمرو صهیون و گروه مزار مقدس را شامل می‌شوند اما مشهورترین همه این‌ها گروه والامقام Sangréal بوده. گروه شوالیه‌های جام مقدس. آن‌ها گروه دودمانی خاندان سلطنتی استوارت اسکاتلند بوده‌اند، خاندان سلطنتی که در قرن چهاردهم تک شاخ کاتارها را به عنوان نشان فرمانروایی اسکاتلند انتخاب کردند. بلافاصله پس از آن آن‌ها گروه ویژه تک شاخ را تأسیس کردند که حامل شعار جام بود " همه برای یکی ".

مثل شاه آرتور، شاهان استوارت نیز وارث Desposynic دوگانه از عیسی و برادرش جیمز بوده‌اند. در واقع از دهه ۱۳۷۰ آن‌ها خاندان ارشد تبار مسیحایی بوده و طولانی‌ترین دودمان حاکم بر اروپا بوده‌اند که فرمانروایی‌شان ۳۱۷ سال طول کشیده تا اینکه در نهایت توسط کلیسای انگلیکان در ۱۶۱۸ معزول شده‌اند. معزول شدن آن‌ها به این دلیل بوده که در تطابق با کد جام آن‌ها مدعی هم‌ریشگی پیوند خدا و ملت قبل از پارلمان، کلیسا و آریستوکراسی شده‌اند. امروزه دودمان مشروع ارشد در این تبار پرنس HRH مایکل استوارت کنت آلبانی است (شهریاری فراموش شده اسکاتلند). حال سؤالی را که من بارها پس از انتشار تبار جام مقدس پرسیده‌ام را مطرح می‌کنم.

چرا همه این دانسته‌ها در این زمان به خصوص مطرح شده؟

واقعیت این است که این اطلاعات هرگز توسط کسانی که برای آن اهمیت قائل بوده‌اند سرکوب نشده. بلکه توسط نیروهای خارجی، کسانی که به دنبال تحقق اهداف خود به جای خدمت به جامعه هستند سرکوب شده. آن هم جامعه‌ای که به اصطلاح قرار بوده نماینده آن باشند. حال در عصر جدید جویندگی قرار داریم و بسیاری هم از جزمیت‌های برقرار شده سرخورده شده‌اند. ما اکنون در عصر ارتباطات ماهواره‌ای، نقل و انتقالات صوتی و کامپیوتری و اینترنت زندگی می‌کنیم و بنابراین جهان به شکلی بسیار خارق‌العاده کوچک تر از قبل شده. در چنین محیطی اخبار به سرعت پخش می‌شود و پنهان کردن حقیقت بسیار دشوارتر خواهد بود. همچنین ساختار خیلی جا افتاده مذکر تبار کلیسا زیر سؤال رفته و به طور کلی معلوم شده که تعالیم قدیمی برای کنترل مذهبی و مدیریت اقلیمی دیگر کارگر نیست. برای تحقق اهدافشان در جامعه هر روز تعداد بیشتری از مردم در جستجوی سرمنشاء و ریشه‌های بهنجار ایمانشان هستند. آن‌ها در جستجوی اشکال موثرتری از مدیریت برای ستیز باهر آنچه باعث سقوط اخلاقی و اجتماعی شده هستند. در واقع آن‌ها در جستجوی جام مقدس‌اند.

با آمدن هزاره‌ی جدید، تلاش برای این روشننگری نوین به طرز قابل ملاحظه‌ای تشدید شده است، و شوری فراگیر درافتاده است، به این امید که رنسانس جدیدی در راه است. یک دوره‌ی تجدید حیات که اوامر کد جام مورد تصدیق واقع می‌شوند و احکام آزادی، برابری و برادری تعلیم داده می‌شوند و به کار بسته می‌شوند. اگر سرزمین مرده قصد باروری مجدد داشته باشد معرفت جام رسا و واضح خود را نشان خواهد داد، آن چنان که زخم‌های فیشر کینگ درمان خواهند شد. و لذا، با علم بر اینکه در سال‌های گذشته، من دسترسی ویژه به آرشیوهای شاهان معابد، کلیسای سلطنت و دفترهای عالی‌ه‌ی Messianic در اروپا را داشته‌ام، زمان آن فرارسیده که نقش کوچک خود را در مرتفع ساختن زخم فیشر کینگ که عمقی به ژرفای یک عمر دارد را انجام دهم. نتیجه‌اش کتابم **تبار جام مقدس** شد.

<https://www.facebook.com/Lostbookofenki>

جادوی کوهستان

کوره و اهرام

در نهایت می‌رسیم به جایی که موسی و بنی اسرائیل در نزدیکی کوه مقدس اردو زده‌اند، به ظاهر همان کوهی که موسی در آنجا با یهوه ملاقات داشته و شاهد بوته سوزان بوده. در این مرحله، موقعیت، کوه سینا نامیده شده (خروج ۱۹:۱۱) با در نظر گرفتن اینکه پیش از این کوه هورب نامیده می‌شده (خروج ۱۷:۶، ۳:۱) نامی که بعدها دوباره با آن معرفی شده (خروج ۳۳:۶) به همین دلیل بسیاری از احتمال اینکه با دو کوه مقدس طرف هستیم شگفت زده شده‌اند. مهم است که بدانیم تا قرن چهارم میلادی کوه سینایی به این شکل وجود نداشته. درست مثل تصویری که درباره کوه آرارات به وجود آمده که در اصل یک رشته کوه است، کوه‌های شبه جزیره سینا نیز گسترده هستند و قله جنوبی که عموماً تحت عنوان کوه سینا شناخته شده توسط راهبان مسیحی یونانی در ۱۷۰۰ سال بعد از دوران موسی نام گذاری شده.^۱

این کوه (حال Gebel Musa / کوه موسی) کوه مقدس هورب کتاب مقدس نبوده، هورب قله‌ای است که حال کوه Serabit نامیده می‌شود. حدود ۲۶۰۰ پا فراتر از سطح دریا، کوهی در مسیری که از دلتای مصر سرچشمه می‌گیرد وجود دارد (پیش از رسیدن به جبل موسی) در موقعیتی به نام Serabit el-Khadim. این منطقه پر از معادن فیروزه است و همچنین محل مهم‌ترین کشف کتاب مقدسی که تا کنون ممکن شده. اگر چه در آن زمان به علت اطلاع رسانی اندک، اهمیت واقعی‌اش تشخیص داده نشده. زیرا آنچنان که پیش از این گفته شده (در فصل ششم پیدایش پادشاهان جام / فصل در عصر روشنگری) تفاهم نامه و اساس نامه صندوق اکتشاف مصر به صراحت اعلام کرده بود که بررسی‌ها و حفاری‌ها فقط تا زمانی تایید خواهند شد که آن‌ها حکایت کتاب مقدس را تایید کنند و این کشفیات چنین نبودند. دست کم در راستای حمایت از روایت‌های تعلیمی و تفسیری کلیسا قرار نداشتند.

از دوران خیلی قدیم، سینا به عنوان بخشی از مصر مورد توجه بوده اما پادگان نظامی یا حتی والی مقیم نداشته. طی سلسله هیجدهم (سلسله آخن آتن) شبه جزیره سینا محلی بوده تحت کنترل دو صاحب منصب، صدر اعظم سلطنتی و فرستاده سلطنتی سرزمین‌های خارجی. در دوران تات موسیس چهارم و آمون هوتب سوم (دوران یوسف وزیر / Yusuf-Yxiya) فرستاده سلطنتی صاحب منصبی بوده به نام Neby / نبی) او همچنین شهردار و فرمانده قوای نظامی Zaru بوده وقتی که آئین آتن بعد از استعفای آخن آتن طی حکمرانی‌های Aye و توت آنخ آمون شکوفا شده.

مقام صدر اعظم سلطنتی از دوران آمون هوتب سوم (پدر موسی) در خاندان هیکسوسی Pa-Nehas ارثی بوده^۲ و آخن آتن (موسی) یکی از دودمان آنان به نام Panahesy را برای حکمرانی بر سینا منصوب نموده بود. به همین دلیل موسی می‌دانسته که سینا وقتی که او از مصر عقب نشینی کند پناهگاه امنی خواهد بود. معبد قابل استفاده مصری در کوه Serabit. معبد بر گستره‌ای حدود ۷۰ متر از غاری بزرگ فراز فلات کوهستانی مشرف بر دره‌ای عمیق گسترش یافته و دست کم قدمت آن به چهارمین سلسله، فرعون Snefera^۳ باز می‌گردد. (حدود ۲۶۱۳-۲۵۸۹ سازنده معروف اهرام Dashur^۴)، و پیش‌تر از آن اهرام عظیم جیزه به جانشینان او منسوب شده، این معبد به اله هاتور اختصاص داشت.

^۱. Porter, J. R., The Illustrated Guide to the Bible, ۳:۶۱

^۲. Osman, A., Moses - Pharaoh of Egypt, p. ۱۷۲

^۳. Petrie, Sir W. M. Flinders, Researches in Sinai, John Murray, London, ۱۹۰۶, p. ۷۲.

اما خیلی زود بعد از دوران موسی مقدر شده بود که این حرم مقدس با اهمیت برای بیش از ۳۰۰۰ سال برای جهانیان گم شده باقی بماند تا ۱۹۰۴ که می‌بایست سرفلندرز پتی و تیمش این موقعیت را کشف می‌کردند و به شکل غیر منتظره‌ای کوه مقدس کتاب مقدس را . بخش فوقانی معبد از ماسه سنگ‌های کنده شده از کوه ساخته شده که شامل مجموعه‌ای از زیارتگاهها ، بارگاه ها ، خوابگاه‌ها و اتاق‌های نشیمن درون محوطه‌ای می‌شود که دور آن دیوار شده است .

این‌ها از ویژگی‌های کلیدی حال مکشوف تالار هاتور هستند ، محراب اصلی ، زیارتگاه پادشاهان و رواق بارگاه . دور تا دور ستون‌ها و استوانه‌های یادبود بر دوران پادشاهان مصر گواهی می‌دهند و برخی پادشاهان همچون تات موسیس سوم بارها بر سنگ‌های ایستاده و نقش برجسته‌های روی دیوار به تصویر کشیده شده‌اند .

در ۱۹۰۶ پتری نوشت :

" هیچ بنای چنین شناخته شده دیگری وجود ندارد که ما از اینکه چرا بهتر حفظ نشده برایش احساس تأسف کنیم . بنایی که کاملاً در خاک فرو رفته و تا زمان کشف موقعیتش توسط ما هیچ کس درباره آن چیزی نمی‌دانسته " .^۵ غار هاتور در دل صخره طبیعی برش خورده با دیوارهای داخلی مسطح که به دقت صاف شده‌اند . در مرکز، ستون عمودی بزرگی از آمون هوتب سوم قرار دارد (حدود ۱۷۹۷-۱۸۴۱ پیش از میلاد) داماد عیسو و پدر ملکه اژدها Sobeknefru . همچنین رئیس خزانه داریش Khenemsu و مهر دارش Ameny-senb به تصویر کشیده شده‌اند . در اعماق غار ، پتری یک ستون یادبود از جنس سنگ آهک را پیدا کرده مربوط به فرعون رامسس اول ؛ مبنی بر اینکه رامسس (که طبق نظر بیشتر مصر شناسان به شکل سنتی مخالف آتن محسوب می‌شود) به نحو شگفت آوری خود را حکمران " همه کسانی که آتن پذیرفته " معرفی می‌کند .^۶

در حیاطها و تالار های معبد بیرونی، تعداد زیادی از مخازن مستطیلی و حوض‌های دایره‌ای کنده شده در سنگ پیدا شد، به همراه سکو های قربانی متعدد با شکلی عجیب و پیشک های تو رفته و سطوح مطبق و شکافته. همچنین میزها و سینی‌ها و بشقاب‌های گردی به اضافه‌ی کوزه‌ها و جام‌هایی از مرمر سفید، که بسیاری از آن‌ها به شکل گل نیلوفر بودند. به علاوه اتاق‌ها جایگاه مجموعه‌ی خوبی از نشان‌های لعاب دار (الواح منقوش لعابین)، کارتوچ‌ها و سوسک‌ها و تزئینات مقدس بود که با مربع‌های مورب و ماریچی و " سبد کاری " ها آمیخته شده بودند. گرزهایی از مواد سخت و ناشناخته نیز وجود داشتند. در سرسرا دو سنگ گوه‌ای شکل بود با حدود ۱۵ سانتی متر عرض و ۲۲ سانتی متر ارتفاع. مکتشفان به اندازه کافی از این همه گیج شده بودند. اما آن‌ها با کشف کوره آهنگری و مقادیر قابل توجهی از پودر سفید خالص که آهنگران استفاده می‌کردند، بیش از پیش شگفت زده شدند.

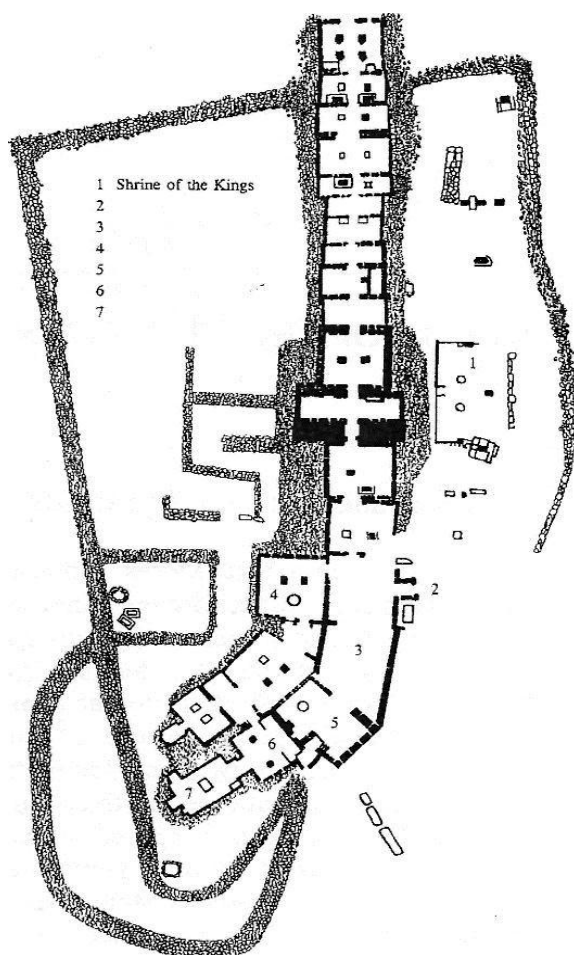
Serabit el-Khadim



^۴ . دهشور نام گورستانی پادشاهی در کرانه غربی رود نیل در ۴۰ کیلومتری جنوب قاهره پایتخت مصر است. این منطقه را بیشتر به خاطر وجود هرم‌های باستانی آن که از جمله قدیمی‌ترین و بهترین هرم‌های بر جای مانده هستند، می‌شناسند. تاریخ ساخت این هرم‌ها، که بیشتر توسط فرعون‌های دودمان چهارم مصر ساخته شدند، میان ۲۶۱۳ تا ۲۵۸۹ پیش از میلاد و ۱۹۲۹ تا ۱۸۹۵ پ. م. است. م


^۵ . Ibid., p. ۸۵

^۶ . Kitchen, Kenneth Anderson, Ramesside Inscriptions, B. H. Blackwell, Oxford, ۱۹۷۵, p. ۱; and Osman, A., Moses — Pharaoh of Egypt, p. ۱۷۰.



طرحی از معبد کوه سینا در *Serabit el-Khddim*

طی دهه‌های متمادی، مصر شناسان بر سر اینکه چرا ظرف مخصوص ذوب فلزات در معبد لازم بوده بحث کرده‌اند. در حالیکه در همان زمان بر سر ماده اسرار آمیزی به نام *mfkzt* مناقشه‌ای بر پا بوده که بارها بر دیوارها و کتیبه‌های یادبود به آن اشاره شده.^۷ برخی ادعا کرده‌اند که *mfkzt* ممکن است مس بوده باشد. بسیاری ایده فیروزه را ترجیح داده‌اند، دیگرانی هم از ایده مالاکیت (مرمر سبز) حمایت کرده‌اند. اما گمانه زنی همه آن‌ها بی اساس بوده، چون هیچ اثری از هیچ کدام از این مواد در محل وجود ندارد. اگر استخراج فیروزه از معادن پیشه اصلی اساتید معبد طی دوره‌های بسیاری از سلسله‌ها بوده، پس انتظار می‌رود که سنگ‌های فیروزه‌ای نه فقط در معبد بلکه در آرامگاه‌های مصر به وفور پیدا شوند اما چنین موردی پیدا نشده است. مورد دیگر شگفتی ساز

اشاره‌های متعدد به "نان" و هیرو گلیف *ayin* / عین است برای نور  که در زیارتگاه پادشاهان پیدا شده.

پس از اندکی ملاحظه پیشنهاد شده که پودر بقایایی است که از استخراج مس از سنگ‌های معدنی از طریق حرارت و ذوب باقی مانده. اما آنچنان که پتری خاطر نشان نموده، فرایند گدازگری، انبوهی از تفاله سیاه غلیظ از خود باقی می‌گذارد نه پودر سفید. علاوه بر این هیچ فراورده‌ای از سنگ معدن مس (فلز اصلی سینا) در معبدی به این درازی وجود ندارد. هیچ ساز و کار سوختی بر کوه سینا وجود ندارد و عمل گداختن در دره‌های دور دست انجام شده. دیگرانی حدس زده‌اند که پودر خاکستری ناشی از سوزاندن گیاهان برای ساختن قلیا بوده اما هیچ ردی از پس ماند گیاهی وجود ندارد.

^۷. Cemy, Jaroslav (ed.), *The Inscriptions of Sinai*, Egypt Exploration Society, London, ۱۹۵۵, vol.

به جهت فقدان هر گونه توضیح دیگری، مقرر شده که پودر سفید و سنگ‌های shem احتمالاً با برخی از آئین‌های قربانی کردن ارتباط دارند اما این یک معبد مصری بوده و قربانی کردن حیوانات یک رویه مصری محسوب نمی‌شود. علاوه بر این هیچ استخوانی یا هیچ ماده خارجی دیگری در میان خروارها پودر سفیدی که اخیراً در مخازن ظاهر شده وجود ندارد. آن‌ها کاملاً تمیز و خالص هستند.

پتری می‌نویسد:

" اگر چه من به دقت این خاکسترها را در موارد بسیار بررسی و پاک کرده‌ام و در معرض باد قرارداده‌ام، هرگز نه تکه‌ای استخوان پیدا کرده‌ام و نه هیچ چیز دیگری".^۹ آنچه که پتری در واقع پیدا کرده بوده کارگاه کیمیاگری آخن آتن و فراغنه پیش از او بوده. یک معبد - آزمایشگاه. جایی که کوره طی فرایند تولید آتش سنگ مقدس فوق اسپین^{۱۰} (پر اسپین / پرچرخش) shem-an-na می‌گریده و دود تولید می‌کرده. پودر سفید مرموزی که کاهنان معبد آن را mfkzt می‌نامیدند. وقتی که با بیشه کاملاً نوین عبارتهای کتاب خروج را دوباره مرور می‌کنیم، خوانش آن‌ها حس خاصی در ما به وجود می‌آورد:

" و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌رفت و کوه کاملاً به لرزه در آمد" (خروج ۱۸:۱۹).

این البته یاد آورقطعه اولیه‌ای است در پیدایش، پیش از عهد با ابراهیم:

" و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود". (پیدایش ۱۷:۱۵) ماجرای بوته سوزان را که در آن بوته‌ای می‌سوخته اما از بین نمی‌رفته (خروج ۳:۴) را حال می‌توان مورد بازنگری قرار داد. بوته‌ی سوزانی که در آتش می‌سوخت اما هیچ تحلیل نمی‌رفت (خروج ۳:۴)، اکنون می‌تواند به عنوان چیزی بدیع مورد ملاحظه قرار گیرد. چرا که توصیف با عمل جور در می‌آید، در جایی که مدادی در پایان رختی انفجاری از پرتوی آتشین سرپا می‌ماند و بی تأثیر از نهیب انفجار ظاهر می‌شود. در خروج (۳۲:۲۰) می‌خوانیم که موسی گوساله طلایی که بنی اسرائیل ساخته بود را " در آتش سوزانید".^{۱۱} این به صراحت روش کار کوره shem-an-na را بیان می‌کند و این گواهی است بر اینکه کاهنان اله هاتور نسل اندر نسل پیش از اینکه کاهنان آتن در زمان آخن آتن مشغول به این کار شوند با طرز کار کوره آتشین آشنا بوده‌اند. البته پدر جد بزرگ آخن آتن، تات موسیس سوم کسی بوده که مدارس اسراری باستانی را دوباره سازمان داده و نظام برادری سفید کبیر استاد صنعت کار را بنیان نهاده. همچنین تات موسیس سوم کسی است که حرم در دل کوه کنده شده اله هاتور را طرح ریزی نموده. کسی که چون مادر شیری آمون هوتب دوم به تصویر کشیده شده^{۱۲} کسی که در مصر با لقب بانوی فیروزه شناخته می‌شده^{۱۳}. و Serabit el-Khadim در سینا برای معادن وسیع فیروزه‌اش مشهور است.

^۹ Shem: سچین عبارت Shem را در کتاب " دوازدهمین سیاره" به " آسمان" ترجمه می‌کند نه آنچنان که محققان سومری ترجمه کرده‌اند به " نام". سچین معتقد است که این عبارت در برخی اشکال اشاره دارد به " محفظه آسمانی" یا " راکت" و نظر به اینکه محفظه آسمانی با آتشی که از زیر آن بیرون می‌آمده به آسمان می‌رفته Shem stone را می‌توان سنگ آتشین هم ترجمه کرد. گاردنر در کتاب " پیدایش پادشاهان جام" معتقد است که Shem با آتش و سنگ در ارتباط بوده پس Shem یک سنگ آتشی بوده که از بخش فوقانی آمده که در اینجا اشاره دارد به آسمان سنگ بر این اساس شمه‌ها با چیزی که an-na نامیده می‌شده مرتبط بوده‌اند که به معنی " سنگ ملکوتی" است. عبارتی که برای تعریف فلز درخشان به کار می‌رود. عبارت Shem نسبت به وجه / سیمای " درخشانان (خدایان) به کار می‌رفته، ظاهراً Shem نام جایگزین (مستعار) پرنس اوتو برادرانانا بوده که لقبش Shem-esh بوده به معنی " یکتای درخشان". م.

^۹ Petrie, Sir W. M. F., Researches in Sinai, p. ۱۰۱

^{۱۰} الکترون در اتم، علاوه بر این که تحت تأثیر نیروی جاذبه هسته، به دور آن می‌چرخد، دارای یک حرکت چرخشی به دور خود نیز می‌باشد. این نوع چرخش را اصطلاحاً اسپین الکترون می‌گویند. «اسپین» (Spin) واژه انگلیسی است که به معنای چرخش می‌باشد. م.

^{۱۱} در خروج آمده که " گوساله ای را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خرد کرده نرم ساخت و بر روی آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید. م.

^{۱۲} Clayton, P. A., Chronicle of the Pharaohs, p. ۱۰۹

^{۱۳} Gardiner, A., Egyptian Grammar, Excursion A, p. ۷۲.

هائور سیمایی از ایزیس، مادر کبیر^{۱۴} بود، و سنتش به طرز ویژه‌ای مربوط و وابسته است چرا که او در قدیمی‌ترین مصنوع هنری مصر باستان نمایان^{۱۵} می‌شود، یک لوح نگاشته‌ی سبز رنگ مربوط به زمان شاه Narmar، کسی که در حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد در زمان Tubal-cain و پیش از اولین دودمان مصر سلطنت می‌کرد. در حالیکه برخی خدایان و اله گان طی تغییر سلسله‌ها رها شده و به فراموشی سپرده می‌شدند، معبد نوینی برای هائور توسط Ptolemy نهم در تلاطم نهایی ما قبل رومی مصر و طی سی سال حکمرانی‌اش ساخت شده. از آخرین همه فراعنه، ملکه مشهور کلئوپاترای هفتم (حدود ۵۱-۳۰ پیش از میلاد) بر دیوار معبد هائور فقط یک بار و آن هم صرفاً به صورت یک حجاری یاد شده (در این خصوص برای راهنمایی سنجش زمانی می‌توان گفت که کلئوپاترا هزارسال نزدیکتر نسبت به امروز زندگی می‌کرده و قدمت او به اوایل حکمرانی شاه Narmar بر می‌گردد) اما چرا هائور تا این حد مهم است و چه ارتباطی با دیسک خورشید آتن داشته؟ او به یقین برجسته‌ترین اله پرستاری بوده و همچنین دختر Ra گفته می‌شده که او "خورشید را زاده" است. بر لوح سنگی حجاری شده هائور از دوران فرعون Menkaure (حدود ۲۵۲۰ پیش از میلاد) آتن بین شاخ‌هایش قرار دارد و او در جای دیگری به همین نحو به تصویر کشیده شده. هائور آنچنان که اقتضای ایزیس و دیگران بوده طبق سنت با دو شاخ به تصویر کشیده شده. شاخ‌ها به پذیرش دانش اشاره دارند ابزار ارتباط یزدانی شبیه به شاخک یا آتن. به این دلیل خدایان واله گان گاهی اوقات شبیه گاو نر و ماده، بز یا قوچ به تصویر کشیده شده‌اند و در مدلول مؤنث گاو ماده (بقره) - اله ای چون هائور معرف پرستاری مادرانه است. شاخ‌های مؤنث اغلب به واسطه چرخشی رو به بالا نماد پردازی می‌شده. هلال ماه افقی در حالیکه دیسک خورشید نماد مذکر بوده.



اثر مه‌ری از عقیق آبی که یک روحانی را با سر تراشیده در مقابل نمادهای خدایان گوناگون نشان می‌دهد.



همان‌طور که در تصویر توضیح داده شده این کاهن با روغن تدهین در دست در برابر نمادهای خدایان ایستاده که یکی از آنها مناره‌ای است با نماد هلال ماه افقی در تصویر کناری همان مناره را با کمی تغییر ظاهری با همان هلال ماه افقی در اسکناس دو هزار ریالی پول رایج ایران در پشت نماد مکعبی کعبه مشاهده می‌کنید.

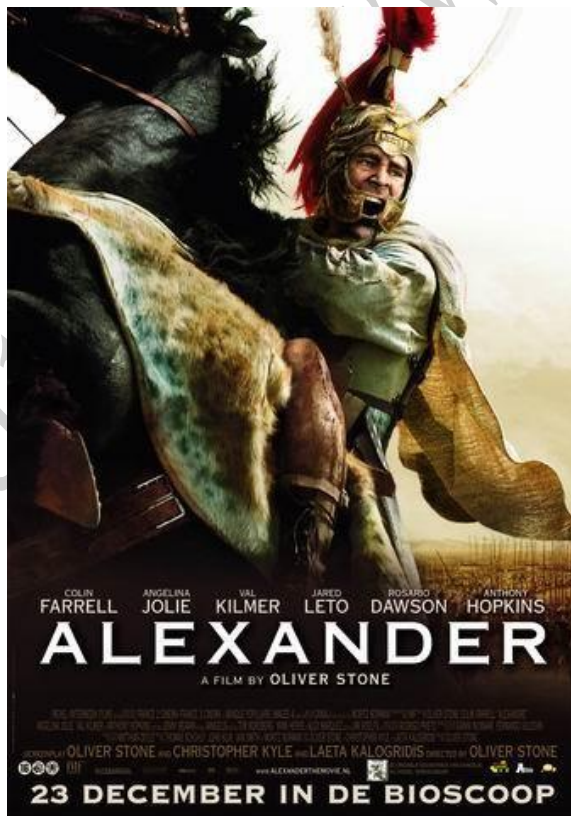
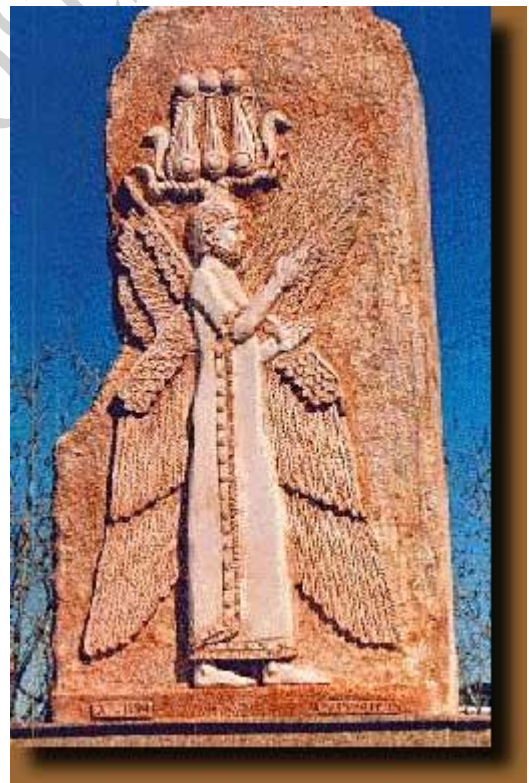
^{۱۴}. Carlyon, R., A Guide to the Gods, p. ۲۷۰.

^{۱۵}. Clayton, P. A., Chronicle of the Pharaohs, p.] ۸



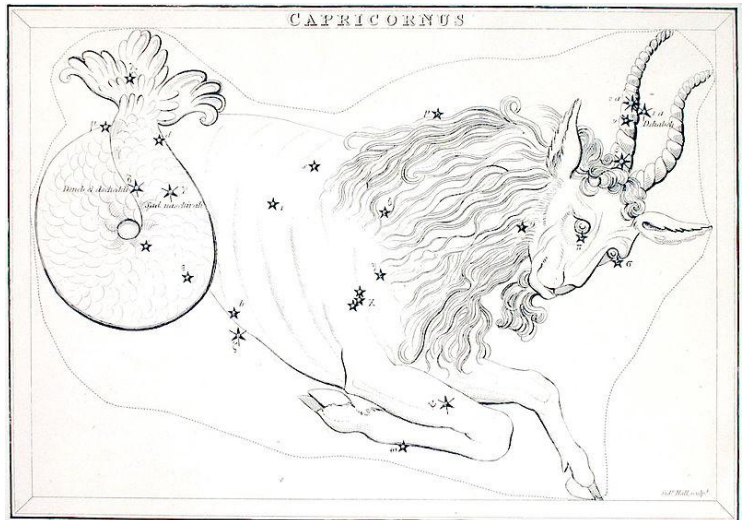
تصویر ایزیس در سمت راست و اله هاتور وسط (هر دو ذوالقرنین مؤنث) و نماد هلال مؤنث^{۱۶}

کوروش ذوالقرنین سمت راست . عکس پایین پوستر فیلم مناقشه بر انگیز اسکندر که توسط الیور استون ساخته شده و متأسفانه چهره درستی از پارسیان در آن نشان داده نشده . کلاه خود دو شاخی که در این پوستر بر سر اسکندر قرار گرفته به باور اسکندر به نیمه خدا بودنش مربوط است .



^{۱۶} . نکته ای که در اینجا لازم به یاد آوری است این است که ذوالقرنین در اصل یک نام نیست بلکه یک مشخصه یا صفتی است که شخصی که واجد ارتباطات یزدانی است به خود می‌گیرد و ما ذوالقرنین های مؤنث و مذکر داریم نه فقط یک ذوالقرنین مذکر به نامی خاص . م

از آنجا که شاخ‌ها با ارتباطات یزدانی مرتبط می‌شده‌اند در دوران بعد، از آن‌ها به عنوان اشیاء شاهانه یا تزئینات جنگجویی استفاده شده و به کلاه خود یا تاج و ... متصل می‌شده همچون کلاه شاه قرن پنجمی فرانکی کلوویس.^{۱۷} کسانی که مستقیماً با خدایان ارتباط برقرار می‌کرده‌اند معمولاً با مشخصه شاخ نشان داده می‌شدند به همین دلیل بوده که میکال آنژ (۱۵۶۴-۱۴۷۵) دو شاخ را به مجسمه مشهور موسی اضافه کرده، تندیس‌ی که در ۱۵۰۵ به دستور پاپ جولوس دوم برای مقبره‌اش ساخته شده بود. مقامات کلیسای محلی تا حدودی به خاطر این مسئله دست پاچه شده بودند چون در آن زمان شاخ بیشتر به شیطان ربط داده می‌شده و نماد بز برج جدی (نماد حام کتاب مقدس و توارث جام) به شکل سنتی اتهام کفر و جادوگری را به دنبال داشته.



هائور در اصل به عنوان ملکه غرب و بانوی عالم اموات **Lilithian** معرفی شده تا آنجا که او حامل جادوهای راستین دانسته شده.^{۱۸} او به عنوان مظهر زنانگی مورد احترام بوده، بانوی انجیر مصری، الهه عشق، الهه آرامگاه‌ها و سرودها و از طریق شیر هائور بوده که فرعون‌ها به الوهیت خود نائل می‌شدند تا به حقشان برسند و تبدیل به خدایان شوند.

تبار شاهان در دوران باستانی‌تر سومریان طی روزگار اولیه آئین آتش اختر با هورمون غنی قمری (ماهانه - عادت ماهانه) فروهر خدا - الهه آنوناکای تغذیه می‌شدند. و نیز گفته شده که با شیرشان غذا داده می‌شدند و در این میان ایشتر نقش برجسته‌ای داشته. به نظر می‌رسد که این شیر حاوی آنزیمی است که محققان ژنتیک آنچنان که در مجله علوم منتشر شده **telomerase**^{۱۹} می‌نامند.

^{۱۷} . Jennings, H., The Rosicrucians, p. ۱۰۷

^{۱۸} . Carlyon, R., A Guide to the Gods, p. ۲۷۶.

^{۱۹} . تلومر چیست؟

تلومر (Telomere) پایانه فیزیکی کروموزوم‌های خطی می‌باشد که از یک توالی غیر کد کننده تشکیل یافته است. در پستانداران تلومر مرکب از تعداد متغیری توالی‌های تکراری، با رمز **TTAAGGG** می‌باشد. توالی تکرار شونده تلومری در سایر جانداران نیز دارای فرمول کلی مشابهی است که این شباهت نشان دهنده نقش حیاتی و در نتیجه محفوظ باقی ماندن ساختار تلومر می‌باشد.
تلومر و طول عمر:

همان طور که گفته شد وجود تلومر به عنوان سپر حفاظتی برای محافظت از ژنوم سلول یوکاریوتی اهمیت حیاتی دارد و کاهش زیاد طول تلومر منجر به از بین رفتن توانایی عملکرد این ساختار در انجام وظایف خود شده و در نهایت سلول را به سوی نابودی می‌برد. مشاهدات متعدد نشان داده‌اند که سلول‌های سو ماتیکی انسانی طبیعی، که در سیستم در شیشه **in vitro**

vitro کشت داده شده‌اند، تنها می‌توانند تعداد محدودی تقسیم را انجام دهد و پس از آن رشد آن‌ها متوقف شده و سلول‌ها دچار سالخوردگی می‌شوند پس از اینکه کاهش طول تلومر به حد بحرانی برسد فرکانس بالایی از نوترکیبی‌های کروموزومی مشاهده می‌شود همین امر می‌تواند عامل سالخوردگی و نهایتاً نابودی سلول گردد. این اتفاق در بدن موجودات زنده **in vivo** نیز رخ می‌دهد و تحقیقات ارتباط طول عمر موجودات زنده پرسلولی و کاهش طول تلومر را نشان می‌دهند. به عنوان مثال در یک بررسی بر روی **Rat** مشاهده شد که کاهش طول عمر تلومر در بافت‌های سو ماتیکی این جانور در جنس نر بیشتر (سریع‌تر) از جنس ماده است. و این مطلب با طول عمر آن‌ها که در ماده‌ها بیش از نرهاست مطابقت دارد.

^{۲۰} مطالعات مشترک و کسانی از مرکز پزشکی جنوب غربی دانشگاه تگزاس به این نتیجه رسیده‌اند که تلومر دارای خواص ضد پیری منحصر به فردی است. سلول‌های سالم بدن برنامه ریزی شده‌اند تا طی دوران عمر چندین بار تقسیم شوند اما این فرایند تقسیم و تکرار محدودیت دارد. تا آنجا که فرایند تقسیم ناپذیری فرا می‌رسد و این عامل تعیین کننده سالخوردگی است.

توان تقسیم شدن توسط کلاهی‌های در انتهای رشته‌های DNA کنترل می‌شود (تا حدودی شبیه نوک پلاستیکی بند کفش) و این کلاهی‌ها همان تلومرها هستند. روند تقسیم سلولی زمانی متوقف می‌شود که تلومر حد متناسب و فاصله بحرانی کوتاه‌تری را تجربه کند سپس هیچ تکثیر سلولی جدیدی اتفاق نخواهد افتاد و این همه به زوال منجر می‌شود. تجربیات آزمایشگاهی با نمونه‌های بافتی نشان داده است که کاربرد آنزیم تلومر ژنتیکی می‌تواند مانع کوتاه شدن تلومر پس از تقسیم و تکثیر سلولی شود از این رو سلول‌های بدن می‌توانند به تقسیم شدن فراتر از برنامه ریزی محدود طبیعی‌شان ادامه بدهند.

(درست همان‌طور که سلول‌های سرطانی عمل می‌کنند، سلول‌هایی که می‌توانند از طریق افزایش غلظت تلومراز به نامیرایی دست یابند). تلومراز به طور معمول در بافت‌های طبیعی بدن بیان نمی‌شود، اما جدای از اجرا شدن به صورت بدخیم در تومورها، در سلول‌های در حال تقسیم نیز مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد که به گونه‌ای در ساختار DNA ما این توانایی وجود دارد که این آنزیم ضد کهولت سن را تولید کنیم، اما این توان به طریقتی از کار انداخته شده است.^{۲۱}

در زمان سلسله دوازدهم مصری ملکه اژدها Sobekncfru آئین شاهانه شیر و آتش اختر اله با تشریفات آتش - سنگ مقدس جایگزین شده بود. این مکمل جسمانی به مسیر نوین سوی نور تبدیل شده و آنچنان که دانسته‌ایم (فصل چهاردهم: ققنوس و



آتش - سنگ) مجازاً به شکل "نان" ارائه می‌شود.

بر یکی از الواح سنگی نزدیک به مدخل غاری در کوه سرایت تمثالی از تات موسیس چهارم در حضور هاتور قرار دارد. در برابرش دو نفر که پیشکشی آورده‌اند با گل‌های نیلوفر ایستاده‌اند و پشت سرش یکی از مردان قرص نان سفیدی را حمل می‌کند. جزئیات دیگر ستون یاد بود بنای سنگی آمون هوتب سوم قرص‌های نان مخروطی شکلی را نشان می‌دهد که به پادشاه عرضه می‌شده و تصاویر مشابه ای در سایر نقاط مجتمع معبد وجود دارد.

شاید یکی از مهم‌ترین تصاویر هاتور و آمون هوتب سوم است. اله باشاها و دیسک خورشیدی کامل شده در حالیکه گردنبندی در یکی از دستانش دارد و از سوی دیگر نشان زندگی و حق مالکیت را به فرعون ارائه می‌کند.^{۲۲} پشت سرش Sobekhotep خزانه دار قرار دارد، کسی که به حالت آماده باش Shem مخروطی "نان سفید" را نگه داشته. خزانه دار Sobekhotep در جای دیگری در این معبد بسیار مهم توصیف شده. تحت عنوان "ناظر اسرار خانه طلا" کسی که سنگ‌های قیمتی گران‌بها را برای اعلی حضرت می‌آورد.

همین مسئله باعث شد که بحث‌های پیرامون افزایش مدت عمر بشر حتی جاودانگی بشر مطرح گردد و دانشمندان در تلاش هستند که ابتدا اینکار را با ساختن حیوانات آزمایشگاهی مثلاً موشهائی با عمرهای طولانی تر از حد معمول به مرحله عمل برسانند.

^{۲۰}. Bodnar, Andrea G., Quелlette, Michel, Frolkis, Maria, Holt, Shawn E., Chiu, Choy-Pik, Morton, Gregg B., Harley, Calvin B., Shay, Jerry W., Lichtsteiner, Serge, and Wright, Woodring E., 'Extension of Life Span by Introduction of Telomerase into Normal Human Cells', in Science Journal, vol. ۲۷۹, ۱۶ January ۱۹۹۸, pp. ۵۲-۳۴۹.

^{۲۱}. درست شبیه بحثی که سیچین مطرح می‌کند که توانایی طول عمر عمداً در انسان از کار انداخته شده. برای مطالعه بیشتر ر. ک به "غولها روی زمین

بوده‌اند" اثر: زکریا سیچین

^{۲۲}. Cemy, J., The Inscriptions of Sinai, vol. ۲, p. ۱۱۹



آمون هوتب سوم با اله هاتور همراه با Sobekhotep خزانه دار shem-an-na مخروطی را حمل می کند .

تصادفی نیست که فرعون Menkaure انتخاب کرده که تصویر هاتور در کنار همسر و خودش در تصویر سه گانه سنگی باشد که دیسک آتن را در خود جا داده . زیرا معبد هاتور در کوه سرابیت در سینا در ارتباط مستقیم با ساختار هرم بوده . سلسله چهارم Menkaure سلسله بزرگ اهرام جیزه بوده ، سلسله Khufu (Cheops) هرم بزرگ را به ارتفاع ۱۴۶ متر ساخته ، Khafre (Chephren) کسی است که سومین هرم جیزه را به ارتفاع ۶۵ متر ساخته .^{۲۳} وقتی پودر سفید طلا به جهت تغذیه کالبد اختری فرعون ها در سنت آتش اختر توارث اژدها تولید می شده مشخص است که مقدار آن کافی نبوده ، اگر چه کوره آزمایشگاهی سینای هاتور آمادگی تولید مقدار زیادی از این ماده را داشته . چرا ؟ اگر ما آزمایش هایی را که در فصل چهاردهم مورد بررسی قرار گرفت را به خاطر بیاوریم می توانیم دریابیم که این پودر گران بهای آتش - سنگ نه تنها توانایی افزایش آگاهی انسانی را داشته بلکه دارای خاصیت رسانایی مونواتمیک بدون گرانش بوده . یکی از پژوهشگران بزرگ در زمینه گرانش در دهه ۱۹۶۰ فیزیکدان روسی آندره ساخارف بود^{۲۴} و محاسبات ریاضی فرضیه اش (بر اساس گرانش در نقطه صفر) توسط هال پوتوف از موسسه مطالعات پیشرفته منتشر شد .

^{۲۳} . لارنس گاردنر بر این اعتقاد است که اهرام توسط بیگانگانی از فضا ساخته نشده اما با استفاده از تکنولوژی که امروزه برای ما بیگانه است توسط فراغه نامبرده شده ساخته شده او در ادامه درباره این تکنولوژی سخن می گوید . م

^{۲۴} . آندره دیمیتروویچ ساخاروف (فیزیکدان هسته ای شوروی که پدر بمب هسته ای این کشور لقب گرفته است).

او در ۲۱ ماه مه ۱۹۲۱ در شهر مسکو دنیا آمد. دوران کودکی او با دوران استقرار رژیم کمونیستی همزمان بود. او دوران تحصیلی سختی را نظر اقتصاد گذارند، اما توانست قبل از پایان تحصیل در استخراج فلزات صنایع دفاعی در یک کارخانه مهمات سازی شغلی بیابد. او به تئوری های فیزیک علاقه داشت و سر انجام در همین رشته هم فارغ التحصیل شد. پس از مباران اتمی هیروشیما توسط آمریکا، هیاتی از طرف دولت روسیه موظف به مطالعه در این زمینه شدند. این تحقیقات با ابتکارات ساخاروف منجر به اختراع اولین بمب هیدروژنی در سال ۱۹۵۲ گردید. تمبر یادبود آندره ساخاروف - انتشار در سال ۱۹۹۹ - کومی او زمانی که به امکان کاربرد و قدرت تخریب بمب های هیدروژنی پی برد به مخالفت برخاست و به یک مخالف تبدیل شد. این مخالفت تا آخر عمر با وی همراه بود. او به خاطر فعالیت هایش برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۷۵ شد. ساخاروف در سال ۱۹۶۷ نامه ای سرگشاده به برژنف رهبر وقت شوروی



با توجه به خاصیت پودر سفید مونو اتمیک ، پوتوف این نکته را بیان نموده که چون گرانش تعیین کننده وضعیت فضا – زمان است پس پودر توانایی خمش فضا – زمان را دارد . او می گوید که این " ماده عجیب " ی است با نیروی گرانش زیر صفر . همان طور که از تجزیه و تحلیل پودر دریافته ایم این ماده نه تنها می تواند وزنی کمتر از هیچ داشته باشد و در بعدی ناشناخته ناپدید شود بلکه ظرفی که پودر در آن قرار دار دهم وزنی کمتر از هیچ خواهد داشت . بنابراین تحت شرایط صحیح ، پودر می تواند بی وزنی خودش را به میزبان منتقل کند . که می تواند یک ظرف باشد یا بی شمار بلوک های سنگی .

اهرام چگونه ساخته شد ؟ هزاران بلوک ماسه سنگ^{۲۵} هر کدام به وزن چندین تن را صدها برده که چیزی جز طناب و قرقره و سطح شیب دار نداشته اند در مدت زمانی نامشخص با دقت بسیار به ارتفاع بالا حمل کرده اند طبق تصویری که عموم مردم دارند ؟ یقیناً نه . برای ساختن سطحی شیب دار تا بالای هرم بزرگ در نشیب ۱:۱۰ یک سطح شیب دار به درازی ۱۴۶۰ متر مورد نیاز خواهد بود با حجمی سه برابر بزرگ تر از خود هرم .^{۲۶} روند ساخت اهرام به مراتب آسان تر بوده است . آن ها با تکنولوژی برتر سنگ آتش ابرسانا ساخته شده اند . shem-an-na مقدس ضد جاذبه در معبد هاتور واقع در کوه سرایت . در واقع لغت " pyramid / هرم " مشتق شده از لغت pyr به معنی " آتش " (pyre و pyro هم از آن مشتق شده اند) در اصل اهرام می شود " مولود آتش / fire-begotten " .^{۲۷}

سه هرم بزرگ جیزه به عنوان آرامگاه به Menkaure ، Khafre ، Khufu اختصاص داده شده اند . با این حال با همه تجسس ها در داخل اهرام و اتاق های نهانی و معابرش ، در این بنای یاد بود بقایای جسدی از این فراعنه پادشاهی قدیم در هیچ جای آن پیدا نشده . در مخزن اتاق شاه ، در دل هرم بزرگ ، تا آنجا که به سنت باستانی مربوط است ، سازندگان ، ابزارهای آهنی و اسلحه های خود را در آن گذاشته اند که آثار زنگ زدگی بر آن ها مشاهده نمی شود و شیشه ای پیدا شده که تا حد امکان خم شده اما با این حال نشکسته و طلسم های عجیب و غریب .^{۲۸} اما آنچه که نخستین کاشفان قرن نهمی خلیفه مأمون وقتی که مسیرشان را از طریق نقب زدن به اتاق مهر و موم شده گشوده اند یافته اند چه بوده ؟ آنچنان که امروزه شایع است ابزار آهنی و یک صندوق گرانیتی تو خالی که جسدی در آن نبوده ؟^{۲۹} در واقع آن ها در آنجا لایه ای از ماده پودر مانند اسرار آمیزی را یافته اند . به طور سطحی بافت های فلدسپات و میکا که هر دو از مواد معدنی گروه سیلیکات آلومینیوم هستند پیدا شده . طی این دوره ی تحقیقات جدید روی پودر سفید، از طریق آنالیز های معمول بر روی یک نمونه ی گرانیولی (دانه دار) که پنداشته می شد یک ترکیب ۱۰۰ درصد خالص پلاتینی باشد، نشان داده شد که آلومینیم و سیلیکا دو عنصر اصلی تشکیل دهنده ی پودر سفید هستند. آزمون های استاندارد آزمایشگاهی برای یافتن عناصر اصلی تشکیل دهنده پودر سفید، از طریق قرار دادن یک نمونه در معرض یک قوس الکتریکی جریان

نوشت و در آن به افزایش زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر اعتراض کرد. او به خاطر اعتراضات خود به شهر گورکی در ۴۰۰ کیلومتری مسکو تبعید شد، و پس از ۱۰ سال در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۶ از زندان آزاد شد. آزادی وی را شخص گورباچف با تلفن به وی اعلام کرد. او عاقبت در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۹ در سن ۶۸ سالگی بر اثر حمله قلبی در گذشت . ساخاروف به عنوان قهرمان دموکراسی و حقوق بشر در شوروی شناخته می شود. م

^{۲۵} . تخمین زده شده که هرم بزرگ از دو نیم میلیون بلوک ساخته شده .

See also Hancock, G., Fingerprints of the Gods, p. ۲۸۴

^{۲۶} . Hodges, Peter, How the Pyramids Were Built (ed. Julian Keable), Element Books, Shaftesbury, ۱۹۸۹, p. ۱۲۳.

^{۲۷} . Jennings, H., The Rosicrucians, pp. ۴, ۱۰۸ and ۲۲۵

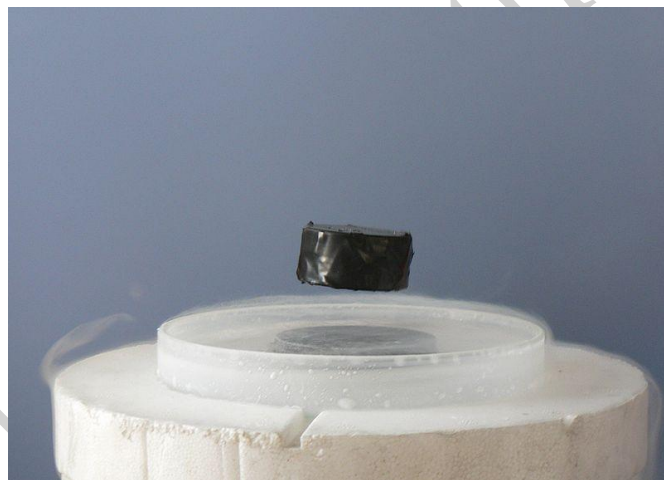
^{۲۸} . Hancock, G., Fingerprints of the Gods, p. ۲۹۸.

^{۲۹} .

مستقیم^{۳۰} که ۱۵ ثانیه طول می کشید و دمای نمونه را به ۵۵۰۰ درجه سانتی گراد، دمایی در حد دمای سطح خورشید می رساند انجام شد. البته، اما ادامه‌ی روند زمان سوختن، فراتر از حد آزمایش‌های معمول، وجود فلزات نجیبی^{۳۱} را آشکار کرد که در حقیقت نمونه از آن تشکیل شده. در واقع آنالیزهای دقیق‌تر نشان می دهد که ترکیب ما، ترکیبی از ایریدیوم و رودیوم در وضعیت فوق اسپین است و به راستی این موضوع که ۵٪ وزن خشک بافت مغز ما کربن در نظر گرفته می شود به دلیل محدودیت‌های موجود در توالی آزمون‌های معمول است. در واقع اتاق شاه به عنوان یک ابر رسانای مهر و موم شده بوده که توانایی انتقال فرعون به بعد دیگری از فضا - زمان را از طریق میدان مایسنر (اثر مایسنر)^{۳۲} داشته. در اینجا بوده که آئین فرعونی عبور مطابق کتاب مردگان اجرا می شده، عبوری که این سوال را پدید می آورد: این چیست؟ Manna؟ تعریف شده بر کتیبه‌ای نزدیک ورودی اتاق شاه. نماد هیرو گلیفی آن Δ (هیرو گلیفی قابل تصدیق و تایید بر فلات جیزه) که خیلی ساده "نان" خوانده می شود.

آهنربای معلق روی یک ابررسانای سرد شده توسط نیتروژن مایع،

تحت تأثیر اثر مایسنر



^{۳۰} (dc arc) تکنیک طیف نگاری توسط قوس جریان مستقیم، یک روش طیف نگاری برای تشخیص عناصر سازنده ی یک نمونه است. م

^{۳۱} فلزات نجیب شامل طلا، نقره و پلاتین فلزاتی اند که در مقابل واکنش شیمیایی نسبتاً مقاوم هستند.

^{۳۲} اگر ابررسانا را در یک میدان مغناطیسی خارجی ضعیف H قرار دهیم، میدان فقط تا مسافت کم λ در ابررسانا پیشروی می کند که عمق نفوذ لندن نامیده می شود. پس از این مسافت، میدان به سرعت به صفر میل می کند. این پدیده اثر مایسنر به انگلیسی (Meissner effect) نام دارد و یکی از مشخصه‌های اصلی مواد ابررسانا است. برای بیشتر ابررساناها عمق نفوذ لندن نزدیک به ۱۰۰ نانومتر است.

اثر مایسنر گاهی با نوعی از خاصیت دیامغناطیس که در رساناهای کامل وجود دارد اشتباه گرفته می شود: طبق قانون القای الکترومغناطیسی فارادی، اگر یک میدان مغناطیسی متغیر به یک رسانا اعمال شود، جریانی در رسانا به وجود می آید که میدان حاصل از آن با تغییر میدان خارجی مخالفت می کند. در یک رسانای کامل، این جریان می تواند بسیار بزرگ باشد، و در نتیجه میدان مغناطیسی را کاملاً خنثی کند. اثر مایسنر با این پدیده متفاوت است؛ ابررسانا هرگونه میدان مغناطیسی‌ای را طرد می کند، نه فقط میدان‌های متغیر را. فرض کنید ماده‌ای داریم که درونش یک میدان مغناطیسی وجود دارد. اگر ماده را تا زیر دمای بحرانی‌اش سرد کنیم، خواهیم دید که میدان مغناطیسی درونی ناگهان از بین می رود. این پدیده با قانون القا قابل پیش‌بینی نیست. اثر مایسنر را برادران لندن توضیح دادند و نشان دادند که حداقل انرژی الکترومغناطیسی در ابررساناها از رابطه زیر تبعیت می کند. که در آن H میدان مغناطیسی و λ نفوذ لندن است. این رابطه پیش بینی می کند که وقتی در ابررساناها از سطح به لایه‌های پایین تر ماده پیش می‌رویم، میدان مغناطیسی ناگهان از بین می‌رود. زمانی که میدان بزرگ باشد، اثر مایسنر از بین خواهد رفت.

ترجمه فصل شانزدهم کتاب (پیدایش پادشاهان جام).
اثر لارنس گاردنر.

امپراتوری عهد.

مادر ملتها.

با جانشینی ارشد بین‌النهرینی از حام و نیمرود معطوف شده به مصر، ما با شم و خانواده‌اش برای تدارک سوبه پدر شاهی کلیدی کتاب مقدسی از نوح باقی می‌مانیم. خطوط موازی از حام و جافت در عربستان، آناتولی و سکائستان بزرگ از طریق دریای سیاه پیشرفت کرده سپس در نهایت تا به ایرلند در سراسر اروپا گسترش یافته. جافت فقط برادر حام پنداشته شده چون کتاب مقدس چنین توضیحی ارائه نموده او در واقع پسر Tubal-cain بوده نه پسر نوح آنچنان که در پیدایش به آن اشاره شده. حام و جافت اجداد کلیدی Gaels اسکاتلندی هستند؛ و آنچنان که به درستی توسط محقق برجسته رابرت گراوز حکم شده^۲ جافت نزد یونانیان به عنوان یاپتوس^۳ شناخته شده بود. رسم سنتی در سوبه تیتانیکی اش. عملاً او یاپتوس دوم بوده، آنو بزرگ یاپتوس اول شده.

اولاد نفرین شده کنعان پسر نوح (در واقع کنعان پسر حام پسر نوح. م) به عنوان کنعانیان شناخته شده‌اند. گفته شده مرزهای مدیترانه‌ای آن‌ها از Sidon تا Gaza گسترش یافته و به واسطه دریای مرده از سودوم تا گمورا (پیدایش ۱۰:۱۹) شهرهای آن‌ها در نهایت توسط Enlil-Jehovah نابود شده و کنعانیان به طور کلی به عنوان دشمنان عبرانیانی که از تبار شم بوده‌اند پنداشته

^۱ Gaels یا Goidels کسانی هستند که به یکی از زبانهای سلتی گائلیک حرف می‌زنند: ایرلندی، اسکاتلندی و مانکس سلتی که کلتی یا کلتیک (Celtic) نیز نامیده می‌شود، نام گروهی از زبان‌های همخانواده در قاره اروپا است. این گروه از خانواده زبان‌های هند و اروپایی، از نظر تاریخی و جغرافیایی، به دو بخش قاره‌ای و جزیره‌ای تقسیم می‌شود. بخش نخست (قاره‌ای) اکنون منسوخ شده، اما بخش جزیره‌ای کمابیش بکار رفته و زیرگروه‌های زیر را دربر می‌گیرد:

۱ بریتونی (Brythonic): شامل زبان‌های برتون (Breton)، کورنی (Cornish)، و ولزی (Welsh).
۲ گالیک (Gaelic): شامل زبان‌های گیلیک ایرلندی، گالیک اسکاتلند، ارس (Erse)، و مانکس (Manx).

تا سده پنجم میلادی از زبان‌های سلتی، بویژه زبان گالیک، در سراسر اروپای غربی استفاده می‌شده است. اما امروزه دانش ما درباره این زبان‌ها محدود به آن چیزی است که در جزیره‌های بریتانیا و ایرلند باقی مانده است. به طور کلی، زبان‌های سلتی آوای /p/ موجود در زبان‌های هند و اروپایی را حذف کرده است. برای نمونه، porcus که در زبان لاتین یعنی خوک، و بشکل‌های porc و pork وارد زبان‌های اروپایی شده، در زبان‌های سلتی بشکل orc درآمد است. دو جنس (مؤنث و مذکر) در زبان‌های سلتی وجود دارد و صفت معمولاً پس از اسم می‌آید. در این زبان‌ها (همانند برخی دیگر از زبان‌های هند و اروپایی) از اسم فعل بجای صفت فاعلی استفاده می‌شود. جمله‌ها همیشه با فعل آغاز می‌شوند و کارگزار در جمله با استفاده از مجهول غیرشخصی بیان می‌شود. برای شناختن کارگزار، به بخش معناشناسی مراجعه کنید. همه زبان‌های سلتی، امروزه برای نوشتن از الفبای لاتین استفاده می‌کنند. **زبان‌های گائلیک** اسکاتلندی: cànanan Goidhealach. ایرلندی: teangacha Gaelacha. مانکس: çhengaghyn Gaelgagh یکی از دو شاخه زبان‌های سلطیک جزیره‌ای می‌باشد. شاخه دیگر بریتونی است. این زبان‌ها زنجیره گویشی‌ای را پدید می‌آورند که از جزیره ایرلند آغاز شده و جزیره من را پیموده به شمال اسکاتلند می‌رسد. از این شاخه امروزه سه زبان وجود دارند: گالیک اسکاتلندی، ایرلندی و زبان مانکس. **زبان مانکسی** یکی از زیرشاخه‌های زبان‌های گویدئیک است. زبان گویدئیک خود شاخه‌ای از زبان‌های سلتی است. زبان‌های سلتی خود زیرمجموعه‌ای از خانواده زبان‌های هندواروپایی است. مردم جزیره من در غرب بریتانیا به این زبان صحبت می‌کنند. این زبان یک بار در سال ۱۹۷۴ با مرگ آخرین گویشور اصلی خاموش گردید، اما با توجه به اینکه صدها تن دیگر این زبان را به عنوان زبان دوم خود بکار می‌بردند احیا شد و کودکانی که بعدها متولد شدند زبان مادری‌شان مانکس بود. این زبان هم‌اکنون در جزیره من در غرب انگلستان صحبت می‌شود. م

^۲ Graves, R., The White Goddess, p. ۲۳۷.

^۳ در اساطیر یونانی Iapetus / لاپتوس یا Iapetus یا Japetus یک تیتان بوده، پسر اورانوس و گایا و پدر (از آمیزش او با حوری دریای به نام Clymene یا آسیا) اتلس، پرومتئوس، امپایرتوس بوده. لاپتوس تیتانی بوده فانی در حالیکه پسرش پرومتئوس خالق نوع بشر بوده. م

شده‌اند. درباره خانواده آنی شم خیلی کم در پیدایش گفته شده اما آن‌ها به واسطه نسل‌های نه گانه (۲۷-۱۰:۱۱) فهرست شده‌اند و داستان‌های مفصل تر شیوخ (پدر سالاران) منفرد از نو با ابراهیم و همسرش سارا آغاز شده.

بار دیگر سردرگمی این زوج را احاطه نموده برای اینکه اگر چه گمان برده شده میراث عبری به واسطه آن‌ها جریان یافته گفته شده سارا طی سال‌های اولیه ازدواج با شوهرش ابراهیم نازا بوده (۱۱:۳۰) مطابق گزارش‌های کتاب مقدس این عارضه غیر معمولی برای خانواده‌اش نبوده. ربکا همسر پسر احتمالی‌اش اسحاق نیز نازا توصیف شده (۲۵:۲۱) و راشل همسر یعقوب پسر اسحاق و ربکا نیز نازا بوده (۲۹:۳۱) برای دخترانی که پیش از سن بچه دار شدن ازدواج می‌کردند این رویه معمولی بوده و این دوران بی حاصلی مراحل اولیه ازدواجشان بوده که عموماً مورد ارجاع متون قدیمی قرار گرفته^۴. با این وجود داستان سارا یکی از آن داستان‌های عجیب و غریب است. در ابتدا ما مطلع می‌شویم که او حامله نمی‌شود اما بعد از چند آیه متوجه می‌شویم که شوهرش ابراهیم شیخی است مؤسس یک ملت بزرگ (پیدایش ۱۲:۲) متعاقباً سارا ندیمه مصری‌اش هاجر را به ابراهیم عرضه کرده تا همسرش باشد. اما زمانی که هاجر حامله می‌شود توسط سارا مورد بازخواست قرار گرفته و تبعید شده (۱۶-۱:۱۶) گویی که چنین نتیجه‌ای غیر منتظره بوده.

در زمان مقتضی اسماعیل فرزند اول ابراهیم از هاجر متولد شده اما پس از آن اعلام شده که مادرک او می‌باید به پسر در شرف تولد سارا که اسحاق نام می‌گرفت واگذار شود. سارایی که پیش از این نازا بوده. در این مرحله از گزارش عهد عتیق سه حکم دیگر نیز توسط یهوه بیان شده است، یهوه ای که در متون اولیه El Shaddai خوانده می‌شده. اولین حکم این بوده که Abram باید به Abraham تغییر نام دهد. دوم اینکه قانون ختنه برای ورثه خانواده مرسوم شده؛ و سوم اینکه اسم بین‌النهرینی Sarai به معنی «ستیزه جو» به Sarah به معنی «شاهزاده خاتم» تغییر یافته^۵. در زمینه تغییر نام سارای، El Shaddai ابراهیم را بیشتر آگاه می‌کند که Sarah تازه تعیین شده «مادر ملت‌ها» خواهد بود و که «پادشاهان مردم از او خواهند بود» (پیدایش ۱۶-۱۵:۱۷) هر چند خانواده اجدادی ابراهیم در بین‌النهرین دارای نفوذ بودند، این اولین اشاره کتاب مقدس درباره آینده پادشاهی عبرانیان است. اما هیچ دلیلی برای چنین دور نمای به ظاهر با اهمیتی آورده نشده است. به واقع این پیمان خاص در اصل با ابراهیم بسته نشده بود بلکه با اسحاق هنوز به دنیا نیامده بسته شده :

«من پیمانم را با او بر قرار خواهم کرد تا پیمانی جاودانه باشد و با دودمانش پس از او» (۱۷:۱۹).

همچنین پیدایش (۱۵:۱۸) این وعده را شامل می‌شود که اولاد اسحاق امپراتوری مصر را «از رود مصر تا رود بزرگ، رود فرات» به ارث می‌برند. به هر حال برای پسر بزرگ‌تر ابراهیم یعنی اسماعیل چنین وعده‌ای داده نشده و نیز برای هر یک از شش پسر دیگر ابراهیم که به واسطه همسر او Keturah (۲-۱:۲۵) به خانواده‌اش اضافه شده‌اند. ابراهیم با این وعده کمی سردرگم شده و درباره سرنوشت اسماعیل پرسیده تا که El Shaddai پاسخش داده که او «باید بارور شود» اما «عهد من با اسحاق برقرار خواهد ماند» (۱۷:۱۸-۲۱) این روشن می‌کند که اگر چه اسماعیل برادر ناتنی ارشد بوده اما این اسحاق است که برای قربانی شدن انتخاب می‌شود نه اسماعیل. اسماعیل پسر هاجر است^۶ و هاجر کسی است که در «کتاب آدم» به عنوان دختر یکی از فرعون‌های نسب برده از نیمروود توصیف شده.

پژوهشگران مدت‌ها بر سر سلسله وقایع کاملاً مبهم این داستان مباحثه و اندیشه نموده‌اند با شگفتی مخصوص به خود که چرا امپراتوری مصر باید پادشاهی وعده داده شده به جانشینان اسحاق باشد. از منظر تاریخی، فقط این حس به وجود می‌آید که مؤلفان پیدایش می‌دانسته‌اند که تبار نسب برده از اسحاق هستند که فرعون‌های مصر شده‌اند.^۷

^۴. ملکه Tiye از مصر وقتی که همسر سلطنتی فرعون Amenhotep III شده فقط هشت سال اش بوده.

See Osman, Ahmed, Stranger in the Valley of Kings, Souvenir Press, London, ۱۹۸۷, p. ۳۹

و البته نگاه کنید به داستان ازدواج محمد پیامبر اسلام با عایشه هشت یا نه ساله. م

^۵. Sarai and Sarah etymology from the Oxford Concordance to the Bible

^۶. Osman. A., Stranger in the Valley of Kings, p. ۱۴۷.

^۷. لغت فرعون به معنی «خانه بزرگ» است.

See also Peet, T. Eric, Egypt and the Old Testament, Liverpool University Press, Liverpool, ۱۹۲۲, p. ۱۰۳

همچنین دیگر نابهنجاری که مدت‌هاست مورخان را گیج کرده مرسوم نمودن ختنه در این مرحله اولیه به خصوص از حماسه عبرانی است (پیدایش ۱۴-۱۰:۱۷) هرودت نویسنده فرهنگ یونانی و پدر مورخان کسی است که حدود ۴۵۰ پیش از میلاد از مصر دیدن کرده. او ثبت کرده که ختنه (یک رسم به ارث برده شده عبرانیان) در ابتدا فقط در مصر باستان انجام می‌شده، این مسأله با معاینه مومیایی‌هایی که از طریق حفاری پیدا شده‌اند ثابت شده.^۸ ونیز برجسته کاریهای معبد کارناک جزئیات روال این جراحی را به تصویر کشیده‌اند.^۹ پس نه فقط وعده پادشاهی آینده بر قلمرو مصر (از نیل تا فرات) به اسحاق داده شده بلکه به انجام رسانیدن عهد ختنه که تاکنون یک رسم منحصر به فرد مصری بوده از دوران ابراهیم در فرهنگ عبرانیان رواج یافته.^{۱۰}

چرا؟ ماهیت نفوذ مصریان بر آن خاندان در زمانی مشخص چه بوده؟

تنها {حلقه} اتصال مصری که به ما گفته شده ورود سارا به خانواده فرعون است که او را به همسری می‌خواستند در جایی که ابراهیم انکار کرده که سارا همسرش و به جای آن مدعی شده که او خواهرش است (پیدایش ۱۵-۱۲:۱۲) سپس کمی بعد مطلع می‌شویم که ابراهیم و سارا هر دو اولاد تره بوده‌اند و ابراهیم توضیح می‌دهد که «او خواهرم است، او دختر پدرم است نه دختر مادرم و او همسر شده». (پیدایش ۲۰:۱۲).

در تاریخچه اتیوپیایی Nazum al-jawahir (رشته‌ای از جواهرات) همسران تره عبارتند از Tohwait (مادر سارا) و Yawnu (مادر ابراهیم) همچنین Tohwait در M'arath Gaze سریانی به عنوان Naharyath ثبت شده، کسی که او را Nfry-ta-Tjewnen می‌شناسند همسر سابق فرعون Amenemhet I. پسرش از این ازدواج Senusret I فرعون بعدی شده. همان فرعونی که سارا را برای همسری‌اش مطالبه کرده (به فصل مصر و قبایل اسرائیلی نگاه کنید).

نباید شگفت زده شد چون که سارا خواهر ناتنی (از طرف مادری) Senusret I بوده (همچنین خواهر ناتنی ابراهیم از جانب پدری) و این برای فرعون‌های مصر رویه معمولی بوده که برای پیشرفت پادشاهی از طریق تبار زنانگی با خواهرانشان ازدواج کنند. شاید بتوان این‌گونه فرض کرد که آیا در همه حال اسحاق نه پسر ابراهیم که پسر سارا و فرعون بوده؟

اجازه بدهید به سکانس ابراهیم و سارا در مصر نگاه دوباره‌ای بیندازیم. ترجمه انگلیسی از پیدایش (۱۲:۱۹) نقل قول نموده که فرعون به ابراهیم گفته: «چرا گفتمی او خواهرم است، آنچنان که ممکن بود او را به همسری بگیرم؟» اما این چیزی نیست که کتاب مقدس در زبان عبری گفته. برخی مدخل‌هایی که مستقیماً از زبان عبری ترجمه شده‌اند گفته‌اند: «چرا گفتمی که او خواهرم است تا که من او را به همسری گرفتم؟»^{۱۱} تفاوت مشخصی بین این دو عبارت وجود دارد. نویسندگان عبری در خصوص این واقعیت که سارا و فرعون در حقیقت برای یک دوره ازدواج کرده بودند تاکید دارند. در مقابل، متون عبری و انگلیسی وقتی به دوران متأخر تر ارجاع می‌دهند، به دوران سارا با شاه Abimalech از Gerar (پیدایش ۶-۲۰:۱) گفته‌اند: «شاه Abimalech به او نزدیک نشده» (یعنی رابطه جنسی نداشته‌اند. م) اما چنین حرفی درباره رابطه‌اش با فرعون گفته نشده. (یعنی او با فرعون رابطه جنسی داشته. م).

^۸ . Freud, Sigmund, *Moses and Monotheism*, Hogarth Press, London, ۱۹۳۹, pp. ۴۴ and ۴۹. (Freud previously published his work concerning Moses in the ۱۹۳۷ German-language *Imago* magazine, with the title 'Moses, an Egyptian'.) See also Osman, A., *Stranger in the Valley of Kings*, p. ۳۰

^۹ . Alter, R., *Genesis*, p. ۷۳.

^{۱۰} . Josephus, F., *Against Apion* (۱:۲۲), in *The Works of Flavius Josephus*

Josephus ثبت کرده که هرودت ختنه را در ابتدا به Ethiopians و Colchians نسبت داده تا موقعی که ادعا نموده که فنیقی‌ها و سریانی‌ها آن را از مصریان در فلسطین آموخته‌اند.

^{۱۱} . Speiser, E. A., *The Anchor Bible - Genesis*, p. ۸۹; and Alter, R., *Genesis*, p. ۵۳.

اگر که اسحاق پسر فرعون Senusret بوده پس جزئیات ظاهراً معماگونه عهد به همین سادگی در این وهله جای می‌گیرند و بعد اینکه ما به راحتی متوجه می‌شویم که چرا نام Sarai به Sarah (شاهزاده خانم) تغییر داده شده. به همین نحو مرسوم کردن رسم مصری ختنه مصداقی را به عنوان چشم انداز پادشاهی دودمانی آینده در قلمرو مصر پدید می‌آورد.

این حتی رابطه مرموز «حق تولد / ارشدیت» را توضیح می‌دهد که در نهایت توسط پسر اسحاق عیسو به برادرش یعقوب فروخته شده (پیدایش ۳۴-۳۰:۲۵) ما در اینجا شواهدی داریم که مجبورمان می‌کنند بپذیریم که اسحاق پسر فرعون بوده و نه پسر اسحاق با وجود اینکه این شواهد متقاعد کننده و کاملاً منطقی هستند اما تا حد زیادی ضمنی اند. شاید روزی در آینده اطلاعاتی بدست بیاید که یکی یا دیگری (پسر فرعون یا پسر ابراهیم بودن را) اثبات کند. به هر حال مطابق با سنت دیرینه، اسحاق پسر ابراهیم باقی می‌ماند.

حکایت کتاب پیدایش از اسحاق و جستجوییش برای یافتن همسر (پیدایش ۲۴) چهره‌ی کاملاً متفاوتی از ابراهیم را به نسبت آنچه پیش‌تر دیده بودیم به تصویر می‌کشد. کاملاً به ناگاه، ابراهیم به شکل یک حاکم ثروتمند با طلا و نقره و شتر و رمه و خانوار بزرگی از مستخدمان نمایان می‌شود، نه یک ایلاتی معمولی. این بیشتر و بهتر با خلاصه‌ی صفات او که پیش‌تر به عنوان یک فرمانده نظامی معرفی شده بود مطابقت می‌کند (پیدایش ۱۴)، فرمانده‌ای که سربازان چهار پادشاه را برای نجات برادرزاده‌اش به هلاکت رساند، و همچنین بیشتر و بیشتر مناسب به نظر می‌رسد، وقتی به تلاشش برای حفظ جایگاه خانوادگی‌اش در شهر کلدانی Ur نگاه می‌کنیم. این نیز بسیار با اهمیت است که وقتی جنبه‌ی پدر گونه اسحاق برای یک نسل شاهانه را در نظر می‌گیریم، بنابراین همسرش نمی‌توانسته از بین زنان کنعانی انتخاب شود. او می‌بایست تحت نظارت ویژه‌ی مامور ابراهیم، از خانواده‌ی خودشان در بین‌النهرین انتخاب شود، و وقتی اسحاق با دختر عمویش ربکا از حران ازدواج کرد، او با جواهرات آرایش شده بود و به شیوه‌ی یک مراسم ازدواج باشکوه توسط ندیمه‌هایش همراهی می‌شد.

پسران دوقلویش عیسو و یعقوب بودند، یعقوب بعدها به اسرائیل تغییر نام داد همچون جدش قبل از او، یعقوب در حران با ربکا ازدواج کرد اما انتخاب اولش برای ازدواج دایی زاده‌اش راشل بود. اما شب ازدواجشان، لابان پدر راشل مخفیانه خواهر بزرگ‌تر راشل، Leah را به بستر یعقوب فرستاد. چون که بنا بر سنت او باید اول ازدواج می‌کرد. این گونه بود که یعقوب در نهایت با دو زن طرف حساب شد (پیدایش ۲۸:۲۹) یعقوب از Leah فرزندان آورد و نه از خود راشل (راحیل) البته به این قانع نشد، او از ندیمه‌های همسرانش که عبارت بودند از Bilhah و Zilpah فرزندان برای خود پدید آورد. نتیجه این شد که از فرزندان بسیاری که از زنان متفاوتش زائیده شدند دوازده قبیله اسرائیلی ظهور کردند.

در مقطع ابراهیمی سند پیدایش مشکوک کومرانی، ابراهیم در رواییش خود را چون «درخت سدر» می‌بیند با همسرش سارا چون «درخت نخل»^{۱۲}. ترسش این بود که فرعون متعاقب بریدن درخت نخل به سراغ درخت سدر بیاید آن را هم ببرد. گفته شده که ابراهیم به خاطر ازدواجش با سارا زندگی خود را در معرض خطر قریب‌الوقوع می‌دیده با توجه به اینکه سارا به عنوان خواهر - همسر شاه Senusret به رسمیت شناخته شده بود.

در باستانی‌ترین مناجات‌های سومری وبر مهر و موم‌های سلطنتی، افتادن درخت سدر نمادی بوده از مرگ یک خدا، گفته شده وقتی شوهر محبوب‌تر زنده شده او گفته «برخیز ای سدر آزاده». هر چند این مایه تعجب است چون هیچ درخت سدری در سومر نمی‌رویده. تنها درختی که در آنجا در هر اندازه می‌رویده درخت نخل بوده^{۱۳}. درختان سدر فقط در قلمرو کوهستانی بین‌النهرین شمالی می‌رویدند.

امتیاز سلطنتی درخت نخل در اصل عربی است و ظاهراً از تباری از پسر Tubal-cain حام استنتاج شده. نخل بزرگ واحه جنوب شرقی سینا، فراسوی Tehama, Aqaba نامیده می‌شده (Tema یا Tema) به علت گرمای شدید قلمرو شنی^{۱۴} و از این

^{۱۲} . Dupont-Sommer, A., The Essene Writings from Qumran, p. ۲۸۶

^{۱۳} . Hooke, S. H., The Siege Perilous, SCM Press, London, ۱۹۵۶, p. ۳۴.

^{۱۴} . Koran, The (Al-Qur'an of Mohammed) (introduction and discourse by Frederick Sale), Chandos/Frederick Warne, London (undated), p. ۴.

ریشه، نام عبری Tamar مشتق شده که در تبار مسیحایی نام بسیار مهمی است. Tamar در کتاب مقدس عروس یهودا نوه اسحاق است و داستان عجیب و غریبی در پیدایش (۳۰-۳۸:۱) برای او وجود دارد که چگونه از پدر شوهر خود که او را فاحشه می‌پنداشته حامله شده چون او روی خود را پوشانده بوده.

برخی بهانه‌های نه چندان قانع کننده برای عمل یهودا ساخته شده اما نظر به اینکه «درخت نخل» از جانشینی نسل حام لقب یافته Tamar انتخاب بدیهی بوده به عنوان رئیس (مادر سالار) خانواده بنیان گذار تبار شاهی وعده داده شده به اولاد اسحاق.

برای همین یهودا او را برای همسری پسر ارشدش Er انتخاب کرده بود اما وقتی Er ناگهان فوت کرده (پیدایش ۳۸:۷) Tamar را به جوانترین برادر Er یعنی Onan پاس داده‌اند، او نیز به شکل ناگهانی کشته شده. نویسندگان، هردوی این مرگ‌ها را به مشیت یهوه نسبت داده‌اند و سپس گفته شده چگونه Tamar خود را به شکل زنی فاحشه در آورده و از قرار معلوم یهودا او را با یک فاحشه اشتباه گرفته و مهر و زنا و عصایش را نزد Tamar گرو گذاشته تا بعد از تجاوز به او بزغاله‌ای از گله‌اش برایش به عوض پول بفرستد. دلیل اینکه چرا Tamar نخواسته (یا نمی‌توانسته) هویتش را معلوم کند مشخص نیست. به وقت خود او Pharez را به دنیا آورده و تبار عبری از جانب شاه داود در شرف وقوع بوده.

هر چند حقیقت رابطه نامشروع یهودا با عروس بیوه‌اش در فرهنگی که پادشاهی از طریق وراثت مادر تبارانه حفظ می‌شود قابل هضم است. این Tamar عیناً چون Tamar سابق یعنی سارا (درخت نخل) همسر ابراهیم در وراثت قابل توجه بوده. به هر حال در یک برهه، حقایق توسط نویسندگان بعدی کتاب مقدس وقتی که مفهوم دودمان پدر تبارانه در محیط مذکر عبری به دلیل از دست رفتن اهمیت ارثی Tamar ترویج می‌شده خراب شده‌اند. همچنین با مزیت حاملگی نامشروع Tamar، تبار یهودا به شدت نامشروع (زنا زاده) تلقی شده‌اند نه تا وقتی که در دوران بعد یک ازدواج مشروع پیوندی را با نژاد سلطنتی بنی قایل ایجاد نموده.

Tamar دیگری به عنوان دختر شاه داود ظاهر شده (دوم ساموئل ۱۳) و داستان خوابیدن او با برادرش آمن بسیار شبیه { داستان یهودا و Tamar } است. سپس آبشالوم، دیگر پسر داود دختری داشته که او را Tamar نامیده (دوم ساموئل) آنچنان که پادشاه متأخر Zedekiah ونیز شخص عیسی داشته‌اند.^{۱۵}

داستان‌های منفرد مردان خانواده، خوابیدن با Tamar را ضروری دانسته و هر یک در توضیحات عجیب و غریبی پیچیده شده‌اند اما این زنان از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شده‌اند آنچنان که منجر شده به تداوم حاکمیت راستین از تباری که از دوران اسحاق همسو با خط اصلی وراثت مصری پیشرفت نموده.

عیسو و ملکه اژدها.

عیسو، پسر اسحاق وربکا، برادر ارشد یعقوب / اسرائیل بود. آنچنان که در پیدایش اشاره شده (۲۵:۳۰-۳۴) یعقوب حق تولد (ارشدیت) را از عیسو به بهای «ظرفی از آش ادوم / قرمز» خرید^{۱۶}. لغت اصلی که واژه «قرمز» از آن گرفته شده edom است. edom نام دیگر عیسو بوده (کسی که گفته شده موقع به دنیا آمدن قرمز رنگ بوده ۲۵:۲۵)^{۱۷} این اصطلاح به عنوان مشخصه دودمان ادومیان شناخته شده. علاوه براین گفته شد که عیسو، پشمالو (پیدایش ۲۷:۱۱) بوده و این ما را به یاد انکیدو می‌اندازد «مردی از طبیعت (کنایه از وحشی بودن. م) « در حماسه گیلگمش^{۱۸}. برخی نویسندگان پیشنهاد کرده‌اند که لغت " sear " که در رابطه با عیسو به " hairy / پشمالو / پرمو «ترجمه شده ممکن است لغت seir بوده باشد، واژه مترادف برای edom به معنی

^{۱۵}. Gardner, L., Bloodline of the Holy Grail, p. ۱۰۱.

^{۱۶}. الواح گلی از دوران Nuzi در شمال شرقی بین‌النهرین، نزدیک حران، جزئیاتی را به دست می‌دهند از مردی که حق اش را به همین شکل به برادرش به خاطر سه گوسفند منتقل نمود. الواح Nuzi (بیش از ۴۰۰۰ سند) اکنون در موسسه Oriental دانشگاه شیکاگو در موزه سامی هاروارد نگهداری می‌شوند.

See also Osman, A., Stranger in the Valley of Kings, p. ۳۹

^{۱۷}. Alter, R., Genesis, p. ۱۲۹; and Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۱۹۱

^{۱۸}. Jacobsen, T., The Treasures of Darkness, p. ۱۹۷.

red / قرمز^{۱۹}. اما بعید است که نویسندگان اولیه چنین خطایی را مرتکب شده باشند. برای اینکه واژه «پرمو» در فرهنگ عربی و عبری برای شخصیت‌های دیگری نیز استفاده شده، همچون حام، لیلیث و ملکه سبا.».

وقتی قانون اساسی اتیوپی در سال ۱۹۵۵ تنظیم شده به تفصیل شرح داده شده که امپراتور Haile Selassie فرزند شاه Menelek از نسل شاه سلیمان و ملکه سبا بوده. کسی که خصوصیاتش در کتاب قرن سیزدهمی Kebra Nagast (کتاب جلال شاهان) آمده^{۲۰}. ملکه Menelek نامش Makeda بود، کسی که به عنوان «پرمو» توصیف شده اما در این زمینه (یعنی در رابطه با یک ملکه. م) لغت ترجمه بهتری به خود گرفته با این شرح «پرمو شبیه به ستاره گیسو دار درخشان (ستاره دنباله دار). یک ستاره سرگردان پرمو. البته ستاره‌های سرگردان، تبار کتاب مقدسی قابیل / Cain و همسرش Luluwa بوده‌اند و اصطلاح «پرمو» تعریفی است که اغلب مورد استفاده قرار گرفته برای تفکیک سر دودمانان والای وراثت Luluwa از آنوناکای، شاه Nergal و ملکه‌اش Eresh-kigal.».

نام عیسو / E-sa-um بر الواحی که در ۱۹۷۵ در منطقه Tel Mardikh (شهر باستانی Elba) در سوریه کشف شده‌اند پیدا شده. همراه با ارجاع‌هایی به دیگر نام‌های کتاب مقدسی چون Ab-ra-mu (Abraham / ابراهیم) / Israel) Is-ra-ilu (اسرائیل) و (Eber) Ib-num^{۲۱} در نتیجه مدخل‌های اعتباری / صوری تایید شدند^{۲۲}. اما آنچه پیدایش شفاف نمی‌کند ماهیت دقیق حق تولد (ارشدیت) ی است که توسط عیسو به یعقوب عطا می‌شود. تا آنجا که می‌دانیم سیادت یا استحقاق لقبی که بتوان تصور کرد وجود ندارد و از آنجا که هر دو پسران اسحاق هستند تنها یا حق تولد است که در آن آشکارا کسی که ارشد است (زودتر به دنیا آمده. م) جانشین پدرشان خواهد بود. آن کسی که گفته شده نژاد شاهان از او خواهد بود (پیدایش ۱۶: ۱۷) کتاب مقدس اشاره می‌کند که در زمان مقتضی شاه داود از اسرائیل و خاندانش از تبار یهودا ظاهر می‌شوند، پسری از یعقوب برادر عیسو. اما در لافاه طرح اصلی ماجراها، با به فروش نرساندن حق تولد، نژاد شاهانه به شکل کاملاً صحیحی از عیسو نشأت می‌گرفت.

پیش از دنبال نمودن تباری که از یعقوب منشعب شده سزاوار است توجه ای به میراث عیسو شود. کسی که اولادش حاملان بلا فصل میراث اژدها به واسطه همسرش Bashemath، دختر اسماعیل پسر ابراهیم و همسر دیگرش Mahalath مصری هستند^{۲۳} و نیز Mahalath تحت عنوان Nefru-sobek شناخته شده بوده، دختری از فرعون Amenemhet II و نوه Senusret I برادر ناتنی سارا همسر ابراهیم. (ر. ک به فصل مصر و قبایل بنی اسرائیل) دختر عیسو و Mahalath نامش Igrath بوده کسی که دخترش از فرعون Amenemhet III نامش Sobeknefru بوده ملکه اژدها از مصر (حدود ۱۷۸۵-۱۷۸۲ پیش از میلاد). Sobeknefru (Sobekhkare) آخرین حکمران از دوازدهمین سلسله مصر بوده. کسی که نامش به معنی «زیبای خدا Sobek» بود^{۲۴}. Sobek تمساح نیرومند بود، همان روح Messeh کسی که معبد بزرگش توسط پدر ملکه Sobeknefru در Kiman Faris بنا شده.^{۲۵}

به طور کلی گزارش شده که Sobeknefru هیچ وارث مذکری نداشته و به همین دلیل بعد از مرگ او سلسله جدید سیزدهم آغاز شده. به هر حال، نظر به اینکه وراثت سلطنتی مصر در تبار زنانه نگهداشته شده، سلسله‌های جدید اغلب از ازدواج یک وارثه

^{۱۹}. Speiser, E. A., The Anchor Bible — Genesis, p. ۱۹۵; and Alter, R., Genesis, p. ۱۲۷.

^{۲۰}. Begg, E. C. M., The Cult of the Black Virgin, p. ۳۱

^{۲۱}. Cohn-Sherbok, Lavinia and Dan. A Short Reader in Judaism, Oneworld, Oxford, ۱۹۹۷, p. ۱۳.

^{۲۲}. یعنی مدخل‌هایی که قبلاً پشتوانه شان فقط بود نشان در کتاب مقدس بوده و همینکه نام کتاب مقدس آورده می‌شد آن‌ها خود به خود تایید می‌شدند اما سندی بیرون از کتاب مقدس در تایید آن‌ها وجود نداشت. م

^{۲۳}. دو مدخل کتاب مقدسی درباره همسران عیسو، درباره نام‌های همسران و پدرانشان با یکدیگر مغایرت دارند.

^{۲۴}. Clayton, P. A., Chronicle of the Pharaohs, p. ۸۴

^{۲۵}. Ibid., p. ۸۷

Amenemhet III هرم دوم خویش را نزدیکتر به منطقه ای که از قرار معلوم دوست می داشت بنا کرد، یعنی Fayoum. این تنها بنایی نبود که او در آنجا ساخت. او همچنین معبدی در Kiman Faris (Faras) برای سالار خدای Fayoum، یعنی خدای تمساح Sobek، بنا نهاد. یونانیان Kiman Faris را با اسم Krokodiolopolis می شناختند، که معمولاً Corocodilopolis نیز نگاشته می‌شود. در حوالی نزدیکی روستای امروزی Biahmu، او دو پیکره ی ۱۲ متری بسیار بزرگ کوارتزی با پایه های عظیم ساخت. م

(ارث برنده زن) با یک مذکر از خانواده‌ای دیگر پدید می‌آمده‌اند. چنین اقداماتی به نظر می‌رسد، که مورد اصلی ما در این وهله باشند.

و سلسله سیزدهم را در ادامه حکمرانی‌های فراغنه Sobekhotep اول تا Sobekhotep چهارم می‌توان دید^{۲۶} پیش از این ملکه Sobeknefru، بارگاه اژدها Ankhfn-khonsu را رسمی کرده بود. ایجاد بنیانی محکم برای حرفه کاهنی، مرتبط بوده با آموزه‌های علمی Thoth که از سلسله دوم شاه Raneb نوه نیمروود رواج پیدا کرده. چون سلسله سیزدهم فرعون‌ی به انتها رسید، دیگر سلسله‌های موازی، حکمرانی را در کنار جانشینی اصلی شاهانه آغاز کردند. این شاهان در یک زمان و یک مکان در دلتای شرقی حکمرانی می‌کرده‌اند. در آغاز با سلسله چهاردهم که عمر کوتاهی داشت و متعاقباً با سلسله‌های پانزدهم و شانزدهم هم‌زمان که شاهان دلتای Hyksos^{۲۷} نامیده می‌شدند.

آن‌ها از حدود ۱۶۶۳ پیش از میلاد در کنار هفدهمین سلسله^{۲۸} Theban از جانشینی اصلی حکومت کردند تا در نهایت توسط هجدهمین سلسله بنیان گذاری شده توسط Ahmose I در حدود ۱۵۵۰ پیش از میلاد عزل شدند. اساساً در^{۲۹} Avaris، حکمرانان Hyksos بنا بر برتریشان Hikau-khoswet نامیده می‌شدند که گفته شده به معنی «شاهزادگان صحرا» است. اغلب به آن‌ها به عنوان پادشاهان چوپان اشاره شده اگرچه بسیاری آن را نامی اشتباه می‌دانند. در حقیقت آن‌ها مطابق شیوه شاهانه بین‌النهرین باستان «چوپان» بوده‌اند. که از قلمرو سریانی - فنیقی به Hyksos انتقال داده شده از جایی که تجارت کاروانی با پادشاهی بین‌النهرینی انسان شکل منظم و پررونقی داشت.^{۳۰}

وقتی که دودمان هیکسوسها مستند شده،^{۳۱} Manetho به آن‌ها نه فقط به عنوان «چوپانان» اشاره کرده بلکه به عنوان «برادران» نیز از آن‌ها یاد نموده و این دقیقاً عبارت مورد استفاده برای تعریف وضعیت‌های هم‌رتبه شهریاری‌های منفرد متداول

^{۲۶} . Ibid., p. ۹۱.

Sobekhotep به معنی باعث مسرت خدا Sobek

^{۲۷} . هیکسوس (قبلی heqa khasewet) به معنی فرمانروایان بیگانه، یونانی (Υκσως): نام مردمانی از تبار سامی است که نخستین بار در بخش شرقی دلتای نیل پدیدار گشتند و دوره میانه دوم را در مصر باستان بنیاد نهادند. اینان در سده هفدهم (پیش از میلاد) به قدرت رسیدند و در مصر پایین و میانه بیش از صد سال فرمان راندند و دودمان پانزدهم فرمانروایی مصر و شاید دودمان هفدهم برده‌دار را در این سرزمین بنیاد گذارند. از آنجایی که آن‌ها نامهایی همانند نام‌های کنعانی داشته‌اند و برای نمونه نامهایشان در بر دارنده نام ایزدان کنعانی چون بل و انات بود برخی گمان می‌کنند که هیکسوسها از تبار کنعانی بوده‌اند. دیگر نگره‌ها در اینباره بر فنیقی یا عبری بودن آن‌ها استوار است.

^{۲۸} . شهر تب یا تبس به یونانی (Θῆβαι) نام شهری باستانی در مصر باستان بود. این شهر در نزدیک به ۸۰۰ کیلومتری دریای مدیترانه و در کرانه خاوری رود نیل جای داشته و سکونت در آن به ۳۲۰۰ سال پیش از میلاد باز می‌گردد. تبس پایتخت واسط - چهارمین ولایت مصر بالا- بود. این شهر چندی در روزگار دودمان یازدهم مصر باستان و زمانی دراز به روزگار دودمان هژدهم مصر باستان پایتخت بوده‌است. آثار باستانی به جامانده از تبس می‌رساند که این شهر در نقطه‌الایی از تمدن در مصر باستان بوده‌است. هومر چامه سرای یونانی در ایلیادش توانگری تبس را ستوده‌است. تبس در کنار شهر کنونی الاقصر جای دارد. تبس یا تیائی در یونانی از نام قبلی niwt (به معنای شهر) یا niwt-rst (شهر جنوبی) گرفته شده‌است. در تنخ، ناحوم از این شهر با نام 𐤍𐤏𐤔𐤏𐤃 نوامون - به معنای شهر آمون یا بی‌آمون - یاد کرده‌است. یونانیان آن را Διόσπολις یا شهر زئوس نیز خوانده‌اند. ایشان برای جدایش میان شهرهای چندی که به نام زئوس خوانده می‌شده بدین شهر لقب μεγάλη یا بزرگ دادند. در آینده رومیان این شهر را Diopolis Magna دیوسپولیس ماگنا خواندند. م

^{۲۹} . اواریس یا اواریس (به یونانی Αὔαρις): پایتخت مصر در دوران سیطره هیکسوس در دودمان پانزدهم بود. این شهر در منطقه شمال شرقی دلتای نیل در ناحیه پیوندی چهار خره‌ی ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۲۰ م و نزدیک به ورودی فیوم بنا شده بود. پس از آنکه رود نیل به آهستگی به سوی شرق پس رفت، موقعیت جغرافیایی اواریس در منطقه دلتا آن را پایتختی مناسب برای هیکسوس و بازرگانان کرد. این شهر در میان سال‌های ۱۷۸۳ تا ۱۵۵۰ زیر اشغال هیکسوس‌های دودمان سیزدهم مصر بود تا آنکه اهموسه یکم، نخستین شاه دودمان قدرتمند هجدهم، ویرانش کرد. نام شهر در زبان مصری هزاره دوم پیش از میلاد به احتمالی هوارات-وورات (Haʿat-Wūrat) تلفظ می‌شده که به معنای «خانه بزرگ» بوده. امروزه تنها نام هوارا یا اوارا باقی مانده. م

^{۳۰} . Seters, John van, The Hyksos, Yale University Press, New Haven, Conn., ۱۹۶۶, p. ۷۷.

^{۳۱} . مان‌تو یا مان‌تون (به یونانی نویین Μανέθων, Μανέθως): کاهنی مصری بود که در سده سوم پیش از میلاد زندگی می‌کرد و به درخواست بطلمیوس یکم مجموعه‌ای سی جلدی از تاریخ مصر نوشت. مان‌تو اصلیت مصری داشت و در شهر سینیتوس - شهری در دلتای نیل و واپسین پایتخت فرعون نک‌تانبو - به دنیا آمده بود. به دلیل کاهن بودن، او دسترسی به فهرست‌های پادشاهی موجود در کتابخانه‌های معابد داشت و نیز آشنا به متل‌های عامیانه و افسانه‌ها درباره فرعون‌های مصر باستان بود. مان‌تو کسی بود که تاریخ پادشاهی مصر را به دودمان‌های گوناگون تقسیم کرد و طبقه‌بندی او

قلمروهای بین‌النهرینی چون ماری، بابل و لارسا است.^{۳۲} شاهان هیکسوس بنی آموری بودند^{۳۳} اولاد حام و بر همین اساس رگه‌ای بوده‌اند وابسته به اوایل سلسله دوم، حتی تا دوازدهمین سلسله از ملکه Sobeknefru. متحد یا منفرد، آن‌ها هفدهمین سلسله Thebes را به چالش کشیدند و در عرصه جنگاوری، آن‌ها استفاده از اسب، ارابه و کمانداران را مرسوم نمودند. عواملی که پیش از این هیچ‌گاه در مصر استفاده نمی‌شده.

با این حال، این چیزها قبلاً در تروآ^{۳۴} پدیدار شده‌اند که در آن پادشاهان دریا (آن‌ها از Aa-Mu) و پیروانشان بعد از ویران شدن Troy V توسط فوران کوه Santorini در ۱۶۲۴ پیش از میلاد در سرزمین‌های ساحلی مدیترانه‌ای نفوذ کرده‌اند. بنابراین این احتمال وجود دارد که شاهان هیکسوس (که حکمرانان بیگانه نیز نامیده می‌شدند) منشاء شان تروجان / Trojan بوده. (به معنی وابسته یا اهل شهر باستانی تروآ).

اگر چه کتاب‌های مرجع بر این حقیقت تاکید دارند که در واقع Ahmose I موفق شده حکمرانان هیکسوس را سرنگون کند، پیداست که پیوندهای زناشویی بین خاندان‌های رقیب Avaris و Thebes صورت گرفته. عموماً بر این گمانند که فرعون Apepi II (Apophis^{۳۵}) از هیکسوس آخرین شاه ارثی اژدها در مصر بوده، اما به نظر می‌رسد که این میراث از طریق تبار مؤنث در سلسله جدید جاودانه شده. حتی قبر پسر Ahmose's یعنی Amenhotep I شامل یک کوزه گلوله‌ای محفوظ مانده می‌شده که متعلق به دختر Apophis^{۳۶} بوده این نشان می‌دهد که دشمنی بین خاندان‌ها آنطور که به شکل سنتی تصور می‌شده چندان جدی نبوده.

سنت Sobek از Apophis (مصطفی مورد علاقه Sobek) توسط فراغنه سلسله هجدهم ادامه یافته بود و Tuthmosis III کسی بوده که مدرسه استادی کیمیاگری «برادران سفید» Therapeutate را بنیان نهاده که از آن شاخه احتمالی جماعت اسنی در کومران تاسیس شده. این مدرسه در ابتدا توسط کاهنان Ptah (انکی) به کار انداخته شده بود، خدای فلز شناسان، مهرآزان، ماسونها (بنایان). Ptah به عنوان ولکان بزرگ مورد احترام بوده^{۳۷} و کاهن اعظم Ptah به عنوان «استاد بزرگ صنعت‌کار» تعیین شده.

با وجود نفوذ پادشاهان هیکسوس، مصر از ابتدای نخستین سلسله‌اش (حدود ۳۰۵۰ پیش از میلاد) ملت^{۳۸} متحده شده‌ای بوده شامل پادشاهی‌های جداگانه علیا (جنوب) و سفلی (شمال^{۳۹}) هر قلمرو پادشاهی نشانه‌ها و علائم مخصوص به خود را داشته، تاج سفید (hedjet) برای مصر علیا و تاج قرمز (deshrei) برای مصر سفلی، وقتی دو تاج با یکدیگر متحد می‌شدند آن را shmty می‌نامیدند. علاوه بر این نیلوفر آبی و کرکس نماد پادشاهی سفید و گیاه پایپروس و مار کبرا نشان پادشاهی قرمز بودند.

مورد استفاده همه مصرشناسان پس از او قرار گرفت. نام‌هایی که او برای فرعون‌های گوناگون بیان کرد عامل پدید آمدن و فراگیر شدن نام‌های یونانی به جای نام‌های اصلی آن فرعون‌ها شد.

^{۳۲} . Ibid., pp. ۶۴-۱۶۳.

^{۳۳} From the Akkadian, amurru = Westerner. See Mills, W. E., Lutterworth Dictionary of the Bible, item: 'Amorites'.

^{۳۴} Troy: تروآ (به یونانی Troia, Troia); همچنین Troia, İlium; λῖον, Ilion; به هیتی Wilusa: یا (Truwisa نام شهری باستانی در ترکیه امروزی است. تروآ مهاجرنشینی یونانی بود که در محل آناتولی واقع بود. هاینریش شلیمان، باستان‌شناس آلمانی، به سال ۱۸۷۰ به حفاری در محل پرداخت و چندین شهر بنا شده بر روی یکدیگر یافت. گمان می‌رود شهری که تروآی ۸ نام گرفته محل رخداد جنگ تروآ نقل شده در حماسه ایلیاد اثر هومر باشد.

^{۳۵} . آپویی (در مصری: ایپی (بِ پی) در یونانی: آپوفیس) شاهی در دودمان پانزدهم مصر باستان بود که شناخته شده ترین فرعون این دوره به شمار می‌رود. او که میان سال‌های ۱۵۸۱ تا ۱۵۴۱ پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرد در طی ۴۰ سال حکمرانی خود کارهای بزرگی از جمله ساخت و بازسازی معابد و برداشتن رونوشت از کتاب‌های گذشتگان (همچون پایپروس ریند)، کرد.

^{۳۶} . Seters, J. van. The Hyksos, pp. ۱۵۶ and ۱۶۸.

^{۳۷} . Weigall, A., The Life and Times of Akhenaten, ۱:۱۷.

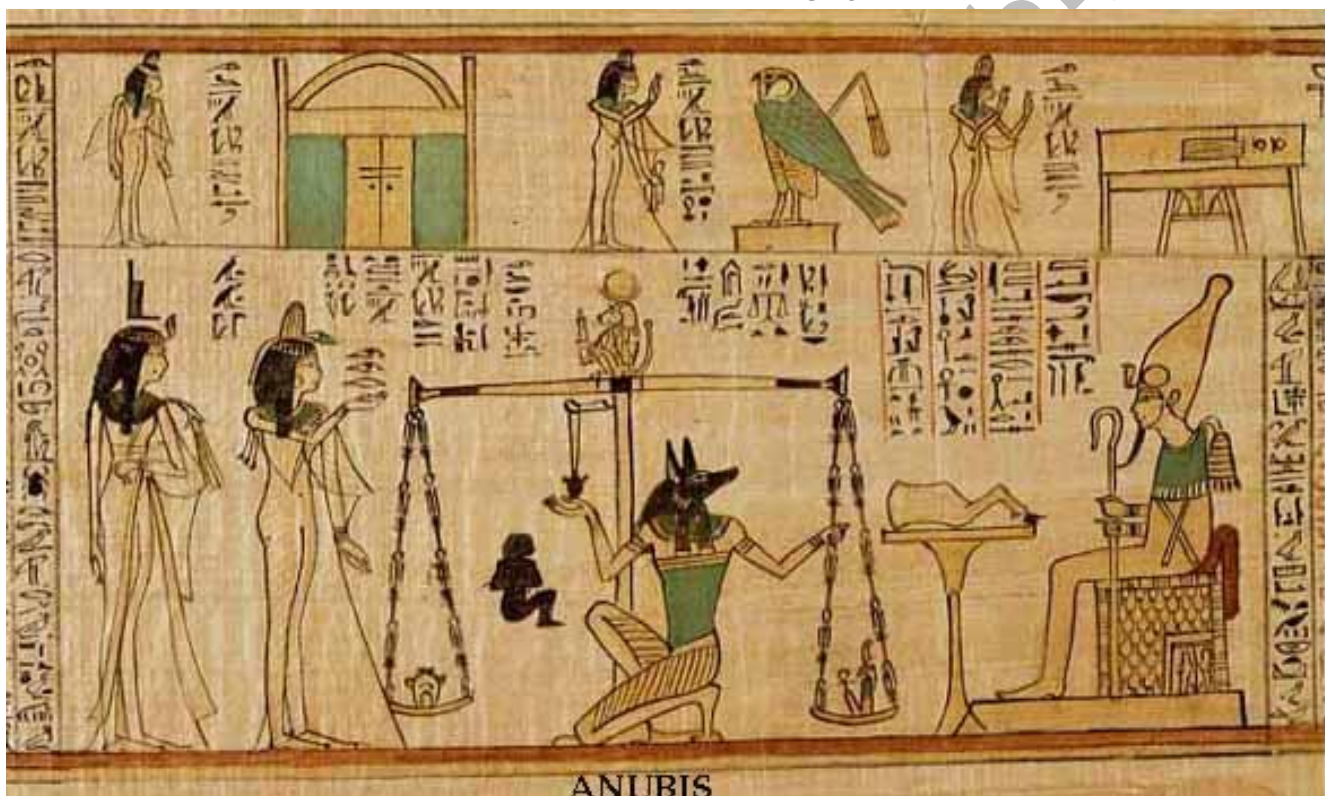
^{۳۸} . البته مفهوم ملت را باتساهل به کار می‌بریم چون مفهوم ملت در آن دوران با مفهوم مدرن امروزی اش متفاوت است . م

^{۳۹} . Clayton, P. A., Chronicle of the Pharaohs, p. ۱۶

به هر حال آنچه که برای تحقیقات ما با اهمیت‌تر است این است که هر کدام از پادشاهی‌ها ستون سنگی مخصوص به خود را داشته‌اند، بند ناف معنوی (وسیله ارتباط معنوی) بین کاهنان و خدایان.^{۴۰}

در شهر هلیوپولیس (مصر سفلی) ستون باستانی Annu قرار داشت، کسی که نامش یاد آور خدای بزرگ سومریان Ami بوده، پدر انکی و انلیل. همتای این ستون در Thebes (مصر علیا) Iwnu Shema نامیده می‌شد که او به معنی ستون جنوبی بوده، این دو ستون رو به شرق که در زمان یکپارچه سازی (اتحاد) مورد احترام بودند، الگوی اولیه ستون‌های ایوان شرقی معبد سلیمان در اورشلیم حدود دو هزار سال بعد از یکپارچه سازی مصر محسوب شده‌اند. ستون‌های اورشلیم هنوز در فراماسونری امروزی به عنوان Jachin / بنا نهادن و Boaz در استحکام نمایان هستند (اول پادشاهان ۷:۲۱).

ستون‌های نماد اتحاد و ایده معروف به Ma'at بودند که معرف یک سطح و اساس و بنیادند.^{۴۱} این ایده آل داوری صالح مترادف با پادشاهی یزدانی و Ma'at عبری بود و نباید شگفت‌زده شد که گفته شده بود که Ma'at اله حقیقت و قانون، خواهر Thoth است. درستی عدالتش (ترازوی عدالتش) تا حدی دقیق بوده که می‌توانسته وزن یک پر را نیز نشان دهد^{۴۲}؛ و حقیقت با طلا شناسایی می‌شد، اصیل‌ترین عناصر. وقتی در ابتدا روح فراعنه به جهان دیگر گذر می‌کرد (بعد از مرگ) آن‌ها توسط خدای مرگ Anubis^{۴۳} در برابر پر عدالت Ma'at آزمایش می‌شدند.



^{۴۰} Knight, C, and Lomas, R., The Hiram Key, pp. ۱۰۱-۱۰۲.

^{۴۱} Ibid., pp. ۱۰۳-۱۰۶.

^{۴۲} Carlyon, R., A Guide to the Gods, pp. ۲۷۸-۲۷۹, item: 'Hu'.

^{۴۳} آنوبیس (Anubis) ایزد مرگ و مردگان و تدفین در مصر باستان بود. آنوبیس پیش از اوزیریس ایزد مردگان خوانده می‌شد و به مرور زمان به نام پسر اوزیریس شناخته شد. در اساطیر مقدم‌تر او را فرزند رع و نفتیس می‌دانستند. همچنین در برخی دیگر از اساطیر که جدیدتر بودند او را حتی با ست و هست و بست هم مربوط دانسته‌اند. مانند دیگر ایزدان مصری، آنوبیس هم صورت حیوانی داشته و هم انسان‌واره بوده است. آنوبیس با سر شغال یا سگ وحشی (اینکه کدام مورد دقیق است مشهود نیست) تصویر می‌شد. به هر صورت آنچه هست گوشت‌خوار بودن جانور مد نظر بوده است. شاید مصریان باستان از مشاهده این قبیل جانوران در کناره صحرا و رابطه صحرا با مومیایی به این قرینه دست یافته باشند. به هر صورت او اکثراً به صورت سگ‌سانی سیاه رنگ یا انسان‌واره‌ای با سری سگ‌سان و سیاه و در موارد معدودی (معبد رامسس دوم در ابی‌دوس) کاملاً شبیه انسان به تصویر کشیده شده است. آنوبیس یکی از ایزدان بسیار کهن است و در قدیمی‌ترین طومارها از او نام به میان آمده. او در اوج شکوهش به عنوان نگاهبان مردگان تصویر شده است. پیکره او که مقبره فرعون توت‌عنخ‌آمون یافت شد، گواهی بر این مدعا است. م

آنچنان که در حجاری‌های آندوره نشان داده شده، آنوبیس مستقیماً با نان مخروطی پودر سفید هم پیوند بوده، بخش والای سنگ آتش کاهنان معبد. مطالعات متافیزیکی در حال حاضر مدعی است که از طریق روند ابررسانایی، اجساد برخی از فراعنه باستان می‌توانسته بطور فیزیکی به ابعاد دیگری از فضا - زمان منتقل شده باشد، جایی که آن‌ها در آن به حالت معلق باقی می‌مانند، دقیقاً همان طور که در متون باستانی نشان داده شده. اگرچه این ادعا هنوز به طور نهایی اثبات نشده، اما اثبات انجام شدنی بودن چنین شاهکاری به یقین می‌تواند اسرار کشف نشده هرم بزرگ Gizeh شاهان Khufu و Khafre و Menkaure را توضیح دهد.

این سنت ویژه پادشاهان مصری که آئین‌های تدفینی را وقف متوفی چون خدایان جاودانی می‌کند همانند سنت‌هایی است که به فراعنه وضعیتی یزدانی را در خلال زندگی‌شان می‌بخشیدند. در میان انبوهی از علائم و نشانه‌های سلطنتی، عصای سر کج چوپانی و نشان اقتدار سلطنتی (عصایی بدون خمیدگی) همچون سومر باستان دیده می‌شود و اگر چه در هر دو سرزمین مشروعیت خدایان مورد احترام بوده، ابتدایی‌ترین شکل مذهب آئینی باور مشتاقانه به الوهیت پادشاهان بوده.^{۴۴}

صرف نظر از انفصال کتاب مقدسی نسب مصری عیسو از طریق ملکه Sobeknefru، نویسندگان عهد عتیق به میراث لیلیتی تبار همسرش Bashemath اعتراف کرده‌اند. این توضیح می‌دهد که ورثه عیسو از طریق Bashemath و دیگر همسرانش دوک‌های ادوم شده‌اند و آن‌ها آنچنان که در پیدایش (۳۶:۳۱) گفته شده، «پادشاهانی هستند که بر سرزمین ادوم قبل از هر پادشاهی که بر بنی اسرائیل سلطنت کند سلطنت کرده‌اند».

محققان عبری در فهرستی دوک‌های قانونی Edom (Idumaea) را تهیه کرده‌اند. مترجمان پیدایش آن‌ها را دوازده قلمرو دوک نشین منفرد تعریف کرده‌اند، برابر با عدد دوازده قبیله بنی اسرائیل.^{۴۵} شاهزادگان ملت‌ها دوازده نفرند که به عنوان پسران اسماعیل پسر ابراهیم معرفی شده‌اند (پیدایش ۱۶-۲۵:۱۳) اگر چه قبایل اسرائیلی عموماً مشهورند، این‌ها دیگر گروه دوازده تایی با نفوذی هستند که به طور استراتژیکی نادیده گرفته شده‌اند. اگرچه خانواده‌های اسماعیل و عیسو به عنوان دوک‌های اصیل و شاهزادگان تعریف شده‌اند، بنی اسماعیل به عنوان دوازده قبیله سریانی - عربی از زمانی که سنت اسلامی اسماعیل و ابراهیم را به عنوان بنیان گذاران خانه مقدس در مکه احترام نموده پدیدار شده‌اند^{۴۶}

با توجه به میراث بری پادشاهی Idumaea به عنوان اژدهایان (پادشاهان) و جغدها (ملکه‌ها) ی جاودانی، مطابق با کتاب اشعیا، ادومی‌های عیسو سرنوشتشان مقدر شده (۱۷-۱۳:۳۴).

«آن‌ها تا ابد مالکش خواهند بود نسل اندر نسل در آنجا ساکن خواهند شد. صحرا و سرزمین متروک مایه خشنودی آن‌ها خواهد شد و بیابان بی آب و علف به طراوت و شکوفایی یک گل رز خواهد شد.»

^{۴۴} . Ibid., p. ۷.

^{۴۵} . Alter, R., Genesis, p. ۲۰۴. (The Dukes of Edom are also listed in ۱ Chronicles ۱.)

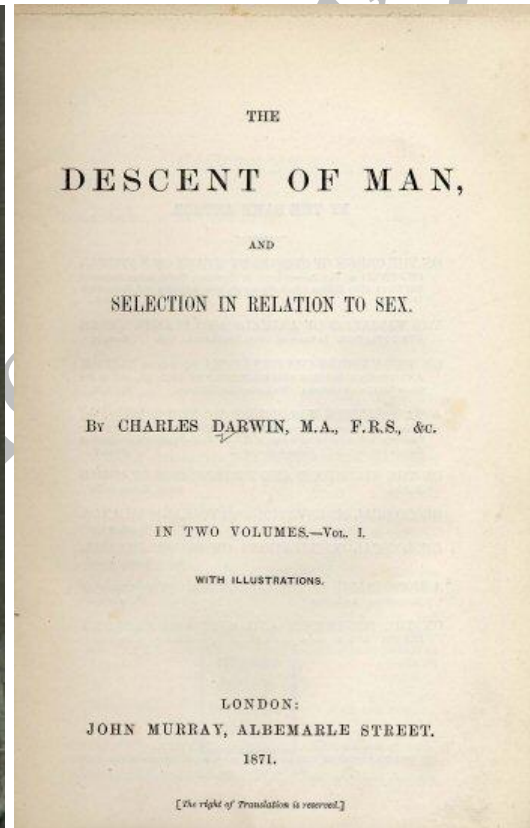
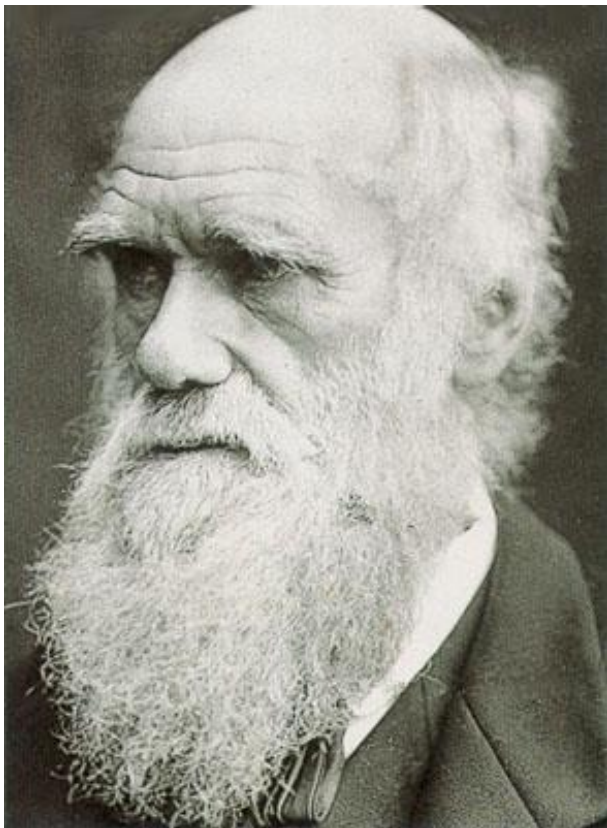
^{۴۶} . Porter, J. R., The Illustrated Guide to the Bible, p. ۴۲.

در عصر روشنگری^۱

لارنس گاردنر

حلقه گم شده

در ۱۸۷۱ وقتی کتاب "نسب انسان" اش منتشر شد، چارلز داروین اصطلاح "حلقه گم شده" را در ارتباط با نابهنجاری که در فرایند فرگشتی انسان کشف کرده بود به کار گرفت.^۲



سمت راست روی جلد کتاب نسب انسان و سمت چپ داروین در کهن‌سالی

در این خصوص ناسازگاری غیر قابل انکاری در دودمان فرضی وجود داشت. در ابتدا شبیه به یک "گاف / نارسایی" به نظر می‌رسید اما خیلی زود متوجه شد که این یک نارسایی نیست بلکه خیلی ساده حلقه‌ای است غیر قابل توضیح. اغلب چنین رایج شده که داروین می‌آموزد که انسان‌ها از بوزینه‌های اولیه، چون شامپانزه‌ها، اورانگوتان‌ها و گوریل‌ها نسب می‌برند اما این سخن یاوه‌ای است. داروین هرگز چنین چیزی را آموزش نداده. اگر این ادعا درست بود دیگر تا به امروز نباید شامپانزه و اورانگوتان یا گوریلی وجود می‌داشت. در طرحی گسترده‌تر از این‌ها، درک منطقی این بوده که انسان‌ها می‌بایستی از یک گونه متفاوتی از میمون‌ها یافته باشند. میمون دوپایی که بر زمین مسکن گزیده بوده. اما کشفی باستان‌شناسانه که از این نظریه حمایت کند

^۱. این مقاله ترجمه ای است از فصل ششم کتاب پیدایش پادشاهان جام اثر: لارنس گاردنر که در سال ۱۹۹۹ در انگلستان و در سال ۲۰۰۰ در آمریکا چاپ شده. بدیهی است که نویسنده اکتشافات علمی انتهای قرن بیستم را در نظر گرفته است. م

^۲. ۱. Wilson, Colin, From Atlantis to the Sphinx, Virgin Books, London, ۱۹۹۶, p. ۱۴۵.

وجود ندارد و پس از آن به طور کلی توافق شد که یک مادون انسان، یک میمون انسان نما، سپیده دمی انسانی، یک حلقه گم شده وجود داشته. ایده جنجال بر انگیز نمو انسان از میمون (برداشت رایج . م) البته مورد لعن و تکفیر کلیسا قرار گرفت، زیرا که منافی کتاب پیدایش بود که شرح می دهد که چگونه انسان (آدم) به شکلی منحصر به فرد از ابتدا بالغ و بزرگسال خلق شده. چند سال قبل از نسب انسان، داروین کتاب " منشاء گونه ها " را منتشر کرده بود و کلیسا در ژوئن ۱۸۶۰ نزد افکار عمومی بزرگترین طرفدار داروین در آکسفورد، دانشمندی به نام توماس هاکسلی را به چالش کشید.^۳ اسقف ساموئل ویلبرفورس علیه او آماده سخن شده و تصمیم گرفته بود مباحث معقول را به سخنانی نیش دار تبدیل کند. او از هاکسلی پرسید: شما از میمون ها زاده شده اید چون پدر و مادر شما بوده اند؟ هاکسلی پاسخ داد که ترجیح می دهد نسب از یک میمون برده باشد تا با چنین نادانی معاشرت کند.^۴

اسقف از منظر نظری برای شنوندگانی که در آن مراسم برای سخنان بهتری جمع شده بودند تمام شده و این پایان آن جلسه بود. هاکسلی در آن روز پیروز شد زیرا مخاطبان حتی بدون مدرک، ظاهراً اصل داروین را در برابر ایده های کلیسایی که اسقفش

^۳ توماس هنری هاکسلی، در Ealing متولد شد و سپس به روستای Middlesex نقل مکان کرد. او دومین فرزند از هشت فرزند جورج هاکسلی و راحیل ویتروز بود. به مشابه دیگر دانشمندان قرن نوزدهم مانند آلفرد راسل والاس، هاکسلی نیز از خانواده ای با سواد و از قشر متوسط که درگیر دوران سخت زندگی بودند برخاست. پدرش تا زمانی که این مدرسه برقرار بود یک معلم ریاضی در مدرسه ی Ealing بود و این خانواده را در مشکلات اقتصادی قرار داده بود. نتیجتاً، توماس پس از تنها ۲ سال مدرسه رفتن، در ۱۰ سالگی ترک تحصیل کرد. اما او به خودآموزی روی آورد، مطالعه ی منطق، زمین شناسی و حتی زبان آلمانی در دوران نوجوانی که این ها باعث شد چارلز داروین، از او به عنوان مترجم متون علمی که به زبان آلمانی بودند استفاده کند. او حتی لاتین و یونانی هم آموخت تا ارسطو را به زبان اصلی مطالعه کند. بعدها به عنوان مردی جوان، همچنان به صورت خود آموز تبدیل به یک متخصص در بی مهرگان و سپس مهره داران شد. مدتی بعد در مباحثات علم و دین، فهم او از الهیات، بیشتر از فهم رقبای روحانی اش بود. در بیست سالگی در یکی از امتحانات دانشگاه لندن شرکت کرد و مقام نخست را در آناتومی و فیزیولوژی به دست آورد، هرچند که با این مقام، در مرحله ی بعدی آزمون شرکت نکرد، و در نهایت تصدیق دانشگاهی را هم دریافت نمود. دوران تلمذ و کارنامه ی درخشان او، پایه ی مناسبی را فراهم کرد تا به نیروی دریایی سلطنتی بپیوندد. در بیست سالگی، او برای اینکه درخواست کالج جراحان سلطنتی را بپذیرد، بسیار جوان بود، اما از آنجا که بسیار بدهکار بود، لذا به واسطه ی پیشنهاد دوستی، از نیروی دریایی درخواست کار نمود. با توجه به توانایی که در کالبد شناسی و داروسازی داشت، سر ویلیام بارنت، فرمانده ی پزشکی نیروی دریایی، از او مصاحبه ای گرفت و ترتیب کار را داد تا او به کالج جراحان برود و تست صلاحیت بدهد. در نهایت هاکسلی به عنوان دستیار جراح در کشتی HMS Rattlesnake عازم سفری اکتشافی به گینه ی نو و استرالیا شد (۱۸۴۶)، او در طی این سفر به مطالعات علمی خود از مشاهداتش ادامه داد و خلاصه ی کارهای خود را به انگلستان ارسال می کرد، تا جایی که در بازگشت از سفر در ۱۸۵۰، به عنوان عضوی از انجمن سلطنتی برگزیده شد.

بعدها پس از کنارگیری از نیروی دریایی، در انجمن های مختلف علمی انگلستان، به عنوان پروفیسور تاریخ طبیعی و نچرالایست، مشاور و حتی ریاست در این انجمن ها فعالیت کرد. در مورد جایگاه بشر در طبیعت، کارهای او برای یک دهه معطوف به نزدیکی انسان با میمون ها بود. او طرفدار نظریه ی فرگشت داروینی بود، اما نه به صورت کورکورانه، و این در مباحثاتش با ریچارد اون، دیگر زیست شناس انگلیسی که به نقد فرگشت داروینی از راه انتخاب طبیعی پرداخته بود، مشخص می شود. داروین یک نچرالایست تمام عیار بود، اما هاکسلی بیشتر یک آناتومیست بود، بنابراین تفاوت هایی در نگرش آن ها نسبت به طبیعت وجود داشت، در نهایت دیدگاه های داروین نسبت به علم، از دیدگاه های هاکسلی متفاوت بود. برای داروین، انتخاب طبیعی بهترین راه جهت توضیح فرگشت بود، چرا که بازه ی عظیمی از مشاهدات و واقعیت های تاریخ طبیعی را شرح می داد، اما هاکسلی، به تجربیات تکیه می کرد، و به هر آنچه می دید معتقد بود، و برخی چیزها را به راحتی نمی توان دید. در کل او همه ی ایده های داروین را نمی پذیرفت و به نوعی آهسته در این مورد عمل می کرد و حتی در مورد انتخاب طبیعی نیز تصمیمی قطعی نگرفت، اما در نزد افکار عمومی از داروین و تئوری او حمایت کرد. م

^۴ . در سال ۱۸۶۰، هفت ماه پس از انتشار کتاب داروین در دانشگاه آکسفورد یک مناظره بین توماس هنری هاکسلی زیست شناس و اسقف ساموئل ویلبرفورس و چند نفر دیگر شکل گرفت که در جریان این مناظره اسقف ویلبرفورس خطاب به هاکسلی گفت:

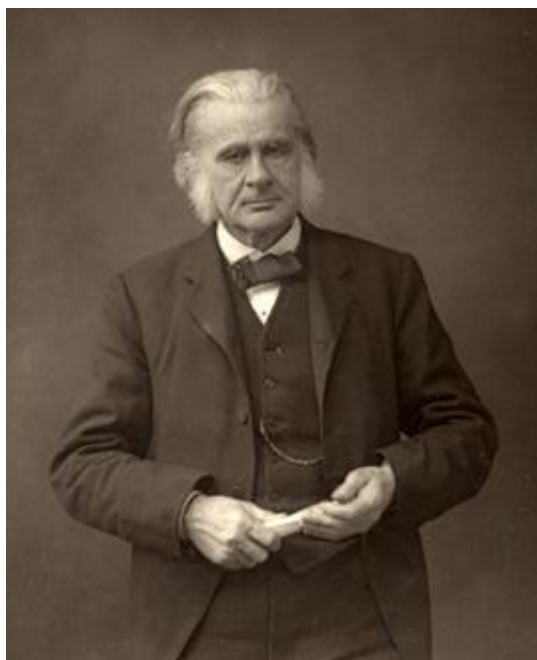
من سوالی دارم آقای هاکسلی، این از طریق پدر بزرگ شما هست یا مادر بزرگ شما که ادعا میکنید با میمون ها مرتبط هستید؟

بعضی ها خندیدند، بعضی ها دست زدند، بعضی ها هم عصبانی شدند، هاکسلی بلند شد، ایستاد و گفت:

اگر از من پرسش شود که آیا من ترجیح میدهم پدر بزرگم یک میمون بدبخت باشد، یا یک مرد که خیلی داناست، و استعداد زیادی برای نفوذ دارد، اما با اینحال استعداد خود و نفوذ خود را برای وارد کردن تمسخر به بحث علمی استفاده میکند؟ من بدون هیچ تردیدی میگویم که ترجیح میدهم پدر بزرگم

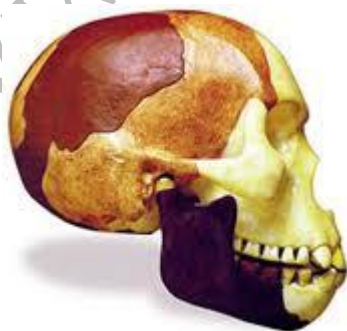
میمون باشد. م

نتوانسته هیچ راهی برای تقویت و حمایت از آن‌ها با هر استدلال منطقی پیدا کند محتمل‌تر دانستند . اما در واقع هنوز قطعیتی از یک فرگشت متوالی از میمون‌ها به انسان‌های امروزی / *Homo sapiens-sapiens* وجود نداشت .



توماس هنری هاگسلی

داروین خود از ماهیت بی فروغ نظریه‌اش ناراضی بود و کوشید تا از طریق دیگری پاسخ را بیابد . چند سال بعد از مرگ داروین ، مجموعه‌ای در جنوب انگلستان در *Piltdown* از توابع *Sussex* پیدا شد . که به نظر می‌رسیده ویژگی‌هایی را داراست تا پلی باشد بر آن بخش تهی فرگشت . " انسان *Piltdown* " یک‌شبه مشهور شد اما نه برای مدتی طولانی ، در سال ۱۹۵۳ تجزیه و تحلیل^۵ *fluorine* مجموعه نشان داد که آن به واقع جعلی است .



مجموعه جعلی

شاید توسط یابنده‌اش آقای داوسون جعل شده بود . مجموعه معجونی بود از انسان باستانی با آرواره شامپانزه (یا میمونی دیگر) . هوشمندانه رنگ شده و کوشیده بودند تا کهنگی اش در نظر مقبول افتد . داروین درباره احتمال وجود " حلقه گم‌شده " به دلیل دو کشف مهم دوران زندگی‌اش بسیار مطمئن بود . در ۱۸۵۷ اسکلتی از شکارچی بسیار بدوی در دره نئاندرتال در نزدیکی دوسلدورف آلمان پیدا و این گونه بعدها " نئاندرتال " نام‌گذاری شد . دیگر کشفیات نشان داد که نئاندرتالها در اروپا ، آسیا و آفریقا متداول بوده‌اند و مدتی قبل از ۷۰۰۰۰ پیش از میلاد وجود داشته‌اند . آن‌ها از طریق فرم اولیه‌ای از هومواریکتوس / *Homo erectus*

^۵ . *fluorine analysis* : روشی است برای تعیین سن تقریبی استخوان انسان و حیوان . م

طی فرایندی تدریجی از حدود ۳۰۰۰۰۰ سال پیش از میلاد نمو نموده بودند. معمایی گونه نئاندرتال این نبود که آن‌ها گونه‌ای بشر اولیه در سراسر عصر حجر بوده‌اند (وقتی که آتش، سنگ چخماق و دسته تبر ابزاری بوده که استفاده می‌کرده‌اند) که فقط آن‌ها را نا آزموده‌تر و توسعه نیافته‌تر از ما نشان می‌دهد، بلکه مسأله اصلی این بود که آن‌ها کلاً از تبار دیگری بودند.^۶

نئاندرتال‌های عصر حجر از نظر فیزیکی بسیار بی شباهت به انسان‌های امروزی هستند که به هیچ وجه نمی‌توانسته‌اند از آن‌ها در چنین دوره زمانی کوتاه مدتی منشعب شده باشند. آن‌ها از نظر مغزی کاملاً متفاوت بوده‌اند. آنچنان که از ساختار جمجمه قابل تشخیص است، قطعات مغزشان مجال اندکی به آن‌ها می‌داده که از عهده فکر کردن و سخن گفتن بر آیند.

کشف بزرگ دیگری در دوران داروین خیلی زود در ۱۸۶۸ رخ داد. وقتی که اولین نمونه‌های انسان هوشمند در کرومگنون / Cro-Magnon در منطقه Dordogne فرانسه کشف شد.



راست، انسان کرومگنون و چپ انسان نئاندرتال

بی شباهت به گونه قوز کرده نئاندرتال با ابروهای سنگینش، پیشانی عقب کشیده، آرواره جلو آمده و ساختار استخوانی تنومند. کرومگنون‌ها، بلند قد و راست قامت با رخسار گشاده منحصر به فرد بوده و حفره مغزیشان ساختار بسیار متفاوتی دارد. بر حسب زمان زمین شناسی ظاهراً چیزی برای مجزا نمودن نئاندرتال‌های قدیمی‌تر و کرومگنون‌های امروزی‌تر وجود ندارد، اما آن‌ها چنان از همدیگر متفاوتند که گاوها از اسب‌ها. نه تنها از این نظر بلکه فرهنگ‌هایشان به طور قابل ملاحظه‌ای بی شباهت هستند. با کرومگنون‌ها که مهارت جدی را بر حسب هنر، لباس، مسکن و سبک زندگی عمومی‌شان به تصویر می‌کشند.

ظاهراً چارچوب زمانی برای فرایند زیست شناسی نئاندرتال و کرومگنون حدود ۳۰۰۰۰-۳۵۰۰۰ پیش از میلاد است. آن‌ها در یک دوره هم‌زمان می‌زیسته‌اند. در نتیجه نمی‌توان اثبات کرد که یکی از دیگری نسب برده. این نکته هم جالب است که هرگز اثری از هرگونه اصلاح نژادی بین رگه‌های به وضوح متفاوت دیده نشده. پس کرومگنون‌ها رشد کرده‌اند و برتری یافته‌اند اما در عوض نئاندرتال‌ها کاملاً منقرض شده‌اند.

^۶. Wells, H. G., The Outline of History, p. ۷۶.

تا همین اواخر این گمان که شاید مردم جهان به نسبت از یکی از این دو نژاد اصلی نسب برده باشند مورد حمایت بود. اما این فرضیه در حال حاضر باطل شده است. در جولای ۱۹۹۷ پیشرفت غیر منتظره‌ای در تجزیه و تحلیل ژنتیکی حاصل شده که ثابت می‌کند در انسان هوشمند امروزی کوچک‌ترین اثرباری از نئاندرتال وجود ندارد.^۷ این امر زمانی محقق شد که تیمی به رهبری دکتر Svante Paa'bo از دانشگاه مونیخ موفق به استخراج دی ان ای از تکه‌ای از استخوان بازوی نئاندرتال شد.^۸

دی ان ای میتوکندریال بدون تغییر از مادران به فرزندان منتقل می‌شود^۹ و جدا از تک جهش‌های تصادفی، همه انسان‌های امروزی دارای توالی‌های بسیار مشابه ای هستند.^{۱۰} فاش شد که دی ان ای حدود ۴۰۰۰۰ ساله نئاندرتال تفاوت آنقدر قابل توجهی دارد که نشان می‌دهد گونه کاملاً مجزایی است. دانشمندان بدون هیچ پرسشی اعلام کردند که نژاد نئاندرتال از منظر بیولوژیکی پایان یافته و هیچ نشانی از هر پیوندی با انسان هوشمند کرومگون وجود ندارد. گفته شده که این احتمال وجود دارد که نئاندرتال‌ها و انسان‌های هوشمند تا حدودی از یک جد مشترکی که قریب به ۶۰۰۰۰۰ سال پیش وجود داشته منشعب شده باشند اما این قابل اثبات نیست و ارتباط اندکی وجود دارد.

به نظر می‌رسد که انواع کرومگون‌ها از آفریقای امروزی، آسیا و شاید نواحی بالکان و دریای سیاه توسعه و قرن‌ها در سراسر اروپا گسترش یافته باشند. درست مانند دودمان بلا فصلشان، این نیز کاملاً ناشناس است که در زمانی که فرهنگ نیمه پیشرفته‌ی آن‌ها (و البته بسیار پیشرفته به نسبت زمان) و فیزیک بدنی امروزی آن‌ها شکل گرفت، به نظر هیچ نیای علمی مشخصی موجود نیست.

مورد شگفت‌انگیز دیگر خبری بود که قبل‌تر در دسامبر ۱۹۹۶ منتشر شد مبنی بر پیدا شدن جمجمه‌هایی در جزیره‌ی جاوه اندونزی که نشان می‌داد هومو اکتوس (که می‌بایست ۲۰۰۰۰۰ سال پیش ناپدید شده باشد)، در ۴۰۰۰۰ سال قبل هنوز وجود داشته. اگر چنین باشد، بدین معنی است که بوزینه‌های هومو اکتوس به نئاندرتال‌هایی اشتقاق نیافته اند که در کنار آن‌ها زندگی کنند.^{۱۱} این نتیجه گیری توسط تیمی از زمین‌شناسان به رهبری دکتر کارل سنویشر از مرکز باستان‌شناسی برکلی واقع در کالیفرنیا انجام شد. با استفاده از تعدادی دندان از موقعیت پژوهشی که جمجمه‌ی چهار هومو اکتوس در آن یافت شده بود، آن‌ها از روش رزونانس اسپین الکترون جهت تاریخ‌نگاری مینای دندان استفاده کردند. به علاوه جهت بالا بردن ضریب اطمینان آن‌ها دیگر نمونه‌ها را نیز با روش واپاشی پرتوزای اورانیم آنالیز کردند. هر یک از آزمایش‌ها یک نتیجه‌گیری مشابه را سر هم آورد، و جمجمه‌ها بین ۵۳۰۰۰ تا ۲۷۰۰۰ سال قدمت برای آن تعیین شد، یعنی به طور متوسط قدمتی حدود ۴۰۰۰۰ سال پیش از میلاد.

دودمان نفیلیم

آنچه که ما می‌دانیم و بدون شک اثبات شده است فقدان حلقه گم‌شده‌ای است که داروین تصور می‌کرده. انسان‌های هوشمند کرومگون نسب از نئاندرتال نمی‌برند، آن‌ها نژادهایی با ساختار دی ان ای کاملاً متفاوت هستند. به نظر می‌رسد که ما از گونه‌های آفریقایی - آسیایی کرومگون تناسل یافته ایم. اما آن‌ها خود از چه گونه‌ای تناسل یافته‌اند؟

شاید این جایی است که اسناد انوچیان^{۱۲} به کار بیاید. اسناد از نفیلیم می‌گویند، کسانی که یک نژاد کاملاً جدید را قبل از ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد به وجود آورده‌اند. در همان دوره‌ای که کرومگون پیشرفته ظاهر شده. پس از آن نئاندرتال‌ها پس روی کرده و به تدریج محو شده‌اند.

^۷. The Times, ۱۱ July ۱۹۹۷; from a report in the scientific journal Cell

^۸. Behe, Michael, Darwin's Black Box, Free Press, Simon & Schuster, New York, ۱۹۹۶, p. ۱۰۲. (DNA resides within the cell nucleus.)

^۹. Jones, Steve, In the Blood - God, Genes and Destiny, HarperCollins, London, ۱۹۹۶, p. ۹۳.

^{۱۰}. Mitochondria (singular, mitochondrion) is the energy-source of plant and animal cells. See also Behe, M., Darwin's Black Box, pp. ۲۶ and ۱۰۲.

^{۱۱}. The Times, ۲۳ December ۱۹۹۶. Also reported in that month's USA Newsweek and in the American journal Science.

^{۱۲}. Enochian: نامی است که اغلب به زبان فرشته‌گون یا رمزی گفته می‌شود که در نوشته‌های سری جان دی و سخنگویش ادوارد کلی در قرن شانزدهم به کار گرفته می‌شده. برخی محققان عرصه جادوگری معاصر بر این اعتقادند که آن زبانی است که برای عملکردهای جادوگرانه ساخته شده

آنچه ما می‌دانیم این است که نفیلیم گونه‌های جدیدی را از طریق اصلاح نژادی بوسیله " دختران آدم / انسان " خلق کرده . در آن زمان این دختران از نژاد نئاندرتال نبوده اند زیرا دکتر "Svante Paa"bo تایید کرده که دی ان ای میتو کندریال تورات مؤنث است که از مادران منتقل می‌شود .

می‌توانسته این گونه باشد که نژاد دیگری هم‌زمان با نئاندرتال وجود داشته ؟

دکتر "Svante Paa"bo و دیگران باور دارند که وجود داشته . آن‌ها بر این نکته تاکید دارند که به واقع نژاد نئاندرتال در اصل اروپایی بوده . وقتی آن‌ها در اروپا در حال نمو بوده‌اند ، گونه انسانی موازی در یک زمان در آفریقا و مناطق دیگر سیر فرگشتی خود را طی می‌کرده . در این خصوص مشخص شده که تاریخ باستان شناسی قرن بیستم مواردی از بشر باستانی را در بر می‌گیرد که در آفریقا پیدا شده‌اند.^{۱۳}

۱۹۱۱ در تانزانیا (در آن زمان آفریقای شرقی تحت قیمومیت آلمان) سال ۱۹۲۴ در Taung واقع در جنوب شرقی ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی . در ۱۹۵۹ در تنگه Olduvai و در ۱۹۷۲ در دریاچه تورکانا ، کنیا در آفریقای مرکزی - شرقی : مزیت‌های تک تک این اکتشافات هرچه باشد ، هر کدام از آن‌ها توسط کارشناسان مختلف مختومه شده‌اند زیرا که آن‌ها با سیر فرگشتی آنچه نئاندرتال اروپا داشته تطابق نداشته‌اند . اما پس از آن در ۱۹۷۴ ، دونالد جو هاستون ، باستان شناسی از دانشگاه شیکاگو ، منطقه Hadar در اتیوپی را حفاری کرده و مجموعه استخوان‌هایی از نوع بشر را یافت که قدمشان به بیش از ۳ میلیون سال پیش باز می‌گشت . به تدریج او و تیمش قطعات اسکلت پستاندار نخست پایه مؤنث را در کنار یکدیگر نهادند و او لوسی نامیده شد .

متعاقباً آن‌ها استخوان‌های سیزده انسان دیگر را همراه با لوسی با قدمتی حدود ۳.۵ میلیون سال پیش از میلاد یافتند . آن‌ها " نخستین خانواده " لقب گرفتند . ابزارهای سنگی نیز در موقعیت کشف شد و چند کیلومتر دورتر بعدها ردپایی از فسیل‌های انسانی ، قدمت آن‌ها (با استفاده از پتاسیم آرگون^{۱۴}) همان دوره تعیین شد .

است اما دیگر محققان قلمرو زبانهای ساختگی معتقدند که این زبان به سادگی تقلید بسیار ضعیفی است از یک زبان باستانی با گرامری که در درجه اول از زبان انگلیسی مشتق شده . م

^{۱۳} . Wilson, C, From Atlantis to the Sphinx, pp. ۱۵۳-۶۱

^{۱۴} . پتاسیم - آرگون روش مناسبی برای تعیین سن مواد قدیمی به شمار می‌آید. زمین شناسان با استفاده از این روش می‌توانند سن سنگ‌ها را تا ۴ میلیارد سال پیش تعیین نمایند. از طریق این روش با محاسبه میزان تخریب ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ و گاز آرگون ۴۰ می‌توان سن سنگ‌ها را تشخیص داد. مقایسه نسبت پتاسیم ۴۰ و آرگون ۴۰ در نمونه‌های سنگهای ولکانیکی و شناخت میزان تخریب پتاسیم ۴۰ سن سنگ‌ها می‌تواند تعیین شود . مکانیسم این روش چگونه است؟

پتاسیم یکی از فراوانترین عناصر موجود در پوسته زمین است که حدود ۲.۴ درصد را فرا گرفته است. از هر ۱۰۰۰۰ اتم عنصر پتاسیم یک پتاسیم رادیواکتیو وجود دارد. هر اتم پتاسیم دارای ۱۹ پروتون و ۲۱ نوترون در مولکول است. اگر به یکی از این پروتونها ذرات بتا برخورد کند آن پروتون به نوترون تبدیل می‌شود. عنصری پتاسیمی که دارای ۱۸ پروتون و ۲۲ نوترون باشد به همراه گاز بی اثر آرگون ۴۰ مناسب برای تعیین سن سنگهای قدیمی می‌باشد. به ازای تخریب هر ۱۰۰ اتم پتاسیم ۴۰ به ۱۱ عنصر آرگون ۴۰ احتیاج است . ساعت اتمی چگونه ساخته می‌شود؟

وقتی سنگ‌ها داغ می‌شوند و به نقطه ذوب می‌رسند عنصر آرگون ۴۰ در اتمسفر آزاد می‌شود. وقتی سنگ‌ها دوباره متبلور می‌شوند غیر قابل نفوذ می‌شوند و گاز نمی‌تواند آزاد شود. در نتیجه ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ در سنگ تخریب می‌شود و به آرگون ۴۰ تبدیل می‌شود و گاز در داخل سنگ محصور مانده و نمی‌تواند آزاد شود .

میزان تخریب این بستگی به ذوب سنگ و سرد شدن و کریستالیزه شدن آن دارد. از این طریق می‌تواند نیمرخ نسبت ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ به آرگون ۴۰ را ترسیم کرد .

محدودیت های تعیین سن توسط روش پتاسیم - آرگون

روش پتاسیم - آرگون یکی از روشهایی است که برای مطالعه انسان شناسی و باستان شناسی از آن استفاده می‌شود و می‌توان از طریق این روش سیر پیشرفت و تکامل بشر را مطالعه نمود. این روش دارای محدودیتهایی در مطالعه می‌باشد

اما این رد پا به هر میمون مرسومی تعلق نداشت ، آن‌ها خمیدگی‌های بالا کشیده‌تری داشتند ، پاشنه‌های گرد تر ، بیضه‌های مشخص و شست پای‌ی جلو آمده . این‌ها شبه انسان‌های دو پای‌ی بودند که از نظر فیزیکی رشد یافته تر از نئاندرتال‌های عقب‌تر بوده و بقایای آن‌ها در اتیوپی مانده ، نزدیک‌ترین قلمرو زمینی به عربستان سعودی که بین دریای سرخ و خلیج فارس^{۱۵} قرار گرفته . از اینجا بوده که گونه‌هایی بسیار قدیمی طی بیش از ۳ میلیون سال کاملاً جدا از نژادی که به وجود آورنده نئاندرتال اروپاست نمو نموده . در اینجا، شاید قدیمی‌ترین اجداد ، مردمان Eljo^{۱۶} بودند که در حدود ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد در نواحی آفریقا و آسیا مسکن گزیدند، زمانی که پسران خدایان با دختران بشر جفت‌گیری کردند، نژادی که (نژاد Eljo) با غالب شدن انسان فرزانه‌ی جدید و پیشرفته‌تر، ناپدید گشت. اکنون معلوم شده که این گونه پیشینی‌تر (که در نهایت با نئاندرتال هم‌زمان بوده) برای حدود ۱۰۰۰۰۰ سال در قلمرو آفریقایی – آسیایی و شاید قلمروهای دیگر حضور داشته‌اند .^{۱۷} مدارک و شواهد این نژاد اولیه در سرچشمه رود دجله در شمال بین‌النهرین عراق از کوه‌های آرات بدست آمده . در آنجا در ۱۹۵۷ پروفیسور Ralph Soleki وقتی مشغول بررسی غار Shanidar بوده نه اسکلت باستانی را یافته که چهار تایی آن‌ها با سقوط سنگ خرد شده بودند .^{۱۸} هفت تایی آن‌ها ، شامل یک کودک ، ظاهراً به یک خانواده تعلق داشته واز سرمای زمستان دور هم جمع شده بودند . قدمت استخوان‌ها ۴۴۰۰۰ سال تعیین شده و با حفاری بیشتر معلوم شده که غار از حدود ۱۰۰۰۰۰ سال پیش از میلاد مرتباً به عنوان پناهگاه مورد استفاده بوده .

• با استفاده از این روش می‌توان روی سنگ‌های ولکانیکی و آذرین مطالعه نمود و سن آن سنگ‌ها را تشخیص داد و همچنین می‌توان فرایندهای کریستالیزه شدن دوباره بر اثر گرما را نیز در سازندهای زمین شناسی از طریق این روش مطالعه نمود. همچنین از این روش می‌توان فرایندهای توالی زمین شناسی را از طریق جمع آوری نمونه‌های صحرایی بررسی کرد .

• این روش بسیار مفید برای باستان شناسان و انسان شناسان قدیمی است و می‌توان از طریق جریانهای گدازه ای و توفهای ولکانیکی و از روی هم گذاشتن لایه های مختلف به فعالیتهای بشری در زمانهای گذشته پی برد. اطلاعات به دست آمده از این روش که نشان دهنده مواد قدیمی است. از طریق این روش به طور مستقیم می‌توان فعالیتهای قدیمی بشر را مطالعه نمود .

• شبیه سازی فرآوری نمونه‌های پتاسیم – آرگون نشان می‌دهد که میزان انحراف استاندارد برای تعیین سن پتاسیم – آرگون دارای رزولوشن بالا از میلیونها سال پیش می باشد. در مقایسه با روش رادیو کربن برای تعیین سن روش پتاسیم – آرگون از دقت بالاتری برخوردار است و می تواند ۴.۳ میلیارد سال پیش را تعیین سن کند.

منبع : <http://www.ngdir.ir>

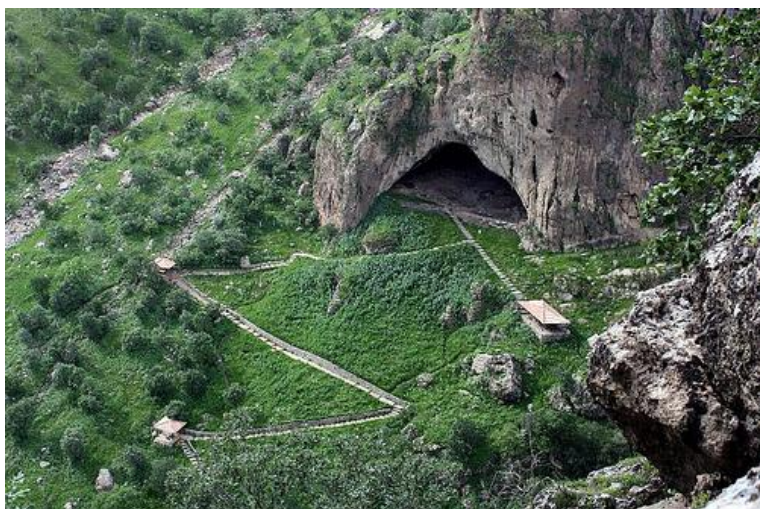
^{۱۵} . استاد گاردنر هم به عنوان یک محقق و مورخ برجسته دقیقاً از اصطلاح خلیج فارس استفاده می کند . م

^{۱۶} . ۳۰۰۰۰ – ۱۰۰۰۰۰ .

آنوناکیهای مذکر جفت‌گیری با زمینی‌های مؤنث را آغاز کردند ، طبق گزارش کتاب مقدس (پیدایش فصل ششم آیه چهارم) " پسران خدا بر دختران انسان بر آمدند " . فرزندان متولد شده از آنوناکیهای مذکر و زمینی‌های مؤنث گاهی اوقات به عنوان Naphidem یا Watchers (مراقبان) شناخته می‌شوند . واز این جریان بوده که باور " فرشته ها " پدید آمده . لغت یونانی " angelos " که واژه انگلیسی " angel " از آن مشتق شده ، در واقع به یک " پیام آور " اشاره می‌کند تا به یک موجود ماوراء الطبیعه (اثیری) . Naphidem تناسل یافته از Nephilim ، دورگه‌هایی بودند که برتری جویی بر تمام دودمان مذکر زمینی را آغاز کردند که در متون اولیه به Eljo مشهورند . چالش به وجود آمده بین Eljo و Naphidem سرانجام به جنگی منتهی شد که در آن نژاد Eljo کاملاً نابود شد . م

^{۱۷} . Times Atlas of Archaeology (Past Worlds), pp. ۵۱-۶۳.

^{۱۸} . Sitchin, Z., The ۱۲th Planet, pp. ۵-۶



تصاویر قدیم و جدید غار شانیدر در موقعیت باستان شناسی در کوه براد سوت واقع در رشته کوه زاگرس در قلمرو خود مختار اربیل در کردستان عراق

نابهنجاری‌های فرگشت

با توجه به اطلاعاتی که تا به اینجا جمع آوری شده به نظر می‌رسد که در موارد بسیاری، انسان شناسان، طی قرن گذشته، مطالعه جدی روی نیاکان ما انجام داده‌اند که ما آن‌ها را جدی نگرفته‌ایم. آن‌ها دودمان میمون‌های ماقبل تاریخی را ثبت کرده‌اند که در واقع اجداد میمون‌های امروزی بوده‌اند و به هیچ نحوی با نوع بشر احتمالی ارتباط ندارند. در واقع ثابت شده که آن میمون‌های از نژادهای متفاوت وجود داشته‌اند. امروزه بر این نکته تاکید می‌شود که آن‌ها از خطوط مجزایی سیر فرگشتی خود را طی کرده‌اند. شاید یک رگه اجدادی مشترک، جایی در گذشته دور و مبهم موجود بوده است اما این به وضوح مدت‌ها پیش بوده که نمود اندکی بر پیشرفت‌های فردی اعصار پیشین داشته.

ما اکنون می‌دانیم که گونه‌های دو پا، تحت عنوان *Australopithecus afarensis* (گونه لوسی و خانواده نخست) شناخته شده‌اند که قدمت آن‌ها به بیش از ۳.۵ میلیون سال پیش باز می‌گردد نه ۸۰۰۰۰۰ سال آن چنان که کتاب‌های مرجع ما پیش از اواخر دهه ۱۹۷۰ نشان می‌دادند. همچنین چهار گروه *hominoid* (انسان ریخت) وجود داشته‌اند:

Australopithecus africanus، *Australopithecus robustus*، *Australopithecus boisei*، *Homo habilis*^{۱۹}.

اینکه از کدام یک از این‌ها بوده که بعدها هوموارکتوس نمو نموده هنوز محل مناقشه دانشمندان است. در واقع این گونه به نظر می‌رسد که این گونه‌های تا حدی هم عصر، دانشمندان را به این نتیجه رسانده‌اند که آن‌ها نژادهای جداگانه‌ای بوده‌اند نه نژاد های تناسل یافته از هم.

هومو ارکتوس (که گاهی اوقات *apeman* / انسان میمون) نامیده می‌شود، قدمتش بر می‌گردد به حدود ۴۰۰۰۰۰ سال پیش از این اما از دهه ۱۹۸۰ متوجه شده‌اند که این گونه خیلی پیش از این وجود داشته که قدمتش بر می‌گردد به ۸۰۰۰۰۰ سال پیش. در همان دوران به عنوان *Homo habilis*^{۲۰}. باز هم اثبات می‌شود که این گونه از گونه دیگری تناسل نیافته. علاوه بر این اکنون

^{۱۹}. Cremo, Michael A., and Thompson, Richard L., *The Hidden History of the Human Race*, Gorvardan Hill, Badger, Calif., ۱۹۹۴, pp. ۲۶۰-۲۶۵.

^{۲۰}. انسان ماهر با نام علمی *Homo habilis* یکی از گونه‌های سرده انسان بود؛ که نزدیک به دو میلیون سال پیش در شرق آفریقا (و به روایتی بحث‌انگیزتر در جنوب آفریقا نیز هم) می‌زیست. این گونه انسان به یقین ۱۰۹ میلیون سال پیش از باشندگان آن منطقه بود و شاید که ۲۰۳ میلیون سال پیش نیز آنجا می‌زیسته‌است (پدیدار شده باشد). آخرین سنگواره‌های به دست آمده از وی از آن ۱۰۶ میلیون سال پیش است. م

کشف شده است که هومو ارکتوس در ۴۰۰۰۰ سال اخیر هم وجود داشته . در وضعیتی هم دوره با نئاندرتال غارنشین زندگی می کرده ، پس آنچنان که تا پیش از ۱۹۹۶ گمانه زنی می شده دومی از اولی تناسل نیافته .

علاوه بر این ما حال اطلاعات بیشتری از نتایج آزمایش دی ان ای در ۱۹۹۷ بدست آورده ایم که انسان هوشمند هوشمندی که خودمان باشیم از نئاندرتال تناسل نیافته . همچنین یک دوره متقاطع مشخص ، پیش از اینکه نئاندرتال در حدود ۳۰۰۰۰ سال پیش از میلاد از منظر بیولوژیک منقرض شود وجود داشته . به نظر می رسد که ما گونه های کاملاً متفاوتی با تباری تماماً غیر قابل شناسایی هستیم . گفته شده که ساختار دی ان ای ما آنچنان که دانشمندان ژنتیک نامش نهاده اند تعدادی زیادی junk / بنجل را شامل می شود . بخش هایی از زنجیره دی ان ای که جایگاه تعداد بی نهایتی از ژن هایی هستند که هیچ کاربرد قابل توضیحی ندارند .^{۲۱} با این حال این احتمال وجود دارد که آنچه که بخش بی ارزش دی . ان . ای ما نامیده می شود دارای اهداف کاربردی باشد که ما در حال حاضر از آن اهداف بی اطلاع هستیم . شاید در آینده توسط زیست شناسان مولکولی ، رمزهای ژنتیکی معما گونه ما شکسته شود یا شاید ژن اسرار آمیز ما تحت فشار به طریقی در دوران پیشرفته تر فعال شود . دوره ای که در آن چرایی اینکه ما فقط از بخش کوچکی از کل ظرفیت مغزمان استفاده می کنیم نیز آشکار خواهد شد .

پس این همه بدین معناست که چارلز داروین در اشتباه بوده ؟

نه ، به سادگی به این معناست که او پیش از مرگ می توانست تحقیقاتش را کامل کند . داروین آنچنان که خود گفته به خوبی می دانسته که یک " حلقه گم شده " وجود دارد . او درباره ماهیت غیر معنوی فرضیه فرگشتی اش وقتی که آن را درباره نوع بشر به کار گرفته به دردسر افتاده . داروین در اشتباه نبوده اما معلوم شده مریدانی که کورکورانه از نظریه اش پی روی می کنند در اشتباه هستند . آن ها اصلی زمین شناختی از فرگشت تاریخی را بر مبنای خون و استخوان دنبال کرده اند که هیچ جایی برای عناصر انتزاعی در آن وجود ندارد .

چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگنون می توانسته سخن بگوید در حالی که نئاندرتالها نمی توانسته اند ؟ چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگنون راست قامت راه می رفته در حالی که نئاندرتالها خمیده راه می رفته اند ؟ چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگنون باهوش و مبتکر بوده در حالی که نئاندرتال هرچند انسان ریخت اما فاقد خلاقیت بوده ؟ و چگونه بوده که این دو گونه در یک زمان بر زمین می زیسته اند ؟

یکی از مشکلات عمده اصل داروینی این است که اگر لجوجانه دنبال شود، ممکن است به موجب منطق های خود ساخته اش، به نتایج نادرست ختم گردد. برای مثال، فرض کنید، فردی از هزاران سال در اعماق آینده، در حال بررسی اوضاع عصر حاضر ماست، تعیین وقایع نگاری جامعی از رخداد های متوالی یک قرن خاص، احتمالاً بدون دسترسی به اسناد کار مشکلی خواهد بود. به کاربردن منطق خالص ممکن است کسی را به این فکر بی اندازد که اتومبیل از اسکیت بورد اشتقاق یافته، هرچند که در عمل، این ها فرم های بزرگ و کوچک یک روش حمل و نقل در حال اشتقاق و توسعه نیستند، اما ایده هایی کاملاً بدون وابستگی هستند.^{۲۲}

اندک تردیدهایی وجود دارد که فرگشت از طریق انتخاب طبیعی اصلی باشد که به خوبی پی ریزی شده باشد، اصلی که با بهبود های محیطی و موقعیتی به نسل های متواتر گذر کرده است. اما آن طور که در ۱۸۷۱ توسط منتقد داروین، سنت جورج میوارت ذکر شد، "انتخاب طبیعی، بین همزیستی ساختارهای مشابه و نزدیک نژاد های متفاوت هماهنگی ایجاد نمی کند".^{۲۳} دریافته ایم که برخی تفاوت های به خصوص و معین، ناگهان ظاهر شده اند تا اینکه به تدریج شکل گرفته باشند. و بسیاری پدیده های قابل ملاحظه دیگری در فرم های ارگانیک وجود دارد که انتخاب طبیعی، هیچ نوری بر چیستی آن ها نمی تاباند.^{۲۴}

هیچ شکی وجود ندارد که این ایده ی داروینی مبنی بر جان به در بردن سازگارترین ها، بنیاد سرسختی دارد. این ایده چیزی بیش از یک تئوری را شکل می دهد، همان طور که در عالم گیاهان ، ماهیان، پرندگان، حشرات، خزندگان و پستانداران ثابت شده است. حتی هم

^{۲۱} . Daniken, Erich von, The Return of the Gods, Element Books, Shaftesbury, ۱۹۹۷, pp. ۱۰۳ and ۱۳۵.

^{۲۲} . Behe, M., Darwin's Black Box, p. ۴۳.

^{۲۳} . Ibid., p. ۳۰.

^{۲۴} . Mivart, St George, On the Genesis of the Species, Macmillan, London, ۱۸۷۱, p. ۲۱.

نمی‌توان این اصل را به چشم یک قانون مطلق نگاه کرد، چرا که اگر این‌طور بود، اکنون تنها "سازگارترین" موجود می‌بود و هیچ ساختار حیاتی از گروه کمتر سازگارها باقی نمانده بود. بنابراین این ایده‌ای است که تنها در اصطلاح عمومی کاربرد دارد، به همراه سازگار و سازگارتر، که به طور طبیعی در هر مرحله‌ی فرا گرد فرگشتی در کنار هم وجود دارند. البته نمایان خواهد شد که اصل نهایی بقای سازگارترین‌ها را می‌توان برای کرومگنون‌ها و نئاندرتال‌ها به کار برد. چرا که کرومگنون‌های فکور و سخن‌گو و مبتکر باقی مانده‌اند، در حالی که عقب‌تر از آن‌ها، نئاندرتال‌های اولیه، در نهایت محو شده‌اند.

تا همین اواخر (منظور تا زمان نوشتن این فصل در دهه ۹۰ است. م) استخراج دی‌ان‌ای از استخوان‌های ما قبل تاریخ ایده غیرممکنی بود زیرا دی‌ان‌ای از طریق کنش‌های آب و اکسیژن خراب و متلاشی می‌شد. در ۱۹۹۷ دکتر Paabo رهبر تیم مونیخ برای استخراج دی‌ان‌ای نئاندرتال نمونه بکری را در دره نئاندرتال در ۱۸۵۶ به دست آورد. استخراج دی‌ان‌ای امکان‌پذیر شد فقط به این دلیل که وقتی از زیر خاک بیرون آورده شده استخوان نسبت به قدمتش در وضعیت قابل توجه‌ای قرار داشته و چون توسط متصدیان موزه Bonn دو برابر جلا داده شده در نتیجه جلوی آلودگی‌های خارجی را گرفته. دکتر کریس استرینگر از موزه تاریخ طبیعی لندن توضیح می‌دهد که: "جلا دادن استخوان‌ها رویه‌ای است که امروزه وقت گیر به نظر می‌رسد اما در این مورد بهترین چیزی بوده که می‌توانسته اتفاق افتاده باشد".

بر خلاف بسیاری از مواد مصنوعی جلا دهنده امروزی، روغن جلائی قرن نوزدهم از صمغ تهیه می‌شده و صمغ ترش‌حی گیاهی بوده، یک ماده طبیعی درست شبیه دیگر مواد آلی، صمغ‌ها می‌توانند خود تبدیل به فسیل شوند و به شکل کهربا و kauri^{۲۵} (سخت‌ترین صمغ شناخته شده) و این کاملاً محتمل است که به عنوان روغن جلا در قرن نوزدهم برای جلا دادن استخوان‌ها استفاده شده باشد.

کسی چه می‌داند، شاید در آینده لاشه دایناسوری که در صمغ گرفتار و فسیل شده باشد بدست آید و اگر چنین شود فصل نوینی از یادگیری شروع خواهد شد. در ضمن می‌توانیم با نوح هم ذات‌پنداری کنیم که به خاطر بغرنج شدن اوضاع طبیعت ممکن بوده درگیر دایناسورهای درون کشتی‌اش شده باشد!

تاریخ و اساطیر^{۲۶}

تفاوت بنیادین بین تاریخ فرگشتی انسان هوشمند در برابر تاریخ فرگشتی دیگر اشکال حیات این است که گونه‌های پیشین حال به شکل منحصر به فردی شناخته شده، در محدوده زمانی تقریباً ناشناخته‌ای بیش از ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد ظاهر شده‌اند با رگه نیایی کاملاً غیر قابل شناسایی با ساختار دی‌ان‌ای که تجزیه و تحلیل‌های علمی نوین را به چالش می‌کشد. بنابراین اگر داروین‌یست‌های افراطی در این رابطه به نتیجه گیریه‌های اشتباه رسیده باشند پس در مورد کتاب مقدس چه باید گفت؟ عهد عتیق به ما چه می‌گوید؟

پیدایش خبر می‌دهد که خدای اسرائیل، انسان را به صورت خود ساخته اما از بیش از ۱۰۰۰ سال پیش از اینکه کتاب پیدایش تألیف شود ما در انوما الیش^{۲۷} مطلع می‌شویم که مردوک خدای بابلیان گفته "من lullu را خلق خواهم کرد و نامش انسان خواهد بود". حتی قرن‌ها پیش از داستان مردوک، نسخه‌های دیگری از خلقت انسان از سومرباستان بدست آمده و خوشبختانه برخی از این متون تا به امروز حفظ شده‌اند.

^{۲۵}. kauri: کاج بندی است در زلاند نو که در اینجا اشاره دارد به صمغ این کاج. م

^{۲۶}. در اینجا با توجه به متن دو معنا از اسطوره مراد است. یکی اسطوره به معنای آنچه پیشینیان تخیل کرده‌اند و شاخ وبال داده‌اند و یکی به این معنا که پیشینیان به واقع آنچه را که رخ داده نوشته‌اند و چون آیندگان رخ داده‌ها را محیرالعقول پنداشته‌اند اسطوره نامش نهادند. گاردنر نیز چون سچین در اینجا بر این نظر است که پیشینیان گزارشگر وقایعی هستند که به واقع اتفاق افتاده‌اند نه اینکه آن را تخیل نموده باشند و شاید شاخ وبالی به واقع‌ای داده شده باشد اما هسته مرکزی همان است که نوشته شده. م

^{۲۷}. انوما الیش نام حماسه آفرینش در اسطوره‌های بابلی است. نوشته‌های این حماسه در آغاز به صورت تکه تکه از سوی باستانشناسان در ویرانه‌های

کتابخانه آشوربانیپال در نینوا کشف شد. اسطوره انوما الیش به زبان اکدی و بر روی چندین کتیبه گلی حکاکی شده بود. م

با توجه به این ما می‌توانیم ببینیم که چگونه متون بابلی و عبری به اشکال تجدید نظر شده فراهم آمده اند و درک اینکه چگونه پیام تاریخی اصلی خراب شده و متعاقباً با توجه به آرمان‌های مذاهب بعدی به غلط تفسیر شده دشوار نیست. با این وجود عناصر متشکله چسبیده به پیام اولیه باقی مانده که بر این حقیقت استوار است که بشر امروزی چون یک هیبرید (دو رگه) توسط خدایان (الوهیم) خلق شده.

تقریباً در هر مرحله از تعلیم و تربیت ما، آگاهی که به سمع و نظر ما می‌رسد توسط آموزه‌های مذهبی اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم کنترل و سانسور می‌شود. این کنترل و دست‌کاری از سطح دولتی و به شکل بخش نامه‌ای در بسیاری از مدارس دولتی بریتانیا اجرا می‌شود بسیاری از آن‌ها چون به عنوان مؤسسات مسیحی تاسیس شده‌اند، مدارس انتصابی به شمار می‌آیند.^{۲۸} این نه فقط برای خانواده‌های فرزندان که غیر مسیحی هستند ناعادلانه است بلکه به همان اندازه برای بچه‌های مسیحی که دوستان غیر مسیحی خود را در سطح معنوی پایین‌تری می‌بینند غیر منصفانه می‌نماید.

اسقف‌های اعظم انگلیکان^{۲۹} بر مناصب مهم دانشگاه‌هایی تکیه زده‌اند که لزوماً نهادهایی کلیسایی محسوب نمی‌شوند. رسانه‌های ملی بریتانیا را می‌توان به صف هواخواهان ندای مسیحی اضافه نمود. با رادیو و تلویزیون که هر دو راه و روشهای فرقه‌ای (کوتاه بینانه) شان را دنبال می‌کنند. مجلسین بریتانیا نه فقط یک نهاد مسیحی ویژه آنگلوکان است بلکه پادشاه و رئیس دولت نیز در رأس کلیسای آنگلوکان قرار دارند. همچنین آن‌ها در برابر سیستم‌های تعلیم و تربیت و اطلاعاتی دیگر کشورها آرمان‌های مذهبی مشابه خودشان را ترویج می‌کنند. در هر وهله نابردباری گستاخانه علیه دیگران وجود دارد و این شکل از نابردباری به یکسان در دیگر رشته‌های غیر مذهبی چون پزشکی، علوم و تاریخ و به طور کلی دنیای آکادمیک قابل مشاهده است. این رشته‌ها تا حدودی چون آنچه که در عرصه دین می‌گذرد جزمی نیستند و در آن‌ها نشانه‌هایی از انعطاف نسبت به کشفیات جدید و شروع دوباره وجود دارد. با این حال ما هنوز شیوه‌های توصیفی چون "طب جایگزین"^{۳۰} را حفظ کرده ایم. چرا "جایگزین"؟

^{۲۸} England's schools were wholly operated by the Anglican Church until State schools were introduced in the ۱۸۷۰s.

^{۲۹} انگلیکانیسم شاخه‌ای از مسیحیت با مرجعیت کلیسای انگلیس است. انگلیکانیسم خود فرقه‌ای مجزا و مستقل در مسیحیت است و جزء هیچ‌یک از فرقه‌های دیگر مسیحیت نظیر کاتولیک، پروتستان، و ارتودکس نیست. تعداد پیروان کلیساهای انگلیکن بیش از هفتاد میلیون نفر برآورد شده‌است. انگلیکان‌ها در بسیاری از نقاط دنیا با کلیساهای لیبرال پروتستان ترکیب شده‌اند و با توجه به شباهت‌های بسیار زیاد از نظر سلاقی سیاسی، انتخاباتی، ترکیب شغلی و تحصیلی با پروتستان‌های لیبرال در مطالعات جامعه‌شناسی صرف به عنوان بخشی از پروتستان‌های لیبرال طبقه‌بندی می‌شوند. با این وجود این مذهب از نظر تاریخی، سازمانی و آئینی کاملاً از پروتستان‌های لیبرال مجزا است.

^{۳۰} منظور از **پزشکی جایگزین** کلیه روشهای درمانی است که در حیطه پزشکی رسمی (مدرن) قرار نگرفته و یا اثر بخشی آن‌ها اثبات نشده است. انسان در درازای تاریخ شیوه‌های گوناگونی برای درمان و بهداشت بکار برده‌است از پزشکی سنتی تا هومیوپاتی، گیاه درمانی، سنگ درمانی، آب درمانی، فرادمانی، انرژی درمانی، پزشکی کهن ایرانی (اوستا، ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی)، مصری و چینی و پزشکی سلولی. همه روش‌های پزشکی جایگزین یا مکمل در فرآیند درمان دارای بخشی غیر قابل تعریف و یا حلقه‌ای گم‌شده می‌باشند که از دیدگاه علم قابل بررسی نیست. این مسئله که در این نوع پزشکی از بیمار چه خواسته می‌شود، مشخص است و تاثیر آن بر بیمار نیز قابل ثبت و ضبط دقیق علمی و قابل تکرار و تجربه است، اما بهبود از نگاه علمی قابل توجیه نیست. توجه به عملکردهای روحانی اندامهای بدن یکی از تفاوت‌های طب شرقی و غربی است. در دیدگاه طب کل نگر هر یک از اندامهای بدن دارای دو بعد هستند یکی بعد فیزیکی که پزشکی رایج آنرا می‌شناسد و یکی بعد روانی و روحانی که طب کل نگر به آن توجه ویژه دارد. به عنوان مثال در طب رایج معده محل هضم غذاست ولی در طب کل نگر هم محل هضم غذاست و هم هضم وقایع و رویدادهای زندگی مبه عنوان مثال اگر یک خبر ناخوشایند یا یک استرس شدید به شخص وارد شود که به هیچ عنوان حاضر به قبول و هضم آن نباشد باعث اختلال در کار معده و بیماری زخم معده میشود. توجه به عملکردهای روحانی اندامهای بدن مهم ترین تفاوت دیدگاههای طب کل نگر و پزشکی رایج است. به همین دلیل ممکن است همین فرد با مصرف یک داروی اتی اسید به صورت علامتی و موقت خوب شود ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره همان مشکل به صورت شدیدتر عود میکند ولی در طب کل نگر به علل روحانی و احساسی در کنار عوامل فیزیکی مولد بیماری توجه میشود. و به جای اینکه خود را محدود به یافتن علت بیماری فقط در سطح جسم فیزیکی کنید به عوامل ذهنی، احساسی و روحی بیماری نیز توجه میشود.

انواع روش طب مکمل چیست؟

طب کل نگر فقط یک رشته یا روش نیست. به مجموعه روشهایی که بیمار را شفا می‌دهد و غیر از روشهای رایج امروز است و بدون استفاده از داروهای شیمیایی با عوارض متعدد، طب مکمل گفته میشود.

جایگزین برای اینکه مطابقتی با استانداردهای صنعتی که برای حمایت از شرکت‌های دارویی ثروتمند طراحی شده ندارد. این مثل این می‌ماند که شما به پاها به عنوان "حمل و نقل جایگزین" ارجاع دهید. اگرچه در عالم آکادمیک ما با گزینه عدم تصدیق برای چنین چیزهایی که "تاریخچه جایگزین" معرفی می‌شوند روبرو می‌شویم. حتی آن درجه از دانش، برای متخصصینی که منحنی یادگیری آن‌ها در امتحان تعیین صلاحیتشان پایان یافته نیز بسیار سنگین است.

در این جهان تجاهل کردن‌ها فقط تاریخ و افسانه وجود دارد. تاریخ آن چیزی است که نهادهای حکومتی خط سیرش را تعیین می‌کنند و همه چیزهای دیگر افسانه است. تاریخ تایید شده حکمرانان در بریتانیا و اروپا و عالم مسیحیت به طور کلی چه چیزی است؟ درست مثل خیلی چیزهای دیگر تاریخی است که در مقیاس وسیع توسط آموزه‌های کلیسا رایج شده. اگر مسیحیان قرون وسطی برای جنگ با مسلمانان در سرزمین مقدس رفته‌اند پس مسیحیان به وضوح خدا را طرف خودشان داشته‌اند. چنین اظهاراتی آموزه تایید شده تاریخ در غرب است. اما در اصل مسلمانان همان خدا را پرستش نمی‌کنند؟

طبق نظر بنیادهای مسیحی، دیدگاه آن‌ها (مسلمانان) چیزی جز افسانه نیست، چنین نگرش متکبران‌های ماهیت اعتقادی نظام تعلیم و تربیت در غرب را می‌سازد.

از آنجایی که ما در درجه اول در این مرحله به تاریخ باستان اهمیت می‌دهیم بگذارید به تذکریه و اساس نامه صندوق اکتشاف مصر که برای اولین بار در ۱۸۹۱ در لندن برای تسهیل و تسریع حفاری‌ها در مصر تاسیس شده نگاه می‌کنیم. در این سند به صراحت اعلام شده است که منظور از تاسیس صندوق، تسهیل اکتشاف و حفاری‌ها با هدف شفافیت و شرح روایت کتاب مقدس است.^{۳۱}

به عبارت دیگر اگر چیزی که بتوان آن را حمایت از روایت عهد عتیق و جدید تلقی نمود پیدا شود، برای افکار عمومی منتشر شده و به عنوان "تاریخ" طبقه بندی خواهد شد و هر چیزی که خلاف این باشد و متن مقدس را حمایت ننماید "افسانه" تلقی خواهد شد. وقتی فسیل‌های کشف شده داستان شش روز خلقت^{۳۲} را در عصر ویکتوریا زیر سوال بردند. فیلیپ گوس جانورشناس در واقع تا آنجا پیش رفت که بگوید خدا عمداً فسیل‌ها را داخل سنگ‌ها و صخره‌ها جاسازی کرده تا ایمان مسیحی را امتحان کند!^{۳۳}

اگر چه بسیاری از اکتشافات نوین توسط باستان شناسان بریتانیایی در قرن نوزدهم صورت گرفته، واقعیت این است که دوران ویکتوریا یکی از ضعیف‌ترین دوران تعلیم و تربیت در بریتانیا بوده. بخش‌های بزرگی از جمعیت کارگری نه می‌توانستند بخوانند و نه بنویسند. بنابراین آن‌ها کسانی را که فاضل‌تر بودند تحسین و تکریم نموده و اعتماد می‌نمودند. در مناطق رعیت نشین، اغلب، روحانیون کلیسا تنها با سوادهای آن نواحی به حساب می‌آمدند و (آنچنان که طی قرن‌ها رایج بوده) آن‌ها بودند که سوابق محلی را حفظ کرده و به مردم در همه شیوه‌های زندگی‌شان مشاوره می‌دادند.

در چنین محیط اجتماعی بیمارگونه مدت‌های مدیدی بود که کلیسا بر مردم مسلط بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و روحانیون عجیب بر توده‌ها مسلط بود و قدرت نمایی می‌کرد. طی قرن بیستم همه چیز تغییر کرد و از طریق تعلیم و تربیت اجباری، مردم با سواد و پرسش‌گر شده‌اند. حال آن‌ها می‌توانند مطالعه کنند و نظرات و اعتقادات خودشان را داشته باشند. با این حال در جزمیت قرون وسطایی روحانیون مصمم تغییری حاصل نشده. کسانی که در برابر نشاطی که در تعلیم و تربیت عصر روشنگری وجود دارد تحلیل رفتن گرد هم آیی‌های خود را شاهد هستند و به آن دل خوش نموده‌اند.

طب مکمل مشتمل است بر رشته‌های مثل گیاه درمانی، طب سوزنی، طب چینی، طب سنتی ایران، رایحه درمانی، دعا درمانی، ری‌کی، موسیقی درمانی، طبیعت درمانی، یومی‌هو تراپی، ماساژدرمانی یا رفلکسوتراپی که بر روی کف دست یا پا انجام میشود. همچنین مگنت تراپی یا مغناطیس درمانی که بر روی موضوع درد استفاده میشود. کریستال درمانی که از کریستالهای سنگ‌های مختلف برای درمان استفاده میشود. رنگ درمانی که از رنگهای مختلف جهت درمان استفاده میشود.

^{۳۱} Rohl, D., /t Test oj' Time, p. ۱۱۳.

^{۳۲} این داستان شش روز خلقت لقمه گلوگیری است که هم گلوئی روحانیون مسلمان را گرفته است و هم روشنفکران دینی شان جرات پرداختن به چنین امور سهمگینی را ندارند و همینطور است قصه آدم و حوا و طوفان نوح و ... م

^{۳۳} Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۴۵.

همه پژوهندگان تاریخ والهیات به خوبی می‌دانند که کتاب پیدایش عهد عتیق از اسناد قدیمی تر بین‌النهرینی استخراج شده . پس چرا بسیاری از این محققان تحسین کلیسا از پیدایش را که آن را حقیقت مطلق می‌پندارد مورد حمایت قرار می‌دهند و در عین حال اسناد اصلی را چون افسانه و اسطوره می‌پندارند ؟ چون در تجزیه و تحلیل نهایی ، با وجود شکست این جماعت ، عقیده کلیسا چون که ذاتاً با حاکمانی که کنترل مؤسسات علمی را در اختیار دارند دستش در یک کاسه است همیشه برگ برنده را در سطح رسمی در اختیار دارد .

واقعیت این است که نوشته‌های اصلی بین‌النهرینی به عنوان تاریخ ثبت شده‌اند . تاریخی که بعدها برای اینکه شالوده آئین‌های اولیه مذاهب بیگانه یهودیت و سپس مسیحیت را فراهم آورد بازنویسی شده . جزمیت تحریف شده مذاهب سپس به عنوان " تاریخ " محرز شده و چون جزمیت ساختگی (مصوبه تاریخی نوین) تفاوت زیادی نسبت به نوشته‌های اصلی داشت ، به اسناد دست اول بر چسب " اسطوره / افسانه " زده شد .

آنچنان که می‌دانیم ، سومریان باستان نژاد بسیار پیشرفته‌ای بوده‌اند ، آن‌ها مدرسه ، بیمارستان ، وکیل ، حسابدار و دکتر و ستاره شناس و مورخ داشتند . آنچنان که می‌توان از سوابق کتابت شده فهمید ، آموزش دادن این پیشه‌ها کاری وقت گیر و پر هزینه بود ، مدارس سخت گیر و در همه چیز دقیق بودند .

این کاملاً غیرقابل درک است که کاتبان و منشیان و مورخانی که برای بدست آوردن مدرک تصدیقشان ، از فراز و نشیب یک سیستم آکادمیک گذر کرده‌اند، پس از خروج از محیط آکادمیک، به دنبال نوشتن اسطوره (افسانه) فرستاده شوند. چنین فرضی خنده دار است. وظیفه آن‌ها ثبت وقایع گذشته و حال بود آنچنان که برایشان قابل درک بوده ، و اکنون ما نتایج زحماتشان را در اختیار داریم ؛ هزاران لوح میخی که به شکل با سلیقه‌ای نوشته شده‌اند . اما همه این اسناد را دانشگاه‌های امروزی به عنوان افسانه‌های مردم بدوی طبقه بندی کرده‌اند . چرا ؟

زیرا آن‌ها با مفاهیم پذیرفته شده جامعه کلیسایی که گزارشها را بازنویسی کرده و افسانه خود ساخته و باور نموده‌اش را تاریخ نامیده مطابقت ندارند . پس آدم در این سناریو چه خصوصیتی دارد ؟ پاسخ این است که دست کم هنوز خصوصیتی ندارد . آن چه که با توجه به قدیمی‌ترین سوابق در دسترس کشف کرده‌ایم این است که انسان مدرن توسط الوهیم / نفیلیم خلق شده . که به طریقی با زن زمینی نژاد Eljo جفت گیری نموده . به نظر می‌رسد که این زنان Eljo از یک گونه بسیار پیشرفته‌تر از نئاندرتالهای هم عصر خود تناسل یافته‌اند ؛ نتیجه قطعی آن نیایی دورگه (Naphidem (hybrid) بوده . به احتمال زیاد انسان‌هایی که تحت عنوان کرومگنون شناخته شده‌اند .

از حدود ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در پایان عصر یخ بندان ، تغییر بسیار مشخص دیگری در هلال بارور رخ داده ، از شمال آفریقا ، سراسر سوریه و کنعان تا به بین‌النهرین . این امر سرزمین‌های کتاب مقدسی را در عصر میانه به ارمغان آورده ، عصر زراعتی که به شکل قابل توجه ای از سایر نقاط جهان جلوتر بوده . اما سپس در حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد ، عصر به واقع چشمگیر تمدن ظهور نموده که به شکل ویژه‌ای بر قلمرو بین‌النهرین جنوبی سومر متمرکز شده .

اگر چه قلمروهایی غیر از هلال بارور بعلاوه بخش‌هایی از چین و هندوستان و مناطق دور شمالی چون ترانسیلوانیا^{۳۴} در عصر تمدن کشاورزی و رام شدگی (یکجا نشینی) قرار داشته‌اند ، به جرات می‌توان گفت که قلمرو متمدن سومر از منظر ساختار شهری و شهروندی وضعیت بسیار متفاوتی داشته . کتیبه‌ای از نیپور باستانی این نکته را مشخص می‌کند که نخستین همه امپراتوری‌ها توسط کاهنان اعظم شهر یورک بنیان نهاده شده . امپراتوری که از " دریای پایین تا دریای بالا " امتداد داشته (از خلیج فارس تا دریای مدیترانه) .^{۳۵}

^{۳۴} . ترانسیلوانیا (به رومانیایی: Ardeal) یا (به رومانیایی: Transilvania) ; (به مجاری: Erdély) ; (به آلمانی: Siebenbürgen) یک بخش تاریخی در رومانی است و در جنوب و شرق کوهستان کارپتیان به وجود آمده‌است. م

^{۳۵} . Wells, H. G., The Outline of History, p. ۱۶۴

در اینجا نخستین کاهنان و نخستین پادشاهان بوده‌اند. در محیط پس از طوفانی که (درست شبیه وقایع مقدم بر ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد) مردم این قلمرو را بار دیگر محو نموده، کسانی که در قلمروهای ناشناخته‌ای از پیشرفت، هزاران سال پیش از هر فرگشت طبیعی می‌زیسته‌اند.

این طلوع راستین ساختار اجتماعی جامعه مدرن بود. این عصر آگاهی و روشنگری بود. این عصر آدم بود.

ضمیمه

روشنگری چیست؟

نوشته ایمانوئل کانت / ترجمه: یدالله موقن

روشنگری خروج انسان از صغارتی است که خود بر خویش تحمیل کرده است. صغارت، ناتوانی در به‌کار بردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است. این صغارت خود تحمیلی است اگر علت آن نه در سفیه بودن بلکه در فقدان عزم و شهامت در به‌کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگری باشد. شعار روشنگری این است Sapere Aude: "در به‌کارگیری فهم خود شهامت داشته باش" تنبلی و بزدلی دلایلی هستند بر اینکه چرا بخش بزرگی از انسان‌ها، زمانی طولانی پس از آنکه طبیعت، آنان را به بلوغ جسمی رسانده و از یوغ قیمومت دیگران آزاد کرده است همچنان با خرسندی در همه عمر صغیر می‌مانند و نیز به همین دلایل است که چرا برای دیگران چنان آسان است که خود را قیم آنان کنند.

چه راحت است صغیر بودن! [آدم صغیر پیش خود چنین استدلال می‌کند که] اگر کتابی داشته باشم [منظور کتاب مقدس است] که به جای فهم عم عمل کند، اگر کشیشی داشته باشم که به جای وجدانم عمل کند و اگر پزشکی داشته باشم که به من بگوید چه چیزهایی بخورم و چه چیزهایی نخورم و... در این صورت نیازی ندارم که به خود زحمت دهم. اصلاً احتیاجی ندارم که ببیندیشم؛ تا وقتی پول دارم دیگران جور مرا می‌کشند. قیم‌هایی که از سر خیرخواهی، سرپرستی انسان‌های صغیر را برعهده گرفته‌اند زود در می‌یابند که بخش اعظم نوع بشر (شامل تمامی جنس لطیف) برداشتن گام به سوی بلوغ ذهنی را نه تنها دشوار بلکه بسیار خطرناک می‌دانند.

قیم‌ها پس از آنکه گاوهای خود را رام کردند و مطمئن شدند که این زبان‌بسته‌های مطیع و سر به راه بدون یوغی که بر گردن دارند گامی بر نخواهند داشت، آنان را برحذر می‌دارند که مبادا این یوغ را از گردن خود بیفکنند و آزادانه گام بردارند، چون در آن صورت، خطر آنان را تهدید خواهد کرد. اما این خطر واقعاً چندان بزرگ نیست؛ زیرا پس از آنکه آنان چندبار بر زمین خوردند قطعاً سرانجام راه رفتن را فرا می‌گیرند، اما یک‌بار زمین خوردن، انسان‌ها را چنان ترسو و وحشت‌زده می‌کند که دیگر نمی‌کوشند بر پای خود بایستند و بی‌کمک دیگران گام بردارند.

از این‌رو فرد دشوار است که از صغیربودن که فطرت او شده است خود را بیرون آورد. او از صغیربودن خویش خرسند است و در وضع کنونی‌اش از به‌کار بردن فهم خود واقعاً ناتوان است، زیرا تاکنون هیچ‌کس اجازه چنین کاری را به او نداده است. قوانین و اعتقادات جزمی که ابزارهای مکانیکی برای استفاده (یا بیشتر سوء استفاده) عقلانی از مواهب طبیعی بشرند، بندهایی هستند که صغیربودن فرد را دائمی می‌کنند. حتی اگر کسی بتواند این

بندها را بگسلد در آن صورت هنوز هم در پریدن از روی گودالی بسیار باریک مردد است، چراکه او به این نوع آزادی خو نگرفته است، در نتیجه فقط معدودی از انسان‌ها موفق شده‌اند ذهن خود را بپرورند و از صغارت بیرون آیند و راهی مطمئن در پیش گیرند.

اما احتمال اینکه عامه مردم خود را روشن‌اندیش کنند بسیار است؛ درحقیقت، اگر آزادی داده شود، روشنگری تقریباً گریزناپذیر می‌شود. چون حتی در میان کسانی که به‌عنوان نگهبانان توده‌های عوام برگزیده شده‌اند همیشه متفکرانی مستقل‌اندیش هستند که یوغ صغارت را از گردن خود دور می‌افکنند و روح درک عقلانی را درخصوص منزلت و حیثیت خویش و نیز در مورد وظیفه هر انسانی که دیگر صغیر نباشد و مستقل بیندیشد می‌گسترند. اما به ویژه این موضوع را باید در نظر داشت که توده‌ها را که برای نخستین بار قیّم‌ها زیر یوغ برده‌اند ممکن است آن قیّم‌هایی تحریک‌شان کنند که ابداً توانایی روشن‌شدن را ندارند و توده‌ها نیز همه قیّم‌ها را ناگزیر شد که زیر یوغ بمانند؛ زیرا ابداع خرافات چنان اثر زیان‌آوری دارد که ممکن است خرافات از ابداع‌کنندگان خود یا از اعقاب آنان انتقام بگیرد. از این رو توده‌ها را فقط به کندی می‌توان روشن کرد. شاید یک انقلاب به خودکامگی فردی یا به رژیم ستمگر یا چپ‌اولگر پایان دهد؛ اما انقلاب هرگز نمی‌تواند در شیوه‌های اندیشه، اصلاح واقعی به وجود آورد؛ بلکه بر عکس، خرافات جدیدی که جای خرافات پیشین را می‌گیرند، برای کنترل توده بی‌فکر، یوغ عبودیت تازه‌ای را به گردن او می‌افکنند.

برای روشنگری از آن نوعی که گفتم فقط نیاز به آزادی است، آن هم آن نوع آزادی‌ای که از همه انواع آزادی‌ها، کمترین خطر را دارد؛ یعنی آزادی در به‌کارگیری عمومی خرد خود در همه امور.

اما از همه‌سو این فریاد را می‌شنویم که: چون و چرا مکن! افسر به زبردست خود می‌گوید: چون و چرا مکن! مشق کن؛ مأمور مالیات می‌گوید: چون و چرا مکن! مالیات را بپرداز؛ کشیش می‌گوید: چون و چرا مکن! ایمان داشته باش. (اما در جهان، فرمانروایی هست که می‌گوید تا می‌توانی درباره هرچه دلت می‌خواهد چون و چرا کن، ولی فقط فرمانبردار باش). همه اینها به معنای محدودیت‌هایی هستند که همه‌جا بر آزادی تحمیل می‌شوند. اما کدام محدودیت سد و مانع روشنگری می‌شود و کدام محدودیت نه‌تنها در راه روشنگری سد و مانع ایجاد نمی‌کند بلکه موجب پیشرفت روشنگری نیز می‌شود؟

پاسخ من این است: به‌کارگیری عمومی از خرد خود باید همیشه آزاد باشد و فقط همین نوع به‌کارگیری خرد است که می‌تواند روشنگری را به میان مردم ببرد.

اما از سوی دیگر، دامنه به‌کارگیری خصوصی خرد را اغلب می‌توان خیلی محدود کرد بی‌آنکه مانع پیشرفت روشنگری شود. منظور من از اصطلاح به‌کارگیری عمومی خرد، به‌کارگیری‌ای است که یک پژوهشگر از خرد خود می‌کند تا با مردمان باسواد سخن گوید. و مقصود من از اصطلاح به‌کارگیری خصوصی خرد، آن نوع به‌کارگیری خرد است که یک شخص مثلاً در مقام کارمند اداره یا شاغل در یک موسسه در امور شغلی خود از خرد خویش می‌کند.

اکنون در بسیاری امور که در خدمت منافع اجتماعی انجام می‌گیرند وجود نوعی مکانیسم ضروری شده است که از طریق آن بعضی از اعضای اجتماع به شیوه‌ای کاملاً منفعلانه رفتار کنند، به طوری که حکومت بتواند از طریق این هم‌رأیی مصنوعی، آنان را به سوی مقاصد عمومی هدایت کند یا لاقلاً از نابودکردن این مقاصد بازشان دارد. مسلماً

در اینجا نباید چون و چرا کرد بلکه برعکس، باید فرمانبردار بود. اما تا آنجا که این فرد یا آن فرد، که بخشی از این ماشین اداری است، خود را عضوی از اجتماع، به منزله یک کل، می‌شناسد تا حتی خود را عضوی از جامعه جهانی می‌داند، پس می‌تواند در مقام یک پژوهشگر، به معنای اخص آن، از طریق نوشتن با عموم مردم سخن گوید و در این مقام مسلماً می‌تواند در امور چون و چرا کند بی‌آنکه با این کار به آن اموری زیان برساند که به‌عنوان عضوی منفعل در ماشین اداری مسوولش است. بنابراین فاجعه‌بار خواهد بود اگر افسری در حین انجام وظیفه در درست یا مفید بودن فرمان بالادستی خود چون و چرا کند. او باید از فرمان اطاعت کند اما عادلانه نخواهد بود اگر او را، در مقام یک پژوهشگر، از بازگو کردن خطاهایی که در ارتش وجود دارند باز داشت یا مانع از قرارگرفتن این خطاها در برابر عموم مردم برای داوری شد.

شهروند نمی‌تواند از پرداخت مالیات‌هایی که بر او بسته‌اند سر باز زند، در حقیقت، وقتی که او باید این مالیات‌ها را بپردازد انتقاد از اخذ آنها موضوع بی‌ربطی است و نپرداختن آنها می‌تواند جرم تلقی شود و او مجازات شود (زیرا نپرداختن مالیات‌ها می‌تواند به نافرمانی عمومی بینجامد). اما همین شخص در مقام یک پژوهشگر می‌تواند نظر خود را درباره ناروا یا حتی ناعادلانه بودن اخذ چنین مالیات‌هایی به گوش عموم مردم برساند و او با این کار به هیچ‌وجه برخلاف وظیفه مدنی خود عمل نکرده است. همین‌طور نیز کشیش مقید است که طبق اعتقادات همان کلیسایی که در استخدامش است به طلبه‌ها و مومنان حوزه کلیسای خود تعلیم دهد، زیرا براساس همین سرسپردگی، او را برای تعلیم دادن و وعظ کردن استخدام کرده‌اند. اما او در مقام یک پژوهشگر، آزادی کامل دارد و در حقیقت وظیفه دارد همه آن اندیشه‌هایی را که با نیت خیر دقیقاً بررسی کرده و نتایجی که درباره جنبه‌های غلط اعتقادات کلیسایش بدان‌ها رسیده است و نیز پیشنهادهای خود را برای بهترکردن امور دینی و کلیسایی به اطلاع مردم برساند. در این‌باره هیچ‌چیز نمی‌تواند بار سنگینی بر وجدانش بگذارد. زیرا آنچه را او به دلیل مقامش به‌عنوان خادم کلیسا وعظ می‌کند یا تعلیم می‌دهد چیزهایی هستند که او در گزینش آنها هیچ اختیاری ندارد؛ بلکه تحت راهنمایی دیگران و به نام دیگران، آنها را تعلیم می‌دهد یا وعظ می‌کند. مثلاً او در وعظ‌های خود خواهد گفت که: "کلیسای ما به این دلایل به این تعالیم یا آن تعالیم اعتقاد دارد و آنها را به کار می‌بندد." او بدین وسیله برای مومنان عضو کلیسایش همه کاربردهای عملی احکام را برمی‌شمارد که شاید خود او کاملاً به آنها اعتقاد نداشته باشد، با این وصف می‌تواند این کاربردهای عملی را بازگو کند؛ زیرا کاملاً غیرممکن نیست که در آنها حقیقتی نهفته باشد و چیزی مغایر با ذات دین در آنها پیدا نشود.

اما چنانچه او معتقد باشد که می‌تواند در آنها چیزهایی بیابد که مغایر با ذات دینند در آن صورت دیگر نمی‌تواند با وجدانی آسوده در مقام خویش باقی بماند بلکه باید از مقام خود کناره‌گیری کند. بنابراین واعظی که استخدام شده تا در جمع مومنان وعظ کند صرفاً خرد خود را به‌طور خصوصی به کار می‌گیرد، زیرا هر قدر هم که جمع مومنان زیاد باشد، باز هم در اینجا به‌کارگیری خرد جنبه خانگی [و خصوصی دارد نه عمومی]. از این لحاظ، او در مقام یک کشیش آزاد نیست و نمی‌تواند هم باشد؛ زیرا او طبق مقررات کس دیگری عمل می‌کند.

اما برعکس، همین کشیش به‌عنوان پژوهشگری که از طریق نوشته‌های خود با عموم سخن می‌گوید، که این عموم می‌تواند حتی مردم کل جهان نیز باشد، در به‌کارگیری خرد خود به‌طور عمومی از آزادی نامحدودی برخوردار است

تا بتواند توانایی‌های عقلانی خود را به کار برد و هر آنچه را در ذهن دارد بیان کند. زیرا حتی اگر قییم‌های دینی مردم، خود بخواهند که صغیر بمانند، بیهوده است و این خواست آنان فقط امور بیهوده را تداوم می‌بخشد.

اما آیا انجمنی از کشیشان یا مجمعی کلیسایی یا دسته کشیشان مقدس پرسبیتری (Presbytery) که در هلند چنین عنوانی دارند) می‌تواند با مقید کردن خود به تعالیمی تغییرناپذیر و از طریق سوگند خوردن، مشروعیت پیدا کند تا قیومت بر اعضای خود و از طریق آنان، قیومت بر همه مردم را برای همیشه تضمین کند؟ پاسخ من این است که این کار غیرممکن است. زیرا هدف چنین قراردادی که مسدود کردن همیشگی راه روشنگری بیشتر نژاد بشر است، مطلقاً پوچ و باطل است؛ حتی اگر این قرارداد را عالی‌ترین مقام کشور، شورای سلطنت و محکم‌ترین پیمان نامه‌های صلح تأیید و تصویب کرده باشند. چون هیچ عصری نمی‌تواند خود را در بند کند تا چه رسد به آنکه برای اعصار بعدی مقرر بدارد که باید در شرایطی گذاشته شوند که بر ایشان ناممکن شود که دامنه شناخت خود را وسیع‌تر کنند (به ویژه در جایی که موضوع مهمی مانند روشنگری در میان است)؛ یعنی رهایی بشر از خطاها یا به طور کلی افزایش روشن شدن او. در بند کردن اعصار بعدی جنایتی ضد بشریت است که سرنوشت اساسی او دقیقاً در چنین پیشرفتی قرار دارد؛ در نتیجه نسل‌های بعدی کاملاً حق دارند چنین توافقنامه‌هایی را نامعتبر و جنایتکارانه بشناسند و آنها را باطل اعلام کنند. معیار چیزی که مردم بتوانند بر سر آن، به منزله قانون، به توافق برسند در این پرسش است: آیا آنان می‌توانند چنین قانونی را بر خود تحمیل کنند؟ البته ممکن است که برای به جلو انداختن وضع بهتری از امور، نظم دینی موقتی را برای مدت‌زمانی کوتاه و معین در بعضی جماعت‌های کلیسایی برقرار کنند، ولی باید به همه شهروندان و به ویژه به روحانیان که مقام پژوهشگر را دارند، آزادی خرده‌گیری عمومی از نارسایی‌های نهادهای دینی موجود را از طریق نوشتن بدهند. این نظم دینی موقت می‌تواند تا وقتی ادامه پیدا کند که بصیرت درباره سرشت این امور همچنان آشکار و گسترده شده باشد که مردم (اگر نه متفقاً) لاقلاً با وفاق عمومی صدای خود را به گوش شه‌ریار برسانند که او این جماعت‌های دینی را تحت حمایت خود بگیرد که می‌خواهند طبق بصیرت جدیدی که به دست آورده‌اند نهادهای دینی جدیدی برپا دارند و خود را مجدداً سازمان دهند. ولی در مقابل نیز، جماعت‌های دینی جدید حق مداخله در امور آن گروه از جماعت‌های دینی را ندارند که می‌خواهند همچون پیش امور خود را اداره کنند. اما آنچه در این میان اکیدا ممنوع است این است که اجازه داده شود این جماعت‌های دینی جدید در یک سازمان دینی متشکل شوند که اساسنامه دایمی‌اش این باشد که هیچ‌کس حق ندارد به طور علنی و عمومی این اساسنامه را مورد چون و چرا قرار دهد؛ حتی اگر مدت این اجازه، از طول حیات یک شخص بیشتر نباشد. چون اگر چنین شود، در پیشرفت انسانیت به سوی اصلاح، دوره‌ای از زمان عاقل می‌شود و این، به زیان نسل‌های آینده است. بنابراین تشکل سازمانی دینی بر پایه چنین اساسنامه‌ای باید ممنوع باشد. شخصی ممکن است (برای مدت زمان کوتاهی) آنچه را باید بداند، یعنی روشنگری را، برای خود به عقب اندازد، اما اگر روشنگری را برای آیندگان و حتی برای خود به طور دائمی مردود بداند حقوق مقدس نوع بشر را نقض و پایمال کرده است. فرمان این نوعی را که مردم نمی‌توانند برای خود وضع کنند مسلماً شه‌ریار نیز نمی‌تواند آن را بر مردم تحمیل کند؛ زیرا مرجعیت قانونگذاری او بر پایه اراده جمعی مردم است و این اراده در شخص او تمرکز یافته است.

اگر شه‌ریار در این اراده، بهبودی حقیقی یا مورد نظر را در اوضاع اجتماعی ببیند که همگام با نظم مدنی است: پس می‌تواند اتباع خود را آزاد بگذارد تا آنچه را برای رستگاری خود ضروری می‌دانند انجام دهند، زیرا مداخله در امور وجدانی اتباع کار فرمانروا نیست. اما فرمانروا باید از مداخله زورگویانه هر فردی در امور وجدانی دیگر افراد ممانعت به عمل آورد، او باید تا آنجا که در توان دارد شرایطی را به وجود آورد که اتباع بتوانند آنچه را برای رستگاری خود بهترین می‌دانند دریابند و انجام دهند. اگر فرمانروایی در امور وجدانی اتباعش مداخله کند از فر و شکوهش کاسته می‌شود، زیرا در نوشته‌های اتباعش که نظرات خود را بیان می‌کنند او می‌تواند میزان محبوبیت حکومتش را بسنجد. اما اگر او در چنین اموری مداخله کند و نوشته‌های اتباعش را که می‌کشند اندیشه‌های دینی خود را بیان کنند تحت نظارت حکومت قرار دهد یا این کار را زیر نظر خود انجام دهد، در آن صورت او این سرزنش را به جان خریده است که: "امپراتور بالاتر از دستور زبان‌دانان نیست". اگر اکنون بپرسند که: "آیا ما در حال حاضر در عصری روشن‌اندیش زندگی می‌کنیم؟" پاسخ آن این است: "نه، اما در عصر روشنگری به سر می‌بریم". اما در اوضاع کنونی بسیار چیزها که وجودشان لازمند که انسان‌ها، به منزله یک کل، بتوانند یا حتی خود را در وضعیتی قرار دهند که به آسانی بتوانند بدون راهنمایی بیرونی و با اعتماد به نفس، فهم خود را در موضوع‌های دینی به کار برند، وجود ندارند. اما نشانه‌های روشنی در دستند که نشان می‌دهند راه برای انسان‌ها گشوده شده است که آزادانه در این جهت به پیش روند. موانع در راه روشنگری عمومی — یعنی در راه رهایی انسان‌ها از صغارت خود — تحمیلی، به تدریج از میان برداشته می‌شوند. از این لحاظ، این عصر، عصر روشنگری و قرن فردریک است.

شاهزاده‌ای که کسر شأن خود نمی‌داند بگوید وظیفه‌اش این نیست که در امور دینی اتباعش مداخله کند بلکه وظیفه‌اش این است که به آنان در امور دینیشان آزادی کامل بدهد — او حتی عنوان غرورآمیز تولرانت (مداراگر دینی) را نپذیرفته است — چون این شاهزاده، خودش روشن‌اندیش است و شایسته این است که نسل کنونی و نسل‌های آینده او را به عنوان شخصی بستایند که برای نخستین بار — لاقلاً تا آنجا که به حکومت او ارتباط می‌یابد — نوع بشر را از صغارت آزاد ساخته و همه را آزاد گذاشته است تا خرد خود را در همه امور وجدانی، آزادانه به کار گیرند. تحت فرمانروایی این شاهزاده، کشیشان مقدس در مقام خودشان، به عنوان پژوهشگر توانسته‌اند به دور از هر گونه تعصب و پیشداوری نسبت به وظایف رسمی کلیساییشان، آزادانه و علنی نظرات و نتایج تحقیقات خود را — حتی در مواردی که پژوهش‌هایشان با تعالیم پذیرفته شده در کلیسایشان گهگاه مغایرت‌هایی داشته‌اند — برای بررسی دقیق در برابر چشم جهانیان بگذارند. به کسانی که اشتغالشان محدودیتی در پژوهش‌هایشان ایجاد نمی‌کند حتی آزادی بیشتری داده می‌شود. این روح آزادی حتی به خارج از مرزها نیز گسترش یافته است، حتی در جاهایی که باید در برابر موانع بیرونی، که حکومت‌ها بر اثر درک نادرست‌شان از وظایف‌شان برپا داشته‌اند، مبارزه کند. به چنین حکومت‌هایی می‌توان فرمانروایی این شاهزاده را به عنوان گواهی درخشان نشان داد و به آنها تفهیم کرد که چگونه وجود آزادی به هیچ‌وجه سبب به هم خوردن نظم و هماهنگی عمومی نمی‌شود. اگر موانع بازدارنده عمدی برای نگاه داشتن انسان‌ها در وضع توحش به کار گرفته نشوند، آنان به تدریج از حالت توحش بیرون خواهند آمد. من کانون روشنگری را امور دینی دانسته‌ام؛ یعنی روشنگری را خروج انسان از صغارتی دانسته‌ام که خود بر خویش، بیش از همه در امور دینی، تحمیل کرده است، زیرا نخست اینکه فرمانروایان ما هیچ علاقه‌ای ندارند که در امور هنری و علوم، نقش قیم اتباعشان را بر عهده بگیرند.

دوم اینکه صغارت دینی هم زیان‌بارترین و هم ننگین‌ترین نوع صغارت است. اما شیوه تفکر آن شخصی که اکنون در رأس دولت قرار دارد مایل به روشنگری در مباحث دینی نیز هست. همچنان که خواهان آزادی در قلمروهای علم و هنر است و می‌خواهد این آزادی‌ها حتی از این قلمروها فراتر روند؛ زیرا دریافته که آزادی هیچ خطری برای قانونگذاری ندارد. بنابراین اجازه می‌دهد اتباعش خرد خود را به‌طور عمومی به کار برند و اندیشه‌های خود را درباره وضع قوانین بهتر در برابر جهانیان بگذارند؛ حتی اگر این کار مستلزم انتقاد صریح و بی‌پرده از قوانین جاری باشد، ما در برابر خود چنین نمونه درخشانی را داریم. از این لحاظ هیچ شهرداری سربلندتر از او نیست و از همین روست که به او افتخار می‌کنیم.

اما فقط فرمانروایی که خودش روشن‌اندیش است و از توهمات وحشتی ندارد- چون ارتشی بزرگ و منضبط زیر فرمان دارد که آرامش عمومی را تضمین می‌کند- می‌تواند سخنی بگوید که هیچ حکومت جمهوری جرأت گفتنش را ندارد: "درباره هر آنچه دلت می‌خواهد تا می‌توانی چون و چرا کن اما فرمانبردار باش". در اینجا نیز مانند دیگر جاها هنگامی که امور را از چشم‌اندازی وسیع می‌نگریم انگاره‌ای غریب و نامنتظره در امور بشری نمایان می‌شود؛ انگاره‌ای که در آن همه چیز تقریباً حالت پارادوکسی دارد.

<http://www.lostbooks.com>

رازهای گمشده صندوق مقدس

افشای متحیر کننده قدرت شگفت انگیز طلا



Lost Secrets of the Sacred Ark

AMAZING REVELATIONS OF THE PHENOMENAL POWER OF
GOLD

نوشتہ :

لارنس گاردنر

ترجمہ :

مہر

با دستیاری :

Myosote

رازهای گمشده صندوق مقدس^۱

افشای متحیر کننده قدرت شگفت انگیز طلا

تابوت عهد، صندوق یا جعبه‌ای چوبی با پوشش طلا که از مقدس‌ترین اشیاء دینی و عبادی نزد بنی‌اسرائیل بوده است. بنا بر آنچه در سفر خروج، از اسفار پنج‌گانه عهدعتیق آمده است، موسی فرمان ساختن «خیمه اجتماع» - که عبادتگاه قابل انتقال قوم بنی‌اسرائیل بود - و نیز تابوت عهد را از طریق وحی دریافت داشت و پس از آن به وسیله صنعتگرانی از میان این قوم - که خداوند آنها را تعیین کرده بود - تابوت را مطابق الگوی وحی شده ساخت (۲۵: ۱۰-۲۲، ۳۱: ۱-۷، ۳۷: ۱-۹). این صندوق جعبه‌ای چهارگوش از چوب افاقیا (عبری: شیطیم) بود که پوششی از طلای خالص بیرون و درون آن را می‌پوشاند، تزییناتی از طلا همچون تاجی دور تا دور لبه بالایی آن را در بر می‌گرفت و ۴ حلقه برای قرارگرفتن چوب دستهایی طلاپوش که برای حمل تابوت از آنها استفاده می‌شد، در ۴ گوشه پایین آن نصب شده بود. برفراز تابوت نیز درپوشی از طلای ناب قرار داشت که «جایگاه رحمت» (عبری: کپورت) نامیده می‌شد و در دو سوی آن پیکر دو «کروبی» طلائی، با بالهای گشاده که به سوی یکدیگر خم شده بودند و این صفحه طلائی را می‌پوشاندند، نصب شده بود (همان، ۲۵: ۱۰-۲۲).

موسی پس از ساخته‌شدن تابوت، بقایای شکسته الواحی را که ده فرمان خداوند در کوه سینا بر آنها حک شده بود، و نیز دو لوح جدیدی که ده فرمان دوباره بر آنها نوشته شده بود، همراه با کاسه زرینی از من (خوراک آسمانی که در صحرائ «تیه» بر آنها نازل شده بود)، و نیز عصای هارون را که به قدرت خداوند شکوفه داده بود، در تابوت نهاد و آن را در مقدس‌ترین بخش خیمه عبادت (قدس الاقداس) قرار داد و با پارچه‌ای آن را پوشاند (همان، ۱۶: ۳۳-۳۴، ۲۵: ۱۶، ۲۶: ۳۳-۳۵، ۴۰: ۲۰-۲۱؛ سفر تثنیه، ۱۰: ۳-۵؛ سفر اعداد، ۱۷: ۸-۱۰). از آنجا که ده فرمان حک شده بر الواح سنگی، بیان مکتوب میثاق خداوند با بنی‌اسرائیل شمرده می‌شد، تابوت محتوی آنها «تابوت عهد» نام گرفت و از آنجا که این الواح در واقع شاهدهی بر این میثاق به شمار می‌آمد، این تابوت همچنین «تابوت شهادت» خوانده شد (سفر خروج، ۲۵: ۱۶، ۴۰: ۲۱).

تابوت عهد از همان آغاز نماد حضور خداوند و سکینه (در زمان تصمیم گیریهای مهم فرشته‌ای به نام سکینه یا به عبری شکیته از آن خارج می‌شد و در هاله‌ای از دود فرامین الهی را به مردم ابلاغ می‌کرد



وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِمْ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آوَالُ مُوسَىٰ وَعَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٥٨﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانه حکومت او، این است که به سوی شما خواهد آمد. در آن، سکینه ای از پروردگار شما، و یادگارهای فاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که ملائکه، آن را حمل می‌کنند. در این

موضوع، نشانه‌ای برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید.» بقره - ۲۴۸

بود، حضوری که در ضمن آن موسی با خداوند سخن می‌گفت و کلام او را از ورای پوشش تابوت و از میان ابرجلال و شکوه خدا - که در میان دو کروبی نهاده بر تابوت ظاهر می‌شد - می‌شنید. این سکینه خداوند به بنی‌اسرائیل قوت و اطمینان می‌بخشید، آنان را هدایت می‌کرد

و ایشان را از حضور خداوند در میانشان، و نیز پشتیبانی و نگاهبانی او مطمئن می‌ساخت (همان، ۲۵: ۲۲، ۳۳: ۷-۱۱؛ سفر اعداد، ۱۰: ۳۳-۳۶، ۱۴: ۱۴). از همین روی بود که تابوت از مقدس‌ترین اشیاء دینی نزد بنی‌اسرائیل شمرده می‌شد و در مقدس‌ترین مکان خیمه اجتماع، و پس از آن در مقدس‌ترین و درونی‌ترین مکان معبد جای می‌گرفت و نه تنها کسی مجاز به لمس آن نبود (همان، ۴: ۱۵، ۱۹، ۲۰؛ دوم سموئیل، ۶: ۷-۶)، بلکه برای اجرای آیینهای مختلف درباره آن، و برای نقل و انتقال آن در هنگام ضرورت، قوانین و آداب شرعی دقیق و مفصلی وجود داشت (نک: سفر خروج، ۲۵: ۱۴-۱۵؛ سفر اعداد، ۳: ۳۱، ۴: ۵-۱۵؛ سفر لاویان، ۱۶: ۲، ۱۶-۱۷؛ یوشع، ۳: ۲-۶؛ ۶: ۶).

بنی‌اسرائیل از همان زمان موسی، در هنگام سرگردانی خود در بیابان، تابوت عهد را همه‌جا پیشاپیش قوم به حرکت درمی‌آورد و در تعیین مسیر و محل اقامت از آن بهره می‌برد (سفر خروج، ۳۳: ۷-۱۱؛ سفر اعداد، ۱۰: ۳۳). همچنین، در نبردهای مختلف در زمان حیات موسی و پس از آن نیز همواره تابوت عهد پیشاپیش سپاه در حرکت بود و به باور بنی‌اسرائیل، به سبب حضور خداوند در میانشان، پیروزی را نصیب آنان می‌ساخت (همان، ۱۰: ۳۳-۳۶؛ یوشع، ۶: ۱-۲۱). و نیز در گذشتن از آب از آن استفاده می‌کردند. با این همه، در نبرد با فلسطیان که به سبب بهره‌گیری از آهن و سلاحهای آهنی بسیار نیرومندتر از بنی‌اسرائیل بودند، این قوم شکست سختی را متحمل شد. در این نبرد شیلو، شهری که «بیت‌الله/یهوه» یا «معبد پروردگار» در آن قرار داشت (داوران، ۱۸: ۳۱؛ اول سموئیل، ۱: ۹، ۳: ۳) به دست فلسطیها به کلی ویران گشت، تابوت عهد به غنیمت گرفته شد و نخست به اشدود، و پس از آن به عقرون برده شد و به مدت ۷ ماه در آنجا ماند. اما فلسطیها که در این مدت به بلاها و دشواریهای گوناگون دچار شده بودند، حضور تابوت را منشأ این مشکلات دانستند (زیرا تابوت تشعشعات رادیو اکتیویته از خود منتشر میکرد. م) و با توافق یکدیگر، آن را به بنی‌اسرائیل باز پس دادند (اول سموئیل، بابهای ۴-۷). پس از این واقعه، تابوت عهد به مدت ۲۰ سال در خانه‌ای در قریه یعاریم ماند، تا آنکه داوود پس از فتح اورشلیم و بنای خیمه عبادت بر فراز کوه صهیون، آن را با مراسم باشکوهی به اورشلیم آورد و در خیمه جای داد (اول سموئیل، ۷: ۲؛ دوم سموئیل، ۶: ۱-۲۳). سلیمان نیز به نوبه خود، پس از پایان ساختمان معبد اول در اورشلیم، تابوت را به آنجا برد و آن را در قدس‌الاقداص معبد نهاد و تابوت عهد پس از آن در همان‌جا ماند (اول پادشاهان، ۸: ۱-۲۱).

در عهد عتیق درباره سرنوشت تابوت در دوره معبد دوم و پس از آن مطلبی یافت نمی‌شود، اما بر اساس برخی روایتهای یهودی، در دوره معبد دوم تابوت در محلی مخفی نگاهداری می‌شد. بنا بر برخی روایتهای دیگر، یوشیا آن را در غاری پنهان ساخت تا در هنگام ویرانی معبد در امان باشد (جودائیکا، III/465). در کتاب دوم مکابیان نیز آمده است که ارمیای نبی تابوت عهد و دیگر اشیاء مقدس معبد را پیش از ویرانی آن در غاری در کوه پنهان ساخت (۲: ۴-۸).

در قرآن آنجا که از برگزیده شدن طالوت به پادشاهی بنی‌اسرائیل، و هدایت آنان در نبرد با جالوت سخن به میان آمده است، از تابوت عهد به عنوان شاهدی بر پادشاهی طالوت از سوی خداوند — که یادگاری از آل موسی و هارون در آن قرار داشت — یاد شده است (نک: بقره/۲: ۲۴۸؛ نیز برای ریشه لغوی واژه قرآنی تابوت، نک: جفری، ۸۸-۸۹). مفسران مسلمان نیز در تفسیر این آیه، نخست به شرح چپستی تابوت پرداخته‌اند و در ادامه، روایتهای مختلف درباره اهمیت این صندوق نزد بنی‌اسرائیل، حضور خداوند، محتوای تابوت و چگونگی حمل آن را توسط ملائکه تا حضور طالوت نقل کرده‌اند. در غالب این روایتهای، بر تقدس تابوت عهد و نقش آن در پیروزی بنی‌اسرائیل بر دشمنان تأکید شده است (طبری، ۳۸۲/۲؛ فخرالدین، ۱۹۰/۵-۱۹۱) و در برخی از آنها موضوع به غنیمت گرفته شدن تابوت توسط سپاه دشمن، و سپس بازگردانیده شدن آن به بنی‌اسرائیل، با جزئیاتی بسیار شبیه به روایتهای یهودی آمده است (نک: طبری، ۳۸۳/۲-۳۸۴؛ فخرالدین، ۱۹۰/۵؛ زمخشری، ۱/ ۱۴۹). طبری در تفسیر خود همچنین به داستان انتقال تابوت به اورشلیم و شادی و هروله داوود در برابر آن و سپس سرزنش همسر او در این باره نیز اشاره کرده است که سوای درهم‌ریختگی و آمیختگی زمانی و مکانی وقایع، شباهت بسیاری به همین داستان — چنان که در کتاب دوم سموئیل آمده است — دارد (طبری، ۳۸۴/۲؛ نیز نک: دوم سموئیل، ۶: ۱-۲۳).

غالب مفسران به ماهیت سکینه خداوند که با تابوت همراه بوده است، نیز پرداخته‌اند و آن را به بادی ملایم، خوش و گذرا و دارای صورتی چون صورت انسان، یا بادی تندگذر که دارای دوسر، یا یک سر شبیه به سر گربه، دو بال و یک دم بوده است، تشبیه کرده‌اند و آورده‌اند هنگامی که از این سر گربه‌مانند فریادی برمی‌خاست، بنی‌اسرائیل به فتح خود مطمئن می‌شدند و در جنگ با دشمن به پیروزی می‌رسیدند (طبری، ۳۸۵/۲-۳۸۶؛ زمخشری، همانجا؛ طوسی، ۲۹۲/۲؛ فخرالدین، ۱۹۲/۵؛ سیوطی، ۵۶۲/۱). آنان همچنین بر اساس برخی روایتهای دیگر، سکینه پروردگار را وقار، طمأنینه، یا تشتی از بهشت که قلوب انبیا در آن شست و شو می‌یافت، یا روحی از جانب خداوند که در هنگام اختلاف به آن رجوع می‌کردند و از آن داوری می‌خواستند، دانسته‌اند (طبری، ۳۸۶/۲؛ طوسی، سیوطی، همانجا). نقل از <http://www.cgie.org.ir> با اندکی تغییر.

در سراسر قرن گذشته و بویژه از روزگار آلبرت انیشتین، دانشمندان در جستجوی جام مقدس فیزیک مدرن بوده اند آنها آن را تحت عنوان عبارت واحد فرضیه همه چیز دسته بندی اش می کنند. این منتج به برخی کشفیات شگفت انگیز شده و یک زبان کاملاً جدید ظهور نموده.

که شامل $quarks^2$ ، $superstrings^2$ و $superconductivity^4$ می شوند. همراه با آگاهی ما از سطوح تا به اینجا ناشناخته از موجودیت فراسوی فضا - زمان شناخته شده ما. در زمینه مکانیک کوانتوم⁵، دانشمندان بتازگی تاکید کرده اند که ماده می تواند در آن واحد دردو موقعیت قرار بگیرد.

². **نظریه ریسمان** شاخه‌ای از فیزیک نظری و بیشتر مربوط به حوزه فیزیک انرژی‌های بالاست. این نظریه در ابتدا برای توجیه کامل نیروی هسته‌ای قوی به وجود آمد ولی پس از مدتی با گسترش کرومودینامیک کوانتومی کنار گذاشته شد و در حدود سالهای ۱۹۸۰ دو باره برای اتحاد نیروی گرانشی و برطرف کردن ناهنجاری‌های تئوری ابر گرانش وارد صحنه شد. بنا بر آن ماده در بنیادین‌ترین صورت خود نه ذره بلکه ریسمان مانند است. یعنی تمام ذرات بنیادین (مثل الکترون، پوزیترون و فوتون) اگر با بزرگنمایی خیلی زیاد نگرینسته‌شوند ریسمان دیس هستند. ریسمان می‌تواند بسته (مثل حلقه) یا باز (مثل بند کفش) باشد. همانطور که حالت‌های مختلف نوسانی در سیمهای سازه‌های زهی مثل گیتار صداها(نتها)ی گوناگونی ایجاد می‌کند، حالت‌های مختلف نوسانی این ریسمانهای بنیادین نیز به صورت ذرات بنیادین گوناگون جلوه‌گر می‌شود. خاصیت مهم ابرریسمان که فیزیکدانان را به سمت خود کشاند این بود که این نظریه به طرز بسیار طبیعی گرانش (نسبیت عام) و مدل استاندارد (نظریه میدان کوانتوم) که سه نیروی دیگر موجود در طبیعت (یعنی نیروی الکترومغناطیس، نیروی ضعیف و نیروی هسته‌ای قوی) را توصیف می‌کند به هم مرتبط می‌سازد.

³. **کوارک** یک ذره بنیادی و جزء اساسی تشکیل دهنده ماده می‌باشد. کوارک‌ها با هم ترکیب می‌شوند تا ذرات مرکبی به نام هادرون را به وجود آورند، پروتون و نوترون از معروف‌ترین آنها هستند. آنها تنها ذرات بنیادی برای آزمایش همه چهار برهم کنش اساسی یا نیروهای اساسی در مدل استاندارد می‌باشند. به خاطر پدیده‌ای که به تحدید رنگ معروف است، کوارک‌ها هیچ گاه به صورت انفرادی یافت نمی‌شوند؛ آنها را فقط می‌توان درون هادرونها پیدا کرد. به همین دلیل بیشتر آنچه که ما درباره کوارک‌ها می‌دانیم از مشاهده خود هادرونها به دست آمده‌است. شش نوع مختلف از کوارک‌ها وجود دارد که به طعم شهرت دارند: بالا، پایین، افسون، شگفت، سر یا حقیقت و ته یا زیبایی. بالا و پایین دارای کمترین وزن در بین کوارک‌ها می‌باشند. کوارک‌های سنگین تر در طول یک فرآیند واپاشی به سرعت به کوارکهای بالا و پایین تبدیل می‌شوند: تبدیل شدن از حالت جرم بیشتر به حالت جرم کمتر. به همین علت کوارک‌های بالا و پایین عموماً پایدار می‌باشند و رایج‌ترین کوارک‌ها در عالم می‌باشند، در حالی که کوارک‌های دیگر فقط در تصادم‌های با انرژی زیاد تولید می‌شوند (مثل تابشهای کیهانی و شتاب دهنده‌های ذرات). کوارک‌ها خواص ذاتی گوناگونی دارند که شامل بار الکتریکی، بار رنگ، اسپین و جرم می‌باشد. برای هر یک از طعم‌های کوارک یک پادماده متناظر وجود دارد که به پادکوارک نیز شناخته می‌شوند و فقط در برخی خصوصیات دارای علامت مخالف می‌باشد. کوارک‌ها تنها ذرات شناخته شده می‌باشند که بار الکتریکی آنها کسری از بار پایه می‌باشد.

⁴. **آبررسانایی** پدیده‌ای است که در دماهای بسیار پایین برای برخی از مواد رخ می‌دهد. در حالت ابررسانایی مقاومت الکتریکی ماده صفر می‌شود و ماده خاصیت دیامغناطیس کامل پیدا می‌کند، یعنی میدان مغناطیسی را از درون خود طرد می‌کند. طرد میدان مغناطیسی تنها تفاوت اصلی ابررسانا با رسانای کامل است، زیرا در رسانای کامل انتظار می‌رود میدان مغناطیسی ثابت بماند، در حالی که در ابررسانا میدان مغناطیسی همواره صفر است.

مقاومت الکتریکی یک رسانای فلزی به تدریج با کاهش دما کم می‌شود. در رساناهای معمولی مثل مس و نقره، وجود ناخالصی و مشکلات دیگر این روند را کند می‌کند. به طوری که حتی در صفر مطلق هم نمونه‌های معمول مس همچنان مقاومت الکتریکی کمی دارند. در مقابل ابررساناها موادی هستند که اگر دمایشان از یک دمای بحرانی کمتر شود، ناگهان مقاومت الکتریکی خود را از دست می‌دهند. جریانی

اکنون مشخص شده است که در جریان درگیری کوانتومی، ذرات جدا از هم میلیون سال نوری، می توانند بدون تماس فیزیکی با هم مرتبط شوند. فضا - زمان را حال می توان عملی کرد. teleportation (حمل و نقل ماده از یک زمان به زمان دیگر) در حال پیوستن به حقیقت است. ذرات مقاوم به گرانش، پیشرو در حمل و نقل هوایی هستند و علم مجازی به آگاهی پربارتری از ساختهای چند بعدی رسیده است.

در هنگام مباحثه پیرامون صفات مشخصه طلای monatomic و طلای سفید /platinums در پیدایش پادشاهان جام، متذکر شدم که خیلی وقت پیش از پتانسیل این فلزات اصیل برای سلولهای سوختی سازگار با محیط زیست استفاده شده. پیشنهاد کردم که اینها سوختهای فسیلی جانشین برای حمل و نقل و اهداف کاربردی دیگر خواهند بود. در همین موقع من برکاربردهای آتی آنها در عرصه پزشکی انگشت گذاشتم. بخصوص در زمینه درمان سرطان. بسیار ویژه تر اینکه ما نگرشی داشته ایم بر رابطه جاذبه گریزنده این ماده عجیب پودری سفید رنگ و در مورد توانایی هایش در ابرسانایی و فضا - زمان مجازاً خم شده.

حقیقت به واقع حیرت انگیز در مورد پودر سفید معما گونه طلای فوق spin و فلزات گروه پلاتینیوم این است که در واقع کشف جدیدی نیستند. بین النهریان باستان به آن "shem-an-na" می نامیدند و مصریان آن را "mfkzt" توصیف می کردند در حالیکه اسکندریان بعنوان هدیه ای از بهشت تکریمش می کردند و بعدها شیمی دانانی چون Nicolas Flamel آن را سنگ فلاسفه نامیدند.

در همه مراحل تاریخی شان "پودر پرتوافکن مقدس" دارای قدرت شناوری، تغییر شکل و teleportation فوق العاده ای بود. گفته شده بود که برای تولید برلیان نورانی و پرتوهای مرگبار از آن استفاده می شده. در حالیکه در همین زمان تبدیل به کلیدی شده برای فعال سازی عمر طولانی فیزیکی. دردنیای امروز موسسه توسعه مطالعات در تگزاس جوهره "ماده عجیب" را تعریف نموده و ابرسانایی (یکی از ویژگیهای اصلی اش) ادعا شده توسط مرکز مطالعات پیشرفته در ایلینویز بعنوان "جالب توجه ترین خاصیت فیزیکی در جهان".

از الکتریسیته در یک حلقه ابرسانا می تواند برای مدت نامحدودی بدون وجود مولد جریان وجود داشته باشد. مانده پدیده فرومغناطیس و خطوط طیفی اتمها، ابرسانایی نیز پدیده ای کوانتومی است و نمی توان آن را با فیزیک کلاسیک به مانند یک رسانای مطلوب توصیف کرد. پدیده ابرسانایی برای طیف وسیعی از مواد مانند قلع و آلومینیوم وجود دارد. همچنین برخی آلیاژها و نیمه رساناها نیز ابرسانا هستند، ولی فلزاتی مثل طلا و نقره این پدیده را از خود نشان نمی دهند، همچنین پدیده ابرسانایی در فلزات فرومغناطیس هم روی نمی دهد. در سال ۱۹۸۶ ابرسانایی دمای بالا کشف شد. دمای بحرانی این ابرساناها بیش از ۹۰ کلوین است. نظریه های کنونی ابرسانایی نمی توانند ابرسانایی دمای بالا را، که به ابرسانایی نوع ۲ (Type II) معروف است، توضیح دهند. از نظر عملی ابرساناهای دمای بالا کاربردهای بسیار بیشتری دارند، زیرا در دماهایی ابرسانا می شوند که راحت تر قابل ایجاد هستند. پژوهش برای یافتن موادی که دمای بحرانی آنها باز هم بیشتر باشد، و همچنین برای یافتن نظریه ای برای توضیح ابرسانایی دمای بالا همچنان ادامه دارد.

^۵. مکانیک کوانتومی شاخه ای بنیادی از فیزیک نظری است که در مقیاس اتمی و زیراتمی به جای مکانیک کلاسیک و کلاسیک به کار می رود. مکانیک کوانتومی بنیادی تر از مکانیک نیوتنی و الکترومغناطیس کلاسیک است، زیرا در مقیاس های اتمی و زیراتمی که این نظریه ها با شکست مواجه می شوند، می تواند با دقت زیادی بسیاری از پدیده ها را توصیف کند. مکانیک کوانتومی به همراه نسبیت عام پایه های فیزیک جدید را تشکیل می دهند.

با این وجود از شواهد مستند دوران باستان مشخص است که ویژگیهای ابرهادی و مقاومت در برابر جاذبه در آن زمان شناخته شده بوده حتی اگر ارتباط با خدا و پدیده قدرت *electricus* در جهان دور از کاهنان پرنده قابل درک نباشد. در اسطوره شناسی یونان، جستجو برای راز این مفهوم در دل افسانه پشم طلایی قرار دارد.

در حالیکه در عبارات کتاب مقدس، این عبارت کاربرد استعاری صندوق عهد بود. صندوق طلایی که موسی از کوه سینا با خود آورد و بعدها در معبد اورشلیم مسکن گزید. صرف نظر از همه اینها، قدیمی ترین سابقه تاریخی پودر *mfkzt* شاید موثرترین همه آنهاست.

در متون اهرام مصر به نظر می رسد در پوششی خاص قرارداد شده در نوشته های مقدسی که هرم مقبره پادشاه *Unas* در *Saqqara* را زینت داده اند. در اینجا محلی توصیف شده که گفته می شود در آن شاه تا ابد با خدایان زنده خواهد بود و قلمرو *Mfkzt* نامیده شده. مکان اثری وابسته به بعدی در جهانی دیگر که قلمرو برکت نامیده می شود. با توجه به این فرایند مرموز در طلا، محفل کیمیاگری درباره اش شکل گرفته بود. از این رو پودر پرتو افکن *monatomic* (اگر چه از فلزات نجیب تولید می شده) بعنوان "سنگ" طبقه بندی می شود.

اجازه بدهید نوشته های شیمیدان قرن هفدهمی *Eirenaeus Philaethes* را بررسی کنیم. این فیلسوف انگلیسی مورد احترام *Robert Boyle*، *Isaac Newton*، *Elias Ashmole* و دیگر اعضاء انجمن سلطنتی در زمان خود بود. در ۱۶۶۷ رساله ای نوشت تحت عنوان "افشای اسرار". در این رساله او درباره طبیعت سنگ فلاسفه بحث نمود. فکر رایج این بود که فلزات پایه را به طلا تبدیل نمایند. *Philaethes* به ساخت سنگی اشاره می کرد که خود از طلا تولید کرده بود و این هنر فلاسفه در تکمیل این فرایند به حساب می آمد. او بیان می کند که: "سنگ ما چیزی نیست جز طلا در درجه بالایی خالصی و تعیین دقیق ... طلای ما نامرغوب نیست، غایت هدف طبیعت است".

در مقاله دیگری با عنوان "راهنمایی مختصری به لعل آسمانی"، *Philaethes* مشخصاً می گوید: "سنگ نامیده می شود به موجب خاصیت ثبات طبیعی اش. در برابر آتشی مثل هر سنگی مقاومت می کند. در بین گونه ها این طلایی است که بسیار خالص تر از خالص ترینشان است، پایدار و نسوختنی به سان یک سنگ است، اما ظاهرش چون پودر ممتاز است.

در زمانی زودتر از آن در قرن پانزدهم، شیمیدان فرانسوی، *Nicolas Flamel* در آخرین دست نویس خود در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۴۱۶ آورده که وقتی فلز عجیب کاملاً خشک و تجزیه شد، به خوبی به "پودر طلا" تبدیل شد چون سنگ فلاسفه.

بازمی گردیم به مصر باستان، منابع بسیاری می یابیم سوی *mfkzt* در اماکن مقدس متفاوت. یکی شان شرحی دارد سوی گنجینه فرعون *Tuthmosis III* تحت عنوان باز عمل آوری در حجاری در معبد *Karnak*. در بخش فلزات، اشیاء مخروطی شکلی به چشم می خوردند. آنها موجودیت ساخت طلا را تشریح می کنند که تا حدی توصیف عجیب و غریب "نان سفید" را با خود حمل می کند. *Karnak* جایی بود که حدود ۱۴۵۰ سال پیش از میلاد،

Tuthmosis III انجمن استادان صنعتکار متالوژیست را کشف کرد با ۳۹ عضو شورای عالی که " the Great White Brotherhood " نامیده می شدند . نامی که گفته شده بود مشتق شده از اشتغال شان با پودرسفید پرتو افکنی اسرارآمیز . مشخصه های این پودر دوباره در اسناد اسکندریان " کانال تکریم اسکندریان به سوی بهشت " نامیده شده . این تمثیل قدیمی سفر بزرگ اسکندر بود به بهشت . به قلمروی حکمرانی Ahura Mazda ، خدای روشنایی ایرانیان . این نقل قول سنگ سحر آمیز بهشت را به تفصیل شرح می دهد. سنگی که صفات مشخصه ی جادویی متعددی داشته و روایت بود بر سنگین تر بودن از عیار طلای خودش . اگر چه وقتی تبدیل به پودر می شد حتی یک پرهم میتوانست بر کفه ترازودر جهت مخالفش قرارگیرد ! .

ارتباط پودر با نور ، کشف دوباره ای بود توسط William Flinders باستانشناس در ۱۹۰۴ . کوههای صحرای سینا برای کشف منابع مصری دوباره جستجو شد . او سابقاً معبد ناشناخته مصری را بر قله کوه Serâbît (بهتر است آن را طبق گفتارهای کتاب مقدس درباره موسی و صندوق عهد ، کوه Horeb نام گذاری کنیم) کشف کرده بود . در آنجا در مجموع دالانها و زیارتگاهها ، کتیبه هایی که تعدادشان کم هم نبود در رابطه با mfkzt به هیروگلیفهای متنوع { برای توضیح مفهوم } نور ضمیمه شده بودند . همچنین ، در خطی با حجاریهای کارناک ، معرف قرصهای نان مخروطی بوده ، مشهود بر حکاکیهای دیوار Serâbît .

یکی از اینها تمثال Tuthmosis IV در محضر اله Hathor است . پیش رویش دو جایگاه ارائه پیشکش بود که با گل نیلوفر تزئین شده بود و پشت سرش مردی که شیئی مخروطی شکل را وضع می نماید بعنوان " نان سفید " .



در حکاکی دیگری ، صندوق دار به تصویر کشیده می شود ، Sobekhotep قرص نان مخروطی شکلی را به فرعون Amenhotep III پیشکش می کند . در این رابطه Sobekhotep کسی توصیف شده که سنگ عجیب و گرانبها را برای اعلیحضرت می آورد . آن را " چیز مهمی فراتراز رازهای خانه طلا " می نامند .

در تمام مواردی که پودر پرتو افکن mfkzt به طلا مبدل می شود ، نان ونور بعنوان " سنگ " ی طبقه بندی می شوند مرتبط با آتش . بطورقابل توجه ای ، این چیزها همه باهم در کتاب ایوب عهد عتیق آمده اند . بیان شده که : " آنچنان که برای زمین از آتشش در می آید که سنگهایش جایگاه یاقوت هستند و گرد طلا دارند " . متن دیگری از کتاب مقدس تحت عنوان کتاب خروج هم ترکیب اسرارآمیزی را مطرح می کند در شکلی حرکت می کند یک قدم نزدیکتر به " نان " ، دلالت ضمنی دارد با توصیف پودر سفید بعنوان نوعی غذا . که در داستان موسی و بنی اسرائیل در کوه Horeb در صحرای سینا پدیدار می شود .



موسی آشفته می شود وقتی که متوجه می شود برادرش هارون (در قرآن سامری صنعت کار . م) حلقه های طلایی بنی اسرائیل را جمع کرده و از آنها گوساله ای طلایی ساخته ، بتی برای پرستش . طبق روایات ، موسی گوساله طلایی را برداشته با آتش می سوزاندش و به پودر تبدیلش می کند . آن را با آب ترکیب کرده و بعنوان غذا به بنی اسرائیل می دهد . این داستان به مدتی طولانی متخصصان الهیات را گیج کرده بود . زیرا حرارت دادن یا سوزاندن طلا با آتش امکان پذیر نیست . البته پودر از آن تولید می شود، طلای ذوب شده نیز فرایند آن است . بعد درداستان ، علیرغم آن ، پودری پیدا شده که می توان آن را با کندر خشک کرد و کیکهای نان درست کرد . که ترجمه یونانی قدیمی کتاب مقدس آن را " نان پیشگاه " می نامد .

این همه ترکیب می شود با عامل آتش در کوهستان ، و این اهمیت صندوق عهد را توضیح می دهد . صندوق طلایی که تیرهای مرگبار صاعقه گون را منتشر می کرد از بین حلقه های کروبیانی که بر بالای در پوش آن قرار داشتند . در پاسداری از نان پیشگاه این دسته های صندوق نور / Ark-light به تطابق رجعت داده شده بودند بعنوان " پیشگاه " . (از قرار معلوم پیشگاه خدا) و یونانیان آن را 'electrikus' می نامیدند .

برمی گردیم به بابل باستان ، که در آن پودر سفید معما گون " an-na " نامیده می شد به معنی " آتش - سنگ " وقتی که کیکهای مخروطی شکل ساخته می شدند . shem-an-na بصورت سمبلیک مخروطی شکل یا سنگ

کوره ای نوک تیز نامیده می شد . مشابه این نام در کتاب مقدس آمده است ، بنی اسرائیل آن نان - پودر را " manna " می نامیدند . توسط Flavius Josephus در نخستین قرن روزگار باستانی یهودیان شرح داده شده که معنای " manna " خود یک سوال بوده ! . آن چه بود ؟ و کتاب خروج وجود چنین سوالی را تایید می کند با این بیان که : " آنان manna می نامیدندش زیرا نمی دانستند چه چیزی است " .

همه اینها در خطی قرار دارند با mfkzt ، اشاره شده در the Egyptian Book of the Dead (متنوباً به نام Papyrus of Ani) در قرن هجدهم ، طوماری از سلسله Thebes توسط موزه بریتانیا در ۱۸۸۸ پیدا شد که در حدود ۷۶ پا (بیش از ۲۳ متر) درازا داشت . در این اثر باستانی شعائر مذهبی نشان داده شده بود . که فرعون کسی است که در جستجوی روشنگری نهایی ، در هر مرحله ای که سفرش تکمیل می شود سوالی را تکرار می کند . این چیست ؟

در همان متون که تاریخشان بر می گردد به هزاره ی سوم پیش از میلاد،و به وضوح از نقش برجسته های Serabit در شبه جزیره ی سینا مشخص است که پادشاهان مصری از حدود ۲۳۸۰ پیش از میلاد در حال دره یختن پودر سفید رنگ طلا بوده اند.هرچند، تنها استادان متالوژیست مدارس جادوگری(استاد صنعتگر)رموز ساختنشرا می دانستند،و متعالی ترین کاهن اعظم ممفیس لقب صنعتگر کبیر را یدک می کشید.نهایت روشنگری(یا،آنچه یونانیان gnosis خوانده اندش)آرامانی از جویش ابدی بود.که در مقابل کالبد فیزیکی ، " کالبدی از نور " نیز برای فرد تعریف می شد که آن هم باید تغذیه می شد تا طبیعت یافته و رشد کند.جسم نورانی Ka خوانده می شود،اگرچه اساسا جزئی از مشخصه های نامرئی حیات است ،اما گفته شده بود که در زندگی پس از مرگ فعال می ماند.غذای Ka نور بود،که روشنفکری تولید کرد،و ماده ی تولیدی نور mfkzt با پودر طلا بود .وقتی چنین اطلاعاتی به ذهن داده می شوند و وقتی تمام جنبه های چنین اکتشافاتی به یاد آورده می شوند سردرگمی مورخان و الهیات دانان وحتى دانشمندانی که به منابع همیشگی تکیه می کنند شروع می شود . اکنون می توانیم جلوتر از عصر کنونی مان پیش رویم .

۱ . یَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَجْيَنَّاكُمْ مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى

ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «من» و «سلوی»

بر شما نازل کردیم! . سوره طه - آیه ۸۰

می بینید که کتاب مسلمانان نیز وجود آن را در واژه " من " تایید کرده واین تایید به معنی تایید وجود چنین ماده بخصوصی است که با چنین فرایندی تولید می شده توسط استادان این فن . هرچند مفسران مسلمان و مترجمان قرآن پی به ماهیت آن نبرده اند و اسامی عجیب و غریبی بر آن گذاشته اند . تولید ، وجود و تایید این ماده ، اینکه بعنوان غذا مصرف می شده و بنی اسرائیل از خوردن مداوم آن خسته شده بودند دلالت بر چه چیزی دارد ؟ آیا فرایندی آزمایشی بوده ؟ و قوم بنی اسرائیل در آزمایشگاهی به وسعت صحرای سینا قرارداشتند ؟ تا قوم برگزیده خدا شوند ؟ . م

خاورمیانه را ترک می کنیم ، داستان ما ادامه می یابد ، وقتی که در جایی از آمریکا ، بصورت کاملاً تصادفی اسراراین علم که کاملاً به فراموشی سپرده شده بود به تازگی کشف شد . نه تنها mfkzt دوباره پدیدارشد ، بلکه داستانی از صندوق عهد نیز درصف مقدم تحقیقات فیزیک کوانتم جای گرفت . مطابق آن ، پرتو افکنی ، شناوری و دیگر صفات خدایی متون باستانی ، ناگهان به واقعیتهای علم مدرن تبدیل شدند .

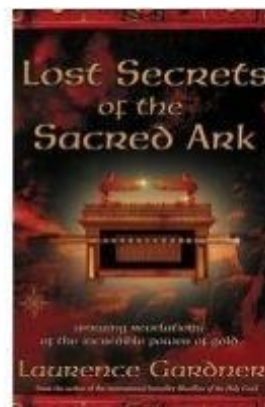
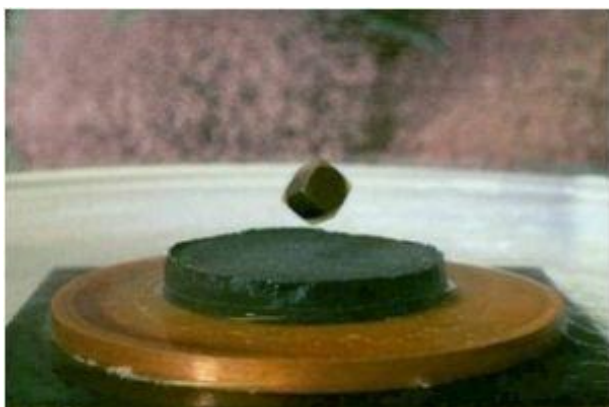
از سال ۱۹۹۵ داستان اولیه این کشف در سخنرانیها و مقالات مطبوعات منتشر شد . کشفی بوسیله David Hudson ، کشاورزی پنبه کار در فونیکس . او توضیح می دهد که خاک مزرعه او از سدیم زیاد محتوایش آسیب دیده بود و باعث شده بود که سطحش سفت شود و آب در آن نفوذ نکند . او اسید سولفوریک را به درون زمین تزریق می کند تا بتواند سطحش را بشکند . پوسته ثباتش پایدارمی ماند آزمایش اجزاء تشکیل دهنده خاک نشان داد که این ماده بوسیله اسید حل نشده . ماده ای خاص با کیفیتی خیلی غیرعادی . وقتی خورشید آریزونا با گرمای خود خشکش می کرد . این امر باعث می شد شعله بزرگی از نور سفید رنگ زبانه کشیده و کاملاً ناپدید شود .

زیرآنالیزهای طیف بینی ، با این همه ، ماده بعنوان نا خالصی ثبت شد . به دنبال آزمایشهای نا موفق در دانشگاه Cornell نمونه ای از آن به لابراتوار Harwell انگلستان واقع در Oxfordshire فرستاده شد برای تجزیه و تحلیل فعال سازی نوترونی ، اما حتی آن نیز نتوانست تفسیر مناسبی برایش پیدا کند . سرانجام با همکاری the Soviet Academy of Sciences تصمیم گرفته شد آن ماده اسرار آمیز درخشان سفید که بطور کامل ازفلزات گروه پلاتین تشکیل شده بود در فرم تا کنون ناشناخته ای برای علم جای داده شود .

در مسیرادامه تحقیقات ، ماده بطورمرتب گرم وسرد می شد ، با فرایند افت و خیز وزن گرانشی اش . همچنین کشف شد که دردرجه حرارت معینی ، ماده به پودر سفید نامحسوسی تجزیه می شود . که در آن نقطه ، وزنش بطور چشمگیری تا ۵۶٪ کاهش می یابد . علاوه برآن ، حرارتی که پس از آن به ماده گرانبها داده می شود ، آن را به شیشه ای زیبا و شفاف تبدیل می کند . در نقطه ای که وزن ماده به ۱۰۰٪ اصلی اش بر می گردد . ظاهراً این غیرممکن است . اما آن دگربار ، دوباره و دوباره اتفاق افتاد ! .

کاملاً گیج کننده . پژوهشگران پژوهشها را پی می گیرند . وقتی آنها نمونه را تحت تاثیر گازهای خنثی قرارمی دهند و گرما وسرما را تکرارمی کنند ، در می یابند که وقتی فرایند خنک سازی نمونه آغاز می شود ، به نحو شگفت انگیزی وزنش در شروع کار به ۴۰۰٪ میرسد اما وقتی آنها دوباره گرمش می کنند درمی یابند که وزنش تا هیچ کم می شود ! زیر صفر . وقتی آنها نمونه را از ظرفی که در آن بود در آوردند ، متوجه شدند که ظرف در واقع افزایش وزنی پیدا کرده که از ماده ای که درونش بوده هم وزنش بیشتر شده . حتی ظرف حالتی شناور { در هوا } به خود گرفته بود ! صراحتاً در مطابقت با متن اسکندریان شیمیست که در آن از سنگ طلای بهستی صحبت شده مرتبط با بیش از ۲۰۰۰ سال پیش : آن ماده می توانست وزن عیارذاتی طلا را داشته باشد آنچنان که حتی پر نیز می توانست در کفه ترازو ، برابر با آن قرارگیرد .

همچنین این ماده بعنوان ابررسانایی طبیعی با میدان مغناطیسی صفر تعیین هویت شد. با هر دو قطب مغناطیسی که دفع می کنند . در حالیکه توانایی شناوری داشته و هر مقدار نوروانرژی که بخواهد می تواند در خود ذخیره کند .



Superconductive levitation and the Meissner effect - Lost Secrets of the Sacred Ark

در این مرحله از پیشرفت کار ، Hudson با Hal Puthoff ، سرپرست موسسه مطالعات پیشرفته در Austin تگزاس ملاقات نمود . در مطالعات نقطه صفر انرژی و گرانش تحت عنوان نقطه صفر نوسان نیرو ، Puthoff مشخص کرده بود که وقتی ماده می خواهد در دو بعد واکنش نشان دهد (آنچنان که نمونه هادسن پیش می رفت) از لحاظ تئوریک باید مقداری از وزن گرانشی خود را از دست بدهد .

از این رو هادسون توانست فرضیه Puthoff را به تجربه اثبات کند . آزمایش او شرح می دهد که هنگام وارد شدنش به فاز ابررسانایی ، پودر تک اتمی تنها ۵۶٪ وزن اولیه خود را به ثبت می رساند . وقتی که گرما داده می شود ، جاذبه گرانشی اش می تواند به زیر صفر برسد - در هر نقطه ترازوی دیجیتالی - همچنین وزن ظرفی که در آن قرارداده شده از وقتی که خالی بوده نیز کمتر می شود . پس از تعیین گرانش فضا - زمان ، Puthoff نتیجه گرفت که این از جمله موادی است که پودرش باید تحت عنوان " ماده عجیب " طبقه بندی شود . با قابلیت خمش فضا و زمان . با این وجود در ابعاد مختلف منعکس شده وبا این شرایط به ماده ای کاملاً نامرئی تبدیل می شود . هادسون نیز دقیقاً همین موارد را تایید نمود . نمونه ای که دقیقاً در برابر دیدگان ناپدید شده وقتی که وزنش ناپدید شده .

آنچه در اینجا گفت شد، تنها این نبود که ماده می تواند از حوضه ی دید مرئی خارج شود بلکه این بود که می تواند به یک سطح موازی متناوب دیگر ترانسفر شود. یک فرا بعد از فضا-زمان. مدرک گواه این ادعا از طریق تلاش برای برهم زدن ساختار و شکل ماده به کمک یک کاردک در حالی که نامرئی بود اثبات شد، هنگامی که به حالت مرئی باز می گشت تغییر وضعیت داده بود. اما این رخ نداد و ماده دقیقاً به همان موقعیت و حالت که آخرین بار مشاهده شده بود بازگشت و هیچ چیز در مدت زمانی نامرئی بودن جابجا یا آشفته نشد چرا که اصلاً آنجا نبوده. مختصراً اینکه: نامرئی نبوده. در واقع حالت فیزیکی خود را تغییر داده و به بعد دیگری معادله شده، این به مشابیه یک هواپیمای جاسوسی بود که

توسط رادار قابل تشخیص نبود در مقابل هواپیمای دیگری که می توانست به بعد دیگری بگریزد و ناپدید شود. این پس بعد ابررسانای مدار نور است، یا آنگونه که نگاره های مقبره های مصری می گوید، رشته ی Mfkzt در اوایل دهه ی ۱۹۹۰. مقالاتی پیرامون اتم های پنهان و ابررسانایی با نظم و قاعده ی عالی شروع به ظهور در مجلات علمی کرد. انستیتوی نیل بور در دانشگاه کپنهاگن، مجموعه آزمایشگاه های ملی آرگون شیکاگو از دپارتمان انرژی ایالات متحده ی آمریکا، و آزمایشگاه ملی اوک ریج آمریکا در ایالت تنسی، همگی تایید کرده اند که عناصری که توسط هادسن کشف شد یقیناً در حالت غیرمعمول (Exotic) حضور داشته اند. این شامل طلا و فلزات گروه پلاتینیم می شد: ruthenium, platinum, osmium, iridium, rhodium, palladium. وقتی هادسن حق ثبت خود را تکمیل می کرد، موادی را به عنوان "المنت های تک اتمی بازچینی شده از منظر اوربیتالی" (ORME) دسته بندی کرده بود و تریمولوژی علمی (تعریف عبارات علمی) برای توصیف پدیده ی موناتومیک آورد؛ فوق اسپین (High Spin) بی تقارن ناقص شده (Deformed). این مواد ابرهادی هستند، چرا که اتم های فوق اسپین می توانند بدون هیچ اتلاف انرژی، انرژی را از یک اتم به اتم دیگر منتقل کنند.^۸

دستکاری فضا - زمان موضوعی شد که مورد توجه ویژه قرار گرفت. منجر به اعلام شگفتی در نشریه the journal Classical and Quantum Gravity به سال ۱۹۹۴. به نوشته دانشمند ریاضیدان مکزیکی Miguel Alcubierre: "اکنون می دانیم که امکان اصلاح فضا - زمان راهی است که اجازه می دهد تا یک سفینه فضایی برای سفر در سرعت های بیشتری که طالب آن است با انبساط صرفاً موضعی space-time پشت سفینه فضایی و انقباض وارونه در مقابلش، سریعتر از سرعت نور حرکت کند یاد آور warp drive در فیلم های علمی - تخیلی.

چند ماه بعد متعاقب آن مقاله ای در the American Scientist منتشر شد. در پژوهشی Michael Szpir فیزیکدان، نشان داد که چگونه انگاره Alcubierre^{۱۰}، فرضیه انیشتین را نقض نمی کند که هیچ شیئی

Orbitally Rearranged Monatomic Elements .^۷

^۸ Spin: الکترون در اتم علاوه بر اینکه تحت تاثیر نیروی جاذبه هسته به دور آن می چرخد، دارای یک حرکت چرخشی به دور خود نیز می باشد. این نوع چرخش را اصطلاحاً اسپین الکترون می گویند. spin در لغا به معنی چرخش است.

با این توضیح، High spin monatomic یعنی بالاترین (سریعترین) سرعت چرخش الکترون در عنصر تک اتمی گازی

^۹ وارپ درایو چیست؟ با این فرمان هر فضا پیمایی آماده میشود که با سرعتی رویایی، بیشتر از سرعت نور، در کیهان براند. وارپ درایو یا Warp drive گونه ای از فناوری های علمی تخیلی همانند فناوری ماشین زمان بوده که در اصول علمی، مشترکاتی با ماشین زمان دارد اما قوانین علمی، اجازه رسیدن به این فناوری را نمیدهند - البته زیاد مطمئن نباشید زیرا اخیراً مشاهده شده که در برخی راکتورهای هسته ای ذراتی خاص با سرعتی بیشتر از سرعت نور حرکت میکنند! - با اینحال مهندسان روی فضاپیماهایی با توانایی سفرهای پرسرعت بین ستاره ای کار میکنند. این فضاپیماها پیشرانی مانند موتور ماده - ضد ماده فضاپیمای تخیلی و افسانه ای انتربرایز دارند

^{۱۰} حرکت آلکوبییر: یک مدل ریاضیاتی فرضی برای فضا-زمان است. فضا-زمان به هر مدلی گفته می شود که دو بعد نام برده را به صورت در هم تنیده به کار می برد. مانند تار و پود یک قالی. یعنی تابعی که به بررسی دو فاکتور متفاوت بر روی "یک عامل" مورد نظر می پردازد. آلکوبییر به نوعی فضا-زمانی با جریان فوق سرعت نور و با نگرشی مطابق با نسبیت عام تصور می کند.

نمی تواند سریعتر از سرعت نور سفر کند . اوتوضیح داد که وقتی warp شکل می گیرد ، یک سفینه در واقع نمی تواند در همه حال سفر کند . شتاب نظری عظیم خواهد بود اما میزان شتاب واقعی صفر می شود .

پس در اینجا شکلی از مسافرت با سرعت نور را خواهیم داشت که حداقل زمان و حداقل سوخت را می طلبد . فقط لازم است مقدار قابل توجهی از فضا- زمان بظاهر از سمت جلوی سفینه ، سوی پشت آن جابجا شود با استفاده از انقباض وانبساط به ترتیب .

اما چه عاملی لازم بود تا این امکان را فراهم آورد ؟

مقاله Alcubierre توضیح داد که " ماده عجیب برای تولید انحراف در فضا وزمان مورد نیاز خواهد بود " . با داده هایی از موسسه the Ohio Aerospace ، دکتر David Whitehouse ویراستار بخش اخبار علمی بی بی سی متعاقب آن گزارش نمود :

" انگاره یک فیزیکدان بر این ایده متکی است که فضا خالی نیست ، فضا به شکلی است که می تواند توسط ماده خم شود ، starship (سفینه فضایی که طراحی شده برای سفرهای بین ستاره ای . م) می تواند به سادگی با تکیه بر حباب warp بین خمش دو فضا- زمان حرکت کند " .

پس ، اشاره Alcubierre به " ماده عجیب " چه می شود ؟ ماده ای که کشش گرانشی اش کمتر از صفر است . Szpir آن را اینگونه توصیف می کند : " ماده ای دارای ویژگی چگالی (تراکم) منفی برخلاف ماده عادی (چیزی که مردم و سیارات و ستارگان ترکیبی از آن هستند) که دارای انرژی مثبت است . مستلزم این است که ماده عجیب چون یک ابرسانا عمل کند و پیش از این در فونیکس ثابت شده بود که mfkzt ماده عجیبی بوده با قابلیت خمش فضا- زمان .

یکبار دیگر بر می گردیم به جایی که آغاز کرده ایم . اکنون ما می توانیم نگاه دیگری به ORME بیاندازیم . در رابطه با بلعیدن منظمش توسط فراغنه مصر و شاهان بابل .



برای مشاهده اینکه چگونه این عناصر monatomic برای تغذیه کالدهای نور مورد استفاده قرار گرفتند و غالباً با نتایجی شگفت‌انگیز همراه شدند.

در می ۱۹۹۵ نشریه Scientific American درباره اثر ruthenium^{۱۱} از فلزات گروه پلاتینیوم سخن گفته شده بود در ارتباط با DNA انسان. اشاره به اینکه وقتی اتمهای مجرد ruthenium در انتهای هر رشته کوتاه از DNA قرار می‌گیرد، رشته ۱۰۰۰۰ بار رساناتر می‌شود. در نتیجه می‌شود ابررسانا.

برای مدتی، شیمی دان‌ها مظنون به این بودند که مارییج دو سویه باید مسیر بسیار رسانایی را در طول محور مولکول ایجاد کند. و اینجا تایید واقعیت به مشابیه بود، مجله‌ی «بازبینی فلزات پلاتینیوم» (۳ ماهانه)، اشاره به جزئیات مقالات منظم در باب کاربرد پلاتینیوم‌های ایریدیم و روتنیم برای درمان سرطان‌هایی که به سبب تقسیمات غیرعادی و کنترل نشده‌ی سلولی رخ داده‌اند کرد. وقتی حالت یک DNA دگرگون می‌شود (آنطور که در سرطان رخ می‌دهد) کاربرد ترکیبی از پلاتینیوم در سلول تغییر شکل یافته‌ی طنین‌انداز می‌شود که سبب آرامش و تصحیح DNA می‌شود. این چنین درمانی شامل هیچگونه جراحی نمی‌شود، نه بافت‌های نگهدارنده را با تشعشعات نابود می‌کند و نه سیستم ایمنی را به کشتن می‌دهد، آنچنان که شیمی درمانی یا رادیودرمانی می‌کنند. پزشکان وارد حیطه‌ی فوق اسپین شدند زمانی که بخش بیودرمانی (BMS) Bristol Myers Squibb اعلام کرد که اتم‌های روتنیم فعل و انفعالاتی با DNA انجام می‌دهند که سبب تصحیح نواقص در سلول سرطانی می‌شود، (طلای موناتمیک و فلزات پلاتینیوم عملاً «اتم‌های پنهان» هستند و اکنون ثابت شده که سلول‌های بدن از طریق اتم‌های مخفی در خلال یک سیستم از پرتوهای نوری با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند) آنچه علم نوین به آن حکم می‌دهد، روتنیم تک اتمی مارییج کوتاه طول DNA را پیاده می‌کند، و مجدداً آن را به طور صحیح بازسازی می‌کند، درست مانند کسی که یک خانه‌ی مخروبه را ویران و بازسازی می‌کند.

مشخص شده است که iridium, rhodium دارای خواص ضد پیری هستند. وقتی ترکیبات ruthenium و platinum با DNA و بافت سلولی بدن ارتباط برقرار می‌کنند و نیز مشخصاً طلا و فلزات پلاتینیوم در حالت monatomic high-spin^{۱۲}، می‌توانند سیستم غده‌ای endocrinal^{۱۲} را در مسیر تعالی آگاهی فعال کنند. ادراک و درک مستقیم (شهود / بصیرت) سطوح شگفت‌آور ممکن می‌شود. در این مورد به نظر میرسد که پودر

^{۱۱} ruthenium: فلزی سفید و سخت است. بوسیله اسیدهای گرم و سرد تغییری در آن ایجاد نمی‌شود اما با اضافه کردن کلرید پتاسیم حل می‌شود و در حالت اکسیدی منفجر می‌گردد. این عنصر از گروه پلاتین است. به حالت آزاد در کوه‌های اورال و شمال و جنوب آمریکا یافت می‌شود و نیز در بخشی از جنوب آفریقا.

^{۱۲} دستگاه درون‌ریز مجموعه‌ای از غده‌ها و سلول‌هایی هستند که هر کدام هورمونی ویژه را با هدف تنظیم کارکرد بدن به جریان خون تراوش می‌کنند. سامانه غدد درون‌ریز از مجموعه‌ای از غدد درون‌تراوا که مواد شیمیایی تحت عنوان هورمون تولید می‌کنند، تشکیل شده‌است.

طلای فوق اسپین مشخصاً بر غده صنوبری اثر می گذارد. melatonin^{۱۳} را افزایش داده همچنین the monatomic powder of iridium دارای اثر مشابهی در تولید serotonin^{۱۴} غده هیپوفیز بوده و به نظری رسد برای فعال سازی مجدد junk DNA در جریان قسمت های تحت استفاده و استفاده نشده مغز از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

صرف نظر از هزینه بر بودن و گسترش پژوهشها در این حوزه ها اسرارسنجیهای آتشین مخروطی شکل، هزاران هزار سال پیش برای اجداد ما شناخته شده بودند. آنها می دانستند که ابرساناهایی ذاتی در بدن انسان وجود دارند، پس عناصری از آگاهی فردی را " کالبد نور " (KA) نام نهادند. **آنها می دانستند که هر دوی آنها، یعنی هم کالبد فیزیکی و هم کالبد نورانی برای تولید فرآورده های هورمونی باید تغذیه شود.**

غائی ترین غذا توسط بابلی ها " shem-an-na " نام گرفته بود. و مصریان آن را " mfkzt " می نامیدند و بنی اسرائیل آن را " manna " نام نهاده بودند. پودر پرتو افکن جادویی توسط استادان صنعتکار کاهن ساخته می شد (نگهبانان خانه طلا) برای تشریح اهداف الوهیت پادشاه.



^{۱۳} . **ملاتونین**: ملاتونین هورمون مهمی است که توسط غده پینه آل در مغز ترشح می شود. از زمان شناسایی این هورمون در سال ۱۹۵۸ تا به حال مطالعات نشان داده است که ملاتونین هورمونهای دیگری را در بدن تنظیم می کند. این هورمون ها آهنگ و الگوی ۲۴ ساعته عملکرد و پاسخ های بدن را تنظیم می کنند. آزاد شدن ملاتونین در اثر تاریکی تحریک و در اثر نور سرکوب می شود. بنابراین به تنظیم خواب و بیداری ما کمک می کند. این ماده همچنین زمان و آزاد شدن هورمونهای جنسی زنانه را تنظیم و کنترل میکند، بر روی دوره های قاعدگی بلوغ و یائسگی تأثیر می گذارد. سطح بالای ملاتونین همچنین مسئول پدیده پیری در بدن است. بچه ها دارای بالاترین سطح ملاتونین شبانه هستند، همانطور که سن افزایش می یابد میزان این هورمون کمتر و کمتر می شود بدین معنی که افراد زودتر به خواب می روند و زودتر بیدار می شوند و ممکن است از این الگوی بهم ریخته رنج ببرند.

^{۱۴} . **سروتونین** از انتقال دهنده های عصبی است که توسط نورون های دستگاه گوارشی و دستگاه عصبی مرکزی ترشح می شود. نورون های تولید کننده سروتونین را سروتونریژیک می گویند. سروتونین پیش از ترشح توسط پایانه های آکسون جذب و یا توسط آنزیم MAO تجزیه می شود.

و پدیداری مجدد آن امروزه به شکل جوهره اولیه در زمینه های نوین بوده ، از درمان سرطان گرفته تا هواپیماهای مخفی . علاوه بر این برای warp drive (حرکت سریعتر از سرعت نور) در مسافرت های فضایی برای سفر در ابعاد غیر قابل عبور فضا - زمان ، تهیه " ماده عجیب " ضرورتی مورد نیاز خواهد بود .

در رازهای گمشده صندوق مقدس ، داستان monatomic 'mfkzt جزئیاتش از دورانهای باستانی تا زمان حاضر بیان می شود . با اشاره ویژه به اهمیت صندوق مقدس کتاب مقدس ، بسیاری از اسرار هستند که با این صندوق مرموز مرتبط اند که دست کمی از نحوه خلق اصلی اش در کوه Horeb ندارند . کتاب خروج درباره اش شرح می دهد که وقتی موسی " گوساله طلایی " بنی اسرائیل را نابود کرد ، خدا دستورالعمل مشخصاً مهیبی صادر نمود مبنی بر اینکه حکاکی نمودن تصویر هر موجود زنده ای در زمین و آسمان ممنوع است . اما بی درنگ پس از آن ، خدا ظاهراً به Bezaleel صنعتگر دستور ساخت صندوق عهد را می دهد . مشخصاً در مغایرت کامل با دستور داده شده . سپس دو کروی طلایی بر بالای سرپوشش قرار داده شدند . (اگر نه فرشتگان ، آنطور که شایع است) آن کرویها اسرارآمیز چه بودند ؟ چگونه آنها این قدرت ویرانگر صندوق نور را بوجود آوردند که چنین انتقام جویانه در نبردها ویران کند ؟ چیزی که اکنون ما آن را از طریق عناصر فوق اسپین درک میکنیم . مشخص می شود که صندوق کتاب مقدس مسئول مستقیم تولید علمی the monatomic fire-stone بوده . (کاملاً مشابه دستگاههای مصری و بابلی اش) .

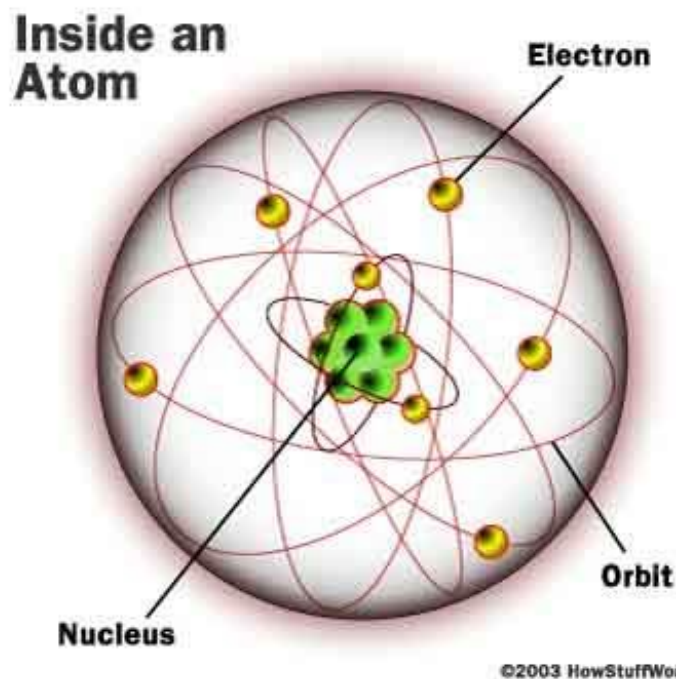


در عین حالی که تاسیسات ذخیره سازی برای ماده را فراهم می کند . از این رو قدرتهای ابررسانایی و شناوری صندوق از آن ناشی می شود . از زمان موسی می توان تاریخچه صندوق را تا معبد اورشلیم دنبال نمود . در آنجا آنطور که توصیف شده ، پادشاه سلیمان از قدرتهای این ماده استفاده کرده برای " تولید نان جهت اهل بیت پادشاه Tyre " . کسی که برای کشتی برگشتی ، اسبها و ارابه ها را برای خانه سلطنتی Judah تهیه می کرد .

متعاقباً (با وجود اینکه خیلی ها مخالف آن را نوشته اند) صندوق می تواند برای ۲۰۰۰ سال دیگر در مورد نقش حیرت انگیزش در تاریخ شوالیه های معابد در اروپا پی گیری شده باشد . آخرین پیشینه ی تاریخی این قضیه از اوایل قرن چهاردهم منشا می گیرد ، با توجه به این ، استراحتگاه نهایی اش تعیین شده است ، استراحتگاهی که درکش هرگز حتی تا بدین عصر علم فیزیک کوانتمی و تحقیقات ابررساناها در مورد عناصر فوق اسپین موناتمیک هم مقدر نبود .

ضمیمه :

در مورد high-spin این نکته را باید اضافه کرد که، اگر هسته را به عنوان مرکزیت اتم در نظر بگیرید و به دورش دایره های هم مرکز با قطر های متفاوت رسم کنیم هر دایره را می توان یک اربیتال نامید. سطوح اربیتالی را با نام های مختلف s,p,d,f,g در نظر می گیرند، یعنی دایره ی ای که به هسته نزدیک تر است ، S بعدی P و بعدی d...d



همانطور که گفتیم الکترون ها روی این مدار ها گردش می کنند، حال اگر در فلزات، الکترون های روی اربیتال d بیشتر جفت شده باشند به آن ها low-spin می گویند و اگر کمتر جفت شده باشند و منفرد باشند high-spin هستند. حال به مبحث ابرسانایی توجه کنید، در حالت high-spin الکترون های فرد بیشتر هستند و این خود لازمه ی اساسی در رسانایی ماده است.

پیشنهاد لارنس گاردنر برای مطالعه بیشتر

- **White Powder Gold** made from 24k gold, and held in a liquid suspension for precisely measured dosage <http://www.whitepowdergold.com/>
This site incorporates numerous links and helpful background information.
- **Ambrosia Technology** for highly perfected m-state products from deep sea water and selected organic sources <http://www.liquid-chi.com/>
This company uses a structured course level approach for its product range.
- **Priestess Alchemy** for superior Quintessential Elixirs, formulated to bring ancient science into the new millennium <http://www.priestessalchemy.com/>
Uniquely devised skin care and cosmetic products also available.
- **Pureganic Mineral Company** for frequency charged PureGold suspension and regenerative Liquid Manna <http://www.Pureganic.com/>
Also m-state mineral powder for plant growth and soil enhancement.
- **Harmonic Innerprizes** energy medicines. Naturally occurring monatomic minerals from volcanic seabed <http://www.harmonicinnerprizes.com>
Including Etherium Gold, Chamae Rose and others.
- **Energetic Nutrition** are suppliers of Etherium Gold and energy field formulations <http://www.energeticnutrition.com/hi/gold.html>
Some useful information regarding biofeedback and EEG reports.
- **ZeroPoint Technologies** for optimized superhealth and energy products from gold, silver and platinum groups <http://zptech.net/>
High energy range also features the revolutionary mineral, indium.
- **Ascension Alchemy** formulates ORMUS powder and sublingual products From pure gold <http://www.asc-alchemy.com/>
Also m-state products from the Great Salt Lake, the Dead Sea and plants.
- **Monêt** synergistic anti-aging cream. A unique formulation of natural ingredients for all skin types. <http://www.monetcosmetics.co.uk>
With m-state elements and electrically charged water soluble minerals.
- **Resonance Health** are UK supplies of Etherium Gold and other energy field formulations <http://www.resonance-health.biz/>
Range includes Star Stuff with bee pollen and m-state elements.
- **Life Enthusiast Co-op** for Tamahi Minerals with magma water, m-state and nano elements <http://www.life-enthusiast.com/>
Also featured is Golden Life-Force Ambrosia.

سپیده دم خون آشام

ترجمه

صهر

با دستیار مایوسوته

برگرفته از کتاب

قلمرو اربابان حلقه

اثر : لارنس گاردنر



Le Vampire, lithographie de R. de Moraine, tirée des Tribunaux secrets.

نامیرا

اما نخستین بار بر زمین چون خون آشام فرستاد ، جسد بایستی از مقبره اش بیرون آورده شود ، پس از آن رفت و آمد فردی رنگ پریده (و البته شرور . م) در محل بومی زیاد خواهد شد و خون همه هم نژادهای تورا خواهد خورد .
جرج گردون ششمین لرد بایرون – گیور .

در اواخر ۱۶۴۵ بود که نخستین کتاب در خصوص تشنه خون ، نامیرا توسط دفتر دار کاتولیک یونانی Leo Allatius منتشر شد . در کتابش De Graecorum hodie quorundam opinionibus گفته که vrykolakas جسدی است که توسط دیو / شیطان ربوده شده .

این ایده تا حدی در مسیحیت غربی تازگی داشت اما vrykolakas برای مدتی در فرهنگ بومی یونان قدمت داشته و پیش از این کلیسای ارتدکس شرقی آن را به عنوان تجسم شیطان به رسمیت شناخته . در ۱۶۵۷ از گور برخاسته شیطانی موضوعی است که دوباره توسط یسوعی فرانسوی Franc.ois Richard در Relation de ce qui s'est passe a Saint-Erini Isle (گزارش آنچه در جزیره سنت ایرنی واقع در مجمع الجزایر اتفاق افتاد) مطرح شده . در این زمینه کلیسای کاتولیک و پروتستان بزرگترین منبع الهام خود را پیدا کردند زیرا موجود شیطانی‌شان وارد بازی شده و آن‌ها را برای طراحی مجدد و آرایش شخصیت vrykolakas برای معرکه‌ای که هرگز چیزی از او شنیده نشده توانا نموده .

طی انجام این کار آن‌ها متوجه شده‌اند که چنین شیطانی را نمی‌توان به هیچ وجه در هیچ کدام از انواع محصولات و مصنوعات مسیحی مشاهده نمود . در نتیجه آن بوده که یک افسانه کاملاً نوین در اواخر قرن هفدهم پدید آمد که این موجودات می‌توانند دفع

شوند ، مقرر شده با تجهیزاتی چون آب مقدس موقوفه ، نان فطیر عشا ربانی و صلیب عیسی . یا در مورد کلیسای پروتستان (که به طور کلی از صلیب استفاده نمی کند) صلیب لاتین بدون شمایل مسیح مورد استفاده قرار گرفته .

از مدت ها قبل در قرن نهم یک تاکتیک رومانیایی و مجارستانی قدیمی برای جلوگیری از تحرک فرد فوت شده طراحی شده بود . در خاطره چوپانان ، شخصی که مرده و از زندگی بریده شده چون درخت بریده شده یا محصولی است که چیده شده باشد . در این خصوص رسم بر این بوده که یک داس بر بدن فرد دفن شده قرار داده شود تا یاد آور این باشد که او هیچ گاه نمی تواند در دنیای فانی سرگردان شود . این شاید گزارشی است برای این امر که مرگ - گریم دروگر - از مدت ها پیش چون اسکلتی که داسی را حمل می کند به تصویر کشیده شده .



این شیوه تدفین به ویژه در مورد کسانی به کار گرفته شده که پیش از موعد مقررشان مرده باشند . شاید چون در اثر تصادف ، قتل یا بیماری مرده باشند و احتمال بیداری بدون آگاهی وقتی که تصور مرگشان می رود وجود دارد ! چنین افرادی ، محتمل ترین کاندیداهای " نامیرای " متحرک هستند ، همراه کسانی که به دلیل خودکشی یا می خواری مرده اند یا آنچنان که کشیش ها اصرار دارند ، کسانی که حرامزاده متولد شده اند . فقط درباره هرکسی که احتمال می رود بدون زمان بندی رضایت مندانه خود خدا متولد شده یا مرده باشد ، مقدر شده یک از گور برخاسته باشد ؛ چون این افراد تقدیس نشده در زمین دفن شده اند .

اغلب مردمی که از بلا یا آلودگی واگیردار می میرند کسانی اند که بدون به جا آوردن آئین تدفین برای محبوس کردن بیماری شان در زیر زمین به خاک سپرده می شوند . چنین قربانی هایی فوراً توسط کلیسا محکوم شده اند چون بدون نظارت یک کشیشی که بر راه تماس با شیطان نظارت داشته باشد دفن شده اند ! بر همین منوال مشخصات ظاهری vrykolakas شبیه گرگ نمایی بوده که در

سنت اسلواکی و بلغارستان وجود دارد که *verkolak* نامیده شده. صرب‌های کلیسای بی‌زانس^۱ نخستین کسانی بوده‌اند که دو گونه شیطانی را به یکدیگر مرتبط کرده‌اند و آنها را مشترکاً *vlkoslak*^۲ می‌نامیدند. این همه اخبار خیلی خوبی برای اسقف‌های کلیسا بوده، زیرا گرگ‌نماهای تغییر شکل دهنده کارکرد خوفناک محدودی داشته‌اند، به ویژه در مناطقی شبیه انگلستان، جایی که گرگ‌ها معمولاً موجوداتی ناشناخته‌اند اگر چه کم و بیش در شمال اسکاتلند وجود داشته‌اند.

اثر دفتر دار کاتولیک آلتیوس به دقت برای رابطه استنتاجی بین *vrykolakas* و جادوگران وکولی‌ها درست شده اما سپس استراتژی جدیدی اجرا شده که ارتباط قوی‌تری بین شیاطین خون آشام در قید حیات مرده و آئین ارباب حلقه *Albigensian*^۳ را به تصویر می‌کشد. این امر کلیسا را قادر ساخت تا با موفقیت یک مخلوق ترسناک را به قلمرو جن و پری‌ها اضافه کند.^۴ و مدت‌ها پیش از "نامیرا" در سطح ارشد ترشان آنها چون کنتها و بارونهای بی‌دین و خدا شناس به تصویر کشیده شده بودند.

در همین زمان بنابر دلیلی که خیلی زود کشف خواهیم کرد، این آدم‌های از گور برخاسته اشرافی از منظر استراتژیکی دوباره به عنوان خون آشام طبقه بندی شدند. در اصل، روایت خون آشام از قلمروهای کارپاتیان اروپا سرچشمه گرفته و در ایالت‌های آلمان و بالکان تکامل یافته. ظاهراً ارتباط مستقیم بین خون آشام و آئین ساحره بر رومانی متمرکز شده که در آنجا *strigoia* (*strigoaica* مؤنث) نامیده می‌شود لغتی که در واقع از *strix* مشتق شده. عبارتی لاتین برای جغد.^۵ اما جغد شب پر با شیاطین خون آشام چه ارتباطی دارد؟

پاسخ به این سوال در واقع یکی از مهم‌ترین همه ارتباطات بد نام کردن‌های کلیسا درباره میراث حلقه اربابی را آشکار می‌کند. چون بلافاصله به اربابان ادوم کتاب مقدسی بر می‌گردد. کسانی که در تحقیقاتمان درباره تبار *Albigensian* با آن‌ها روبرو شده‌ایم. این شاهزادگان اشرافی (پسران تناسل یافته از عیسو پسر اسحاق) نژاد اصیلی هستند که از *Tuadhe d'Anu*، پادشاهان افسونگری پدیدار شده‌اند. کسانی که کتاب اشعیاء عهد عتیق (۳۵:۱) درباره آن‌ها می‌گوید:

بیابان خشک و گوشه دور افتاده زمین برای آن‌ها مایه خوشی خواهد شد و کویر به سان شکوفه گل سرخی به وجد خواهد نشست. در حالیکه اضافه نموده: "جغد نیز در آنجا آرام‌گزين شده از برای خود مکان استراحت پیدا خواهد کرد".^۶ با این همه لغت جغد که در نسخه لاتین کتاب مقدس کلیسای رومانی *Vulgate*^۷ به کار رفته مشخصاً در ترجمه این آیه اشعیاء به کار گرفته نشده.

۱. بنیانگذار امپراتوری بی‌زانس (امپراتوری هزار ساله روم شرقی) کنستانتین یکم است. روم اشاره به سرزمین‌هایی در اروپا و آسیای صغیر دارد که مدتی در دست امپراتوری روم و امپراتوری روم شرقی بود. در روزگار کنستانتین، رومیان پس از چندین شکست سخت در جنگ با ایران؛ برای اداره و تدبیر جنگ‌های ایران و روم و نیز مشکلات و علاقه‌مندی‌هایی که در شام داشتند، پایتخت امپراتوری را از رم به دهکده بی‌زانتیوم در کنار تنگه بسفر منتقل کردند. این شهر بعدها به نام کنستانتین، کنستانتینوپول (قسطنطنیه) نامیده شد. پس از چندی تئودئوس اول امپراتور روم دو نیمه شدن امپراتوری به دو قسمت شرقی و غربی را در سال ۳۹۵ پس از میلاد صورت داد. نیمه شرقی به آرکادیوس پسر بزرگتر او و نیمه غربی به هونوریوس پسر کوچکتر رسید. دو نیمه شدن امپراتوری روم موجب دو نیمه شدن فرهنگ اروپایی و مسیحیت اروپایی شد. چنان که دولت روم شرقی نماینده فرهنگ یونانی و کلیسای اورتودوکس شد و خط یونانی و سیریلیک خط رسمی دولت گردید. م

۲. Baring-Gould, Sabine, *The Book of Werewolves*, ch. ۸, p. ۱۱۵.

۳. فرقه ای در قرن چهاردهم که با توجه به آموزهای سری شان از جانب کلیسا شکنجه‌های بسیاری را متحمل شدند. م

برای مطالعه بیشتر ر.ک به <http://www.the-philosopher.co.uk/albigens.htm>

۴. البته در دنیای تالکین *elves* و *fairies* تعاریف مخصوص به خود را دارند. برای این منظور ر.ک به

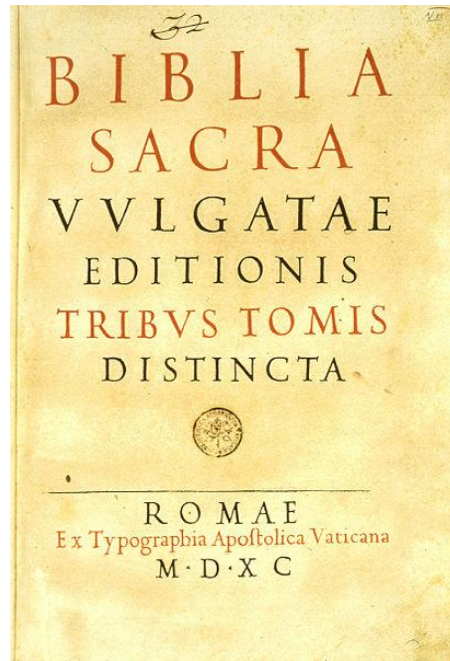
<http://www.tolkiengateway.net>

۵. Melton, J. Gordon, *The Vampire Book*, p. ۶۲۷

۶. Isaiah ۳۴: ۱۴ (King James Authorized Bible).

در ترجمه فارسی این آیه به جای جغد از عبارت عفریت استفاده شده. م

۷. ولگاته: به لاتین (*Vulgate*): یا ولگاتا ترجمه ای است به لاتین از کتاب مقدس از اواخر سده چهارم. بخش اصلی آن توسط سنت ژروم انجام شده، کسی که دامازوس مامورش کرد ترجمه لاتین باستان از کتاب مقدس را بازبینی کند. این ترجمه بعدها به عنوان ترجمه رسمی لاتین از کتاب مقدس توسط کلیسای کاتولیک رم انتخاب شد. احتمال قوی بر آن است که این ترجمه از کتاب تنخ (نسخه عبری از کتاب مقدس) صورت گرفته باشد. م



به جای آن نام Lamia به کار گرفته شده . نامی که در آغاز این فصل به کار گرفته شده نام شیطان خون آشام مؤنث از اسطوره شناسی یونان است . در سنت عبرانی ، Lamia با Lilith سومریان مترادف دانسته شده و چون جغد در هوا پرواز می کرده ^۸ و که در سنت اسراری یهودی دوران قرون وسطی او دختری زیبا ، همسر و ملکه خود خدا بوده .^۹

محقق سامی ، رافائل پاتای در ترجمه‌اش از متن عبری ، پیشنهاد مناسبی را ارائه کرده که اشعیا ۳۴:۱۴ این گونه ترجمه شود : " آری لیلیث در آنجا آرام گزین شده برای خود محل استراحتی پیدا خواهد کرد " .^{۱۰} و همچنین لیلیث ، مادر شاه کبیر اربابان حلقه بوده و طی فرایندی نوشتاری Lamia شده ، یک جغد (strix) یک ساحره strigoaica و در نهایت مادر خون آشامها . بدین وسیله کلیسای مسیحی قرن هفدهمی توانسته افسانه خون آشام را مستقیماً با دودمان نژاد افسونگرش پیوند بزند و در نتیجه همین استراتژی بوده که عبارت vampire / خون آشام از زبان Tuadhe d'Anu سکایی باستان مشتق شده .

مناقشه بزرگ

از زمره مخلوقات خون آشامی رده vrykolakas قرن هفدهمی Leo Allatius ، شیاطین آلمانی – اسلاوی بودند تحت عنوان nachtzeurers به معنی night wasters / شب خواها . گفته شده که آن‌ها جنازه‌هایی هستند که از گور بر می‌خیزند تا از دیگر اجساد تغذیه کنند ، اما تا حدی عادت‌های عجیبی گذشته از جویدن افراطی خودشان دارند !

وقتی این nachtzeurers احتمالی در جریان نبش قبرهای اجباری که در آن زمان‌ها رخ می‌دادند پیدا شدند ، کاملاً عادی بود که میخ را از دهان موجودات عبور دهند تا سرشان را به زمین سنباق کنند تا بدین سان از سرگردانی‌های شبانه‌شان جلوگیری کرده باشند . در پروس گزارش شده که برخی از این اجساد نشانه‌هایی از خون دور دهانشان بوده ، مهم‌ترین اشتها خون آشام بودنشان . اما این

^۸ . Unterman, Alan, Dictionary of Jewish Lore and Legend, Thames & Hudson, London, ۱۹۹۱, under 'Lilith', p. ۱۲۰. See also Encyclopaedia Judaica Decennial, Keter Publishing, London, ۱۹۹۷, under 'Lilith', pp. ۲۴۶-۴۸.

^۹ . Patai, Raphael, The Hebrew Goddess, ch. ۱۰, p. ۲۲۱. Also see Lilith as the consort of Enki-Samael in Gardner, Laurence, Genesis of the Grail Kings, ch. ۱۱, p. ۱۰۶.

^{۱۰} . Patai, Raphael, The Hebrew Goddess, ch. ۱۰, pp. ۲۲۲-۲۲۳.

در واقع نشانه بیماری مرگبار متداولی بوده که به علت مرض سینه پهلو به وجود می‌آمده وقتی خون از ریه‌های شخص قربانی بیرون می‌زده.^{۱۱}

گزارش شده که این لاشخورهای نامرد که گفتیم کبد‌های بسیار سفید رنگی داشتند که از این رو به آن‌ها "بزدل" می‌گفتند. اما این هم نتیجه اختلالات خونی بود که به سبب رگ‌ها در طول زندگی مسدود شده که نهایتاً گردش خون را به شدت محدود می‌کرد و سبب مرگ می‌شد. این در واقع همان شرایطی است که امروزه بر گازها تحمیل می‌شود تا خمیر چربی جگر گاز تولید شود.^{۱۲} با توجه به تصویری که از جویدن خمیر چربی جگر گاز در ذهن داریم این حقیقت را باید بدانیم که یک عارضه رایج سبب می‌شود گازها برای تولید خمیر چربی‌شان آماده شوند، کاری که توسط شکارچیان زیر زمینی انجام می‌شود.

یکی دیگر از هیولاهای دوران، *blautsauger* / خون آشام باواریا بود که ظاهراً سرنوشتش را تعمیم دهنده مقدر نموده بود! ابداع این مخلوق یکی از بهترین استراتژی‌های کلیسا جهت اطمینان خاطر از این مسأله بوده که کودکان ظرف مخصوص آب مقدس را نه سهل انگارانه که با حسی از وظیفه شناسی نگه دارند. این شب رو دیوسان، که معمولاً در برابر *nachtzehr* سرخ روی قرار می‌گیرد، گفته شده خیلی رنگ پریده بوده و از افسانه *blautsauger* / خون آشام بوده که ایده "سیر" به عنوان دافع به وجود آمده.^{۱۳} آنچنان که در فیلم‌ها و سریال‌های امروزی همراه با وسایل مقدس دیگر نشان داده می‌شود.

چارچوب در و پنجره را با سیر آغشته می‌کنند تا از ورود شیطان جلوگیری شود اما واقع بینانه تر برای محافظت در برابر آفت یا بلا بوده؛ زیرا آنچنان که بسیاری از گیاهان را به عنوان گیاهان سحر آمیز مورد استفاده قرار می‌دادند سیر چنین نبوده و در موارد زیادی برای آشپزی از آن در رم استفاده می‌شده. یک افسانه ابداعی کاتولیکی شرح می‌دهد که سیر نخستین هدیه سنت اندروز^{۱۴} پاک بوده است!

اگر یک *nachtzehr* / شب خو یا *blautsauger* / خون آشام ره به خانه کسی می‌یافت، راه‌های مرسوم و تعریف شده‌ای وجود داشت تا صحتش را بررسی کنند. در مواردی که یک جسد نیمه متلاشی شده خاک خورده برای شناسایی بصری کافی نبود، در ابتدا گمانه بر این بود که آن‌ها هیچ بازتابی در آینه ندارند چرا که پنداره این بود که بازتاب آینه یا آب، تصویر روح را نشان می‌دهد بنابراین افراد از گور برخاسته روح نیستند چون مسأله بازتاب برای آن‌ها غیر ممکن است. رسم بر این بوده که در حضور یک جسد آئینه‌ها را پوشانده یا روبه دیواربرمی گردانند به خیال اینکه آئینه می‌تواند روح فرد فوت شده و اشخاصی را که به مرده نگاه می‌کنند کنترل کند.^{۱۵}

این امر که آئینه‌ها توانایی جذب بازتاب روح را دارند منجر به خرافه‌ای شد که شکستن یک آینه هفت سال بد شانس خواهد داشت چون ظاهراً خواهد توانست هفت سال را از یک شخص بگیرد و هفت سال برای شخص طول خواهد کشید تا روحش را بازباید و در این مدت بی عاطفه خواهد بود. دومین آزمایش یک از گور برخاسته بررسی هر نوع سایه جسمانی بود. گفته شده بود آن‌ها هیچ نوع سایه‌ای ندارند به ویژه اگر سایه‌شان طی زندگی‌شان دزدیده شده باشد.^{۱۶}

^{۱۱} . Barber, Paul, *Vampires, Burial and Death*, Yale University Press, New Haven, ۱۹۸۸, ch. ۶, p. ۴۲. See also Barber, Elizabeth Wayland, *The Mummies of Uriimchi*, ch. ۲, p. ۳۰.

^{۱۲} . گاز را در یک فضای کوچک نگه می‌دارند با لوله درون دهانش غذا می‌ریزند (به زور) و با کارهای دیگری گاز را به شدت چاق می‌کنند آنچنان که پاهایش و زنش را تحمل نمی‌کنند و زخم می‌شوند و کبدش هم بسیار بزرگ می‌شود و این کبد سفید رنگ به عنوان یک غذای مخصوص در رستورانها ارئه می‌شود! م.

^{۱۳} . Melton, J. Gordon, *The Vampire Book*, pp. ۲۸۳-۸۴ and ۲۸۸.

^{۱۴} . اندریاس یا سنت اندرو به یونانی *Ἀνδρέας*، (Andreas)؛ اوایل قرن اول میلادی تا اواخر قرن، که در کلیسای ارتدکس شرقی با نام پروتوکلئوس (*Prōtoklētos*) شناخته می‌شود یکی از حواریون عیسی و برادر پطرس است. نام اندریاس یک نام یونانی به معنی شجاع است و بیشتر میان یهودیان معمول بوده‌است اما هیچ‌گونه ضبط عبری یا آرامی از نام وی صورت نگرفته‌است. وی به عنوان اولین اسقف کلیسای بیژانس شناخته می‌شود. روز وی ۳۰ نوامبر است. نام وی در انجیل متی باب ۱۰ آیه ۲ آمده‌است. وی به صلیب کشیده‌شد و آرامگاه وی در اسکاتلند بوده و صلیب وی به عنوان نماد اسکاتلند در پرچم بریتانیا آمده‌است م.

^{۱۵} . Barber, Paul, *Vampires, Burial and Death*, ch. ۵, p. ۳۳

^{۱۶} . Melton, J. Gordon, *The Vampire Book*, p. ۴۶۷

یک روش برای فهمیدن اینکه کدام یک از سایه‌ها دزدی هستند شاید این بوده که آن را بر دیوار میخ می‌کرده‌اند. ممکن است عجیب به نظر برسد اما این در واقع روشی بوده که در اماکن ساختمانی رومانی به کار برده می‌شده. به عنوان خرافه قدیمی غیر قابل توضیح بر این گمان بوده‌اند که افتادن سایه یک انسان بر یک ساختمان تازه بنا شده و سپس کوبیدن میخ بر کله سایه می‌تواند بقا و طول عمر بنا را تضمین کند! طی اواخر دهه ۱۶۰۰ متون جالب توجه‌ای درباره اقدامات شیطانی شب‌خوها منتشر شده که عبارت بودند از *De Masticatione Mortuorum* (از نویسنده آلمانی فیلیپ روهر) و *Die Miraculis Mortuorum* (از کریستیان فردریک آلمانی) متعاقباً در ۱۷۴۶ راهب بزرگ بندیکتی فرانسوی *Dom Augustin Calmet* توضیح المسائلی درباره خون آشام منتشر کرد با عنوان:

"رساله‌ای درباره تجلی فرشتگان دیوصفت و موجودات خیالی ارتباط با ارواح و خون آشام‌های مناطق انگری، بوهیمیا، مورایس و سلیزی". یادداشت‌های او بر اساس گزارش یک نظامی اتریشی درباره سری قتل‌هایی در صربستان بود. مردی که توسط روستائیان مقصر دانسته شده بود. کهنه سربازی به نام آرنولد پوله، او مدت‌ها پیش مرده و دفن شده بود. کسی که از روی گاری یونجه افتاده و گردنش شکسته بود. به هر حال وقتی نبش قبر کردند آنچه که ظاهر شده خون تازه بوده.

در داستانی که راهب بزرگ تعریف می‌کند نشان می‌دهد که نبش قبر توسط گروه نظامی اتریشی انجام شده اما در واقع داستان آن گونه نبوده، وقتی آن‌ها در صحنه حاضر شده‌اند جسدی وجود نداشته. گزارش باقی مانده‌شان تحت عنوان *Visum et Repertum* (دیدن و فهمیدن)^{۱۷} کاملاً مشخص کرده که به وضوح و سادگی این فقط گزارشی از یک داستان محلی بوده و نبش قبر شدن پال شش هفته پس از مرگش حدود پنج سال قبل رخ داده که او را بلافاصله بعد از اینکه قتل‌های گفته شده رخ داده، میخ کوبی کرده‌اند و سوزانده‌اند. با انتشار آن در بلگراد، روزنامه نگاران گوناگون درباره آن نوشته‌اند که گزارشی از آن مشخصاً در ۱۷۲۳ در انگلستان در مجله لندن منتشر شده. این اولین باری بوده که در انگلستان لغت "خون آشام در حین ترجمه از نشریات صربستانی اقتباس شده و به کار رفته.

طی قرون هفدهم و هیجدهم وقایع اصطلاحاً خون آشامی بسیاری در مرکز و شرق اروپا ثبت شده. همه آن‌ها درباره افراد بومی هستند که مرده‌اند و دفن شده‌اند. اما آن‌ها بازگشته‌اند تا مردم ناحیه‌شان را اذیت و آزار کنند. گزارش‌های چس نفسانه‌ای از اجساد که شیر، لباس، مرغ و خروس و حتی بچه‌ها را دزدیده‌اند. گزارش‌هایی زیادی هم درباره ارتکاب به قتل، دزدیدن احشام یا خیلی معمول تجاوز توسط نامیرا ثبت شده. به هر حال واقعیت این است که در هیچ موردی، هیچ چیزی که کم‌ترین شباهتی به نوعی از رفتار خون آشامی داشته باشد که افسانه مشهوری را بسازد وجود ندارد. به راستی جذابیت کافی وجود نداشته تا هیچ اسطوره دیرپایی را فعال نگه دارد. در واقع یک سری خرافات محلی بوده که اولیای امور را قادر می‌ساخته برای احتراز از دردرسر تحقیقات جنایی مناسب در مناطق روستایی و فقیر نشین، مردگان را متهم کنند. برای رضایت فوری ساکنان محل در هر مورد پای یک مرده از خاک در آمده را به وسط کشیده به زمین میخ می‌کردند و چند قطره از آب مقدس را در حالیکه عبارت‌های مناسب و موثر لاتین را زمزمه می‌نمودند بر آن می‌پاشیدند و این‌گونه عدالت برقرار می‌شد!

از دهه‌های ۱۷۰۰، در جوی از گسترش بیماری‌های اپیدمیک و تبلیغات کلیسایی، وحشت تبدیل شدن یک "نامیرا" به چنین درجه پلیدی، باعث شد که یک نسخه دوباره کاری شده از گزارش *Arnold Paole*، تبدیل به پرفروش‌ترین کتاب نمایشگاه لایپزیگ شد. اما پس از آن یک مباحثه بزرگ پیرامون خون آشام در دانشگاه‌ها دنبال شد که توسط الهی دان *Michael Ranft* شروع شده بود، کسی که اثرش به نام *De Masticatione Mortuorum in Tumulis Liber* که در سال ۱۷۲۸ منتشر شد، حمله مستقیم به جانب وجود خون آشام‌ها را به راه انداخت.

این ماجرا در ۱۷۳۲ نیز به وسیله *Dissertio de Cadauveribus Sanguiuigis*^{۱۸} اثر *John Christian Stock* پیگیری شد. یکی از هفت ماحصلی که مباحثه گران علمی بدان رسیدند این بود که از گور برخاستگان، خون آشام‌های افسانه‌ای بودند که به دست خرافه پرستانی که از جانب کلیسا حمایت می‌شدند خلق شده بودند.

^{۱۷}. Melton, J. Gordon, *The Vampire Book*, p. ۴۶۷

^{۱۸}. Melton, J. Gordon, *The Vampire Book*, p. ۲۸۸.

خارج از محیط‌های آکادمیک، داستان چیز دیگری بود و پس از سال‌های بسیار از آموزش‌های نظری و تلقین، مردم، به خصوص اهالی صرب و نواحی اسلاوی، شروع کرده بودند به نسبت دادن همه انواع مرگ‌ها و بیماری‌ها و ناتوانی‌ها به خون آشام‌ها و آن‌ها را پیش قراول همه شیاطین و ضررها و بدبختی‌ها دانستند. در نتیجه، این عادی شد که به قبرها هجوم برند و قبر شده را گردن بزنند و قلب از کالبد برون کشند و در آئینی بسوزانند. این سبب مشکلاتی در جوامع محلی شد (جایی که مردم از دیدن اینکه مرحومانشان از گور به در آورده شده‌اند و حرمتشان شکسته شده است شوریده می‌شدند) تا جایی که در ۱۷۵۵ شه بانو ماریا ترزای اتریشی، متعهد شد تا موازینی را به قانون در آورد و این چنین اعمالی را ممنوع نماید. حتی تا سال‌های ۱۸۰۰ نیز جعبه‌های جذاب مخصوصی جهت کشتن خون آشام‌ها به فروش می‌رسید که این ست‌ها شامل یک بطری از آب مقدس و قوطی قرص نان‌های آئین عشای ربانی و یک تپانچه با گلوله‌های نقره‌ای و صلیب و گرز بود. ظاهراً انتظار می‌رفته که شخص خریدار میخ‌های مورد نیاز برای چهار میخ کردن را در جای دیگری پیدا کند!

رمان گوتیک^{۱۹}

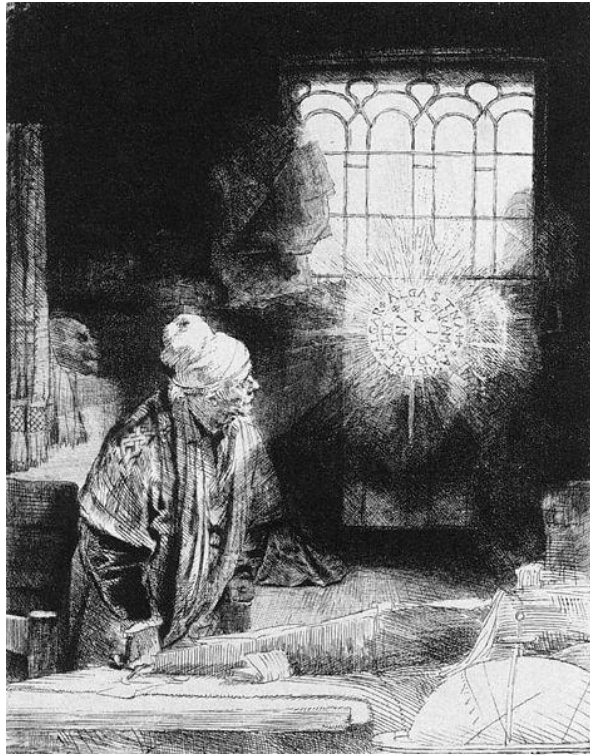
در وضعیتی که ادبیات سرگرم کننده در برابر گزارش‌های جدی و مانند آن قرار گرفته ، نخستین شعر خون آشامی با عنوان Der Vampir را هنریش آگوست اسنفلدر آلمانی در ۱۷۴۸ سروده . متعاقب آن در ۱۷۹۷ Die Braut von Korinth / پرنده کوریتش ، شعری بوده که توسط در اماتیست مشهور فاوست^{۲۰} ، Johann Wolfgang von Goethe سروده شده . اما در انگلستان بوده که سنت ادبی پیشرفت زیادی داشته اگر چه که لغت " خون آشام " تا اواسط قرن هیجدهم میلادی وارد زبان انگلیسی شده .

فضای هراسناک رمان‌های گوتیک



^{۱۹} . رمان گوتیک رمانی است پر از عناصر دلهره آور ، همچون : افسونگری فریبکاری ، ارواح ، اشباح و جادوگران شیطان صفت ، تاریکی و گنگی و مانند آنها و مهم‌ترین هدف آن رعب انگیزی در خواننده یا مخاطب است . سیاه چال ها قلعه های تاریک و در هم انباشته از استخوان های مردگان ، ویرانه هایی وهم الود ، دالان هایی زیر زمینی و جاهایی شبیه به آن ، زمینه این نوع رمان ها هستند . وهم الودگی ، وحشت زدایی و وقوع حوادث عجیب و غیر طبیعی از بارزترین نشانه های رمان گوتیک است . واژه گوتیک در اصل صفت نسبی گوت بوده ، اما رفته رفته به معنی آلمانی ها و چندی بعد به مفهوم مربوط به سده های میانه و آنچه دارای ویژگی های سده های میانه است به کار رفته است . در معماری به سبکی گوتیک می گویند که پس از سبک رمانس در اروپای غربی و به ویژه در فرانسه پدید آمد و از سده دوازدهم تا شانزدهم میلادی دوام یافت . طاق های قوسی نوک تیز ، ستون های عمودی ، شیشه بند منقوش ، منارهای مخروطی باریک ، پشتبندهای معلق ، و به ویژه گوناگونی چشمگیر جزئیات ، از ویژگی های این سبک است . نو ، کلاسیست های سده هجدهم میلادی ، واژه گوتیک را به معنی وحشی بکار می بردند . اما رمانتیست ها معانی مثبتی چون : طبیعی ، آزاد ، راستین ، رمانتیک و سده های میانه از آن گرفتند . در واقع رمانتیست ها آثار شکسپیر و اسپنسر را به دلیل برخورداری از عناصر گوتیک می ستودند . نخستین رمان گوتیک که زاینده معماری گوتیک است ، قلعه اوترانتو ، نوشته هوراس والپول ، نویسنده انگلیسی است . داستان این رمان در انگلستان در سده های دوازدهم و سیزدهم میلادی روی می دهد و آکنده از بیرحمی ، شهوترانی ، سنگدلی و خونریزی است . چندی بعد ، آن رادکلیف ، رمان نویس انگلیسی رمان اسرار ادولفو را در ۱۷۹۴ م نوشت و کوشید دلایل و شرح هایی واقع گرا برای رخداد های غیر واقعی و غیر طبیعی ارائه دهد . برخی نویسندگان هم روزگار رادکلیف ، این تلاش وی را به سخره گرفتند و آن را بیهوده خواندند که از آن شمار است : جین اوستن ، با صومعه نورت انگر . از دیگر رمان های گوتیک که در سده هجدهم در انگلستان پدید آمدند ، می توان به واتک ، نوشته ویلیام بکفورد ، راهب نوشته متیو گریگوری لوئیس و برون سالخورده انگلیسی نوشته کلاراریو ، که دلهره های آن از لحاظ روان شناختی نمادین بودند اشاره کرد . این نوع دلهره آفرینی در انتقام سرنوشت ساز و ملموت سرگردان نوشته چارلز رابرت مچورین ، نویسنده ایرلندی و برخی آثار نویسندگان امریکایی همچون چارلز براکدن براون ، ناتانیل هاتورن ، و ادگار آلن پو ؛ به اوج خود رسید . در همین سال ها دو چهره سرشناس آلمانی نیز به نوشتن داستان های گوتیک آغاز کردند ، یکی کریستوفر مارتین وایلند با دن سیلویو وان رزالو و دیگری ارنست تودرو امدنوس هوفمان با قصه های خیالی و قصه های شب . شخصیت های این داستان و رمان ها که در زمره نخستین داستان های گوتیک هستند ، بیشتر دیوانگان و گاهی هم پهلوانان بودند . رفته رفته با تکوین و تحول این رمان ، حیوانات ، ارواح مرموز ، شوهران ستم پیشه ، مستخدمان پیر با چهره هایی کریه و رعب آور و زنانی درد مند و رنجور نیز در زمره شخصیت های آن در آمدند . اصلا در رمان های گوتیک ، شخصیت ها چندان اهمیتی ندارند و تا آنجا پیش می روند که حوادث داستان را پیش ببرند . رمان گوتیک عمدتاً دور محور حادثه ، پیرنگ ، فضا و زمان و مکان می گردد . این عناصر داستانی دست به دست هم می دهند تا ترس و دلهره را که مهم‌ترین هدف این رمان است ، به خواننده اقا کنند . امروزه تقریباً رمان گوتیک از انحصار داستان هایی که زمینه رویداد آنها مربوط به سده های میانه است ، بیرون آمده و به داستان هایی که رخداد های غیر عادی و غیر منطقی رادر فضایی پر رمز و راز و وهم الود با شخصیت هایی نامتعادل روایت می کنند نیز اطلاق می شود . مانند فرانکنشتاین نوشته مری شلی نویسنده انگلیسی ، زوال خاندان اشتر نوشته ادگار آلن پو ، خانه قانون زده نوشته چارلز دیکنز نویسنده انگلیسی ، و نیز بخش های مربوط به خان هاویشهام در ارزوهای بزرگ از همین نویسنده ، جین ایر نوشته شارلوت برونته ، نویسنده انگلیسی ، دراگولا نوشته برام استوکر نویسنده انگلیسی ، حریم و ایشالوم ، ایشالوم نوشته ویلیام فالکنر ، نویسنده امریکایی ، و ربه کا نوشته دافنه دوموریه بانوی رمان نویس انگلیسی . رمان گوتیک از سازه ها و دستمایه های مکتب سورالیسم بوده که در سده بیستم میلادی پیدا شده است . م

^{۲۰} . فاوست شخصیتی در یکی از افسانه‌های قدیمی آلمان است. در این افسانه فاوست روح خود را به شیطان می‌فروشد. آثار ادبی گوناگونی در زمینه این افسانه نوشته شده‌است، از جمله فاوست گوته . م



تابلو فاوست اثر رامبراند

تا به حال این لغت در جامع‌ترین دیکشنری و حال مشهور *Bailey's Dictionary* منتشر شده در ۱۷۲۱ وارد نشده . از لغت " vamp " در فرهنگ لغت‌های امروزی به عنوان " زنی که از جذابیت‌های جنسی خود برای اغوای مرد استفاده می‌کند " استفاده شده . اما در *Bailey* " یک نوع جوراب زنانه کوتاه " معنی شده . حتی در شعر *Christabel* سروده شده به سال ۱۷۹۸ توسط ساموئل تیلور کولریج هر چند بر اساس موضوع خون آشام بوده اما او در واقع از این لغت استفاده نکرده . در واقع اصطلاح مخصوص " خون آشام " در ادبیات انگلستان تا دهه ۱۸۰۰ نه وارد شده و نه مورد استفاده قرار می‌گرفته .

نخستین بار در شعر *Thalaba* اثر *Robert Southey* از آن نام برده شده که حدود ۱۸۰۰ منتشر شده . اما در دیکشنری عمومی *Walker's Dictionary* ۱۸۶۲ مقصود از خون آشام به سادگی " دیو " دانسته شده . در حالیکه لغت خود به عنوان " یک روح شیطانی یا شر " فهرست شده . اگر چه هیچ کجا اشاره‌ای به وجه خون آشامی که چنین آشنا بوده باشد دیده نمی‌شود به نظر می‌رسد این مفهوم قدری زودتر وارد عرصه شده چون در شعر *Jerry the Clerk* ، لردبایرون با عنوان *The Giaour* به سال ۱۸۱۳ منتشر شده . نخستین اثر منثور انگلیسی درباره این موضوع را یکی از هم قطاران لرد بایرون در ۱۸۱۹ منتشر کرده ، این داستان کوتاه با عنوان *The Vampyre* توسط جان پولیدوری نوشته شده و در آن از اشراف زاده عجیب و غریبی به نام لرد *Ruthven* سخن به میان آمده (یک عنوان خاندانی حقیقی اسکاتی در سال‌های ۱۵۰۰)^{۲۱} که برای خون زن بی گناهی او را شکار کرده .

یکی دیگر از گروه *Byron-Polidori* مری شلی بوده (همسر پرسی بیشه شلی) که داستانش برای سرگرمی دوستانش در انجمنی نزدیک جنوا خلق شده و بعد به عنوان داستان کلاسیک فرانکشتاین^{۲۲} منتشر شده : نخستین همه کتاب‌های رده علمی - تخیلی .

^{۲۱} . Barber, Paul, *Vampires, Burial and Death*, Yale University Press, New Haven, ۱۹۸۸, ch. ۶, p. ۴۲. See also Barber, Elizabeth Wayland, *The Mummies of Uriimchi*, ch. ۲, p. ۳۰.

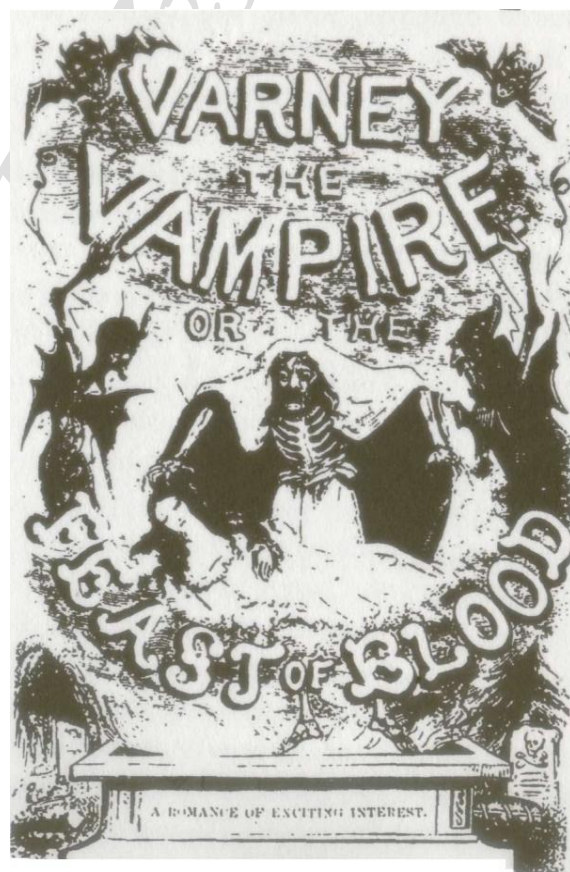
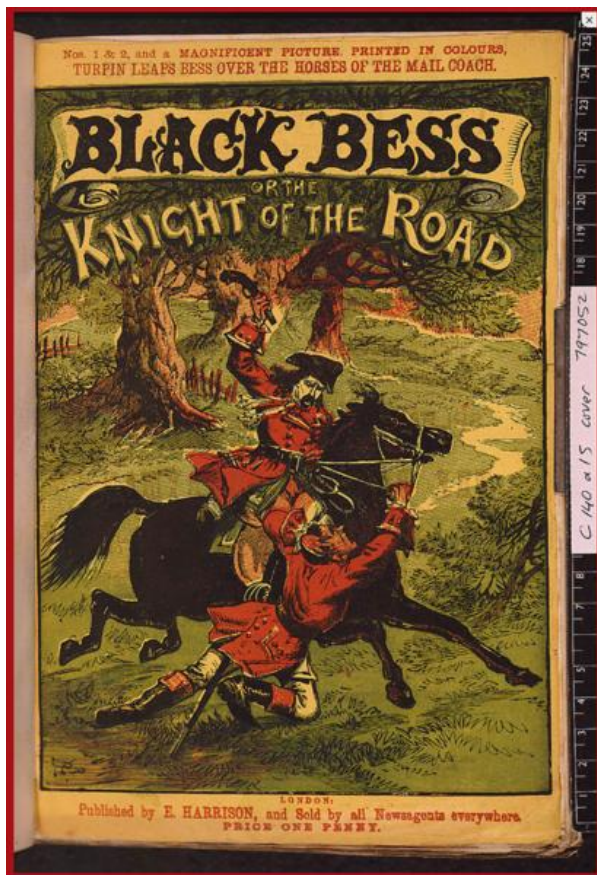
^{۲۲} . فرانکشتاین نخستین بار در سال ۱۸۱۸ منتشر شد. مری شلی پس از بازگشت به انگلستان چندین داستان دیگر نوشت. داستان والپرگا (۱۸۲۳) که ماجرای از زندگی در ایتالای قرون وسطی را نقل می‌کند؛ مجموعه آخرین نفر (۱۸۲۶) که در یک سه گانه داستان علمی-تخیلی دیگری را روایت می‌کند؛ قرن بیست و یکم است، بیماری طاعون نسل بشر را از بین برده است و تنها یک نفر باقی مانده است، "آخرین نفر". مری شلی کتابی را با عنوان *لا دور* در سال ۱۸۲۵ نوشت که در حقیقت به بیان زندگی شوهرش و دفاع از او اختصاص دارد. وی هم‌چنین چندین سال از عمرش را صرف بازنویسی و تنظیم مجدد

کمی پس از این ، لرد Ruthven بعنوان یک شخصیت توسط نویسندگان مجلات گوناگون الگو برداری شد ؛ با عقیده‌ای که در میانه سال‌های ۱۸۰۰ مرسوم شده که عبارت بوده از موجودات خون آشامی که زیر نور ماه حرکت می‌کرده‌اند .

سپس نوبت James R. Planche شد ، نجیب زاده ، نمایشنامه نویس و نویسنده اشعار اپرا برای اپرای Oberon - The Elf King's Oath کسی که در ارتباط با افسانه رابین هود با او روبرو می‌شویم . Planche قطعاً سرعت ظهور خون آشام بر صحنه اپرا را تسریع کرده . در ۱۸۲۰ درام رمانتیک اش " خون آشام " یا " تازه عروس جزایر " را در لندن افتتاح کرده . بر اساس نمایشنامه‌ای مشابه با عنوان " خون آشام " که سال گذشته توسط چارلز نویدر در پاریس بر صحنه رفته بود . که خود از اثر Polidori الهام گرفته بود . به همین ترتیب اپرای Der Vampyre هاینریش مارچنر آلمانی بر موضوع خون آشام متمرکز بوده ، نخستین هر اپرای خون آشامی که در لایپزیگ در ۱۸۲۹ بر صحنه رفته بود . متعاقباً در ۱۸۴۱ نویسنده روس الکسی تولستوی داستان Upyr را منتشر کرد ، در صورتیکه ده سال بعد از آن در پاریس آخرین نمایشنامه دراماتیک توسط الکساندر دوما (که با رمان سه تفنگدار مشهور شده) با عنوان Le Vampire به صحنه رفت .

یکی از محبوب‌ترین مجموعه‌های بریتانیایی دوران Varney the Vampire بوده ، داستانی که به صورت هفتگی در دهه ۱۸۴۰ در یکی از مجلات Penny Dreadful^{۲۳} انگلستان منتشر می‌شده و سپس به شکل کتاب در می‌آمده .

James Malcolm Rymers داستانی بوده از سر فرانسیس ورنری ، حامی سلطنت در جنگ‌های داخلی قرن هفدهم که توسط سربازان الیور کرامول هدف گلوله قرار گرفته اما هدفش (شخصیت خون آشامی که خلق کرده بود . م) ترجیحاً به صورت خون آشامی سر به زیر و سازگارادامه یافته . ورنری کسی بود که نقطه عطف ادبی را از وضعیت سست و لرزان به بنیادی استوار تبدیل کرد .



دو نمونه از مجلات Penny Dreadful . سمت راستی اولین نوع این مجلات حدود ۱۸۴۰

اشعار شوهرش کرد و سرانجام نیز مجموعه آثار وی را به چاپ سپرد. لرد بایرون شاعر رمانتیک انگلیسی از دوستان خانوادگی شری و همسرش بود که باعث نگارش داستان فرانکشتاین شد. م

^{۲۳} . نوعی از مجلات سرگرم کننده بریتانیا بوده که در قرن نوزدهم داستان‌های ترسناک را به صورت سریالی هر هفته منتشر می‌کرد که هر بخش از آن به بهای یک پنی به فروش می‌رسیده . م

زامبی بو گندوی فرهنگ اروپای قدیم به شمایل معمول دلربایی تبدیل شد که جای خود را در انجمن‌های ادبی باز نمود. پیش از این الگوی خون آشام، رعیت اسلونی نفخی ژولیده‌ای بود با ناخن‌های بلند. پیچیده در جامه‌ای چرکین با دهان و یک چشم گشوده و صورتی ورم کرده و قرمز رنگ و چندانش آور. اما کاملاً غیر منتظره، در قرن نوزدهم، خون آشام جدید ادبیات رمانتیک ظاهر شد. یکی که از آن هیبت نفرت انگیز فاصله بسیار داشت؛ باوقار و فراست و جاذبه سکسی!

Varney نیز یکی از شخصیت‌هایی بود که نشانه غائی خون آشام‌های امروزی را در سطح جهانی معرفی کرد، او چیزی داشت که پیش‌تر هیچ شمایل "نامیرایی" هرگز به نمایش نگذاشته بود و در اولین یورشش بر Flora Bannerworth جوان معلوم شد که Varney دندان‌هایی برای مکیدن خون دارد. با شیرجه‌ای گردنش را می‌قاپید و از لای دندان‌هایش خون می‌مکد و فورانی از خون با صدایی سهمناک در پیشش شنیده می‌شد، بعد تر، همه آنچه بر گردن فلورا مشاهده شد جای زخم یک سوراخ کوچک بود، و یا دو سوراخ، چرا که بین دو سوراخ مقداری فاصله بود. مورد مهم دیگر در افسانه Varney، انگاره مبرم بیزاری خون آشام‌ها از نور خورشید بود، با وجود اینکه در مورد او مقداری برعکس توصیف شده که او از طریق نور ماه به طرز خاصی احیاء می‌شد و نهایتاً او خود را درون یک کوه آتشفشان می‌انداخت تا نور ماه به او نرسد و به طور کامل بمیرد. با گسترش این جو به سرعت در حال رشد، در سال ۱۸۷۲، وکیل ایرلندی، J. Sheridan le Fanu با داستان کوتاه خود در مورد خون آشام مؤنث Carmilla از راه رسید. و این افسانه دیگری بود که در آن یک قالب گوتیک و زاینده معرفی شد که از سویی بسیار قریب و شناس شده است. Carmilla در تابوت می‌خوابید، او قدرت‌های فرا انسانی داشت، خون آشام دیگری او را گاز گرفته بود و بدین سبب او نیز خون آشام شده بود، و نهایتاً به خاطر میخی که سمت قلبش روانه شده بود کشته شد. متعاقباً، در سال ۱۸۹۷، شاعر برجسته بریتانیایی، Joseph Rudyard Kipling، شخصیت خون آشام‌های زن را در شعری به نام "خون آشام" ارتقاء داد.

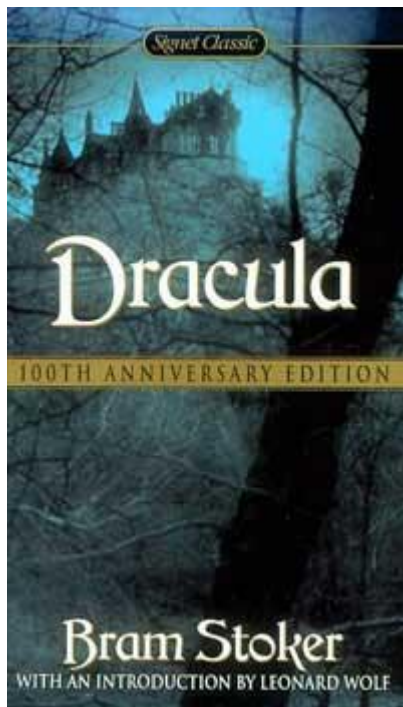
عبارت گوتیک آنچنان که در ادبیات رواج یافته در ۱۷۶۴ توسط Horace Walpole باب شده (پسر نخست وزیر بریتانیا رابرت والپوله) در رمانش قلعه اوترانو: یک داستان گوتیک. در اصل یک نوشته گوتیکی بر مفاهیم تاریکی و وحشت و موجودات اسرارآمیز و ماوراءالطبیعه و وحشت عمومی در محیطی پر از تعلیق متمرکز می‌شود. به همین صورت فرانکشتاین مری شلی یک نوشته گوتیکی در نظر گرفته می‌شود. اما بسیاری از کتاب‌ها هستند که در گونه وحشت جای نمی‌گیرند. داستان‌های چون Northanger Abbey جین آستین، Wuthering Heights امیلی برونته، Jane Eyre شارلوت برونته و ربکا دافنه دو موریو. به طور جالب توجه ای همه این آثار توسط نویسندگان مشهور انگلیسی نوشته شده‌اند.

مدیر انتشارات مؤسس جنبش گوتیک در اورانتو والپوله در اوایل قرن هیجدهم آثار زیر را منتشر کرده:

The Italian و The Mysteries of Udolpho اثر آن رادکلیف. The Monk اثر ماتیو لوئیس و Vathek اثر ویلیام بک فورد. و بازهم همه نویسندگان انگلیسی تبار. اما صد سال بعد در ۱۸۹۷ بزرگ‌ترین رمان گوتیک همه دوران منتشر شد. داستان غائی خون آشام، "دراکولا" اثر برام استوکر^{۲۵}. داستان استوکر بسیاری از موضوعات پیشینی را با هم آورده در حالیکه همچنین آغازگر برخی امکانات نوین بوده، همچون ارتباط تغییر شکل دهنده با خفاش خون آشام.

^{۲۴}. Barber, Paul, Vampires, Burial and Death, Intro, p. ۲.

^{۲۵}. برام استوکر فرزند دوم یک خانواده با شش فرزند بود. تا سن هفت سالگی تقریباً همه مطمئن بودند که به دلیل یک بیماری در سنین کودکی، هرگز قادر به راه رفتن بر روی پاهای خودش نخواهد بود. این بیماری و نیاز او به کمک دیگران در زندگی، تجربه‌ای عمیق بر روی افکار او گذاشت که بعدها در آثار ادبی او مشاهده شد. خواب ابدی و رستخیز مردگان که مفاهیم اساسی و کلیدی داستان جاودانه او دراکولا است، نتیجه مستقیم تجربه اوست. چرا که بیشتر عمر خود را در رختخواب گذراند. بیماری و درمان ناگهانی او از دید پزشکان چیزی جز یک معجزه نمی‌توانست باشد. بعد از طی کردن دوران نقاهت، او تبدیل به انسانی عادی گشت و حتی بعداً با بازی در تیم فوتبال دانشگاه دولین، جایی که در آن به تحصیل تاریخ، ادبیات، ریاضیات و فیزیک در کالج ترینیتی پرداخت، یک قهرمان شد. همچنین او رییس کالج جامعه فیلسوف نیز بود و اولین نوشته او با نام پیروی از احساسات در نوشتن و جامعه چاپ شد و همچنین مامور رسیدگی کالج جامعه تاریخ نیز بود. او تبدیل به یک عضو مدنی شد که دوره رضایت بخشی در زندگی او نبود. به همین دلیل کار دیگری در



نکته جالب در اینجاست که برخلاف آنچه اغلب گفته شده خون آشامهای ادبی بعد از خفاش‌های خون آشام نام‌گذاری نشده‌اند. این خفاش‌های خاص توسط طبیعت‌شناس فرانسوی Comte George de Buffon نام‌گذاری شده. نگهبان باغ گیاهان (Jardin du Roi / یا باغ شاه / باغ گیاه‌شناسی هم گفته شده. م) و خالق "تاریخ طبیعی" در ۱۷۶۵ و "دوره‌های طبیعت" در ۱۷۷۸. پیش از این آثار، هیچ ارتباطی در هر فرهنگی بین خون آشام و خفاش‌ها وجود نداشته. اما از آنجایی که این پستانداران خاص آمریکای جنوبی، شبانه به محض خوابیدن حیوانات خون خوردن را شروع می‌کردند در تطابق با اسطوره خون آشام Buffon نامیده شده‌اند.^{۲۶} آنچنان که در رساله treatise اثر Dom Augustin Calmet آمده.

اگرچه دراکولای برام استوکر نخستین داستانی بوده که تشبیه خفاش را وارد ماجرای خون آشام نموده، در ویرایش کتاب "وارنری خون آشام" یک خفاش تشریح شده که ممکن است به خوبی با مفهوم برام استوکر مطابقت داشته باشد. به هر جهت واضح است که

نقش یک روزنامه‌نگار و منتقد نمایش‌های درام در روزنامه پست عصر (The Evening Mail) پیدا کرد. علاقه او به تئاتر سبب ساز آشنایی و دوستی دیرینه‌ای میان او و هنرپیشه تئاتر، هنری ایروینگ (Henry Irving) شد.

استوکر در ۱۸۷۸ با فلورانس بالکوم (Florence Balcome)، که قبلاً نامزد اسکار وایلد (Oscar Wild) بود، ازدواج کرد. سپس به همراه همسرش ساکن لندن شد و عنوان مدیریت برنامه‌های تئاتر لایکوم (Lyceum Theater) را برای هنری ایروینگ پذیرفت. او تا ۲۷ سال بعد از آن در همان مقام باقی ماند. همکاری با ایروینگ برای استوکر بسیار مهم بود. چرا که باعث پذیرفته شدن او در جامعه سطح بالای لندن شد و او توانست با جیمز مک نیل ویستلر (James McNeil Whistler) و سر آرتور کونان دوئل (ir. Arthur Conan Doyle) ملاقات کند. همچنین در دوره‌ای که ایروینگ در حال سفر بود، این فرصت را پیدا کرد تا در کنار او دور دنیا را ببیند.

او با نوشتن تعداد زیادی از رمان‌های احساسی و عاطفی، درآمد اضافی هم برای خود ایجاد کرده بود. اما مشهورترین داستان او، بواسطه حضور شخصیت خون آشامی به نام کنت دراکولا (Count Dracula) بر سر زبان‌ها افتاد که اولین بار در سال ۱۸۹۷ به چاپ رسید. قبل از شروع به نگارش این داستان، استوکر هشت سال را صرف تحقیق و بررسی در فرهنگ‌های اروپا و خواندن افسانه‌های مربوط به خون آشامان کرده بود. دراکولا یک نوشته رساله‌ای (epistolary novel) است که به صورت خاطرات ثبت شده، تلگراف‌ها، و نامه‌های ارسال شده بین افراد نگاشته شده‌است. دراکولا پایه و زیر بنای بسیاری از فیلم‌ها و نمایش‌های اجرا شده‌است. دو نمونه از آن‌ها که بیشترین نزدیکی را با متن مادر و اصلی داشتند عبارت‌اند از نوسفراتو (Nosferatu) در ۱۹۲۲ و دراکولای برام استوکر در ۱۹۹۲. نوسفراتو زمانی ساخته شد که بیوه استوکر هنوز زنده بود و سازندگان فیلم بخاطر قانون حق چاپ، مجبور به تغییر دادن اسامی شخصیت‌ها و مکان‌ها شدند. استوکر رمان‌های بسیار دیگری هم با عناصر وحشت و اتفاقات ماورای عادی نوشت، اما هیچکدام در موفقیت حتی به گرد پای دراکولا هم نرسیدند.

^{۲۶} . Melton, J. Gordon, The Vampire Book, Foreword, p. xi

او برای واقعیت اهمیت کمی قائل بوده چون خفاش خون آشامش بزرگ بوده . با در نظر گرفتن اینکه خفاش‌های خون آشام – که ترجیحاً خون حیوانات را می‌مکند – مخلوقاتی نسبتاً کوچک هستند . اگرچه به طور کلی شیطان شناسی به خفاش‌ها بسیار علاقمند است اما آن قدرها هم بر وجه خونریزانه یک گونه خاص تاکید نشده . اما آن‌ها چون گربه‌ها ، گرگ‌ها و جغدها موجوداتی شب رو هستند .

در آمریکا و کانادا ظاهراً نخستین نمود کیش خون آشام به اواخر قرن نوزدهم بر می‌گردد . اگرچه برخی مهاجران اروپایی اولیه اعتقادات سنتی ترشان درباره شخص از گور برخاسته را بر این اساس بنا نهاده‌اند . در اصل این فرهنگ به سواحل شرقی و به ویژه ایالت نیو انگلند اختصاص داشته ، با نخستین گزارش مستند مربوط به چهارده کودک خانواده Stukeley که در سال ۱۸۸۸ یکی یکی مردنشان شروع شده . وقتی اجساد شش تا از فوت شده‌ها از خاک بیرون آورده شد و همه آن‌ها آنچنان که انتظار می‌رفت تجزیه شده بودند جز یکی ، با این حساب دختری که سارا نام داشت و تجزیه نشده بود برای دیگر مرگ‌ها مقصر شناخته شد . و پس از آن بود که با اجساد طبق سنت رفتار شده پس قلب‌هایشان از سینه بیرون آورده و دفن می‌شدند . در شرایط واقعی این گزارش به هیچ وجه ارتباطی با خون آشام ندارد اما از افسانه‌های قدیمی متأثر شده که در آن مرده منفعل زنده شده و به زندگی بر می‌گردد . وقایع مشابه بسیاری در مکانهایی چون کنتیکت ، ورمانت و رود آیلند اتفاق افتاده .^{۳۷}

در سال ۱۹۲۷، دراکولا با بازیگری و نمایشنامه نویسی همیلتون دنه به صحنه نمایش لندن رسید، کسی که مادر ایرلندی اش با برام استوکر آشنایی داشت و این نقش بود که برای اولین بار ردای سیاه اپرا را که پیش نیاز نقش کنت دراکولا بود معرفی کرد . پیش تر از آن دو فیلم خون آشامی در بریتانیا و روسیه تولید شده بود، اما آمریکا اولین کشوری بود که این ژانر را به شکلی خاطره انگیز روی پرده سینما آورد. در این رابطه، لون چنی در فیلم " لندن پس از نیمه شب"، محصول سال ۱۹۲۷ نقش خون آشام را اجرا کرد. در همان سال ، تبعیدی مجارستانی، Blew Lugosi، دراکولا را به صحنه آمریکا آورد، با محصولی چهل هفته ای از برادوی ، که بر اساس نمایشنامه نوشته همیلتون دنه که در لندن بر صحنه رفته بود ساخته شد . سپس با تنظیم ویژه بیوه برام استوکر، با ایفای نقش Lugosi ، در هیبت کنت معروف در ۱۹۳۱ دنبال شد، از آنجایی که صنایع فیلم، تلویزیون و ویدئو، در دو سوی اقیانوس اتلس هرگز بدون اقبال نبوده اند ، از این طریق برای همیشه یکی از محبوب ترین قالب های گوتیک که به فیلم در آمده است را از آن خود می‌کند.

^{۳۷} . Ibid, p. ۱۱

چگونه می‌توان یک خون آشام را شکار کرد؟

جعبه ابزارهای خون آشام کشی

سیدمعین عمرانی^{۲۸} مدتی است جعبه ابزارهای شکار خون آشام در حراجی‌ها به قیمت‌های بسیار گزاف به فروش می‌رسند. اما آیا این صندوقچه‌های اسرارآمیز که در آنها، صلیب، تپانچه و آب مقدس قرار داده شده، عتیقه‌هایی واقعی هستند یا ابزارهایی جعلی یا اسباب بازی‌هایی هنری؟ بیایید مانند جاناتان فرگوسن میخ‌های چوبی‌مان را تیز، تپانچه هامان را با گلوله‌های نقره‌ای پر و تحقیق در این زمینه را شروع کنیم.

جعبه‌های اسرارآمیز

در جعبه ابزارهای خون آشام‌کشی، این صندوقچه‌های اسرار آمیز، انواع اسلحه‌ها و ابزارهای از پا در آوردن نیم زندگان را خواهید یافت. بعضی از چیزهایی که در آنها یافت می‌شود، به‌طور مشخص ساخته قرن بیست‌ویکم هستند؛ اما کیت‌هایی هم وجود دارند که در آنها قطعاتی بسیار قدیمی و واقعا عتیقه یافت می‌شوند. تعیین عمر واقعی این عتیقه‌ها یا ارزیابی آنها به‌طور دقیق امکان‌پذیر نیست. با این حال، قیمت اولیه آنها در حراجی‌ها، از چند هزار دلار شروع می‌شود. در اکتبر ۲۰۱۱/مهر ۱۳۹۰، یکی از این کیت‌های ابزارهای خون آشام‌کشی در یک حراجی بزرگ بین‌المللی به قیمت ۲۵ هزار دلار فروش رفت. البته رکورد بالاترین قیمت برای این صندوقچه‌ها، ۲۶ هزار و ۴۰۰ دلار است که در سال ۱۳۸۳/۲۰۰۴ به فروش رفت. یادداشت کوچکی به این شرح درون آن قرار داشت: «کیت خون آشام‌کشی مربوط به حدود سال ۱۹۰۰. چوب آن از گردو، قفل آن برنجین و پارچه‌اش از مخمل سرخ است. درون آن، یک میخ چوبی یک تپانچه دو لول، ۹ گلوله، یک صلیب چوبی عاج کاری شده، سرم و ظرف‌های قلعی در بسته محتوی پودر گل سیر قرار دارد.»



^{۲۸}. مسئول بخش عجیب تر از علم مجله دانستنیها .

روایت‌های مختلفی درباره صحت ادعاهای منسوب به این آثار و تاریخی بودن آنها وجود دارد. یکی از آنها عنوان می‌کند که آنها متعلق به نیمه دوم قرن نوزدهم و حقیقتاً به منظور کشتن خون‌آشام‌ها ساخته شده‌اند. این ادعا که چندان مورد استناد نیست، توسط عتیقه فروشان و رسانه‌ها بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در واقع نظر رسمی ریپلی است که بزرگ‌ترین کلکسیونر این کیت هاست و در حال حاضر ۴۰ عدد از آنها را در اختیار دارد. بیشتر این کیت‌ها اکنون در آدیتوریوم‌های آنها در سراسر دنیا در معرض نمایش عموم قرار داده شده‌اند.

در ظاهر، این ادعا به اندازه کافی قابل توجه به نظر می‌رسد. در غرب اوایل قرن نوزدهم، مرز بین تخیل، فولکلور و واقعیت در حال محو شدن بود. به همین دلیل در این دوره شاهد ظهور طریقت‌های عصر جدید بودیم. در حقیقت یکی از این کیت‌ها یکی از سمبل‌های علوم خفیه را روی در خود دارد. از این مشخص‌تر، ترس از خون‌آشام‌ها در اروپای شرقی قرن‌های نوزدهم و بیستم به صورت کاملاً شاخص حکمفرما بود. بسیاری از اجساد قربانی این طرز فکر بوده و بسیاری از مشکلات را به آنها نسبت می‌دادند. همان‌طور که در ماجرای قتل سال ۲۰۰۴ دیدیم، ثابت شد این اعتقادات تا به امروز در ذهن بسیاری باقی مانده‌اند. با این حال، ابزارهای کشاورزی که در آن ماجرا مورد استفاده قرار گرفتند، نیز نشان می‌دهند که روش‌های کشتن یک خون‌آشام هنوز همان روش‌های قدیمی مثل بیل خادم کلیسا یا میخ چوبی است. سلاح‌های مخصوص این کار مانند شمشیر نیز دقیقاً به اندازه بقیه ابزارها با دقت و مهارت ساخته شده‌اند.

البته از نظر تاریخی هیچ مدرکی از ساخته شدن چنین ابزارهای تخصصی و گران‌قیمتی و به منظور کشتن خون‌آشام‌ها برای مسافران در شرق اروپا به دست نیامده است. همین‌طور در دنیای واقعی، هیچ شخصی مشابه با پروفیسور ون هلسینگ رمان «دراکولا» نوشته برام استوکر نمی‌شناسیم. این شخصیت، ادامه یک انسان حقیقی در دوران گوتیک است که مانند شخصیت رمان «راهبه» متیهیو لویس، چاپ ۱۷۹۶، یک شیخ‌گیر بوده است. این شخصیت حتی یک جعبه ابزار شیخ‌گیری نیز همراه خود داشت که یک صندوقچه بوده است. این شبیه همان چمدانی است که در رمان و فیلم «جن‌گیر» از آن صحبت به میان آمده است. درون آن نیز یک کتاب مقدس و یک صلیب وجود داشته که دقیقاً در جعبه ابزارهای خون‌آشام‌کشی می‌بینیم.

با تمام این اوصاف، شخصیت تخیلی برام استوکر که یک شکارچی خون‌آشام است، یک کیف شبیه کیف کریکت به همراه خود دارد که ابزارهای سنگین کار خود را در آن نگه می‌دارد. در دهه ۱۹۶۰ که سلاح‌های قابل حمل سبک رونق پیدا کردند، در فیلم‌های مختلف مانند «عروس‌های دراکولا» (۱۹۶۰) و «خون‌آشام‌های نترس» پولانسکی (۱۹۶۷) شاهد استفاده از اسلحه علیه نیم‌زندگانه هستیم؛ ولی کیت‌های شبیه به آنچه در این مقاله بررسی می‌کنیم تا سال ۱۳۶۴/۱۹۸۵ در فیلم «شب وحشت» راه به پرده نقره‌ای نبردند.

پس هم صندوقچه‌ها و هم شکارچی‌های خون‌آشام‌ها، ریشه در داستان‌های گمانه‌زن و تخیلی داشته و ارتباطی با فولکلور و تاریخ ندارند. در هر صورت بد نیست نگاه یادداشت موجود در جعبه ابزار را نیز از لحاظ تاریخی بررسی کنیم.

احتمال دیگر این است که ما با ابزارهایی روبه‌رو هستیم که قدمت چندانی نداشته و اخیراً تحت تاثیر رمان دراکولا و با هدف فروش به مشتریان در اروپای شرقی ساخته شده‌اند. فرض را بر این می‌گذاریم که همان‌طور که در حراجی‌ها گفته شده بود، این کیت متعلق به سال ۱۹۰۰ باشد. این مساله، اندازه کوچک آن را توضیح می‌دهد. از طرف دیگر در تاریخ، هیچ مدرک یا ارجاعی به این جعبه نشده است، چه برسد به فروش یا تبلیغ وجود آن. در آن سو نیز می‌توان انتظار داشت که یک کیت خون‌آشام‌کشی حقیقی در جایی غیر از بازار سیاه قابل فروش نباشد. بنابراین می‌توان حدس زد که این احتمال نیز وجود دارد که این جعبه‌ها در اوایل قرن بیستم به عنوان سوغاتی گران‌قیمتی برای توریست‌های ثروتمند ساخته شده باشند. فعلاً در این باره ذهن خود را باز نگه می‌داریم.

در پایان، احتمالات دیگری را نیز می‌توانیم در نظر بگیریم. اولین کیت از این نوع، در سال ۱۹۹۴ در یک حراجی به عنوان «فقط یک کپی رمانتیک» فروخته شد. نماینده حراجی در آن زمان گفته بود که در اصل هرگز چنین جعبه‌ای وجود نداشته و آنچه در حراجی

فروخته شد، فقط با هدف پول درآوردن ساخته شده بود. بعد از اینکه اولین جعبه به قیمت ۱۲۰۰۰ دلار یعنی سه برابر پیش‌بینی‌ها، فروخته شد و رمان دراکولا نیز ناگهان محبوبیت بیشتری پیدا کرد، سر و کله جعبه‌های دیگر از جمله جعبه قرن بیستمی نیز در حراجی‌ها پیدا شد. چه این جعبه‌ها کپی‌هایی از جعبه‌های واقعی باشند و چه محصول خلاقیت سازندگانشان، حقیقت این است که خریداران آنها را به عنوان آثار هنری دوران ویکتوریایی یا ادواری خریداری می‌کنند. مشخص است که تعدادی از این جعبه‌ها نیز آنچنان ماهرانه ساخته نشده و حاوی قطعاتی هستند که مشخصاً مدرن به حساب می‌آیند. برای مثال دیده می‌شود که در آنها، بطری‌هایی با درهای پیچی وجود دارد یا قالب جعبه‌ها، بسیار شبیه جعبه ابزارهای معمولی امروزی است یا اینکه قطعات داخل کیت‌ها عمداً دستکاری شده‌اند تا قدیمی به نظر برسند. یک نمونه دیگر، خنجری است که مشخصاً از روی خنجر ساخته شده و قابل خریداری در وبسایت «Battle Orders» کپی و در جعبه‌ای از چوب کاج قرار داده شده است. با اینکه قطعات درون جعبه‌ها در آن زمان فقط از طریق عکس‌ها مورد آزمایش و بررسی قرار گرفته بودند، حدود چهار سال پس از حراجی مذکور، این نتیجه‌گیری توسط جاناتان فرگوسن مورد تأیید قرار گرفت. جعبه توسط یک کلکسیونر بسیار جدی خریداری شده بود.



در جعبه‌های گرانبه‌تر، این اشتباهات با اینکه کمتر دیده می‌شوند ولی به‌هرحال وجود دارند. در یک کیت که گفته می‌شود از جنگ جهانی جان سالم به در برده، تپانچه‌ای مشاهده می‌شود که مشخص است مدت زیادی از ساخته شدنش نمی‌گذرد. همین‌طور به نظر نمی‌رسد که جعبه آن حدود یک قرن عمر داشته باشد. با اینکه خراش‌ها و ساییدگی‌هایی روی آن دیده می‌شود، با اینکه جعل کردن چنین آثاری کار سختی نیست، بیشتر کیت‌ها را نمی‌توان به این راحتی زیر سوال برد زیرا دقیق‌ترین بررسی‌ها نیز نشان می‌دهند که قطعات و مواد درون آنها، عتیقه‌های واقعی هستند و دستکاری نشده‌اند. با این حال، این موضوع دلیل بر این نیست که این جعبه‌ها جعلی نباشند؛ چراکه به‌راحتی می‌توان جعبه‌ای ساخت و عتیقه‌های واقعی را درون آن گذاشت. همان‌طور که خون‌آشام‌شناس و شاکاک مشهور، جو نیکل اخیراً اظهار نظر کرده، این جعبه‌ها را می‌توان با چوب‌های قدیمی و پرده‌ها یا رومی‌های عتیقه درست کرد. شاید

دلیل اینکه بیشتر این جعبه‌ها کوچک هستند نیز این باشد که جعبه‌های عتیقه واقعی زیادی در اندازه بزرگ وجود ندارد و یافتن چنین جعبه‌هایی کار بسیار مشکلی است. البته این نظریه نیز بدون تخریب جعبه برای معاینه برش‌های چوب‌ها و چسب مورد استفاده قابل اثبات نیست.

دیدگاه‌های دیگر

حتی اگر ثابت شود که تمام جعبه‌های در دسترس، تقلبی یا جعلی هستند، با این حال، هیچ گاه نمی‌توان مطمئن بود که آنها از روی یک نمونه واقعی ساخته نشده باشند. بنابراین باید رویه دیگری در پیش گرفت. با بررسی جنبه‌های تاریخی، فولکلور و افسانه‌ای تک تک قطعاتی که در این جعبه‌ها قرار داده شده‌اند، باید بتوان به نقطه‌ای رسید که آگاهی و اطلاعات کافی در اختیار داشته باشیم و از این طریق، بتوانیم به حقیقت و راز این ماجرا پی ببریم.

برچسب بلومبرگ

با اینکه هیچ دو جعبه‌ای شبیه هم وجود ندارد ولی بیشتر آنها، برچسبی روی خود دارند که نشان‌دهنده سازنده آن تپانچه یا فروشنده آن است. این برچسب‌ها نیز به طرز عجیبی و با وجود اینکه گفته می‌شود در کشورهای مختلف ساخته شده‌اند، همیشه به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند. درباره جعبه مورد نظر ما، این برچسب، فهرست قطعات داخل جعبه را مشخص کرده و آن را به شخصی با نام پروفیسور ارنست بلومبرگ منسوب کرده است. تحقیق در اینترنت نشان داده که ارتباط آن چنان محکمی بین اشخاصی که در برچسب‌ها از آنها نام برده شده و کیت‌ها وجود ندارد.

میخ‌های چوبی

میخ‌های چوبی، یکی از اصلی‌ترین ابزارهای مربوط به کشتن خون‌آشام‌ها به شمار رفته و تقریباً در تمام این کیت‌ها نیز مشاهده می‌شوند. با اینکه ظاهر آنها شبیه به چوبی است که در فیلم «بافی خون‌آشام کش» دیده می‌شود، در فولکلور می‌بینیم که اندازه آن چندان اهمیتی ندارد. حتی گفته می‌شود که خارهای کوچک نیز در این مورد سلاح‌های موثری محسوب می‌شوند. به همین ترتیب در هیچ یک از این کیت‌ها چاقو یا خنجر دیده نمی‌شود که در داستان از آنها برای قطع کردن سر کنت یا خون‌آشام‌های سیبری استفاده می‌شد. همین‌طور در هیچ یک از کیت‌ها ابزاری برای ایجاد آتش که یکی از راه‌های بسیار موثر در کشتن خون‌آشام‌هاست وجود ندارد.

صلیب عاج کاری شده

صلیب عاج کاری شده، یکی دیگر از ابزارهایی است که طبق افسانه‌ها به وسیله شکارچیان نیم زندگان به کار برده می‌شد و در برخوردها و مبارزات نزدیک بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت. زمانی که موجود پلید از پا درمی‌آمد، درون قبر قرار داده می‌شد. در تاریخ نیز یک کشیش کروات در سال ۱۶۷۲ از آن برای آرام کردن یک جسد «از گور برخاسته» استفاده کرده بود. هم روی تپانچه‌های معمولی و هم تپانچه‌های صلیبی، حروف IHS نقش بسته و نشان‌دهنده حروف اول نام مسیح در یونانی است. در بعضی موارد نیز، گردن بندهایی با تصویر قدیسین بال‌دار (احتمالاً سنت مایکل) برای این کار مورد استفاده قرار می‌گرفت زیرا گفته می‌شود این قدیس توانایی دور کردن اشباح شرور را داشته. به این توجه داشته باشید که هیچ یک از کیت‌های منسوب به پروفیسور بلومبرگ در خود صلیب عاج کاری شده نداشتند. این مساله کاتولیک بودن یا نبودن سازنده آن را نشان می‌دهد. به عبارتی می‌توان گفت که وجود عاج کاری، به نوعی امضای بلومبرگ محسوب می‌شود. یک قطعه دیگر که در بیشتر جعبه‌ها به چشم می‌خورد، تسبیح کاتولیک‌ها یا روزاری است.

سیر و آب مقدس

با اینکه در برجسب، عبارت «پودرگل‌های سیر» و «سرم جدید بلومبرگ» نوشته شده، بسیاری جعبه‌ها پا را فراتر گذاشته و جایی را به آب مقدس، خاک مقدس، اکسیر جوهر گوگرد و پودر گوگرد نیز اختصاص داده‌اند. تاثیر سیر روی خون‌آشام‌ها ریشه در فولکلور داشته و آب مقدس نیز به همین ترتیب نشأت گرفته از داستان‌های محلی است. شاید این ایده تصادفی باشد که استفاده از یک سری مایعات به‌خصوص، با خوردن خاک گور شباهت داشته باشد، ولی در کل، این نظریه نیز ریشه در داستان‌های تخیلی دارد. خاک مقدس، از ابداعات شخص استوکر است.

آینه‌ها

آینه به‌عنوان سلاحی دفاعی نیز ریشه در داستان دراکولا و داستان‌های دیگری دارد که ایده‌شان را از آن گرفته‌اند. این نیز نکته جالبی است که در جعبه‌ها، نشانی از آن یافت نمی‌شود.

یک تپانچه کارا

قرار دادن یک اسلحه گرم یا آن‌طور که جعبه بلومبرگ از آن یاد می‌کند، «یک تپانچه موثر» ممکن است نامتناجس به نظر برسد؛ اما در واقع، ریشه در سنت‌های قدیمی فولکلور دارد که به سال ۱۹۳۶ باز می‌گردند. ولی باید دانست که تا سال ۱۳۵۳/۱۹۷۴ هیچ اشاره‌ای به این مساله در دنیای انگلیسی‌زبان نشده بود. رمان «وارنی خون‌آشام» در سال ۱۸۴۵ منتشر شد و به‌طور گسترده‌ای به محبوبیت دست یافت؛ اما شخصیت خون‌آشام آن که در آن زمان به او به چشم یک خون‌آشام نگاه نمی‌شد، توسط یک تپانچه از پا در آمد.

با اینکه رمان غیرتخیلی امیلی جرارد با نام «سرزمین آن سوی جنگل» و «دراکولا» به ترتیب در سال‌های ۱۲۶۷/۱۸۸۸ و ۱۲۷۶/۱۸۹۷ به چاپ رسیدند، تنها رمان دراکولا به شهرت دست یافت؛ آن هم از سال ۱۹۲۲ به بعد که فیلم «نوسفراتو» ساخته شد و آن کتاب را به عنوان منبع به دنیا معرفی کرد.

در تعدادی از کیت‌ها این تپانچه به صورت تپانچه صلیبی مشاهده می‌شود. اولین اشاره به چنین اسلحه‌ای نیز در فیلم «سیرک خون‌آشام‌ها» ساخته همبر (۱۳۵۱/۱۹۷۲) و پس از آن در داستان کمیک «گور خون‌آشام» نوشته مارول دیده می‌شود.

بیشتر کیت‌ها، حاوی تپانچه چاشنی ضربه‌ای بلژیکی هستند. این اسلحه‌ها، در زمان خود، بالاترین تکنولوژی را دارا بودند.

با توجه به ارجاعی که برجسب‌ها به سازنده این اسلحه‌ها می‌کنند، حقیقتاً شخصی به نام نیکولاس ویواریو پلومدور بین سال‌های ۱۲۲۱/۱۸۴۲ و ۱۲۶۷/۱۸۸۸ در پاریس فعالیت داشته و به کار اسلحه‌سازی مشغول بوده است. مانند بسیاری دیگر، او نیز مسلماً اسلحه‌هایی ساخته و آنها را امضا کرده است. با این حال، بیشتر برجسب‌ها، املاهای غلط و انگلیسی شده نام او را بدون ذکر نام کوچکش نشان می‌دهند.

در یکی از دو مورد که نام سازنده تپانچه روی آن حک شده، نام خانوادگی سازنده، غلط نوشته شده و به‌طرز غیرمعمولی عمق کمی دارد. نام سازنده تپانچه دیگر نیز به‌طور مشخصی اخیراً و ناشیانه روی آن حک شده است. روی اسلحه‌های اصیل ساخته شده توسط این سازنده، نام او به صورتی متفاوت و همیشه با عبارت «N. Vivario-Plomdeur» نشان داده شده که گاه عبارت‌های دیگری مانند «Arquebusier Du Roi» و یا «Gunmaker to the King» نیز در ادامه آن دیده می‌شود.

در بعضی از کیت‌ها در عوض، تپانچه‌های صلیبی دیده می‌شود که از مکانیسم ضربه بر چاشنی برای شلیک سود می‌برند و در سال ۱۸۴۹ در آمریکا به عنوان اختراع به ثبت رسیده‌اند.

به نظر می‌رسد نوعی از تپانچه‌های ضربه از زیر در فهرست کارهای این سازنده وجود داشته باشند. با این حال، به نظر نمی‌رسد نوع صلیبی آن در جای دیگری به کار برده شده باشد. از عکس‌ها هم می‌توان حدس زد که این اسلحه‌ها عمر چندانی ندارند.

گلوله‌های نقره‌ای

در نهایت، این گلوله‌های نقره‌ای هستند که باعث می‌شوند کیت‌ها به ابزارهای کشتن خون‌آشام‌ها شبیه‌تر شوند. با اینکه آسیب‌پذیر بودن موجودات اهریمنی به نقره از قدیم برای همگان مساله‌ای قابل قبول بود؛ اما نسبت دادن این مساله به خون‌آشام‌ها، برای اولین بار در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ و در رمان «خون‌آشام: همشهریان و خویشاوندان» نوشته مونت‌گو سامرز مطرح شد.

این نظریه تا سال ۱۹۷۴ و با فیلم «مراسم شیطان‌ی دراکولا» ساخته پیتر کوشینگ به میان عوام راه نیافت. تا اواخر قرن بیستم نیز در فولکلور، هیچ صحبتی از شلیک گلوله‌ای نقره‌ای با برش کوچک صلیبی شکلی از یک شات گان نشده بود. تقریباً در همین زمان، رمان «Vampire\$» نوشته جان استیکلی شروع به ترویج این باور کرد. چند جعبه، حاوی گلوله‌های نقره‌ای صلیب نشان هستند.

اگر واقعی باشد، چه؟

با اینکه جعبه‌ها در اندازه و مدل‌های مختلف دیده می‌شوند، با این حال، کلمه بلومبرگ روی برچسب‌های آنها تغییر خاصی نمی‌کند. البته این تأثیری در قطعات داخل آن ندارد. این مساله نشان می‌دهد که به احتمال زیاد، این جعبه‌ها کپی‌هایی از یک جعبه بوده و فقط محتویات آنها، عتیقه‌هایی از دوران مورد ادعا هستند. با اینکه بعضی از ابزارها ممکن است گم، جایگزین یا حتی خودسرانه درون این جعبه‌ها قرار داده شده باشند؛ با این حال مشکلی در میان است. به نظر می‌رسد جعبه‌ها برای این تپانچه‌ها طراحی شده باشند؛ در صورتی که در بعضی از برچسب‌ها به این مساله اشاره نشده است.

حداقل، شش جعبه وجود دارند که به نظر می‌رسد برچسب اصل بلومبرگ و گلوله‌های نقره‌ای صلیبی را داشته باشند. یکی از آنها، تنها جعبه‌ای است که به‌طور علمی مورد آزمایش قرار گرفته است. بر اساس تحلیلی که توسط موزه وینترثور در ایالات متحده انجام گرفته، برچسب موجود روی آن، قدمتی حدود دهه ۱۹۷۰ یا ۱۹۸۰ دارد. جعبه دیگری نیز در سال ۱۳۷۳/۱۹۹۴ از یک مهاجر رومانیایی گرفته شد. این مساله نشان‌دهنده مشکل دیگری به نام «ناشناخته بودن زادگاه» است.

در حقیقت، هیچ مدرک چاپ شده‌ای در زمینه وجود چنین جعبه‌هایی تا دهه ۱۹۸۰ وجود ندارد. اولین باری که صحبت از آن جعبه‌ها به میان آمد، در کاتالوگ «House of Swords and Militaria» بود که در سال ۱۳۶۵/۱۹۸۶ چاپ شد.

خوب است یادآور شویم که فروشنده این جعبه، در آن زمان به کلاهبرداری متهم شد و در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ از فعالیت در این زمینه دست کشید. تبلیغ بعدی درباره جعبه‌ها، در مجله «Guns & Ammo» در سال ۱۳۶۸/۱۹۸۹ بود.

وال فورگت که یک کلکسیونر و فروشنده کپی سلاح از سال ۱۳۳۵/۱۹۵۶ بود، تأیید کرد که برای اولین بار، این جعبه‌ها را در یک نمایشگاه سلاح آمریکایی دیده بود. این مساله درست است که تقریباً تمامی این جعبه‌ها از آمریکا سر بر آورده‌اند اما یک انگلیسی به نام مایکل دِ وینتر اهل تورکووی در سال ۲۰۰۵ برای اولین بار ادعا کرد که اولین جعبه از این دست و برچسب بلومبرگ را او در سال ۱۳۵۱/۱۹۷۲ ساخته بود. آقای دِ وینتر این مدعا را به صورت کتبی به جان‌اتان فرگوسن ارائه کرده و یک فتوکپی از برچسب نیز به آن ضمیمه کرده است. این تاریخ، همزمان با افزایش ناگهانی محبوبیت داستان‌های خون‌آشامی و در نتیجه، بهترین زمان برای فروش آثار عتیقه نیز بوده است. ثروتمندان کلکسیونر نیز که در پی جمع‌آوری عتیقه‌های هیجان‌انگیزتر هستند، برای خرید چنین آثاری از خود علاقه زیادی نشان می‌دادند. حتی جعبه‌هایی که مشخصاً جعلی و تقلبی بودند نیز با قیمت‌های گزاف و به آسانی به فروش می‌رفتند. به همین ترتیب، فعالیت جدیدی برای سازندگان چنین کپی‌هایی آغاز شد. یکی از اولین جعبه‌هایی که ساخته شد، با عنوان «یک اثر هنری دوران معاصر» به فروش رفته بود و به احتمال زیاد، ماجرا برای دیگر کیت‌ها نیز به همین ترتیب بود. یکی از این

کیت‌ها، که توسط حراجی کریستی فروخته شد، در مرحله تعیین اصالت، اعتبار خود را از دست داد زیرا مشخص شد که در نیمه‌دوم قرن بیستم ساخته شده بود. با این حال، همین کیت به قیمت ۶ هزار پوند به یک فعال اقتصادی ثروتمند فروخته شد.

برای یک قطعه در کلکسیون «سورناتوم» در بروکسل در بلژیک، دو داستان با ریشه‌های داستان‌وار در ماجراهای جک درنده (Jack the Ripper) و آدولف هیتلر روایت می‌شود. این دو ماجرا هیچ ارتباطی از لحاظ زمانی با یکدیگر نداشتند.

سورناتوم نیز مانند کلکسیون الکس سی‌اِف که با پرونده تحقیقات بیولوژیک خون‌آشام‌ها تکمیل می‌شود، یک موزه به معنای عام آن نیست. در این مجموعه‌ها همه نوع آثاری دیده می‌شود. بعضی از این آثار اصیل بوده و بعضی هم جعلی هستند. در واقع این مساله از یک طرف باعث پایین آمدن اعتبار این کلکسیون‌ها و از طرف دیگر هرچه هیجان‌انگیزتر کردن آثار موجود در آنها می‌شود. این کلکسیون متعلق به یک شعبده‌باز بلژیکی است. مخلوط بودن آثار اصیل و تقلبی در این مجموعه، شاید ریشه در تخصص صاحب آن به عنوان ایجاد کنند توهّم و حالت تعلیق داشته باشد. شاید به همین دلیل در ذهن تمام کسانی که با این آثار برخورد می‌کنند، این سوال پیش بیاید که: «اگر واقعی باشد، چه؟»

درخت خرد

اثر : لارنس گاردنر

(ترجمه فصل دهم کتاب پیدایش پادشاهان جام)

حکمت و مار

در کتاب پیدایش (۲:۹) ما با درختان مرکزی باغ عدن آشنا می شویم : درخت زندگی و درخت خرد (شناخت خوبی و بدی Tov و Raa). گفته شده که خدا به آدم دستور داده که نباید از درخت خرد بخورد ، زیرا " ... از درخت شناخت نیک و بد زنهار نخوری که روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد " . (پیدایش ۲:۱۷) در این مرحله به نظر می رسد که آن درخت دیگر ، درخت حیات ، هیچ مشکل فوری ندارد ، اما هیچ نشانه ای عطف به اینکه آدم چگونه می توانسته یک درخت ویژه را از بقیه درختها تشخیص دهد وجود ندارد . Eve (esha : زن) پس از آن به صحنه آورده شده و در اندرزی که از مار دریافت می کند ، او میوه درخت خرد را می خورد . آگاه شده (بر خلاف دانسته های قبلی آدم) که نخواهد مرد ... در روزی که از آن بخورید ، چشمان شما باز شده و همچون خدایان عارف نیک و بد خواهید شد (پیدایش ۳:۴-۶) .

فاش شده که حوا نمرده و وقتی آدم نیز از میوه درخت خورده " آن گاه چشمان هردو آنها باز شد و آنها فهمیدند که عریانند و آنها برگهای انجیر را به هم دوخته برای خود پیش بندی ساختند " . (پیدایش ۳:۷) بدون هیچ توضیحی که چگونه این مردم تازه خلق شده تکنیک دوخت و دوز را می دانسته اند .^۳ تا آنجا که خدای همه چیز بین آدم را کاملاً گم می کند و فریاد می زند ، تو کجا هستی ؟ تا

^۱ . جالب اینجاست که در قرآن همه اشاره ها به یک درخت و آن هم درخت جاودانگی با همان درخت زندگی ابدی است (بعنوان مثال سوره طه آیه ۱۲۰)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَعَادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴿۱۲۰﴾ ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت : " ای آدم ! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملکی بی زوال (در ترجمه بهاء الدین خرمشاهی : " سلطنت بی انقراض ") راهنمایی کنم ؟
ترجمه از آیت الله ناصر مکارم شیرازی

در قرآن اشاره ای به دو درخت در جنت وجود ندارد هیچ جا گفته نشده آن درختان بلکه گفته شده : بقره ۳۵ (نزدیک این درخت نشوید) اعراف ۱۹ (به این درخت نزدیک نشوید) ۲۲ (هنگامی که از آن درخت چشیدند) و اسراء ۶۰ (درخت نفرین شده) و در نهایت در طه ۱۲۰ گفته شده (درخت جاودانگی) و البته سخنی از درخت خرد ، معرفت ، شناخت یا هر چیزی شبیه آن در میان نیست و سخن از درخت جاودانگی است . اما مشکل اینجاست که طبق آیات قرآن آدم و زوجه او از این درخت خورده اند و الله را خشمگین کرده اند اما اگر آنها از درخت جاودانگی خورده بودند پس نباید جاودانگی اکنون یکی از ویژگیهای ما می شده ؟ اشکال کار در کجاست ؟ سخن از درخت دیگری در میان نیست به زعم قرآن این درخت درخت جاودانگی است و بلکه سلطنت بی انقراض (دو مشخصه آشنا در معرفت سومری) .

^۲ . Speiser, E. A., The Anchor Bible - Genesis, p. ۱۸. عبارت انگلیسی woman مشتق شده از wife of man

^۳ . بین دو آیه ۲۲ و ۲۷ سوره اعراف یک گاف غیر قابل توضیح وجود دارد

سوره اعراف آیه ۲۲

فَدَلَّهِمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءُهُمَا وَطَفِقَا مَخَصَّفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا

عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۲۲﴾ و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از

آن درخت چشیدند، اندامشان [= عورتشان] بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به فرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را ببوشانند. و پروردگارشان آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟! و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»

ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی

که آدم پاسخ می دهد که او پنهان شده بوده. خدا از قرار معلوم کاملاً بی خبر از وقایع قبلی می پرسد: آیا از درخت خوردی؟ که در نتیجه آن آدم حوا را مقصر دانسته و حوا مار را مقصر اعلام می کند (۱۳-۸:۳) در این مرحله، گفته شده بود که خدا "در باغ قدم می زده" در پس آیند این فصل، خدا الوهیم را مخاطب قرار داده و گفته: "همانا، انسان یکی از ما شده است، توانا به شناخت خوبی و بدی". درخت حیات بعنوان یک مساله درجه دومی مطرح می شود. خدا آدم را از باغ اخراج می کند "اینک مبدا دست خود را دراز کرده و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند" (پیدایش ۲۴-۲۲:۳) اما هیچ اشاره ای به پاسداری مساله دار درخت خرد (شناخت خوبی و بدی) وجود ندارد (بر خلاف پاسداری از درخت حیات. م) (شمشیرهای آتشین کتاب مقدسی یاد آور سلاحهای آتشین و قدرتمند انوما الیش بابلیان هستند).^۴

برای تکمیل انقمام کینه جوینانه، خدا به Eve (حوا) گفت: "من مصیبت تورا افزون خواهم نمود و حاملگی؛ تو باید که در غم و اندوه باردارشوی". او همچنین رو به آدم کرد که بعد از حوا یکباردیگر از درخت خورده بود و گفت: "و تمام روزهای زندگی ات را در رنج از آن (زمین) خواهی خورد". گذشته از این اگر چه آدم درخت زندگی را لمس نکرده اما او در هر صورت از جاودانگی محروم شده (۲۲-۱۶:۳) پس از آن آدم و حوا با دانش نیک و بد خردمند شده اند و بنا بر دلایلی غیر قابل توضیح، خدا سپس نقش خیاط را بعهده گرفته: "و خدای پروردگار نیمتنه هایی از پوست ساخت و آنها را پوشانید" (۳:۲۱) درخت حیات (Kiskanu) بطور کلی

این آیات تاکید دارند که آنها عریان بوده اند اما خودشان نمی دانسته اند و وقتی از آن درخت چشیدند که معلوم نیست چه درختی است (جاودانگی یا خرد؟) متوجه شدند که عریان هستند. اما در همین سوره آیه ۲۷ گفته می شود:

يٰۤاٰدَمُ لَا يَفْتِنَنَّكَمُ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوٰيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يٰۤاٰدَمُ لِبٰسَتِهِمَا سَوَءٌ تٰهُمَاۙ اِنَّهٗ يَرٰنَكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْۗ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاًۙ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۷﴾

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند! در این آیه گفته می شود که "لباسشان را از تنشان بیرون آورد" خوب بالاخره متوجه نشدیم که آنها عریان بوده اند یا نه لباس داشته اند. و البته این گاف دوباره در سوره طه تکرار می شود. در آیه ۱۱۸ گفته می شود:

اِنَّ لَكَ اِلَّا تَجُوْعَ فِيْهَا وَلَا تَعْرِىٰ ﴿۱۱۸﴾

(اما تو در بهشت راحت هستی! و مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد {با توجه به آیات قبل ایت الله ناصر مکارم شیرازی به درستی این آیه را ترجمه کرده اند} و البته این نشان می دهد که در بهشت آنها گرسنه و برهنه نبوده اند. اما در آیه ۱۲۱ همین سوره گفته می شود:

فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَۙ هُمَا سَوَءًاۙ تٰهُمَاۙ وَطَفِقَاۙ مَخٰصِفٰنِ عَلَیْهِمَاۙ مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصٰۤىۙ اٰدَمُ رَبِّهٗ فَغَوٰى ﴿۱۲۱﴾

سرانجام هر دو از آن خوردند، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای بهشتی جامه دوختند! آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!

در این آیه ما متوجه می شویم که آنها در بهشت عریان بوده اند و این برخلاف آیه ۱۱۸ است که تاکید می کند آنها در بهشت برهنه نبوده اند. و البته مترجمان و مفسران طبق معمول برای حل این تناقض آشکار یک لباس بهشتی اختراع کرده اند که بله اینها لباس بهشتی داشته اند با وسوسه شیطان فروریخته و چون عورتشان را دیده اند (یعنی قبلاً خبری از اندام تناسلی خود نداشتند!) سعی بر پوشاندن آن کرده اند.

^۴. Pntchard, James B. (ed.), Ancient Near Eastern Texts Relating to the Old Testament, Princeton University Press, NJ, ۱۹۵۰, pp. ۶۳ and ۱۶۰.

^۵. در تثنیه ۲۲:۱۱ ترجمه انگلیسی شریعت خدا می گوید: "تو نباید پارچه مختلط از پشم و کتان بافته بپوشی". اگر چه جمله بندی اصلی به جای کلمات پشم و کتان اشاره دارد به پوست مار به پوشاک روحانی مربوط بوده بعنوان پوشاک اصلی مخالف (یعنی پوشاک اصلی روحانی (معنوی) از پوست مار بوده نه

بعنوان یک منبع جاودانگی شخصی در نظر گرفته شده ، اما ارتباط ویژه تری دارد با جاودانگی پادشاهی . (آنچنان که در سوره طه آیه ۲۰ به صراحت از سلطنت بی انقراض پی آیند جاودانگی سخن به میان می آید . م) در واقع درخت زندگی (که بعضی اوقات " گیاه زندگی " یا " گیاه زایش " نامیده می شود) با منصب پادشاهی ارتباط مستقیمی دارد ، شاخه های کوچکترش چوپانان اند ، عصاهای تفویض دودمانی .^۶

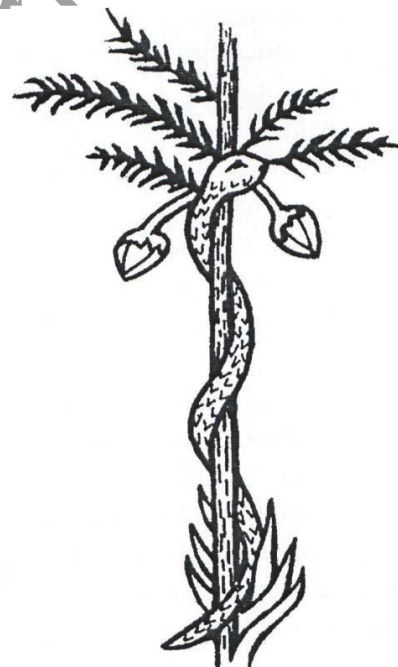
نمادگرایی مربوط به عدم پذیرش جاودانگی آدم (یعنی انکار حق اش برای یک پادشاهی مداوم در دودمان خودش) در واقعه ای که این منصب به جای اینکه به پسر ارشد آدم Seth برسد توسط پسر ارشد حوا ، Cain به ارث برده شده مشهود می شود . از این همه می خواهیم چه نتیجه ای بگیریم ؟ آیا اینها به هیچ وجه با سوابق بین النهرینی که اساس داستان کتاب مقدس بوده اند ارتباطی دارند ؟ این در وضعیت ابهام نسبی قرار دارد ، اما در ابتدا ما باید ماهیت مار را مورد توجه قرار دهیم . وجودی که برای قرن‌ها کاملاً تحریف شده . اصطلاح کتاب مقدسی که برای معنای مار مورد استفاده قرار گرفته *nahash* است . اگر چه پیش از مصونتهای اضافه شده اصل عبری آن NHSH بوده .^۷ که به معنی " فاش کردن راز / دریافتن یا خدایی کردن " است . از دوران باستان ، مار با خرد و شفا شناسایی شده بوده . این نشانه مقدس فرعونهای مصر بوده و نیز نمادی برای Essene Therapeutate^۸ (جامعه شفا دهندگان اسنی) از کومران و موسسه های طبی با آن شناسایی می شوند .^۹ مار هرگز به مفهوم تیره گی یا گمراهی و شیطانی نبوده ، جز اینکه در متن پیدایش بعدها توسط تعالیم کلیسا تحمیل شده .^{۱۰}



نماد اورژانس و فوریت‌های پزشکی



نماد پزشکی و داروسازی



مار چنبره زده سومری Enid نماد
آسکلیپیوس و انجمن پزشکی آمریکا و
انگلستان .

پشم و کتان ، برعکس آنچه در ترجمه انگلیسی تثنیه آمده (این رخداد از طریق روش تغییر تحریری در ساختار وابسته به حروف صامت جایگزین شده ، آنچنان که sha 'atnez metsar u-tofsim شده sha 'atnez tsemer u-fishtim .

.See also Scholem, Gershom G., On the Kabbalah and its Symbolism, Schocken Books, New York, ۱۹۶۵, pp. ۷۱-۷۲

^۶ . Engnell, Ivan, Studies in Divine Kingship in the Ancient Near East, Basil Blackwell, Oxford, ۱۹۶۷, p. ۲۹ note ۲.

^۷ . Sitchin, Z., The ۱۲th Planet, p. ۳۷۱.

^۸ . Essene : فرقه ای یهودی که از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن اول میلادی رونق گرفته که برخی محققان معتقدند از کاهنان پیرو زادوک / Zadok

انشعاب یافته . این فرقه به زهد روی آورده و با مراقبه و کناره گیری از اجتماع و دربرخی موارد عدم ازدواج روزگار می گذرانیدند . م

^۹ . Gardner, L., Bloodline of the Holy Grail, p. ۳۱۱.

^{۱۰} . Alter. R., Genesis, p. ۱۳.

ماری ترسیم شده از دوران بین‌النهرین باستان به تمامی نشان دهنده علائم موسسات پزشکی امریکا و انگلستان است. جایی که در هر مورد، ماری دوردخت (گیاه / چوب بلند / عصا) دانایی و خرد چنبره زده است.^{۱۱}

در سنت یونان باستان، پدر بزرگ علم پزشکی Asklepios^{۱۲} از Thessaly بوده (از حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد) کسی که رومیها Aesculapius می‌نامیدند. تندیس اش از حدود ۲۰۰ پیش از میلاد در موزه Capodimonte در رم قرار دارد. همراه با تصاویر چوب بلند (عصا) و مار چنبره زده.



^{۱۱}. Journal of the American Medical Association, vol. ۲۷۰, no. ۱۸, ۱۰ November ۱۹۹۳.

موسسات حرفه ای پزشکی عموماً از نشان تک مار و چوبی بلند استفاده می‌کنند. در حالیکه از قرن نوزدهم، عموم انجمن‌های پزشکی (همچون انجمن دانشکده‌های پزشکی آمریکا) از نشان عصای هرمس (عطارد) با دو مار استفاده می‌کنند.

^{۱۲}. آسکلیپوس یا اسقلیپوس اول (به یونانی Ἀσκληπιός، به لاتین Aesculapius): ایزدگونه پزشکی و درمان در اساطیر یونان باستان بود. آسکلیپوس نشانگر جنبه درمانی دانش پزشکی است در حالیکه دخترانش هیگیا، مدیترینه و پاناسا به ترتیب نمایانگر نیروهای بهداشت، پزشکی و درمان دردها هستند.

در اساطیر یونانی فرزند آپولون، او نه تنها بیماران را شفا می‌بخشید بلکه مردگان را نیز احیا می‌کرد. پس از نجات هیپولیتوس از مرگ و قبول کردن پول از او، فلوطنخدای مردگان و جهنم، به زاوش (زئوس) شکایت برد که اسقلیپوس به زودی مملکت مرا بی‌شهروند خواهد کرد و زئوس با زدن صاعقه ای بر او جان او را گرفت. اسقلیپوس یکی از چهار پادشاهی است که مصاحب هرمس بودند و از او حکمت فراگرفتند و اسقلیپوس بیش از آنان حکمت آموخت و مشهورتر از ایشان گردید و هرمس او را بر ربع معمور زمین ولایت داد و یونانیان پس از طوفان بر این ربع تسلط یافتند و چون هرمس به آسمان بر شد و خبر به اسقلیپوس رسید بسیار محزون و متأسف گردید از آنکه مردم زمین از برکت وجود و از علم او محروم شده بودند و بفرمود تا صورت وی را در هیکل عبادت خویش نقش کنند و آن صورت، حاکی از کمال وقار و عظمت بود. سپس تصویر وی را درحالی که بسوی آسمان می‌رفت، تصور کردند و چون اسقلیپوس وارد هیکل می‌شد برابر صورت به تعظیم می‌نشست همچنانکه هرمس را آنگاه که در این جهان بود تعظیم می‌کرد، و پیوسته به همین روال بود تا درگذشت و گفته‌اند سبب پرستش بتان و خدا پنداشتن آنها همین تعظیم اسقلیپوس صورت مزبور را بود و چون یونانیان پس از طوفان بر زمینی که اسقلیپوس پادشاه آن بود مستولی شدند و هیکل و صورت را در حالت جلوس هرمس بر کرسی و در حالت صعود به آسمان دیدند گمان بردند که آن صورت اسقلیپوس است و از داستان هرمس آگاه نبودند. پس اسقلیپوس را بزرگ داشتند و پنداشتند که او اول کس است که در حکمت علی‌الاطلاق سخن رانده و فراموش کردند که او نخستین کس است که در سرزمین ایشان حکمت گفته نه در جای دیگر. جالینوس گوید صورت اسقلیپوس که در هیاکل یونان بود مردی را نشان می‌داد، با ریشی که به موی انبوه ذات ذوائب مزین بود و گوید چون در آن تأمل کردم او را قائم و مهیا و جامه فراهم آورده یافتیم، و این شکل دلالت بر آن دارد که اطباء را سزاوار است که در جمیع اوقات به فلسفه بپردازند. و هم جالینوس گوید که در آن صورت اعضائی که کشف آنها پسندیده نیست مستور مانده بود و اعضایی که در استعمال صناعت به کار است برهنه و مکشوف. و عصائی کژ از درخت خطمی در دست داشت و این دلالت کند بر آنکه کسی که به صناعت طب اشتغال ورزد به مرحله‌ای از سن رسیده باشد که محتاج به عصا بود و بر آن تکیه کند و نیز مقصود از عصا آن است که مردم را از خواب غفلت بیدار کند و اما ساختن عصا از خطمی از آنست که خطمی هر مرضی را طرد کند و براند. بر عصای مزبور تصویر حیوانی طویل‌العمر کرده‌اند که برگرد آن پیچیده و آن اژدهاست و این حیوان به اسقلیپوس از جهات بسیار شباهت دارد: نخست آنکه او جانوری است تیزبین و همیشه بیدار و نباید خواب، مردی را که قصد تعلم صناعت طب دارد از اشتغال بدان بازدارد، و طبیب باید در غایت ذکاوت باشد تا بتواند بدانچه که حادث خواهد شد انذار کند و گویند مار طویل‌العمر است چندان که حیات وی را با طول روزگار برابر داند و کسانی که به صناعت طب اشتغال دارند می‌توانند عمر خویش را طولانی کنند و هم گوید چون تصویر اسقلیپوس بکشیدند بر سر او تاجی از درخت غار نهادند زیرا این درخت حزن را بیرون کند. و بهمین جهت اطباء باید غم و اندوه را از خویش دور کنند، چه اسقلیپوس مکلل به تاجی غمزدا بود و نیز درخت مزبور دارای نیروئی است که امراض را شفا بخشد و بهمین سبب هر جا این درخت باشد حشرات و حیوانات سمی از آنجا بگریزند.

هجدهمین نواده دودمانی Asklepios، بقراط معلم پزشکی بوده، آنچنان که امروزه پزشکان به قسم بقراطی سوگند می‌خورند. پس مشخص است که ماری که مفصلاً با حوا مذاکره کرده مخلوقی پست و بی صدا نیست بلکه نگهبان حکمت مقدس است و ما از داستان بین‌النهرینی آدایا دانسته ایم که او انکی بوده. کسی که آدایا را آفریده و انکی کسی است که او را از حکمت و دانش بهره مند نموده:

با درکی وسیع، او { انکی }

احکام زمین را به کمال برایش شرح داد

(ماجرای آموخته شدن آدم توسط الله با اسماء بسیار به آن شبیه است. م)

انکی به او خرد داد اما نه زندگی جاویدان.^{۱۳}

علاوه براین، شواهدی از نگاره مار بین‌النهرینی ارتباط مستقیمی دارد با انکی، چون که انکی (EA) سنت مجسم مار – پروردگار رود فرات بوده،^{۱۴} فقط بعنوان ماری دهنده خرد. همچنین دائماً به انکی بعنوان " انکی عاقل " اشاره شده، آنچنان که در داستان طوفان، وقتی که او اقتدار انلیل را با هشدار پیشگیرانه به Zi-u-sudra از طوفان به چالش کشیده. بعد از طوفان درمدتی که انکی با نین خارساگ در " اتاق خلقت " مشغول کار بوده، برادرش انلیل ضد برنامه جنین شده. انلیل با تدبیر طوفان می‌خواسته از دردسر بشریت خلاص شود اما انکی یک پشتیبان واقعی نوع بشر بوده.

اگر چه ما می‌دانیم که El Elyon-Jehovah مترادف انلیل بوده، داستان باغ عدن، نمایش راستینی است از عداوت رو به افزایش بین دیگرآنوناکیها. انلیل اصرار داشت که نوع بشر باید در جهالت و رنج باقی بماند و یوغ آنوناکی را بر دوش کشد. اما انکی برعقیده دیگری بود: او اصرار داشت که مردم سر سیاه باید که تحصیل کنند. آنچنان که قبلاً یادآوری شده، انکی و نین خارساگ اقلاداً در چهارده تا از انسانهای نوین، پیش از خلق Khawa و Adapa (آدم و حوا) آفریده موفقیت آمیزی داشتند. و داستان دو تا از آنها، Zallegarra و Ullegarra اهدافشان را بیان می‌کند که آنها برای کشاورزی و تمیز کاری بوده اند تا ساختمانها را برپا کنند و بنابراین التزام انلیل، تمام وقت در خدمت آنوناکی باشند.^{۱۵} در مرحله اول، انلیل سعی کرده از اینکه آدم و حوا از هر خردی فراسوی ادراک وضعیت " نوکری " شان برخوردار شوند ممانعت کند. و خود به آنها اخطار کرده از درخت دانش خوبی و بدی دور باشند و مدعی شده که اگر آنها از میوه اش بخورند خواهند مرد. انکی (مار خردمند) مدعی شده که آنها طبیعتشان بوده و باید که سهمی از خرد را شریک شوند: " ... البته نمی‌میرید و حال آن که خدا { انلیل } می‌داند که روزی که از آن بخورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را می‌دانند خواهید شد. " (پیدایش ۳:۳-۴).^{۱۶}

در این واقعه، انکی موضع درستی داشته که مرد وزن باید از میوه درخت بخورند و آنها نخواهند مرد، که در نتیجه آن انلیل غرغرو اخطار کرده که " انسان یکی از ما شده است " (۳:۲۲) حتی چون او هنوز برخلاف اراده اش بر او تحمیل شده پس addma برای " زراعت زمین " فرستاده می‌شود تا که مجازاتی باشد برای نافرمانی اش (۳:۲۴) در این نقطه، داستان پیدایشی آدم و حوا به پایان می‌رسد تا که متعاقباً با داستان پسرانشان دنبال می‌شود. اما برخی کارهای نامتعارف، ماجراهای زن و شوهر مشهور را دنبال کرده اند. عریانی آغازین آدم حوا که ظاهراً در حکایت پیدایش چنین مهم انگاشته شده، بازتابی بوده از وضعیت فرو دست آنان در محیط حاکم و اینکه آنها خودشان را پوشانده اند هیچ ربطی به تمایلات جنسی ندارد. در واقع با این حقیقت مرتبط است که خدمتکاران و کارگران آنوناکی در آن روزها برهنه بوده اند، آنچنان که در حجاریهای دوران به تصویر کشیده شده. وقتی آدم و حوا چشمانشان گشوده شده،

^{۱۳} . Adapa Tablet, Fragment I.

^{۱۴} . Graves, R, and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۸۷

^{۱۵} . Kramer, S. N., Mythologies of the Ancient World, p. ۱۲۳

^{۱۶} . میوه ای که اغلب در این صحنه ها به نمایش در می‌آید سیب است. اما این ابداع هنرمندان بعدها رخ داده. پیدایش نوع این میوه را که نماد معرف دانش شده مشخص نمی‌کند.

آنها توانستند از رتبه حقیقی شان آگاه شوند ، وضعیتی یکسان با حیوانات اهلی . قبل از آن آنها از برهنگی شان هیچ تصویری نداشتند . اما آنها آگاه شده اند که موجوداتی پایین رتبه بوده و بلافاصله با خجالت از وضعیتشان افسرده شده و تلاش کرده اند تا این مساله را اصلاح کنند .

پوشاک حق ویژه اربابان بوده و به این دلیل که لوح Adapa گفته که وقتی addma به مقام کاهنی تدهین شده " دستور لباسی برای او داده شده و او ملبس شده " . بدون تلاش مداخله جویانه انلیل و در خفا ، انکی آفرینش ویژه ای انجام داده ؛ یک زمینی بعنوان " خلیفه در میان نوع بشر " از دانه (نطفه) خودش .^{۱۷} در حالیکه دیگران از نژاد زمینی از خون Kingu خلق شده اند . سپس Atabba (نام تاریخی صحیح داده شده به آدم) بعنوان نخستین کاهن - شاه زمینی سومر باستان در حدود ۳۸۰۰ پیش از میلاد پدیدار شده و همسرش Nin-khawa (بانوی Eve یا بانوی حیات بوده) .

گزارشی شبیه داستان آدایا در " حماسه گیلگمش " پیدا می شود که یکبار دیگر اهمیت پوشاک برای نژاد هدایت شده را بازگو می کند در برابر عریانی استاندارد زمینی های اهلی شده . حال پس از آن که او (نین خارساگ) نشانه های وضعیت نوین اش را با تدارک مرد با اندکی لباس فراهم می آورد . گفتاری فریبنده برای انکیدو عریان (دیگر addma خلق شده) می گوید : " تو انکیدوی خردمندی ، تو شبیه خدا هستی " .^{۱۸}

معمولاً اعتقاد بر این است که عبارت " نخستین گناه " در مسیحیت چیزی است در رابطه با تمایلات سکسی آدم و حوا . اما این سخن چرندی است که توسط کلیسا رواج یافته ، در جایی که آدم مجازات شده و از باغ تبعید می شود هیچ اشاره ای به هر آنچه که بتوان ارتباط فیزیکی بین او و حوا نام نهاد وجود ندارد . در نهایت " گناه " به گردن حوا نهاده شده (زنی سرکش در نظر کلیسا) که برای آن مناسب دیده شده تا که عزم آدم را برای آن فراهم آورد : تصمیم برای نافرمانی از انلیل به نفع عقیده انکی ، تصمیمی که به آدم واگذار شده بود و ثابت شده که تصمیم غلطی نبوده . به عبارت دیگر ، در هر صورت حوا گناهی مرتکب نشده زیرا ممانعت در خصوص درخت معرفت فقط برای آدم مقرر شده بوده و به همین دلیل است که فقط او تبعید شده . در پیدایش در انتهای فصل سوم آمده که : " خدا او را از باغ عدن راند تا آنکه در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحتم نماید و آدم را راند ... (در اینجا نامی از حوا برده نمی شود) . ما تا فصل بعد متوجه نمی شویم که حوا هم همراه آدم بوده ، طبق کتاب Jubilees (۳:۲۸) آنها " در سرزمین Elda ساکن شده اند " . در آنجا او وظیفه زنانگی اش را انجام داده . اما سپس مشخص شده که نخستین پسر حوا فرزند آدم نبوده و به این دلیل است که ما متوجه می شویم چرا حوا در نهایت توسط جنبش های مذهبی ارتدوکس در دوران بعدی یک گناهکار دانسته شده .

اسطوره Satan

پیش از اینکه باغ Eden را رها کنیم (که در ترجمه های یونانی Edem^{۱۹} و پارادایز نامیده شده) ضروری است تا ذهنمان را از جزمیت هراسناک شیطنانی رها کنیم که کلیسای مسیحیت آن را با واقعه حوا و مار پیوند زده . هیچ کجا در گزارش پیدایش هیچ اشاره ای ، مستقیم یا غیر مستقیم به دخالت شیطان نشده و با این حال برای کلیسا عرف معمول شده تا مار را بعنوان فرستاده شیطان معرفی کند یا حتی بعنوان خود شیطان .^{۲۰} این کار انجام شده تا تلاشی باشد برای حمایت از انگاره خویش فرموده کلیسای گناه نخستین حوا . این مفهوم که توسط سنت اگوستین^{۲۱} رواج یافته ، همچون بسیاری از تعالیم اسقفهای اولیه ، از یک جنون جنسی بیمارگونه نشأت گرفته . نه فقط اسقفهای اولیه داستان آدم و حوا را دوباره تفسیر کرده اند بلکه آنها داستان را بازنویسی کرده اند تا آنجا که آیات اندک پیدایش به کتابهای زیست نامه ای بزرگی تبدیل شده و از این آثار جعلی فانتزی است که تصاویر آشنای مداخله شیطنانی پدید آمده . در کتاب مقدس عبرانی ، بعنوان جریان اصلی یهودیت تا به امروز شیطان هرگز آنچنان که جامعه مسیحیت غربی شناخته ظاهر نشده .^{۲۲}

^{۱۷} . Adapa Tablet, Fragment I

^{۱۸} . Epic of Gilgamesh, Tablet I. See also Jacobsen, T., The Treasures of Darkness, p. ۱۹۸; and Speiser, E. A., The Anchor Bible - Genesis, p. ۲۶.

^{۱۹} . Scholem, G. G., On the Kabbalah and its Symbolism., p. ۱۶۴

^{۲۰} . As in Revelation ۱۲:۹.

^{۲۱} . Armstrong, Karen, In the Beginning, HarperCollins, London, ۱۹۹۷, p. ۲۱

^{۲۲} . Pagels, Elaine, The Origin of Satan, Random House, New York, ۱۹۹۵, p. ۳۹.

ادراک مسیحیت از شیطان آن است که امپریالست شرور با ایل و تبار طرد شده اش جنگی علیه خدا وانسان به راه می اندازد اما این کاراکتر شیطانی از دوران پس از عیسی ابداع شده ، افسانه ای مجهول که از هر رمان خیال بافانه گوتیکی^{۲۳} ارزش تاریخی بیشتری ندارد .

در عهد عتیق " شیاطین " (اگر چه به ندرت نامی از آنها به میان می آید) چون خدمتکاران فرمانبردار پسران خدایان به تصویر کشیده شده اند (bene ha-elohim) که وظایف ویژه کارشکنی استراتژیک را انجام می دهند . ریشه عبری STN مشخص است که معنی معترض ، خصم یا متهم کننده را می دهد که در حقیقت معادل یونانی diabolos بوده (که از آن اصطلاحاتی چون diabolical / شیطانی و devil / شیطان مشتق شده) که اشاره دارد به کارشکنی کردن ، دروغ بافتن .

تا دوران مسیحیان ، کلمه " Satan " در هر حال معنای " شیطان " را به دست نمی دهد ، در سنتی باستانی ، اعضای یک حزب سیاسی اپوزیسیون خیلی راحت Satans نامیده می شدند .^{۲۴} در کتاب اول ساموئل (۲۹:۴) به خود داود بعنوان satan (شیطان / دشمن) فلسطینیان اشاره شده .

هر زمان یکی از bene ha-elohim (پسران خدایان) Satan در عهد عتیق ظاهر شده ، او بعنوان عضوی از بارگاه ملکوتی دیده شده ، عضوی که بیشتر اوامر آنهاجمی خدا را اجرا می کند . در کتاب ایوب (۷-۲:۱ ، ۱۲-۱۶:۶) برای مثال : شیطانی دوبار توسط خدا برای اذیت و آزار و فاسد کردن ایوب فرستاده می شود ، اما با دستور صریح که او نباید آسیب جدی به این مرد بزند ، دستوری که حسب الوظیفه اطاعت می شود .^{۲۵}

در کتاب اعداد ، وقتی Balaam تصمیم می گیرد الاغ خود را برداشته و برود جایی که خدا به او هشدار داده نرود ، " خشم خدا بر افروخته شده ... و فرشته پروردگار بر سر راه او برای ممانعت ایستاده { یک le-satan-lo : satan } علیه اش شده (اعداد ۲۲:۲۲) در این مثال اگر چه ممانعت فیزیکی نقشی خیره سرانه به حساب می آید اما عمل Satan به جهت منافع Balaam و به فرمان خدا بوده از زمان کتاب ماقبل آخر زکریا (۳:۲-۱) در عهد عتیق ، شیطان انتصابی (رئیس دادگاه) با آینده ای (تقدیری) مستقل توصیف شده است، چرا که در اینجا او را در مخالفت با خداوند بر سر مسئله ای اجتماعی می بینیم. در این نمونه، یهودیانی که از تبعید بابل باز می گردند در تلاش برای بازستاندن پایگاه های خانوادگی شان در اورشلیم هستند، اما آن ها رسیدند و کاهنی اعظم و تاسیساتی حکومتی را مستقر

^{۲۳} دوره گوتیک در فرهنگ جهان دوران استیلای مذهب، و بالاخص کلیسا، بر جوامع بوده. چیزی شبیه به استیلای مذهبی روحانیون بر ایران . نوع ارتباطات در آن دوران به صورت عمودی تعریف می شده است. بدین معنا که تمام ابعاد و جنبه های زندگی در جهت خداوند و برای خداوند تعریف می شده. این الگو در معماری آن دوران خود را به صورت فلش های رو به بالا (به سمت خداوند) نشان داده است. دوره گوتیک با ظهور اومانیزم پایان یافت. واژه ی گوتیک نخستین بار توسط جورجیو واساری نقاش و اومانیزست ایتالیایی دوره ی رنسانس در قرن شانزدهم مورد استفاده قرار گرفت . او این واژه را به آثاری اطلاق می کرد که از دیدگاه اش نه تنها رنگ و بویی از زیبایی و متانت کلاسیک نبرده بودند ، بلکه نوعی وحشیگری و بربریت در آنها به چشم می خورد . شاید استفاده ی واساری از این واژه به این دلیل بود که این آثار به شدت با همتایان معاصر ایتالیایی خود در تضاد بودند . در سال ۱۹۱۰ ویلهلم وورینگر در کتاب " قالب در هنر گوتیک " ، هنر گوتیک را سبکی در تضاد با ارزش های هنر قرون وسطایی و کلاسیک بر شمرد . به هر حال آنچه که مسلم است این نکته است که گوتیک سبکی ست که حیات خود را وامدار شیوه ی تفکرات فلسفی-مذهبی قرون وسطایی است . شاید درست باشد که نخستین بارقه های پیدایش این سبک را در رابطه ی راهب فرانسوی ، شوگر با دیونیسوس تتولوژیست اهل شام (که تلاشهایی در زمینه ی یکپارچه کردن خرد نو افلاطونی و مسیحیت کرده بود) جستجو کرد . شوگر به تفسیر و شرح نظریه ای می پراخت که در آن خدا به عنوان نوری ماورایی معرفی می شد که هر ماده و موجود فنا پذیری را به سوی روحانیت و جاودانگی رهنمون می سازد . این نظریه را می توان در فرمان او برای ساخت محراب جدید کلیسای سنت دنیس (نام مسیحی دیونیسوس) در سال ۱۱۴۰ میلادی مشاهده کرد که به عنوان اولین مانیفست معماری گوتیک شناخته می شود .

^{۲۴} . امروزه هم همه جا استفاده از واژه شیطان به معنای شرو بدی نیست . مثلا تیم منچستر یونایتد را شیاطین سرخ لقب داده اند . م

^{۲۵} . اصل داستان ایوب یک نسخه سومری است . ر. ک به فصل چهاردهم کتاب الواح سومری با عنوان رنج و تسلیم (نخستین ایوب) نوشته : ساموئل نوح

کریمتر ترجمه : داود رسائی

در بخشی از این منظومه گفته می شود :

چوپان من قوای اهریمنی را بر من مسلط کرد ، من که دشمن او نیستم ، یارانم با من به راستی سخن نمی گویند ، و گفته راست مرا دروغ می پندارند ، مرد دغلاکار علیه من دسیسه می چیند ، و تو ، ای خدای من ، کوشش او را خنثا نمی کنی ...

یافتند. خداوند از بنی اسرائیلیون محلی که درگیر منازعه بودند حمایت کرد، اما شیطان طرف یهودیان ناراضی را گرفت. با همه ی این اوصاف، با وجود افتراق سیاسی، نشانی از هیچ نقطه تاریکی در شخصیت شیطان وجود ندارد.

چهره ی شرورانه ی شیطان، (که گاهی اوقات Lucifer، Beelzebub و Belial به معنی بی ارزش نیز خطاب می شود) اساساً از میان فعل و انفعالات ثنویت مسیحیان پدیدار شده. (انگاره دو نیروی متخاصم و خدایانی با زورمندی یکسان).^{۲۶} بر اساس سنتهای مختلف، شیطان، برادر یا پسر Jehovah بوده و حتی گفته می شود که آن روی پرخاشگر و ستیزه جوی خود Jehovah بوده است. تعارض Jehova-Satan تبلوری است از عقیده ای پیش مسیحی که در جنگ نمادین بین تاریکی و روشنایی شکل گرفته است، همانطور که در اسطوره های پارسی آمده است.^{۲۷} این عقیده راهش را به مذاهب ریاضت کشانانه ی یهودیت همچون Essenes و Qumran باز کرد و همچنین به مقدار گسترده تری در عهد جدید، اما در معرفت عبری عهد عتیق مشهود نبوده، که در آن کار شیاطین انجام وظایف بخصوص متضاد دنیوی بوده.

پس، از کدام ایده ی اولیه یا متن کتاب مقدسی، تصویر نوین مسیحیت از شیطان متولد شد؟ در کتاب عهد عتیق اشعیا، قسمتی در مورد زوال پیشگوئی شده ی بابل است، اشعیا پیرامون شهر و شهریار مستبدش می گوید: "چگونه اید از ملکوت سقوط کردگان، ستاره بامداد، فرزند سپیده دم، چگونه اید به زمین افتادگان، فاتحان ملل" (Isaiah ۱۴: ۱۲)، قرن ها پس از آنکه این نگاشته گردید، تصویر ستاره ی بامدادی سقوط کرده (ونوس/زهره) به عنوان "آورنده روشنایی" بازتعریف شده بود، و هنگامی که با یک اسم خاص معنی دار به لاتین ترجمه شد، تبدیل شد به "Lucifer". از این روی، Lucifer در این متن مربوط به Venus در کتاب مقدس نسخه لاتین قرن چهاردهمی سنت جرومی نمایان گشته تا حدود ۱۳۰۰ سال بعد^{۲۸} در "بهشت گم شده" ی جان میلتون با شیطان شرور مرتبط شود؛ از Lucifer، بنا بر این با اشاره به نام،

از آن ستاره ی تابناک، تا satan مقیاس رفعت خوبی.^{۲۹} امروزه، آیه اشعیا در کتابهای مقدس مسیحی حفظ و ورود لاتینیزه شده لوسیفر مجاز دانسته شده که از دوران امپراطوری روم وقتی که کلیسای مسیحیت در حال خلق اسطوره شناسی شیطان مختص به خود بوده سرچشمه گرفته است. ایمان رومی در سطح کلان تماماً بر اساس تحت انقیاد در آوردن مردم در قلمرو اسقفها بنا شده.^{۳۰} و به منظور تسهیل این فرمانبرداری، تصویر یک ضد خدا / ضد مسیح بعنوان دشمنی قابل لمس لازم بوده. این دشمن، Satan معرفی شده بود، اهریمنی که مدعی است روح هیچ کس نباید مطلقاً فرمانبردار کلیسا باشد.

برای موفقیت این نقشه تهدید و هراس، ضروری بود تا که مردم ایمان داشته باشند که satan اهریمنی (diabolical) از آغاز زمان وجود داشته و هیچ ماجرابی قدیمی تر از داستان آدم و حوا وجود نداشته که او بتواند بواسطه آن نمود پیدا کند. (یعنی بهترین جا برای چپاندن شیطان مورد نظر، داستان آدم و حوا بوده. م) تنها مشکل این بود که پیدایش هیچ اشاره ای به satan ندارد. اما البته گزارشی ماندگار از حوا و مار خردمند وجود دارد. انکی مار پروردگار بود اما در بخشهایی از کلدان او Shaitan / شیطان^{۳۱} نامیده می شد. پس

^{۲۶} Stoyanov, Yuri, The Hidden Tradition in Europe, Arkana/Penguin, Harmondsworth, ۱۹۹۵, passim on 'Dualism'.

^{۲۷} بنیان اساطیر ایرانی بر نبرد میان خوبی و بدی نهاده است. اقوام هندوایرانی به دو رسته کلی خدایان باور داشتند: اهورهها [در منابع هندی اسورهها] و دیوان. خصلت این دو رسته خدایان نزد ایرانیان و هندوان باژگونه یکدیگر تحول یافت به این معنا که نزد هندیان اسورهها خدایان بد شدند و دیوان خدایان خوب؛ و نزد ایرانیان اهورهها خدایان نیک شدند و دیوان خدایان شرور. برای هر دو گونه خدایان قربانی کردند. غرض از قربانی برای خدایان شرور، باج دادن به ایشان بود تا دست از سر مردمان بدارند. قربانی برای خدایان نیک در طلب یاری و برکت از ایشان رخ دادی. م

^{۲۸} Pagels, E., The Origin of Satan, p. ۴۸

^{۲۹} Milton, John, Paradise Lost, Jacob Tonson, London, ۱۷۳۰, Book X, lines ۲۶-۴۲۵

^{۳۰} Gardner, L., Bloodline of the Holy Grail, ch. ۱۱ ff.

^{۳۱} ظهور اسلام در ابتدای قرن هفتم میلادی بوده و البته بی تاثیر از فرهنگ های قدرتمند آن زمان نبوده " ... در دین جدید { اسلام } که انعکاسی از نیازمندیهای جامعه نوین بوده، عناصری از دیگر ادیان پیشرفته جوامع طبقاتی مجاور چون یهود و مسیحیت و زرتشتیگری و کمتر، از مانویت و گنوستیکها به چشم می خورد. برخی چیزها، بخصوص از تشریفات دینی عهد " جاهلیت " نیز در اسلام دیده می شود " . و حتی بسیاری از واژه ها مثل ابلیس، جهنم، جن یا فردوس و اساطیر از واژه های عربی نیستند و البته همینطور است واژه شیطان. این وام گیری قرآن از واژه ها فقط منحصر به لغت نبوده و بسیاری از

از آن تصمیم گرفته شد که داستان می تواند منطبق با هدف مطلوب دوباره نویسی شود. با همه این احوال، متن اصلی، نسخه یهودی بود و مسیحیت کاملاً از یهودیت جدا شده بود حتی از یهودیت غربی شده عیسی.

در آن روزها هیچ ترجمه قابل فهمی از کتاب مقدس در سطح کلان در دسترس مسیحیان نبوده. عهد عتیق یهودیان عبرانی نسخه های آرامی و یونانی بود، در صورتیکه نسخه اولیه موجود کتاب مقدس مسیحیان فرم مبهمی بود از کلیسای لاتین همانطور که توسط سنت جرومی ترجمه شده. در خارج، بلافاصله کلیسای رومی غرب مشتاق انشعابات مسیحیت شرقی در مکانهایی چون سوریه، مصر و اتیوپی شد و بیشتر از آن نواحی شان (جایی که رقابت یهودی قوی تر بود) که گزارشات پیدایش نوین برای کارو کاسی مسیحی پدیدار شد. در میان اینها، اثری مصری - اتیوپیایی بود که "کتاب آدم حوا" نامیده می شد، زیر عنوان: "کشکمش آدم و حوا با Satan" که زمانی بعد از قرن ششم میلادی یا در حین آن فراهم آمده بود.^{۳۳} این کتاب طولانی نه فقط ویژگیهای شیطان را بعنوان یک شخصیت محوری در خود دارد، بلکه حتی تا آنجا پیش می رود که بگوید که صلیب مسیح بر همان نقطه ای که آدم به خاک سپرده شده بود بر پا شده:

یک اثر سریانی ملقب به کتاب غار دفتینه ها {M'arath gaze} خلاصه ای است از تاریخ زمین از خلقت عالم تا مصلوب شدن عیسی. اینطور به نظر می رسد که در قرن چهارم میلادی گردآوری شده باشد، اما قدیمی ترین نسخه ی بجای مانده مربوط به اواخر قرن ششم است.^{۳۳} دگربار، این کتاب، شیطان را به عنوان شخصیت ثابت شر معرفی می کند تا صحنه را محیای عنصری فاسد و تاریک کند که در سنت وحشیانه ای رشد کرده که در خلال استنطاقات ظالمانه ی کلیسای کاتولیک اشتقاق یافت. در یکی از موارد، آدم و حوا را می بینیم که در غاری مسکن گزیده اند و شیطان چهارده بار به قصد اغوای آن ها می آید و هر بار فرشته ای از جانب خداوند او را وادار به پرواز می کند.

این کتاب حتی اظهار می کند که مسیحیت ارتودکس پیش از دوره ی آدم و حوا و یهودیان قضاوقدری نیز وجود داشته. در این رابطه، همانطور که پیشتر ذکر شد، ادعا شده است که خداوند گفته است: "بگذار فرود آییم"، منظور او از ما سه مقدس بوده: پدر، پسر و روح القدس - عقیده ای که تا پیش از شورای Nicaea در ۳۲۵ میلادی منتشر نشده بود.^{۳۴} جلد دیگری که از این نظریه ی مرتبط با سه گانگی مسیحیت حمایت می کند کتاب زنبور عسل است.^{۳۵} یک کتاب نسطوری سریانی از حدود ۱۲۲۲، که توسط اسقف Shelemon شهر بصره ی عراق هم آوری شده است. عنوان کتاب به وسیله ی این واقعیت شرح داده شده است که "زاله های ملکوتی را از شکوفه های دو عهد جمع آوری کرده است، شکوفه های کتب مقدس"، و بدین طریق جریان فکری مسیحیت را بر متون سنتی یهودی که خود بازتفسیر کرده است به کار می بندد.

داستانهای اولیه (اساطیر اولین ۲۵/۶) را قرآن اقتباس کرده هرچند خود منکر این اقتباس است اما این بیشتر شبیه یک تعارف یا مصلحت سیاسی به نظر می رسد چون رد پای اسطوره ها (بخصوص اسطوره های گل پایه و آب پایه سومری) در قرآن بسیار است و کشفیات جدید باستانشناسی این نکته را تایید می کنند هر چند نثر قرآن با نثر رایج آن زمان تفاوت داشته و حتی کتابت اولیه آن با نثر آرامی بوده نه عربی. اما اقتباس واژه کلدانی *Shaitan* / شیطان و بعد اقتباس بسیار زیاد از داستانهای اسطوره ای سومری و خلق موقعیتهای نوین کار چندان دشواری نبوده هر چند این برداشتها از متون اصلی (که بصورت شفاهی و نقل سینه به سینه بوده نه مکتوب چون اعراب اهل کتاب و کتابت نبوده اند) خود اشکالات شکلی و محتوایی بسیاری دارند (آنچنان که چند نمونه از آنها در این سلسله ترجمه ها ارائه شده اند) که از یک دین توحیدی که به عقیده مسلمانان "خود بنیاد" است چنین وام گیریهای فراوانی از باورهای چند خدایی بسیار تعجب برانگیز است چون از آن مقدمات به نتایج دیگری می توان رسید. اما خدای توحیدی پدیدار شده از قرن هفتم میلادی ظاهراً قصه دیگری برای تعریف کردن نداشته. م

برای مطالعه بیشتر ر. ک به

واژه های دخیل در قرآن مجید نوشته: آرتور جفری ترجمه: فریدون بدره ای

اسلام در ایران نوشته: ایلیا پاولویچ پتروشفسکی ترجمه: کریم کشاورز

مقاله ذاتی و عرضی در ادیان نوشته عبدالکریم سروش چاپ شده در کتاب بسط تجربه نبوی

ریشه های تورات، انجیل و قرآن در سومر نوشته: معزز علمیه چیچ (سومر شناس ترک)

^{۳۲}. Malan, Rev. S. C. (trans.), The Book of Adam and Eve (from the Ethiopic text), Williams & Norgate, London, ۱۸۸۲, pp. v-vi.

^{۳۳}. Budge, Sir Ernest A. Wallis (trans.), The Book of the Cave of Treasures, The Religious Tract Society, London, ۱۹۲۷, p. xi.

^{۳۴}. Gardner, L., Bloodline of the Holy Grail, pp. ۶۱-۱۰۹

^{۳۵}. Budge, Sir Ernest A. Wallis (trans.), The Book of the Bee (from the Syriac text), Clarendon Press, Oxford, ۱۸۸۶, ch. ۱۳.

اگر که این کتابها هر چیزی هم به نفع خودشان گفته باشند شجرنامه نویسی شان مطابقت بسیاری دارد با آثار بسیار کهن تر یهودی همچون کتاب Jubilees. جدای از آن آنها چیزی بیش از افسانه هایی ساختگی نیستند، طراحی شده برای خراب کردن سابقه تاریخی و ترساندن خوانندگان برای تسلیم شدن به جزمیت و سلطه^{۳۶} sexist اسقفهای مسیحی. تجسماتشان از شیطان / satan کاملاً ساختگی و منافی تمام منابع اصلی سومری و کنعانی و بایگانی عبرانی است.

نشان قابیل

اگر چه ترجمه های مانوس ما از پیدایش دائماً به خدا اشاره دارند، بر این نکته باید تاکید کرد که در آنجا (کتاب مقدس) در اصل چنین کلمه یا تعریفی وجود ندارد. آنچه استفاده شده طبقه بندی عمومی از Elohim است همراه با YHWH (Yod-Hay-Vav-Hay) عبارتی است که بطور سنتی شناسایی شده بعنوان خدا، پروردگار یا Jehovah^{۳۷} از آنجائیکه بر یهودیان تلفظ YHWH حرام شده بود، جایگزین متعارف آن Yod-Yod^{۳۸} شده.

وقتی ابراهیم، سنت انلیل - ال را در کنعان ترویج می کرده به او گفته شده اجازه دسترسی به الواح ایدئو گرام نگاری شده را دارد. (ideogram: تجسم و نمایش عقاید و افکار و اجسام با تصاویر) نماد مفهومی بدون بیان اسمی چون برخی کاراکترهای چینی. آن مورد احترام بوده بعنوان "عهدی از یک تمدن گمشده، عهدی از همه آنچه که بشریت در هر صورت شناخته و همه آنچه که می خواهد بشناسد".^{۳۹} برای سومریان، این ترکیب بعنوان "لوح سرنوشت / Table of Destiny" شناخته شده بود. (در قرآن ام الكتاب یا لوح محفوظ) سوره ۵ آیه ۷۸ و سوره ۸۵ آیه ۲۲-۲۱ که نشان دیگری است از تاثیر شدید قرآن از اسطوره های سومری) و تاریخشان ثبت می کند که Kingu نگهبان لوح بوده (پسر تیامات) و خود تیامات نوه بزرگ انلیل و انکی بوده.^{۴۰} مجموعه رازهایی که بر یاقوت برش داده شده نگاشته شده و سرانجام توسط شاه سلیمان به ارث برده شده.^{۴۱}

رمز فلسفی لوح تحت عنوان Ha Qabala (سنت QBL از نور و معرفت) گفته شده او Qabala و نیز Ram را متصرف بوده. متعالی ترین بیان خرد کیهانی را. همین نام Ab-ram یا Av-ram معنی اش می شود "او که Ram را در تصرف دارد" و اصطلاحی است که در هند، مصر، تبت و سلتیک مورد استفاده بوده. اشاره دارد به مشخصه درجه بالای شایستگی کیهانی در جهان کاهنان. دارندگان Ram نماینده استادانی با درک ابدی بوده و آشکارا در نامهایی چون Rama و Ramtha و Aram شناسانده شده اند. در متن روایی عهد عتیق ما می بینیم که Ha Qabala از ابراهیم به اسحاق منتقل می شود واز آنجا به یعقوب و به همین ترتیب و ...

از ریشه ای کاملاً مجزا-عبارت عربی KBL به معنی پیچاندن (سرخ یا ریسمان)-عبارت آلمانی Kabel پدید آمد و همچنین عبارت انگلیسی Cable، مانند پیچشی از رشته های سیم، از این روی، عبارت حاصله Kabalah مربوط می شود به یک "سردرگمی"، و نباید همانند آنچه اغلب پنداشته می شود، به حالتی از "روشنفکری" که در QBL (Qabala) وجود دارد، قلمداد شود. وقتی که واقعا پیچیده می شود، به حدی که همچون یک دسیسه می ماند، ریشه ی مؤکد صامت تبدیل می شود به KBBL، که از آنجا، Kabalah مربوط می شود به عبارت آلمانی Kabal و عبارت انگلیسی Cabal.

بنابراین در درون یهودیت عرفانی (اسراری) اولیه، دو جنبش مجزا وجود داشته. جنبشی کابالیستیکی (KBBL) که سمت الراس اروپایی اش در قرون وسطی در دورانی که فضیلت های حقیقی مفهوم کابالایی تا حد زیادی در غرب فراموش شده رسیده به شمال اسپانیا و

^{۳۶}. sexist: طبق تعریف فرهنگ وبستر "کسانی که دارای این باور مرد سالارانه هستند که زنان در مرتبه فرودستی قرار دارند".

^{۳۷}. Soares, Carlo, The Cipher of Genesis, Samuel Weiser, Maine, ۱۹۹۲, p. ۵۵.

^{۳۸}. Ibid, p. ۱۰۳.

^{۳۹}. Ibid., pp. ۱۹ and ۲۱

^{۴۰}. بعد از مرگ کینگو، انلیل نگهبان اصلی "لوح سرنوشت" بوده که موفق شده به ریاست Anuship برسد (از این به بعد Anutu نامیده شده

Enlilship و Enlilutu). اگر چه ادبیات سومری (همچون آن چه که شعر "نینورتا و لاکپشت نامیده شده) گفته اند انکی نگهبانی را با او شریک بوده.

^{۴۱}. Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۵۳. (Raziel was Raguel the Holy Watcher, one of the seven archangels of the book of ۱ Enoch ۲۰:۴.)

جنوب فرانسه. یقیناً در جهان جریان اصلی یهودیت ، روح Ha Qabala بعد از قرن هیجدهم تقریباً بطور کامل نادیده گرفته و فضیلت‌های مادی بعوض آن غالب شده .^{۴۲}

همراه بازنشناسانی چون پروفیسور رابرت آلتز ، اساتید Ha Qabala از جمله شارح برجسته حال حاضر همچون پروفیسور کارلو سوارز بطور سنتی مدعی است که درک متداولمان از کتاب مقدس ناخالص بوده وانحرافی است از نوشته های اصلی . تعالیم و ترجمه ها ، مطابق با آداب و رسوم ، باورها و سیاستهای دوران ، هنگام تدریس یا ترجمه شکل داده شده ودر نتیجه پیامهای اصلی در این روند گم شده اند .

در " دودمان جام مقدس " دیدیم که چگونه این با عهد جدید پوشانیده شده اما استحاله تا حدی نسبت به عهد عتیق باستانی تر مشخص تر است .

حال باز می گردیم به داستان آدم و حوا (Hawah و Atabba) . استادان کابالیست معتقدند که مار (انکی) آنچنان که ما را بر آن داشته اند که اینگونه درک کنیم ، فریب دهنده نبوده . در این مورد فریب دهنده ، برادر ناتنی انکی ، Eloh-Jehovah (انلیل) بوده ، کسی که گفته بود اگر آدم از میوه درخت بخورد خواهد مرد . انکی ، مار ، در حقیقت به راستی می گوید که آدم با خوردن میوه درخت نخواهد مرد و حوا به این راستی ایمان آورد . بنابراین Eloh-Jehovah به آدم دروغ گفته بوده^{۴۳} آدمی که بعداً توسط حوا روشن فکر شد و بنابراین آدم قطعاً یک فریب خورده نبوده . کارلو سوارز می گوید :

تنها قربانیان فریب خورده ، خوانندگان و دریافت کنندگان تاویل و تفسیرهای خراب هستند .^{۴۴} در آیه آغازین فصل چهارم پیدایش نوشته شده است که Hawah (Eve حوا) گفته : " من مردی از لرد (پروردگار) حاصل کردم . " ^{۴۵}

جملات تغییر داده شده آن عبارتند از " من مردی با لرد حاصل کردم " و " من مردی از جانب پروردگار حاصل کردم " . متن در ادامه می گوید که این مرد جدید (نخستین پسر حوا) Qayin بود که با ترجمه آوایی بهتر شناخته شده بعنوان Cain / قابیل . متعاقباً گفته شده که حوا دومین پسر خود به نام Hevel را به دنیا آورده یا آنچنان که شناخته ایم Abel / هابیل .

میدر اش یهودی (به معنی استسفار) تفسیری باستانی از کتاب مقدس ، این نکته را تأیید می کند که نخستین پسر حوا ، پسر لرد بوده ، در واقع پسر دوم پسر آدم بوده . اما در تعریف " Lord " در این مورد ، میدر اش از نام شخصی Samael استفاده کرده ، در نتیجه شناسایی شده انکی (مار)^{۴۶} زیرا نام Samael (Sama-El) از این واقعیت مشتق شده که انکی ، خدای حامی پادشاهی Sama در شرق Haran در شمال بین النهرین بوده .

مشخص شده که اگر چه هابیل و قابیل مشهور پسران حوا بوده اند اما در واقع از پدران شان با یکدیگر تفاوت دارند . در حالیکه هابیل بدرستی محصول یک انسان هوشمند هوشمند هم پیوند با آدم بوده ، برادر ناتنی ارشدش قابیل محصول پیشرفت پیشینی تر در شبیه سازی آزمایشگاهی بوده با تخمک حوا که مجدداً با خون یک آنوناکی (انکی) غنی شده . این به این معنی است که Qayin (Cain / قابیل) بعنوان پیشرفته ترین محصول دانه همایونی (نطفه یزدانی) پدیدار شده .

در حالیکه متن اصلی پیدایش شهرت زیادی را برای Qayin و ارشدیت نسب اش فراهم آورده ، این افتخارات (ویژگیها) توسط مترجمان و متکلمان به نفع دومین نسل از حوا یعنی پسر سوم Seth تخریب شده . در پیدایش (۴:۲) می خوانیم که " هابیل محافظ

^{۴۲} . Scholem, G. G., On the Kabbalah and its Symbolism, p. ۱.

^{۴۳} . دقیقاً مانند الله در قرآن که به آدم می گوید اگر تو از این درخت (که مشخص نیست کدام درخت است) بخوری از ستمکاران خواهی شد . در حالیکه برعکس شیطان ملعون راستش را می گوید و نه تنها انسان ستمکار نمی شود که روشن فکر می شود . این همان نقطه عطفی است که عموم مومنین توجه نمی کنند که خدا دروغ می گوید نه شیطان ساختگی ! . وبعد نتیجه اخلاقی می گیرند که هر کس بر این رای باشد شیطان پرست است ! در حالیکه اینجا بحث پرستیدن یکی به جای دیگری نیست (چون انسان اصلاً نیازی به پرستیدن چیزی ندارد چون پرستیدن این یا آن هیچ دردی از او دوا نمی کند انسان نیازمند دانا و دانا تر شدن است . نیازمند این است که سطح آگاهی ذهنی و هوشیاری معنوی خود را افزایش دهد و این با کنکاش کردن مراقبه نمودن و آزمایش و خطا بدست می آید نه با پرستیدن خدا یا شیطان و یا هر موجود یا ماهیت دیگری . م

^{۴۴} . Soares, C, The Cipher of Genesis, p. ۱۲۰

^{۴۵} . King James Authorized Version

^{۴۶} . Graves, R, and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۸۳.

گوسفندان بوده ، وقتی قابیل بر زمین کشاورزی می کرده " . اگر چه با یک ترجمه بهتری می توان متن را درست تر قرائت نمود که " قابیل تسلط بر زمین را بدست آورد " در واقع به این معنی که او پادشاهی { بر زمین } را بدست آورده .^{۴۷}

ما در پیدایش ۴:۳-۵ می خوانیم که شخص هاییل هدایای پسندیده ای را برای لرد آورده اما قابیل نه ، ما بر این عقیده می شویم که حتماً هدایای قابیل بی ارزش بوده . اما تاکید اصلی بر این فرض منطقی استوار است که هدایا (تکریم ها) از هاییل قابل قبول بوده چون که او شخصی فرمانبردار (پایین رتبه) بوده ، اما از قابیل هدایا پذیرفته نشده زیرا که مناسب وضعیت (رتبه) شاهی او نبوده .^{۴۸}

پیدایش (۴:۶-۷) در واقع خلق امتیاز ارشدیت قابیل بر هاییل را پر معنی می سازد . سپس ما به جایی منتقل می شویم که گمانه زنی شده که هاییل بدست قابیل کشته / slain شده . اما عبارت غیر مستقیم ترجمه شده (slew / کشت) yaqam بوده . و متن باید اینگونه خوانده شود که Cain (Qayin) قابیل بلند مرتبه (برجسته یا متعال) مافوق هاییل / Abel بوده (در واقع به این معنی که عبارت slew / کشت به Salin کشت ترجمه شده که خود در اصل yaqam / مافوق بوده . م) .

این اصطلاح که قابیل علیه هاییل " برخاست " در ترجمه انگلیسی در بافتی کاملاً اشتباه مورد استفاده قرار گرفته . هاییل مردی بود که با توجه به رتبه ، زمان و مکانش آماده شده بوده ، از این رو مجازاً خونس به داخل زمین فرورفته (پیدایش ۴:۱۰)^{۴۹} که باید گفت آنطور که از رنج و زحمتش (گوسفند چرانی . م) مشخص است او فردی دنیوی شده^{۵۰} (به عبارتی بی بهره از شاخصه یزدانی و فردی کارگر و بی اهمیت و دون پایه . م) بی اهمیتی تاریخی هاییل (یا به شکل صحیح تر Hevel) از اسمی که او بدان شناخته می شده مشخص است ، Hevel که به معنی پفی از بخار بود .

آن چنان که داستان کوتاه پیدایش (۴:۱۱-۱۶) پیش می رود . اشاره می شود که پروردگار ، قابیل را چون یک فراری به تبعید می فرستد . اما گفته شده که رابطه واقعی پایداری با قابیل برقرار شده به شکلی که پروردگار توضیح می دهد : " هر کس که قابیل را به قتل برساند هفت برابرش انتقام گرفته خواهد شد " . و پروردگاری بر قابیل قرارداد تا هر کس که او را یافت وی را نکشد (پیدایش ۴:۱۵-۱۶) آنچه قابیل دریافت کرده یک نفرین نبوده ، آنچنان که عرفاً به تصویر کشیده شده ، بلکه پروردگار ، پدرش ، Enki-Samael برکتش داده و حمایتش نموده . Cain (Qayin) سپس در سرزمین Nodh مسکن گزیده گفته شده که او در بلا تکلیفی بی قرارانه زندگی می کرده .^{۵۱}

سوالی که اغلب مطرح می شود این است که خدا از چه کسی می ترسیده که بخواهد قابیل را بکشد ؟ در حالیکه طبق آموزه کتاب مقدس ، اوو پدر و مادرش تنها موجودات زنده بوده اند . این سوال فقط از سنتهای مذهبی دوران اخیر ناشی شده چون که در دوران کهن تر ، عدن ، کاملاً قابل فهم در بافت محیط سومری اش نمادگرایی می شده . فقط به همین دلیل ، بسیار شگفت زده شده اند که قابیل چگونه توانسته همسری برای خود بیابد (پیدایش ۴:۱۷) اما در چار چوب تاریخی قابل فهم پاسخش بدیهی است .

با توجه به نشان قرارداده شده بر قابیل ، این احتمالاً تا اینجا مهمترین جنبه از داستان است . زیرا اگر چه تعریفی از آن در کتاب مقدس ارائه نشده امانشان قابیل قدیمی ترین رسته (علامت) اهدائی ثبت شده در تاریخ فرمانروایی است . در سنن میدراش و فنیقیه ، نشان قابیل چون صلیبی درون یک دایره تعریف شده^{۵۲} . این اصولاً نگاره ای بوده معرف پادشاهی که عبرانیان Malkhut



^{۴۷} گاهی اوقات اشاره می شود که نام Cain اشاره دارد به تملک ، حیات نام Abael شناخته شده see Oxford Concordance to the Bible . به همین نحو برخلاف آن به معنی " بطالت ، بادسری " . See also Church, L. F., Matthew Henry's Commentary on the Whole Bible, Genesis IV: ۱-۲/۱.

^{۴۸} . Suares, C, The Cipher of Genesis, p. ۱۳۷

^{۴۹} . یعنی در اصل او فرمانبردار خلق شده تا تابع پادشاهش باشد در نتیجه خون او در زمین فرورفته یعنی اصل او زمینی بوده بر خلاف قابیل که نسب یزدانی داشته . م

^{۵۰} . Ibid., pp. ۱۴(M۱)

^{۵۱} . Speiser, E. A., The Anchor Bible - Genesis, p. ۳۱.

^{۵۲} . Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۹۷.

می نامیدند . (سلطنت از لغت آکدی *malku* = فرمانروا مشتق شده)^{۵۳} این میراث تیامات بوده ، ملکه اژدها و رئیس بزرگ خانواده (مادر بزرگ) از دودمان جام . در سنت سلتیکی ، نماد ترسیمی



کوچک با کاخ اصلی در مرکز .

مطابق تاریخچه امپراطوری و بارگاه همایونی اژدها - انجمن برادری باستانی با ریشه های مصری از حدود ۲۱۷۰ پیش از میلاد - دایره بیرونی نشان قابیل کنایه از مار - اژدهایی است که دم خود را محکم گرفته .



Ouroboros



Rosi-crucis و ouroboros نشان امپراطوری و بارگاه سلطنتی تحت حاکمیت اژدها

نمادی از تمامیت و خرد شناخته شده تحت عنوان *Ouroboros* در نمایش متاخر ترش دقیقاً در این فرم نشان داده شده . صلیب *Rosi-crucis* (*Greco-Roman*) نام یافته از *rosi* = شبنم یا آبگونه و *cruces* = ساغر یا جام . نشانه روشنگری و *Rosi-crucis* مقدس (ساغر شبنم یا جام آبگونه) نشان اصلی بنیاد دودمان شاهانه بود .

^{۵۳} . Engnell, I., *Studies in Divine Kingship in the Ancient Near East*, p. ۳۷.


جام ، آنچنان که در کتاب " دودمان جام مقدس " شناسایی شده ^{۵۴} خود سمبل رحم بود . معرف جنبه مادرانه پادشاهی که از آنجا خون سلطنتی (آنگونه های روشنگری) روان شده . بنابراین اینگونه فرض شده که پادشاهان بین النهرینی بصورت مجزا با اله مادر ازدواج می کرده اند و آنچنان که آشور شناس آکسفورد استیفن لنگدون بیان کرده ، در واقع در این خصوص تشریفات هم اجرا می شده . ^{۵۵}

در فرم زنانه اش ، نشان قابیل به نماد آشنای ونوس ♀ تبدیل شده با صلیبی خارج از دایره ، آنچنان که زنانگی

(صلیب) به واسطه ouroboros پادشاهی اژدها در بالا قرار گرفته و در مجموع با صلیبی بر بالای دایره ♂ نمایش داده می شد . ^{۵۶} معرف نقشی می شد که Orb از نماد پادشاهی ایفا می کرد . در سنتی حاوی امتیازات پادشاهی (نشانها و علائم سلطنتی) Orb دلالت می کند بر تمامیت ، معرف تمام چیزهایی که در درون قلمروها (فلکها ومدارها) گرد آمده اند . همچنین پیوند یافته با چشمی نمادین (همیشه بینا / که به چشم جهان بین نیز مشهور است . م) با اشاره به انکی ، کسی که پروردگار چشم مقدس نامیده شده بود . ^{۵۷} با توجه به اینکه سلطنت (Malkhut) چون میراثی مادر تبارانه بواسطه تیامات و لیلیث درک می شده ، نام Qayin (Kain که لغت King از آن مشتق شده) نیز مستقیماً با تعریف Queen مربوط است .

اگر چه ayin (عین) با " چشم همه چیز بین " همردیف شمرده می شود ، درست تر آنی است که توسط کیمیاگران به " سیاهی یا نیستی " نسبت داده شده که تداعی گر رمزوارزش با مخچه است ، بخش عقبی مغز . جنبه " همه چیز بینی " به معنی ادراک نوری و رای تاریکی است .

همین لغت alchemy / کیمیاگری ترکیبی است از al عربی (معادل حرف تریف the در انگلیسی) و khame مصری به معنی سیاهی . Al-khame تعریف شده بعنوان علمی که سیاهی را مغلوب می کند . یا که از طریق ادراک شهودی روشنگری می نماید . حرف Q – آنچنان که در Qayin (Q'ayin) و Queen به کار گرفته شده – در علوم متافیزیک دلالت می کند بر ماه و (Q) khu بعنوان ماهیانه (lunar / قمری) و نیز دلالتی است بر ماهیت زنانه . (همچون عادت ماهیانه . م) ^{۵۸} حلال یزدانی ^{۵۹} مرکب از خالص ترین و قوی ترین نیروی زندگی " که بعنوان " آتش اختر " تکریم شده که با چشم همه چیز بین

معرفی اش می کردند (ayin / العین) که نمادی هرمسی بود . ^{۶۱} 

Kamakala از تصوف هندی و tribindu از نحله ای مشرقی . ^{۶۲} حرف Q استنتاج شده از نماد ونوس ♀ (Q) . نمادی که برای ایزیس ، نین خارساگ ، لیلیث و کالی (kali) به یک نسبت استفاده می شود . همه زنانی که " سیاه اما زیبا " پنداشته شده اند .

^{۵۴} . Gardner, L., Bloodline of the Holy Grail, pp. ۲۴۷-۵۰ .

^{۵۵} . Langdon, Stephen, Tammuz and Ishtar, Clarendon Press, Oxford, ۱۹۱۴, pp. ۲۷ and ۶۴.

^{۵۶} . در محافل کیمیاگری ، Orb معرف جنس مذکر است (منی / نطفه / انرژئ) در حالیکه نماد نوس (Q) نماد مونث است (خون / زندگی) .

^{۵۷} . Carlyon, Richard, A Guide to the Gods, Heinemann/Quixote, London, ۱۹۸۱, p. ۳۱۲.

^{۵۸} . این مبحث ماههای قمری و محاسبه آن از دوران باستان ماندگار شده و میراث خدایان است که در اسلام پذیرفته شده و به کار گرفته می شود و حتی محدث قمی در هدایة الانام الی وقایع الایام آورده است که : " هنگام دیدن هلال ماه نو، خواندن دعاهاى هلال مستحب است، و از همه بهتر دعای ۴۳ صحیفه کامله سجاده است " . م

^{۵۹} . از لغت لاتین mensis به معنی ماه .

^{۶۰} . Grant, K., The Magical Revival, pp. ۷, ۴۵ and ۱۲۱.

^{۶۱} . این نماد مورد استفاده ایلمونیتی های هرمسی بود که در ۱ می ۱۷۷۶ توسط جین آدام بنیان نهاده شده .

See also Grant, K, The Magical Revival, pp. ۱۰, ۱۲, ۱۳, ۲۱ and ۱۲۸

^{۶۲} . Ibid, p. ۱۲۸.

(سرود سلیمان ۱:۵) . لیلیث و کالی هر دو نامهای کنیه ای (لقبی) هستند با Kali که از kala آمده (دایره قمری ، دوره یا پرپود زنانه) . در حالیکه نین خارساگ در نهایت بانوی زندگی شده . زنی که genus بوده و سر آغاز حقیقی دودمان مقدس را بنیان نهاده . همان " پیدایش پادشاهان جام / Genesis of the Grail Kings " .

در سنت رزی کراسیان " genesis " تا مدتها با gene of Isis / ژن ایزیس متعال شناخته می شده . پیدایش^{۶۳} (منشاء یاسر آغاز) ریشه هایش از یونانی آمده و از لغت genes (به معنی تولد یک گونه) . بنابراین لغتهای genetics / دانش پیدایش ، gender / جنس ، genius / نابغه (نبوغ) ، genius / جنی ، genital / تناسلی ، genre / نوع ، generation / نسل ، genealogy / دودمان و ... از آن مشتق شده اند .

بعنوان یک جایگزین ، چشم اشراق (eye of illumination) درون یک مثلث نشان داده شده که معرف دلتاست (چهارمین حرف الفبای عبری) یا دالانی به سوی نور .



(علم نوین ژنتیک توسط رویان شناس (embryologist)^{۶۴} دانشگاه کلمبیا ، توماس هون مورگان ، کسی که جایزه نوبل را در ۱۹۳۳ دریافت کرد پایه گذاری شده اما به هر حال کارش بر اساس سوابق تئودور هنریش بووری از دانشگاه مونیخ در دهه ۱۸۸۰ بنا شده بود که تقریباً همه جزئیات تقسیم سلولی و ساختارهایی که DNA سلولهای یوکاریوتی را در بر گرفته و سازماندهی می کنند را شرح داده ، آن هم مدتها پیش از اختراع میکروسکوپ الکترونیکی)^{۶۵} .

Qayin (Cain/Kain) قابیل اغلب " نخستین آقای اسمیت " نامیده می شود زیرا عبارت qayin به معنی " اسمیت / smith " . نیز هست چون metalsmith یا بصورت دقیق تر blade-smith^{۶۶} . مهارتی اولیه لازم (kenning / قدرت بینایی و کنایه از دانش و یا knowing شناخت) برای شاهان .

در این خصوص نام قابیل در پیدایش - شبیه به نام هابیل (Abel) Hevel و بسیاری دیگر در کتاب مقدس یک وجه تسمیه توصیفی است به جای نام واقعی شخصی . در سنت کیمیاگری او در واقع یک qayin بوده . یک صنعتکار فلزات در بالاترین رتبه . از اولادش

^{۶۳} این لغت برای اولین بار در ترجمه یونانی تورات معرفی و پس از آن حفظ شده .

^{۶۴} رویان شناسی امبریولوژی به انگلیسی (Embryology) : دانشی در زمینه بررسی تکامل رویان از زمان لقاح تخمک در طی مراحل جنینی است .

سلولها پس از تقسیم، از یک توده توپر به نام توتاله . مورولا / morula به یک توپ توخالی یا تنداله / بلاستولا / blastula تبدیل می گردند. در مرحله بعد بلاستولا در یک انتها ی خود یک سوراخ یا منفذ پیدا می کند . توتاله (مورولا) و تنداله (بلاستولا) . بلاستولا و گاسترولا ، برون پوست (نارنجی)، درون پوست (قرمز)

در حیوانات متقارن bilateral animals بلاستولا در یکی از دو مسیری که پادشاهی جانوران را به دو نیمه متمایز تقسیم می کند تکامل می یابد. اگر اولین منفذ (blastopore) در بلاستولا در آینده تبدیل به دهان حیوان گردد، آن جانور از جمله نخست دهانیان protostome است اگر اولین منفذ بلاستولا تبدیل به مقعد شود آن جانور یک دوم دهانیان deuterostome می باشد. نخست دهانیان شامل اکثر حیوانات فاقد ستون مهره، مانند حشرات، کرمها و نرم تنان هستند، در حالی که دوم دهانیان جانوران پیشرفته تری مانند مهره داران vertebrates را شامل می شوند. بلاستولا یا گذشت زمان به شکم (گاسترولا gastrula) که متمایزتر است تبدیل می گردد. شکم یا گاسترولا به زودی به سه لایه مجزا از سلولها (لایه های آینده) که از آنها تمام ارگانهای بدن و بافتها منشا می گیرند، تکامل می یابد.

^{۶۵} Becker, Robert O, and Selden, Gary, The Body Electric, William Morrow, New York, ۱۹۸۵, pp. ۴۲-۴۴ .

Bladesmithing^{۶۶} هنر ساختن چاقو و شمشیر و خنجر و دیگر ادوات سرد با استفاده از کوره آهنگری و چکش و سندان و دیگر ابزار آلات آهنگری است. Bladesmith ها طیف گوناگونی از تکنین های کار با فلز را در هنر خود استعمال می کنند، تکنین هایی مشابه آنچه آهنگران (نعلبندان) به کار می بندند و همچنین تکنیک های نجاری برای ساخت دسته ی چاقو و شمشیر ها و البته اغلب هم چرم دوزی برای نیام ها. هنر Bladesmithing قدمتی چند هزار ساله دارد و در فرهنگ های گوناگون چینی، ژاپنی، هندو، آلمانی، کره ای، خاور میانه ای و جزایر بریتانیایی یافت می شود. همچون سایر هنر ها که در تاریخ لوای لفافه ای را به دور خود دارند، رازها و تصورات نادرستی در مورد پیروسی فرآیند های این هنر نیز وجود دارد. اگرچه تواتر، Bladesmithing را به سازندگان هر نوع شمشیری و به هر طریقی، نسبت می دهند، اما اکثر صنعتگران معاصر بر این باورند که Bladesmith ها در ابتدا آنانی هستند که شمشیر را به وسیله ی یک کوره برای شکل دادن به شمشیر استفاده می کنند، بر خلاف چاقو سازها که با روش زدودن استوک ها، شمشیر یا تیزی خود را شکل می دهند، اگرچه که یک همپوشانی بین هر دو صنعت مشاهده می شود. م

به خصوص Tubal-cain (پیدایش ۴:۲۲) کسی است که در فراماسونری علمی مورد احترام است. Tubal-cain وولکان بزرگ دوران بوده.^{۶۷} این میراث قابیل از متالورژیستهای سومری بود همچون استادی صنعتکار / Master Craftsmen کسی که ما در بارگاه El Elyon با او رویارو شده ایم و برترین استاد craft پدر قابیل، انکی بوده. توصیف شده بعنوان "مظهر دانش" و استاد کاری به تمام معنا بی نظیر. کسی که اهریمنان شیطانی که به نوع انسان حمله می برند را بیرون کرده.^{۶۸}

تحصیلات کیمیاگری از این خانواده از نهایت اهمیت تاریخی اش برخوردار شده و تخصص و استاد کاریش کلیدی است که در رازهای کتاب مقدس نگهداشته شده. در مفاهیمی چون "نان زندگی" و "من نای پنهان". پس اگر Qayin (قابیل) نام واقعی یک انسان نبوده، پس او چه کسی بوده؟ در سوابق سومری به او بعنوان Ar-wi-um اشاره شده، شاه کیش، پسر Masda^{۶۹} و جانشین شاه (Addma) Atabba.

تحت نامهای مستعارش چون Masda و Mazda، انکی (به واسطه پسرش Ar-wi-um و Qayin) نیای اجدادی استاد معنوی مغان (Magian) (رتشت (Zoroaster / Zarathustra) بوده. نام Masda (از Mas-en-da) به معنی "کسی که به خاک افتاده" است (همچون مار) و نام سومری Ar-wi-um اشاره دارد به لغت عبری awwim که به معنی "مار" است.^{۷۰}

در سنت پارسیان، انکی اهورامزداست، خدای زندگی و نور که همچنین Ohrmazd اورمزد (یا Ormuzd) نامیده می شده به معنی "مار تاریکی" در صورتیکه در بافت مزدایی (Mazda) اش در حکم "لرد / پروردگار" بود (اهورامزدا به معنی پروردگار خرد).^{۷۱} در فرهنگ پارسی آریایی، اورمزد کسی است که نخستین مرد صالح را خلق کرده، درست همچون انکی که گفته شده همان کار را در سومرانجام داده.

درباره هویت همسر قابیل (پیدایش ۴:۱۷-۲۴) او Luluwa (لولوء: گوهر ماه)^{۷۲} نامیده می شده. در برخی آثار مسیحی به Luluwa بعنوان دختر حوا ارجاع داده شده اگرچه از او با نام در کتاب مقدس ذکری به میان نیامده. Luluwa^{۷۳} (درست تر Luluwa-Lilith) دختر لیلیث بوده و در سنت تلمود^{۷۴} لیلیث نخستین مصاحب آدم پیش از حوا بوده.^{۷۵}

در سوابق سومری برای شناسایی لیلیث به این نتیجه می رسیم که لیلیث نوه دختری Enlil-El Elyon بوده، دختر پسرش نرگال (Meslamtaea) شاه عالم اموات. مادرش همسر نرگال، Nin-Eresh-kigal و لیلیث خدمتکار خاله اش ملکه ایشتر بوده. لیلیث از نژاد پاک آنوناکی بوده و اگر چه در کوتاه مدت همدم آدم بوده اما تلمود یهودیان^{۷۶} توضیح می دهد که او از رابطه جنسی با آدم پرهیز نموده.^{۷۷}

شریک فیزیکی اش در این رابطه هیچکس نبوده جز انکی پدر همسر Luluwa، قابیل. (یعنی در واقع قابیل و همسرش Luluwa فامیل بوده اند بصورت خواهر و برادر ناتنی. م) آنچنان که گفته شده برادر انلیل یعنی انکی (در نقشش بعنوان مار) Samael نامیده

^{۶۷}. Church, L. F, Matthew Henry's Commentary on the Whole Bible, Genesis V: ۱۹-۲۲/۱.

Vulcan: رب النوع آتش و فلزکاری در اسطوره های رومی نگهدار آذرین (دانش کارکردهای حرارت داخلی) و بنابراین یک کیمیاگر برجسته. م

^{۶۸}. Frankfort, H, Before Philosophy, p. ۱۶۰

^{۶۹}. Jacobsen, T, The Sumerian King List, pp. ۱۷-۲۱.

^{۷۰}. Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۱۰۶

^{۷۱}. Stoyanov, Y., The Hidden Tradition in Europe, p. ۶.

^{۷۲}. Platt, Rutherford H. (e&), The Forgotten Books of Eden, New American Library, New York, ۱۹۷۴, 'Adam and Eve', LXXIV, p. ۵۳.

^{۷۳} Luluwa. در کتاب Jubilees رنگ پریده نامیده شده.

^{۷۴}. Browne, Lewis (ed.), The Wisdom of Israel, Michael Joseph, London, ۱۹۴۸, p. ۱۶۷.

^{۷۵}. Patai, Raphael, The Hebrew Goddess, Wayne State University Press, Detroit, ۱۹۶۷, p. ۲۲۳.

^{۷۶}. تلمود (اصول) به واقع تفسیری است بر Mishnah، که در اصل از عبری و آرامی گرد آوری شده است و از دو جریان عمده و مستقل آیین یهودیت مشتق شده است؛ فلسطینیان و بابلیان. Mishnah یا تجدید، همان قوانین اولیه ی احکام یهودیت است که بر تالیفات کهن بنا شده است و در اوایل قرن سوم میلادی به دست Ethnart Judah I (حاکم) در فلسطین ویرایش شده است، و شامل احکام سنتی (Halakah) من باب گستره ی وسیعی از امورات است، که گاهی از سنت های دیرین اقتباس یافته و در پاره ای از نقاط از احکام کتاب مقدسی (Tamiaim)، بدانسان که به دست خاخام ها (آموزگاران) به تفسیر در آمده است.

^{۷۷}. Patai, R., The Hebrew Goddess, p. ۲۲۳.

شده بوده و در این رابطه Ha Qabala چرخه کاملی را برایمان به ارمغان می آورد در جایی که مقطع " عدن / Eden " آغاز شده، چرا که صراحتاً بیان می کند که سامائل و لیلیث فی نفسه برای آنچه که درخت دانش خوبی و بدی گفته شده ارجاع داده شده اند .

<http://lostbook.persianblog.ir/>